فیہ شفاء للناس

با فضل حکیم مطلق تالیف شافی جامع کتاب لاجواب در علم طب که حاوی
کلیات و مفردات و مناسبات و مرکبات مسمی به

مخازن التعلیم

تالیف ... حکیم ...
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر حکیمی را که از حکمت کامله کاف کن را سبب آفرینش موجودات ساخته ؞ و از
کمال صنعت بالغه ارکان اربعه را با هم امتزاج بخشیده موجب حصول فرجه موالید ثلثه
گردیده ؞ و شکر و ستایش مر رحیمی را که از غایت مکرمت اعضا و ارواح را از اخلاط اربعه
آفریده ؞ و از نهایت احسان قوی و افعال را از انها صادر نموده ؞ و منت مر خدای
را که از فضل خویش بدن انسان را موضوع له صحت و مرض قرار داده ؞ و اسباب و
علامات را بنابر شناخت امراض مقرر گردانیده ؞ و ثنای شکر مر مدبری را که با فرط
تدبیر خود از طبیعت کار مدبری ابدان گرفته ؞ و حرکات نبض را بر حالات قلب منتظم ساخته
و مدح شافی حقیقی را که از عنایت بی‌غایت خود انسان ناچیز را ادراک تشخیص امراض عطا فرموده
و از کرم عمیم خویش در ادویه و اغذیه فواید بسیار و منافع بیشمار مقدر کرده ؞ و درود و سلام

و طبیب نفس را که از حسن تدبیر علیلان ضلالت را با شربه و معاجین هدایت بمعالجه نموده ،
و مریضان کوی گمراهی را با قراص و سفوفات رافت و رهبری تداوی ساخته یعنی
خاتم المرسلین و محبوب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم ، و بر آل او و اصحاب
او که متابعت او را چون سنت ضروریه بر خود لازم می انگاشتند ، و در رواج و اجرای
دین متین او جان و مال را در می باختند ، و آنانکه از قانون و احکامش سرتابی ساختند از
اعمال بد که عبارت از قتل و زجر و توبیخ و حبس است سرزنش فرموده اند ، و گروهی که از حرکات
و سکنات نفسانی و شومی طبع انحراف ورزیدند مکافات اعمال در دادند ، و بر جمیع تابعین
و تبع تابعین او باد بحرمت النبی و آله الامجاد اما بعد میگوید بنده نادان هیچمدان
غلام مرتضی ابن خلاصة الاطبا زبدة الحکما لقمان عهد ارسطو عصر بطلیموس دوران
جالینوس زمان حکیم محمد صادق علیخان غفر الله لهما که جناب والد ماجد مرحوم و مغفور
بعد تالیف زاد غریب کلیات و منافع ادویه مفرده و مرکبه برای اتمام کتاب ثالث کو تالیف
میفرموده بودند ، و همواره اراده میداشتند که هرگاه فرصت دست دهد کتاب مسطور را
ترتیب کرده تمام گردانند تا جامع علم حفظ صحت و علم علاج باشد لیکن چون فرصت دست
نداد و پیغام اجل جناب ممدوح در رسید اراده جناب فهامی از مکمن خفا بجلوه گاه ظهور نیامد
چون بنده احقر در مرض موت آن برگزیده افاق بخدمت سامی حاضر شد ارشاد فرمودند
که ترتیب کتاب مرقوم میسر نشد و کار ناتمام بی فائده میماند باید که هنگام بهم رسیدن فرصت
و بجا بودن هوش و حواس و حرکات و سکنات بدنی این کتاب را مرتب نمائی تا از کتاب
مربور خلق الله فواید و منافع بردارند ، و این کتاب تمام و کامل گردد تا صواب و اجر آنرا
به نامه اعمال من و تو ثبت گردانند ، پس ارشاد سراسر رشاد جناب ممدوح را وسیله نجات خود تصور نمود

استکمال آن را مقدم بر ماکول و مشروب خود انگاشته و هوا و هوس ... داشته ...
مسوده جناب ممدوح بی کم و کاست ترتیب دادم و در توهم و تقیطه در همین خیال ... بود ...
اتمام این کتاب را در حالت صحت برای خود تقدم بالحفظ دانستم و در صورت ...
بالدوا انگاشتم و بحمد الله که ترتیب کتاب بور برکت ارشاد جناب غفران مآب ...
در سن یکهزار و دو صد و هفتاد و نه هجری نبوی بانجام رسید و این مجموعه نافعه که تاریخ اتمام ...
مخازن التعلیم ست از من تا چیز با اختتام گرائید و بنده کرمه اکنون شروع در کتاب ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد چنین میگوید احقر ...
صادقعلیخان بن اشرف الحکما حکیم محمد شریفخان غفر الله لهما چون ماکول
ملبوس و سایر حوایج ضروریه انسان صناعی ست و در تحصیل امور معیشت اکثر افراد ...
را غالبا احتیاج بسفری افتد لا جرم خواست که رساله مختصری
علاج امراض بر طبق قواعد طبیه که مراعات آن باعث حفظ صحت ...
صحت و ازاله ایشان بوده باشد تالیف نماید که با وجود وجازت لفظ ...
عظام و اطبای کرام محتوی باشد بعون عنایت ایزدی در اندک ... در سلک تحریر ...
و چون این رساله که مسمی به زاد غریب ست صورت اتمام پذیرفت تاریخ اتمامش ...
عقل این ابجد خوان هیچمدان زاد غریب گفت و هدیه بارگاه جهانبانی ...
با هزاران دیده گرد جهان گردیده مثلش در جهان ندیده حاتم طی از صنائی آوازه سخاوتش ...
روزنامچه سخائی خود را طی کرده از نهایت شرم آواره بادیه عدم گردیده از حیرت ...
انور شاه که روکش عقل فعال ست نیر اعظم از خطوط شعاعی پنجه بر روگرفته و از کیفیت ...

ساغر سلطنت به پیرستان جاه و جلالش چو پیر فلک را دل از دست رفته از نسبت مشاکلت ماهچه رایت ظفر آیتش با عالم افروز سر بعیوق افراخته و کلک گوهرسلکش که باعث انتظام جهان جهانبان ست کار ارباب حاجت ساخته سعید اکبر که مدار افاضه سعادات ست اختر سعد برای بهر ارجان دل مشتری گردیده در ایوان کیوان پاسبان قصر رفیعش زهره تمنای حصول دولت مجرا وصف نعال استگران خریده بهرام خون آشام سر انگشتان از خون اعادی خجسته الفتی تا بکار نگار نموده در مضمار سلسله شوکت قصب السبق از امثال و اقران بوده بهمبندی فلک مانند آستان فیض باستان اوست و سعد رابع بینمره داری از عساکر ظفر توامان او سها با ضعیف از تیش کرگ خونخوار در چنگال تیش ضعیف تر از مور و حکایت ایشه و فیل قصه ایست در اسم سامی و نام نامی مشهور نظم

خدیو جم حشم داراب دربان | سلیمان زمان سلطان دوران
سپهر سلطنت تابنده اختر | جهان را آفتاب ذره پرور
بمیدان وغا جم راه پارا
گر بود در مصاف اوصف ارا | بهار آرای گلزار جهانست | گلی از گلبن صاحب قرانست
الهی تا بگردش هست گردون | بکن اقبال و عمرش روز افزون | بر اعدا یار بادا تا دم صور
بفضل خود مظفر دار و منصور

مهر سپهر گیتی ستانی مرکز دائره جهانبانی سلاله خاندان رفیع المکان گورگانی خلاصه دودمان عظیم الشان صاحب قرانی خسرو سکندر نشان داور داراب دربان خدیو جمشید شوکت فریدون حشمت کیوان رفعت برجیس رتبت السلطان ابن السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان اسد المعارک و المغازی معین الدین ابو النصر محمد اکبر شاه بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه از عاکفان سده سنیه سلطنت و جهانداری و واقفان عتبه علیه خلافت و شهریاری رجا دواثق ست

کہ پرتو قبول بر وجنات این مختصر افگنده سهو و خطای که در نسخ آن راه یافته باشد بعین [illegible]
بپوشند و در اصلاح آن کوشند والله ولی التوفیق و این رساله مشتمل بر چهار منزل است منزل اول در
قواعد هر دو جزء طب منزل دوم در ادویه و اغذیه مفرده منزل سوم در معالجات امراض
منزل چهارم در ادویه مرکبه منزل اول در قواعد هر دو جزء طب و آن مشتمل بر یک
سبیل و دو رفیق و یک مقام است سبیل در معرفت طب و معنی هر دو قسم آن طب علمیست که احوال
بدن انسان بآن معلوم کنند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت [illegible] و اصلاح [illegible] و ازاله کنند
و آن بر دو قسم است علمی و عملی علمی را نظری نیز گویند و این هر دو [illegible] علمی آنست
که در وی فقط دانستن اموری چند باشد چنانچه علم بارواح که سه اند و عملی آنست که در وی دانستن
اموری چند باشد با بیان کیفیت عمل اگرچه عمل نکرده باشی چنانچه علم [illegible] که در ابتدا [illegible]
روادع و در تزید مرخیات با روادع و در انتها صرف مرخیات محللات و در انحطاط محللات [illegible]
استعمال کنند رفیق اول در قواعد جزء علمی و آن مشتمل بر چهار طریق است طریق
اول در امور طبیعی طریق دوم در احوال بدن انسان طریق سوم در
اسباب طریق چهارم در دلایل طریق اول در امور طبیعی و آن هفت اند ارکان
امزجه اخلاط اعضا ارواح قوی افعال و هر یک ازین به فرسخی گفته شود فرسخ اول
در ارکان و آن اجزای بسیط اند که اجزای اولی اند مر بدن آدمی را و غیر آن را و [illegible]
در اینجا آنست که منقسم نشود با جسام مختلفة الصور و الطبائع و آن بر مذهب حکما چهار اند
اول نار یعنی آتش و طبع او گرم و خشک است و فائده آن در مرکبات انضاج
تلطیف هوا و تلطیف و کسر برودت آب و ارض و مکان او تحت فلک قمر است دوم
باد و مزاج او گرم و تر است و فائده اش تخفیف و تحلیل و تخلخل و مکان او تحت [illegible]

امور طبیعیه هفت اند

ارکان

این هوا که سرد محسوس میشود بنابر اختلاط اجزای مائی وارضی ست سوم ماء یعنی آب و آن
سرد و تر ست فائده آن سهل قبول اشکال و ترک آنست و مکان او زیر هواست و
بالای زمین لیکن بجهت پیدایش مرکبات بباعث تاثیر کواکب آب اندرون زمین آمد
و زمین از یک جهت مکشوف شد چهارم ارض یعنی زمین و مزاج او سرد و خشک ست
و فائده آن استمساک و حفظ اشکال ست و مکانش زیر آب فرسخ دوم در مزاج

مزاج

و آن کیفیتی ست ملموسه متوسطه در کیفیات اربعه که از امتزاج عناصر و فعل و انفعال هر واحد و
انکسار حدت هر یک از دیگری حاصل میشود و آن دو قسم ست یکی معتدل مزاجی و آن آنست
که داده شود بمرکب از کمیات و کیفیات عناصر حصه که لایق بمزاج او باشد و این معتدل بمعنی
عدل فی القسمة ست و مبحوث عنه اطبا همین ست و باین معنی جمیع مرکبات معتدل اند دوم
خارج ازین اعتدال و او آنست که چنین نباشد و سوء مزاج عبارت
از همین ست و این نیز بر دو قسم ست یکی آنکه مائل بیک کیفیت باشد و آن چهار ست
حار بارد رطب یابس دوم آنکه مائل بدو کیفیت باشد و آن نیز چهار ست حار رطب حار یابس بارد
رطب بارد یابس هر یک ازین اقسام یا ساذج بود یا مادی ساذج آنست که با او خلط غالب نباشد
و مادی آنست که باشد با او خلط غالب و اشتمال این اقسام شانزده در سدیدی مذکورست فرسخ سوم

اخلاط

در اخلاط و آن جسمی ست رطب بالفعل سیال بالطبع که متغیر میشود و صورت کیلوس اول بسوی او
در جگر در طبخ و اخذ بحسب تفاوت ماده بدانکه انسان میخورد غذا را تا وقتیکه جزو اعضا می شود
از چهار جا نضج میباید اول در معده مثل کشک ثخین میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضلهٔ آن براز
ست دوم در جگر که خلاصه کیلوس صورت خود گذاشته مستحیل بصورت اخلاط اربعه میشود و
پس آنچه طافی ست مانند کف صفرا ست و آنچه راسب ست سودا و آنچه متوسط ست اگر نضج یافته ست

خون ست واگر نضج یافته نباشد بلغم بود وفضله این بول است سوم در عروق که در انجا
اخلاط تحلیل برطوبت ثانیه میشود بحسب مزاج هر عضو فقط چهارم در اعضاست که رطوبت ثانیه
بصورت وهیئت اعضا تحلیل میشود وفضله این هردو هضم عرق ووسخ ست واین هرسه
هضم مسمی به کیموس است وآن چهار ست اول دم یعنی خون وآن گرم وتر ست دوم
بلغم وان سرد وتر ست سوم صفرا وآن گرم وخشک ست چهارم سودا وآن
سرد وخشک ست وهر واحد از اخلاط اربعه طبعی بود وغیر طبعی طبعی از هر خلط آنست که در جگر
پیدا شود ونافع بدن باشد خون طبعی چهار صفت دارد یکے آنکه سرخ رنگ بود
دوم آنکه بوی متعفن وبوی ترش وماننده آن ندارد وعدیم الرایحه نبود سوم آنکه معتدل
القوام باشد چهارم آنکه شدید الحلاوة باشد وبهترین اخلاط خون است وفائده آن تغذیه
بدن تنها یا با اخلاط وتولید روح بود وغیر طبعی آنست که مخالف طبعی بود وخون در عروق با اخلاط
دیگر یکذات نشده بلکه هر یک علحده علحده موجود اند ازینجهت ست که هر خلط با دویه مخصوصه خود
مستفرغ میشود واز فساد یکی فساد دیگری لازم نیاید بلغم نیز بر دو قسم است طبعی وغیر طبعی طبعی
دو صفت دارد یکی آنکه طعم او مائل بشیرینی باشد واو قریب الاستحاله بود بخون دوم آنکه
معتدل القوام بود فائده او آنست که بوقت فقدان غذا تحلیل بخون شده بدل ما یتحلل
گردد ومفاصل را تر دارد ودر غذای بعضی اعضا مانند دماغ ونخاع داخل گردد وغیر طبعی
من حیث طعم چهار ست مالح وحامض وعفص وتفه صاحب قانونچه حلو نیز ذکر کرده
واین بسبب آمیزش قدری خون بود با بلغم مالح یعنی شور گرم وخشک ست قریب بطبع صفرا
مالح آنست که صفرای محترقه با بلغم آمیزد حامض یعنی ترش آنست که حرارت ضعیفه در بلغم
اثر کند واین مائل به برودت ویبوست بود عفص یعنے زمخت آنست که قدری سودا با بلغم آمیزد

ومایل به برودت و یبوست باشد تفه یعنی بی مزه آنست که جسم مائی در آن غالب باشد و او شیرین
اقسام ست من جهت قوام پنج ست مائی و زجاجی و جصی و مخاطی و خام زیرا که یا رقیق بود
مائی گویند و یا غلیظ بود اگر رطوبت در وی باقی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت به تحلیل رفته باشد
جصی گویند و اگر مختلف القوام بود اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و الا خام صفرا او نیز طبیعی
بود و غیر طبیعی طبیعی سه صفت دارد یکی آنکه احمر ناصع بود یعنی سرخ مایل بزردی باشد دوم
آنکه خفیف بود سیوم آنکه حاد باشد فائده او آنست که خون را لطیف کند تا بدان سبب
در مسالک مضیقه گذر یابد و همراه خون غذای بعضی اعضا مانند ریه شود و از مراره بامعا ریزد و آدمی را
به تبرز خبردار کند و غیر طبیعی پنج قسم ست مره صفرا و محیه و محترقه و کراثی و زنجاری مره صفرا
آنست که رطوبت رقیقه با صفرا آمیزد و محیه آنست که رطوبت غلیظ با وی آمیزد و محترقه
آنست که صفرای غیر طبیعی با اندکی سودای محترقه آمیزد و کراثی و زنجاری آنست که بعضی
از صفرای طبیعی فی نفسه محترق شود و مختلط شود با بعضی دیگر غیر محترق و احتراق زنجاری اکثر
و اقوی ست از کراثی و این هر دو مشابه سموم حاده اند و در معده متولد شوند سودا نیز بر دو قسم ست
طبیعی و غیر طبیعی طبیعی دردی دم بود فائده او آنست که خون را غلیظ کند تا جزو مغتذی گردد
و در غذای اعضای صلبه مانند استخوان داخل شود و از طحال به فم معده ریزد تا آدمی را بر گرسنگی
خبردار کند غیر طبیعی محترق ست از هر خلطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبیعی از اخلاط محدث
مرض بود فصل چهارم در اعضا و آن اجسام کثیفه اند که متولد میشوند
از کثافت اخلاط محموده و آن بر دو قسم ست مفرد و مرکب مفرد را بسیط نیز گویند
و مراد از بسیط در اینجا آنست که هر جزو محسوس که او را جزو گفته میشود اگر از عضو گرفته شود
مشارک کل باشد در اسم و حد و مرکب بخلاف آن مفرد چون عظم و غضروف و رباط

و عصب و وتر و غشا و شرائین و اورده و لحم و شحم و سمین و اینهمه از منی متولد میشوند مگر لحم و شحم و
سمین لحم از غلظت خون متولد میشود و عاقد او حرارت و یبوست ست و شحم و سمین از رقت
و دسومت خون متولد میشود و عاقد او برودت ست و بعضے از اعضاے مرکبه اعضای
رئیسه اند که مبدء قوای ضروریه است یا بحسب بقاے شخص یا بحسب بقاے نوع اما بحسب بقای
شخص سه اند اول قلب که آن مبدء قوت حیوانی ست و خدمت میکنند اورا شرائین
که روح حیوانی را که باعث حیوة ست از قلب بجمیع بدن میرسانند دوم دماغ و آن مبدء
قوت نفسانی ست و خدمت میکنند اورا اعصاب که روح نفسانی را که باعث حس و حرکت
ست بجمیع بدن میرسانند سیوم کبد و آن مبدء قوت طبعی ست و خدمت میکنند اورا اورده
که روح طبعی را که باعث تغذیه و تنمیه است بجمیع بدن میرسانند اما بحسب بقاء نوع این
سه عضو مذکور اند بعضو چهارم که انثیین ست و آن محل نضج منی است فرع پنجم در ارواح
و آن جسم لطیف بخاریست که بسبب نضج در بطن ایسر قلب متکون میشود از لطافت اخلاط محموده با اخلاط
اندکی از هوای مستنشق چنانچه پیدا میشود اعضا از کثافت آن فائده او آنست که حامل
قوی باشد تا که منتقل شود قوی بواسطه آن در بدن و چون روح حامل برای هر قوت ضرورست
واجب ست که باشد اصناف ارواح سه مانند اصناف قوی فرع ششم در قواے
و آن نزد اطبا مبدأ فعل جسمانی ست که بعد از مزاج حادث شود و بر سه قسم ست طبعی و نفسانی
و حیوانی طبعی بر دو قسم ست یکی آنکه متصرف باشد در غذا بالقوة القریبه بفعل برای بقاء شخص
دوم آنکه متصرف باشد برای بقاء نوع اما اول نیز بر دو قسم ست غاذیه و نامیه غاذیه آنست که
از عمل هاضمه غذا را مشابه عضو گرداند تا بدل ما یتحلل شود نامیه آنست که بعد از عمل غاذیه زیاده میکند
در طول و عرض و عمق جسم بر مناسبت طبعی و فعل این قوت بعد از نمو باطل گردد و ثانی نیز بر دو قسم است

ارواح

قوا

یکی مولده دوم مصوره اما مولده نیز بر دو قسم است یکی آنکه جدا میکند در مرد و زن از اخلاط
محموده جوهر منی را و این قوت از انثیین مفارقت برحم میکند. دوم آنکه تیار کند هر جزء منی را در رحم
برای استعداد صورت عضو مخصوص و این قوت از انثیین بمصاحبت منی در رحم میرود و مصوره قوتی ست
در رحم که می پوشاند هر جزء منی را صورت عضوی که بمقتضای نوع صاحب منی باشد اما قوت نفسانی
دو قسمست محرکه و مدرکه اما محرکه بر دو قسمست یکی باعث بر حرکت آنرا شوقیه گویند دوم فاعل
بر حرکت آنرا فاعله گویند اما شوقیه نیز بر دو قسمست شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث
حرکت باشد بسوی چیزی نافعه غضبی آنست که باعث حرکت بود جهت دفع مضرتی و این منفعت
و مضرت فی الواقع باشد یا باعث ظن اما فاعله قوتی ست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه آن
متشنج شود عضله پس منقبض شود عضو یا مسترخی شود عضله پس منبسط شود عضو اما مدرکه بر دو قسمست
یکی مدرکه در ظاهر که خارج دماغ ست دوم در باطن اما مدرکه ظاهر که آن باشند
جاسوس است برای مدرکه باطن پنج اند حس بصر و سمع و شم و ذوق و لمس اما حس بصر مکان
آن در تقاطع صلیبی ست که واقع ست درمیان عصبتین که از مقدم دماغ بالاتر از عصبتین شبیه اند
مشابهتین بسر پستان رسته بهر دو چشم می آیند و آن ادراک الوان و اشکال میکند و قوت
سمع مکان او در عصب مفروش اندرون صماخ ست و ادراک صوت میکند و قوت شم
مکان آن در عصبتین زائدتین مشابهتین بسر پستان ست که از مقدم دماغ میرویند و این قوت
ادراک رائحه میکند و قوت ذوق مکان او عصب مفروشه ست در جرم زبان و این قوت
بسبب رطوبت لعابیه فم ادراک طعم میکند و قوت لمس مکانش در جلد و اکثر گوشت که زیر او
ست و این قوت ادراک ملموسات میکند اما مدرکه باطنه بمذهب حکما پنج اند حس مشترک و خیال
و وهم و حافظه و متصرفه حس مشترک ادراک میکند صور جزئیه که محسوس اند باو راک حواس از ظاهر

مدرک حواس ظاهره را صور گویند و مدرک حواس باطنه را معانی و دماغ سه بطن دارد
مقدم و اوسط و موخر هر بطن سه قسم است اول و اوسط و موخر و مکان او اول
بطن مقدم دماغ است اما خیال خزانه حس مشترک است که نگاه میدارد صور محسوسات
حس مشترک را و مکان او موخر بطن مقدم دماغ است اما وهم قوتی ست مدرک معانی
جزئیه را که قائم است با صور جزئیه مانند موافقت و مخالفت و صداقت و عداوت جزئیه
و مکانش بطن آخر بطن اوسط دماغ است اما حافظه خزانه وهم است و مکان او بطن موخر
دماغ است اما متصرفه قوتی ست که تصرف میکند در صور محسوسه مخزونه در خیال و معانی
جزئیه مخزونه در حافظه بترکیب و تفصیل و این شش گونه است یکی آنکه ترکیب بعض صور با بعض
صور کند مانند آنکه تخیل کند آدمی را سلاگه که دو سر دارد دوم آنکه تفصیل کند بعض صور از بعض
مانند آنکه تخیل کند آدمی را که بی سر است و اینکه چهار قسم در مطولات مذکور است و مکان او
بطن اوسط دماغ است و قوت حیوانی قوتی ست که تیار میکند اعضا را برای قبول قوت
نفسانی و مبدأ حرکت قلب و شرائین است فرسخ هفتم در افعال و آن بر دو قسم است
یکی مفرد و او آنکه تمام شود بیک قوت مانند جذب و امساک دوم مرکب و او آنست که تمام
شود به دو قوت یا زیاده مانند ازدراد که از جاذبه طبیعی معدی و از دافعه ارادی که در عضلهٔ
ازدراد است حاصل میشود طریق دوم در احوال بدن انسان و آن دو است صحت و
مرض صحت حالتی ست بدن انسان را که بسبب آن حالت جاری شوند همه افعال
بدنی که طبعی و نفسانی و حیوانی اند بر مجرای طبعی مرض حالتیست که بسبب ذات آن برسد
افعال را ضرر و عام است که لحوق ضرر در سایر افعال باشد یا در بعض آن و ضرر فعل سه قسم
است تغیر و نقصان و بطلان و مرض بر دو قسم است مفرد و مرکب مفرد آنست که مرض واحد

باشد و آن بر سه قسم ست سوء مزاج و مرض ترکیب و تفرق اتصال سوء مزاج آنست که
اول مرض عارض شود باعضاء مفرده مرض ترکیب آنست که اول باعضاء مرکب عارض
شود تفرق الاتصال آنست که بهر دو اولاً عارض شود سوء مزاج بر دو قسم ست
مفرد و مرکب مفرد چهار قسم ست حار بارد رطب یابس مرکب نیز بر چهار قسم ست
حار رطب حار یابس بارد رطب بارد یابس و هر یک ازین هشت قسم یا ساذج
بود یا مادی و ماده یا مجاور و ملتصق عضو بود یا مداخل و نافذ و این مداخل یا مورم بود یا غیر
مورم که عضو آن ماده را تشرب کند امراض ترکیب نیز چهار قسم ست امراض خلقت
و امراض مقدار و امراض عدد و امراض وضع امراض خلقت نیز چهار قسم ست یکی
امراض شکل مانند سر که پهن باشد دوم امراض مجاری مانند کشاده شدن ثقبه عنبیه
سوم امراض تجاویف مانند اتساع کیسه انثیین چهارم امراض سطوح اعضا مانند ملاست
معده امراض مقدار دو قسم ست یکی آنکه زیاده شود عضو مانند عظم زبان دوم آنکه کم شود
مانند هزال مفرط امراض عدد نیز بر دو قسم ست یکی آنکه زیاده شود عضو مانند اصبع زائد
دوم آنکه نقصان باشد مانند نقصان اصبع امراض وضع مانند زوال عضو از مکان
خود خواه بخلع و غیر خلع اما تفرق اتصال مختلف میباشد اسم آن باختلاف محل آنکه در جلد واقع
شود خدش گویند و آنچه در لحم واقع شود جراحت گویند و این جراحت اگر قدیم بود قرحه گویند
و همچنین آنچه واقع میشود در عظم و غضروف و عصب و عروق هر یک باسم مخصوص ست
و کسی را که در قلب جراحت رسد بمیرد و اما مرض مرکب آنست که حادث شود از اجتماع امراض
مرض واحد که او را اسم خاص و علاج خاص باشد مانند ورم مرض یا اصلی باشد و یا شرکی که تابع
اصلی باشد پس مختلف میشود حال شرکی در قوت و ضعف بسبب اختلاف حال اصلی و متقدم

میباشد و اکثر ضرر دراصلی و هر مرض که منتهی میشود بصحت برای او چهار زمانه ست یکی
ابتدا و وی آنست که ظاهر میشود در وی مرض دوم تزیّد و وی آنست که ظاهر شود در وی
غلبه مرض لحظه بلحظه سوم وقت انتها و آن زمانه ست که باشد در وی مرض بعد از دیاد
بر حالت واحد چهارم وقت انحطاط و وی آنست که ظاهر میشود در وی کمی مرض

در اسباب

طریق سوم در اسباب و او نزدیک اطبا آنست که باشد اول پس واجب شود از ان
حالتی از احوال بدن انسان یا ثبات آن حالت و هر یک ازین احوال سته اسباب هست
زیرا که سبب یا غیر بدنی باشد آنرا بادی گویند و یا بدنی باشد پس اگر واجب کند آن سبب
حالت را بغیر واسطه آنرا واصله گویند و اگر واجب کند آن حالت را بواسطه آنرا سابقه
گویند و اسباب بادی صحت مثل خبر خوش کننده و سابقه مانند نضج تام و واصله مانند
اعتدال مزاج و ترکیب و اسباب بادی مرض مانند حرارت شمس و سابقه مانند امتلا
برای حمی و واصله چون عفونت برای حمی عفنه فعل سبب یا بالذات و مقتضای طبیعت او باشد مانند تبرید
آب سرد یا بالعرض مانند تسخین او بحقن حرارت و هر سبب یا ضروری بود یا غیر ضروری ضروری آنست

اسباب سته ضروریه

که انسان را بدون وی چیوه ممکن نباشد و غیر ضروری گاه مضاد و منافی طبیعت باشد و گاه غیر
مضاد و اسباب ضروری بالاستقراء شش ست یکی هوا و احتیاج بدان برای ترویح و تعدیل روح
بود یا استنشاق و اخراج فضلات مجتمعه او بر نفس مانند حال اشکال آهنگران و بهترین هوا آنست
که معتدل باشد و از غبار و دخان و از ابخره و بقول ردیه و ابخره نیستان و ابخره آب متغیر و عفن
جیف و از معادن ردیه و اشجار خبیثه خالی باشد و میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر آنکه وبا
بود و این چنین هوا حافظ صحت حاصله و محدث صحت زائله بود و اگر متغیر شود یا اختلاط اشیای مذکوره
حافظ مرض و محدث او باشد و تغیرات هوا یا طبعی بود یا غیر طبعی غیر طبعی یا غیر مضاد طبیعت بود

ویا مضاد طبیعت و تغیرات طبعی تغیرات فصلی بود که آن ربیع و صیف و خریف و شتا است
ربیع نزد اطبا آنست که در آن اشجار شگوفه و ثمار نشو و نما ظاهر شود و موسم بهار عبارت از همین است
و او معتدل و اصح فصول است صیف آنست که گرما در وی غلبه کند و مزاج آن حار یابس است
خریف آنست که تغیر اشجار و ثمار و سقوط اوراق در آن ظاهر شود و مزاج آن بارد یابس است
و این بدترین فصول است شتا آنست که سرما در آن غالب شود و مزاج آن بارد رطب است
هر فصلی از فصول پیدا میکند امراض مناسب طبع خود را و زایل میکند امراض مضاد طبع خود را
تغیرات غیر طبعی که مضاد طبیعت بود یا از اسباب سماوی بود یا از اسباب ارضی اما اسباب
سماوی چنانکه گرمی در هوا میشود وقت جمع شدن بسیار از ستارهای بزرگ درخشنده با آفتاب اما اسباب
ارضی بسبب اختلاف مساکن پیدا شود و مختلف میشود مساکن یا بسبب تنگی و دوری از خط استوا
و یا بسبب مجاورت جبال و یا بحار و مانند آن و اما تغیرات مضاد مجری طبعی مانند وبا است
دوم از سته ضروریه ماکول و مشروب است هر چیزیکه وارد بدن میشود و بعد از انفعال از حرارت بدن
تاثیر میکند در بدن ازین اقسام بیرون نیست یا دوای صرف بود یا غذای صرف یا ذو الخاصیة یا غذای
دوائی یا دوائی بالخاصیة یا غذائی ذو الخاصیة یا غذای دوائی ذی الخاصیة دوای
صرف آنست که فقط بکیفیت مزاجی تاثیر در بدن کند غذای صرف آنست که فقط بماده
تاثیر کند ذو الخاصیة آنست که فقط بصورت نوعی تاثیر کند و آن خاصیت یا موافق بدن
باشد مانند فادزهر و یا مخالف بدن باشد مانند سموم و قس علیه الباقی و دوا معتدل بود یا غیر
معتدل و غیر معتدل چهار درجه دارد چنانچه در فرسخ اول از طریق اول از رفیق اول از منزل دوم
بیانش می آید و غذا منقسم میشود به هژده قسم غلیظ لطیف معتدل و هر یک ازین سه قسم است
صالح الکیموس یا فاسد الکیموس و هر یک ازین کثیر الغذا بود یا قلیل الغذا یا متوسط الغذا غلیظ

آنست که خون غلیظ ازو پیدا شود و لطیف برخلاف آن و متوسط بین بین و صالح الکیموس آنست که خون نیک ازو حاصل شود و فاسد الکیموس بخلاف آن و کثیر الغذا آنست که خون بسیار ازو پیدا شود و قلیل الغذا برخلاف آن و اوسط بین بین اما مشروب اگر شراب باشد ذکر آن ترک کردیم که شرب آن از جملهٔ گناه کبائرست و اگر آب باشد آب صرف غذای بدن نمیشود لیکن استعمال کرده میشود بسبب چند فوائد یکی ازان ترقیق غذا است دوم طبخ غذا سوم بدرقهٔ غذا است که آنرا در مجاری ضیقه میرساند

حرکت و سکون بدنی

سوم از ستهٔ ضروریه حرکت و سکون بدنی ست و منقسم میشود حرکت بشدت و ضعف و کثرت و قلت و سرعت و بطوء اما سریع قوی قلیل گرم میکند بدن را زیاده از آنچه تحلیل میکند و بطی ضعیف کثیر بالعکس و افراط حرکت و سکون هر دو بد است و سکون اعون بر هضم ست و حرکت بر انحدار

حرکت و سکون نفسانی

چهارم از ستهٔ ضروریه حرکت و سکون نفسانی ست حرکات نفسانی را اعراض نفسانی نیز گویند و لازم میشود حرکت نفس را حرکت روح قلبی که حامل قوت حیوانی ست یا بسوی خارج بدن دفعةً چنانچه در غضب پیدا شود و یا بسوی خارج اندک اندک چنانچه در فرح و لذت پیدا شود و یا بسوی داخل دفعةً چنانچه در فزع یا اندک اندک چنانچه در غم یا بسوی داخل و خارج چنانچه در خجالت پیدا شود و این توجه اگر بسوی خارج میشود گرمی خارج مینماید و سردی داخل و اگر بداخل میشود گرمی داخل مینماید و سردی خارج و مفرط ازین قاتل ست و افراط سکون نفسی هر دو مبلد است

نوم و یقظه

پنجم از ستهٔ ضروریه نوم و یقظه است در خواب روح و قوی و حرارت غریزی برای نضج و هضم اندرون بدن میروند و خواب برخلاف یقظه بدن را سرد و مجفف است بر غذا و اخلاط مستعد هضم اعانت کند بر هضم و کثرت نوم در نهار ردی ست و هر گاه عادت شود بتدریج ترک نمایند اما بعد از ساعتی یا دو ساعت بر طعام موجب سبکی طعام ست بر معده و تحلل میان نوم و یقظه ردی ست

استفراغ و احتباس

ششم از ستهٔ ضروریه استفراغ و احتباس ست معتدل از هر دو حافظ صحت ست و افراط استفراغ بدن را خشک و سرد میکند و افراط احتباس

موجب سدد و عفونت و سقوط شهوت بود اما اسباب غیر ضروری که مضاد طبیعت نیست
مانند افغان دم مرغ در ریل نافع ست استسقا و تریل را و مانند مالیدن روغنهای محلله نافع تشنج
و مانند پاشیدن آب سرد بر رو نافع غشی ست و اما اسباب مضاد و مجاری طبیعی مانند غرق و
قطع سیف و استعمال سموم است و اسبابیکه به نسبت اسباب مذکوره جزئیه اند بعضی از آن مسخن
اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مفرط و استعمال ادویه و اغذیه مسخنه از داخل و خارج بدن و خوردن
غذای معتدل المقدار و عفونت و تکاثف و بعضی مبرد اند و آن کل مسخنات اند هرگاه بافراط
باشند و نجاجت خلط و استعمال اغذیه ادویه مبرده از داخل و خارج و بعضی مرطب اند مانند استعمال اغذیه
و ادویه مرطبه از داخل و خارج و حمام مرطب و عیش و کثرت غذا و اجتناب محللات و استفراغ خلط
مجفف و بعضی مجفف اند مانند استعمال محللات بافراط از داخل و خارج و بند نمودن غذا
از عضو و استعمال اغذیه و ادویه مجففه از داخل و خارج اینست اسباب سوء مزاج مفرد و دانسته
میشود از ترکیب سوء مزاج مفرد اسباب سوء مزاج مرکب نیز مفسدات شکل منحصر ست در سه قسم
یکی آنکه از قبل ولادت در اصل خلقت باشد مانند راس مسفط دوم آنکه وقت ولادت بود
مانند آنکه طفل از رحم به شکل طبعی خارج نشود سوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت
عندق حادث شود و اسباب باقی امراض ترکیب تفرق اتصال در امراض جزئی بخوبی مبیّن
است طریق چهارم در دلائل او آنست که دلیل گرفته شود با دیر حالت بدن انسان بعضی
علامات دلالت کند بر امزجه و بعضی بر ترکیب علامات امزجه ده اجناس اند یکی ماخوذ
از ملمس است پس لمس مساوی برای لامس معتدل المزاج معتدل ست الا مختلف ست و جهتیکه منفعل شده
ست لامس از آنجهت دوم ماخوذ از لحم و سمین و شحم کثرت لحم دلالت کند بر حرارت و رطوبت
و کثرت سمین و شحم دلالت کند بر برودت و رطوبت سوم شعر ست کثرت و غلظت و جعودت

وسواد دلالت کند بر حرارت و یبوست و اضداد آن بر برودت و رطوبت چهارم لون بدن بشرت
سفیدی رنگ دلالت کند بر برودت و غلبه بلغم و حمرت آن بر حرارت و غلبه خون و ترکیب
این هر دو بر اعتدال دلالت کند و رنگ گندم گون دلالت بر حرارت کند و زرد بر حرارت
و غلبه صفرا و یا بر قلت دم چنانچه در ناقهین میباشد و کمودت دلالت بر افراط سردی و سودا کند پنجم
هیئت اعضاست سعت صدر و عروق و ظهور آن و عظم نبض و اطراف و ظهور مفاصل دلالت بر حرارت
کند و اضداد آن بر برودت ششم کیفیت انفعال اعضاست سرعت انفعال از هر کیفیتی که
باشد دلالت کند بر غلبه آن هفتم افعال کامل دلالت کند بر اعتدال و ناقص و باطل دلالت کند
بر برودت و تشویش و سرعت بر حرارت و بطوء بر برودت هشتم نوم و یقظه کثرت نوم دلالت بر برودت
و رطوبت کند و کثرت یقظه بر حرارت و یبوست و اعتدال هر دو بر اعتدال نهم فضول بدن فعه مانند
بول و براز و عرق حاد رایحه قوی الصبغ دلالت بر حرارت کند و ضد آن بر برودت و کثرت آن
بر رطوبت و قلت آن بر یبوست دهم انفعالات نفسانی قوت و سرعت و کثرت و لذت بر حرارت کند
و تبلد آن بر برودت و ثبات آن بر یبوست و سرعت انفعال بر رطوبت و جبن دلالت بر برودت
و ضعف قلب کند و بیحیائی و سرعت قوت غضب و جرات و کثرت سرعت و اتصال کلام
نیز بر حرارت دلالت کند و کثرت حیا و کمی غضب بر برودت اما علامات امزجه مرکبه دانسته میشود
از ترکیب علامات امزجه مفرده و آنچه مذکور شد علامات امزجه خلقی است اما علامات امزجه عارضه
همین علامات مذکوره اند که عارض میباشد و این امزجه عارضه ضاره میباشد پس اگر باشد مزاج عارضی
مادی دلالت کند بر غلبه خون ثقل و حمرت و خواب و حلاوت دهن و ظهور بثور و غدد و انتفاخ
بدن و تخیل چیزهای سرخ و دلالت کند بر غلبه صفرا الخشن زردی رنگ و تلخی دهن و قی صفراوی
و تشنگی و ثقل قلیل و تخیل چیزهای زرد و دلالت کند بر غلبه بلغم بیاض لون و کثرت بزاق و

قلت عطش و ضعف هضم و جشاء حامض و کثرت خواب و بلادت حواس و ثقل سر و لین و بطوء
نبض و بیاض قاروره و تخیل چیزهای سفید و دلالت کند بر غلبه سودا سیاهی و لاغری بدن
و بیداری و ثقل اقل و کثرت افکار و وسواس و تخیل چیزهای سیاه و اما علامات امراض ترکیب
بعضی از آن ماخوذ ست از نفس اعضا مانند استدلال از خلقت و مقدار و عدد و وضع بر مرض
اعضاء آلیه وقتیکه غیر ما ینبغی باشند و بعضی از لوازم اعضا مانند استدلال از جمال و بعضی تمامی اند
مانند استدلال از افعال و افعال اعضا اگر سلیم بود دلالت میکند بر صحت مزاج و ترکیب
و اگر ناقص یا باطل بود دلالت کند بر برودت یا بر رداءت ترکیب و تشوشه بر حرارت یا بر رداءت
ترکیب و از علامات کلیه نبض و بول و براز ست که دلالت کند بر احوال بدن انسان نبض
اول بر قلب ست و بول بر جگر و براز بر معده و امعا اما نبض حرکتی ست انبساطی و انقباضی
از اوعیه روح که قلب و شرایین ست بسط او جهت تعدیل روح ست به نسیم و قبض او جهت اخراج
فضلات محترقه او ست و نباض باید که معتدل المزاج و سلیم الذهن و صحیح المزاج باشد و هرگاه که لاحظه
نبض کند باید که تا سی نبضه بلکه سی و پنج نبضه دست بر نبض بدارد و ادنی دوازده نبضه ست
و نانیده نبض از امور نفسانی و امور بدنی دور باشد و نبض دست راست مریض از دست راست
خود و دست چپ او از دست چپ خود ببیند و اجناس او که نبض نه است جنس اول ماخوذ ست از
مقدار عرق و اقسام آن نه است طویل قصیر معتدل عریض ضیق معتدل مشرف منخفض معتدل
طویل آنست که اجزای نبض به نباضیکه اصابع آن در گندگی و لاغری معتدل باشد در طول زیاده
از معتدل محسوس شود و سبب آن زیادتی حرارت بود و اگر معتدل الاصابع نباشد آنرا بر معتدل
الاصابع قیاس کند قصیر آنست که به نباض معتدل الاصابع در طول کم از معتدل محسوس شود
و سبب آن کمی حرارت ست معتدل آنست که موافق اصابع اربعه نباض معتدل الاصابع

محسوس شود و دلالت کند بر اعتدال حرارت و برودت و برهمین قیاس بود حال دلالت اضداد
و معتدل‌های اقسام اجناس دیگر در زیادتی و کمی و اعتدال عریض آنست که اجزای نبض
در عرض و پهنائی اصابع زیاده از معتدل محسوس شود و دلالت کند بر زیادتی رطوبت ضیق
آنست که ضد عریض بود معتدل و آن متوسط بود میان هر دو مشرف آنست
که اجزای نبض در ارتفاع اکثر محسوس شود و آن دلالت بر زیادتی حرارت کند منخفض ضد مشرف
بود معتدل و آن متوسط بود جنس دوم کیفیت قرع نبض و آن سه قسم است قوی و ضعیف
و معتدل قوی آنست که سخت بکوبد سر انگشتان را و دلالت کند بر شدت قوت حیوانی ضعیف
ضد آن معتدل متوسط بود جنس سوم زمان حرکت بود و آن نیز سه قسم است سریع بطی
معتدل سریع آنست که زمان حرکت او نهایت کوتاه باشد و دلالت کند بر زیادتی حرارت
بطی ضد آن بود معتدل متوسط بود جنس چهارم قوام آله بود و آن نیز بر سه قسم است صلب
لین معتدل صلب آنست که فرو نشود هر گاه که غمز کرده شود سر انگشتان و دلالت کند
بر یبوست لین ضد آن معتدل متوسط بود جنس پنجم زمان سکون است و آن نیز بر سه
قسم است متواتر متفاوت معتدل متواتر آنست که زمانه سکون او کوتاه بود و دلالت کند بر
زیادة حرارت از سرعت و ضعف قوت حیوانی متفاوت ضد آن معتدل متوسط بود
جنس ششم ملمس آله و آن نیز سه قسم است حار بارد معتدل حار آنست که وقت حرکت نبض
گرم محسوس شود و دلالت کند بر گرمی خون و روح که در عروق است بارد ضد آن معتدل
متوسط بود جنس هفتم ماخوذ است از مقدار آنچه در آله بود از رطوبت و آن نیز بر سه قسم است ممتلی و
خالی و معتدل ممتلی آنست که اندرون عرق رطوبت زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب آن
کثرت خون و روح بود خالی ضد آن معتدل متوسط بود جنس هشتم استوا در احوال آله

واختلاف در آن و آن دو قسم است مستوی و مختلف مستوی آنست که اجزای آن در جمیع وجهات
بیک وتیره باشد و سبب آن حسن حال نبض بود و مختلف برخلاف آن و مختلف بر دو قسم است
منتظم و غیر منتظم منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد غیر منتظم برخلاف آن و سبب آن
افراط ضعف قوت بود جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جید الوزن و ردی الوزن
جید الوزن آنست که وزن نبض مناسب مزاج صاحب نبض بود و ردی الوزن ضد آنست و این
سه قسم است یکی مجاوز الوزن و او آنست که وزن او وزن سنی بود که متصل سن صاحبش باشد
مانند نبض صبی بوزن نبض شباب دوم متباین الوزن و او آنست که چنین نباشد مانند
وزن نبض صبی بوزن نبض شیخ و بالعکس سوم خارج الوزن و او آنست که وزن او مشابه هیچ
وزنی از اوزان نبض نباشد مانند نبض مرتعش و از انواع نبض مرکب کذی اسماء اند آنچه مشهور اند
نوشته می آید یکی از آن عظیم است و او آنست که زیاده باشد در طول و عرض و شهوق دوم
صغیر و او مقابل عظیم است سوم معتدل و او متوسط بود چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد
در عرض و شهوق پنجم دقیق و او مقابل غلیظ بود ششم معتدل و آن متوسط بود میان هر دو
این هر شش انواع دلالت میکند بر آن که دلالت میکند بر آن اسباب ایشان هفتم منشاری است
که مشابه باشد باسنان منشار و او آنست که سریع متواتر صلب مختلف الاجزا باشد در شهوق و عرض
تقدم و تاخر و صلابت و لین و دلالت میکند بر ورم عظیم که در اعضای عصبانی بود و این اکثر در ذات الجنب
میباشد هشتم موجی و آن مشابه منشاری بود در اختلاف اجزا مگر آنکه لین بود گویا موجهاست که
بهم میرسند بعض وی بعض را و آن دلالت میکند بر ضعف قوت یا بر لین آلات استسقا و ذات الریه
و فالج و سکته میباشد نهم دودیست و این مشابه موجی بود مگر آنکه صغیر بود مانند حرکت کرم پیاپی
دهم نملی است و مشابهت دارد به دودی مگر آنکه اصغر و اشد تواتر و ضعف بود مانند حرکت مورچه

وزن

وبیا شد نزدیک موت یازدهم ذنب الفار و آن مانند دم موش میباشد و از دهم سلی و
آن میباشد مانند دم موش که هر دو را از اطراف گنده متصل سازند سیزدهم ذو الفترة و او
آنست که ساکن شود وقتیکه متوقع بود حرکت چهاردهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت
کند وقتیکه متوقع شود سکون و این مجموع دلالت کند بر سوء حال مریض در بول بعد شش
ساعت اعتماد بول نمیانند و شیخ بوعلی گفته که بعد یکساعت تمام رنگ و قوام بول متغیر میگردد و اجناس
الوان او نزد شیخ بوعلی و سایر متاخرین هفت اند جنس اول لونست و آن پنج قسم است اصفر
احمر اخضر اسود ابیض قسم اول اصفر برای او شش طبقه است اول تبنی مانند آب کاه و دلالت
کند بر برودت و قلت صفرا دوم اترجی شبیه بلون پوست ترنج و دلالت بر اعتدال کند
سوم اشقر و آن زرد مایل بسرخی بود چهارم نارنجی شبیه بلون نارنج و این سرخ زیاده
از اشقر بود پنجم ناری و این سرخ زیاده از نارنجی بود و رنگ این شعاع بود مانند نار و شبیه بود بآبیکه
زعفران دران سائیده باشند ششم احمر ناصع و آن زرد مائل بسرخی بود زیاده از ناری
شبیه بشعر زعفران اینهمه دلالت میکند بر زیادتی حرارت بنسبت هر مرتبه که ماقبل اوست وگاه
در امراض حاده بول رقیق و سفید باشد و این ردیست قسم دوم احمر برای او چهار طبقه است
اول اصهب و آن اول مراتب حمرت بود که گویا هنوز کامل نشده باشد نزدیک از رنگ ورد
دوم وردی مشابه بگل سرخ سوم احمر قانی که شدید الحمرة بود چهارم احمر اقتم که سرخی مائل
بسیاهی میباشد مع غبرت مانند سیاهی پشت بازو و اینهمه دلالت بر غلبه خون و حرارت میکند
وگاه لون سرخ میباشد بسبب دیگر چنانچه در فالج و سوء القنیه و یا بسبب دیگر که مقارن آلات بول باشد
چنانچه در قولنج و ناری اول بر حرارت است از احمر قسم سوم اخضر و آن رنگ سبز بود و مراتب
آن پنج اند یکی فستقی شبیه برنگ پسته دوم نیلنجی شبیه برنگ نیل سوم اسمانجونی شبیه برنگ

اصفر
احمر
اخضر

آسمانی هر سه دلالت بر برودت کند چهارم کراثی شبیه برنگ گندنا پنجم زنجاری شبیه برنگ
زنگار و این هر دو دلالت بر احتراق شدید کند و دلیل موت باشد قسم چهارم اسود است
اگر بسبب احتراق بود با او صفرت باشد و تقدم می‌باشد او را قوت رایحه و اگر بسبب جمود باشد
با کمودت و عدم رایحه بود و گاهی در بحران امراض سوداوی و گاهی از خوردن شئی صابغ نیز اسود
می‌باشد قسم پنجم ابیض است و آن دو قسم است یکی حقیقی که مانند شیر می‌باشد و دلالت کند بر غلبه بلغم
و یا بر ذوبان شحم و یا بر ذوبان اعضای اصلی دوم مشف مانند آب و دلالت کند یا بر عدم تصرف طبیعت
در مائیت و این در دیابیطس و یا بر سده جنس دوم قوام است رقیق دلالت کند بر عدم نضج و
یا بر سده و یا بر ضعف کلیه و یا بر زیادتی شرب آب و غلیظ بر کثرت اخلاط و بر عدم نضج و یا بر غایت
نضج یا بر انفجار ورم و یا بر انفتاح سده و معتدل القوام دلالت کند بر نضج جنس
سیوم صفا و کدورت صافی دلالت کند بر نضج و سکون اخلاط و کدر بر عدم
نضج و بر سقوط قوت و بر ورم باطنی جنس چهارم رایحه است افراط نتن دلالت کند بر
افراط عفونت و یا بر قروح عفنه و عدم الرایحه دلالت کند بر جمود و فجاجت اخلاط و گاه
دلالت کند بر سقوط قوت و معتدل بر نضج حامض الرایحه بر غلبه حرارت غریبه و حلو الرایحه
بر غلبه خون و حریف الرایحه بر فساد صفرا جنس پنجم زبد است کثرت و کبر و بطوء انشقاق
آن دلالت میکند بر مادهٔ غلیظه لزجه و بر کثرت ریاح و در امراض گرده منذر بطول مرض می‌باشد
جنس ششم مقدار بول است کثرت آن دلالت کند بر کثرت شرب آب و یا بر ذوبان
اعضا و یا بر استفراغ فضول و بول ردی الطعم او اغزر است و قلت آن دلالت کند بر فرط
تحلل و یا فنای رطوبت و یا بر سده و یا بر اسهال و افراط قلت بول با تحلل خبر میدهد جنس هفتم
رسوب است و آن چیزیست که غلیظ و متمیز از مائیت در قاروره می‌باشد و طبعی و غیر طبعی بود

طبعی آنست که از فضل خلطها که منتفع میشود بعد از نضج ظاهر گردد اگر کامل نضج است محمود بود
والا غیر محمود داوصاف طبعی محمود آنست که املس ابیض مستوی الاجزا مجتمع در اسفل قاروره
بود هرگاه حرکت داده شود منبسط و منتشر گردد و زود بسرعت نازل و راسب نشود و آن دلالت
میکند بر نضج و راسب از ثفل محمود بهتر است و بعد از آن متعلق که در وسط قاروره میباشد بعد
ازان غمام که در اعلی قاره میباشد و عدم رسوب دلالت کند بر عدم نضج و یا بر سده و یا بر قلت
ماده رسوب غیر طبعی بحسب لون چون اشقر و اسود و بحسب قوام چون صفائحی و قشوری
و دشیشی و کرسنی و نخالی و دسمی و مدی و مخاطی و رملی و آرد و آن راسب بعد از آن متعلق بعد
ازان غمام مگر آنکه تعلق آن بسبب ریح باشد و این غیر طبعی یا از فضل اخلاط غیر طبعی باشد و یا
از انفصال جرم اعضا اگر سرخ باشد از جگر و کلیه بود و اگر سفید باشد از مثانه و یا از ذوبان اعضا
اصلی و دسمی از ذوبان شحم و سمین و مدی از انفجار ورم بود و مخاطی از خلط غلیظ و رملی
اگر سرخ بود از گرده باشد و اگر زرد و سفید باشد از مثانه بود و در براز استدلال ازان بچند وجه کنند
یکی لونیست لون طبعی او خفیف النارية بود و شدید النارية دلالت میکند بر حرارت
و غلبه صفرا و قلیل النارية بر فجاجت و برودت و براز سفید بر غلبه بلغم و یا بر سده مجرای
مراره و این منذر بقولنج و یرقان بود و مدی و قیحی بر انفجار دبیله و اسود و اخضر و زنجاری
و کراثی دلالت کند بر آنچه دلالت میکند بر آن بول متلون بالوان مذکوره دوم مقدار است
قلت براز دلالت میکند بر قلت فضول اغذیه و یا بر احتباس آن در امعا و این خبر بقولنج
و یا بر ضعف دافعه کثرت براز برای اضداد این باشد سوم قوام است رقت آن دلالت
کند بر ضعف هضم و یا بر سده و یا بر ضعف جذب ماساریقا و لزوجت براز دلالت میکند بر غذاء
لزج یا خلط لزج و یا ذوبان اعضا و زبدی بر ریاح و یا بس بر افراط تحلل یا بر حبس اغذیه و یا

بر کثرت بول افضل بول آنست که سهل الخروج متشابه الاجزا خفیف النارنجیة و معتدل
القوام و معتدل القدر و معتدل الرایحه در وقت معتاد بود و از آواز قراقر و ریح خالی باشد
و رایحه منکر و لون منکر دلالت میکند بر موت رفیق دوم در قواعد جزو عملی از علم کلی و آن دو جزو
قسم علم است و بدو طریق بیین است طریق اول در علم حفظ صحت
و ملاک امر درین تعدیل سته ضروریست و بیان کرده شد هر چه افضل و بهتر بود و این را بده
فصل بیان میکنیم فصل اول در تدبیر ماکول حافظ صحت را باید که تعدیل مقدار غذا
کند و سکون نماید بعد از آن قدری چند قدم براه رفتن که معاونت میکند بر هضم غذا اولی و بهتر است
و اختیار کند نان گندم که پاک باشد از شوائب مانند شیلم و گوشت گوسفند یکساله و گوساله
و بزغاله و مرغ و کبک و تیهو و زردی بیضه مرغ و حلوا که از بادام مقشر و شکر ساخته باشند و
اختیار کند از قسم میوه ها انجیر و انگور و خربزه تازه و از اغذیه ردیه احتراز کند و تعجیل از اشتهای
صادق غذا نخورد و شهوت کاذبه را دفع نکند و در صیف غذای بارد بالفعل در اول یا آخر
روز و در شتا حار بالفعل در میانه روز خورد و در ربیع و در خریف معتدل خورد
و تکثیر اقسام اغذیه مهیج طبیعت است و غذای لذیذ بهتر است و چون اندکی طلب اشتها
بماند باید که دست از طعام باز کشد و همیشه پرهیز کردن موجب لاغری و سستی بدن بود و
مراعات خوردن طعام در دفعات و انواع اغذیه و غیر آن که عادت داشته باشد واجب است
و آنچه منافی صحت باشد بتدریج ترک نماید و غذای صفراوی مزاج سرد و رطب و محرور
سرد و قابض و بلغمی سخین و لطیف و سوداوی مرطب مایل بحرارت خورد و صاحب
سکون و محنت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر دهند بخلاف مرتاضین
گفته اند که جمع نکند میان سمک و لبن و جمع نکند شیر با حموضت و جمع نکند سویق با شیر و برنج و

غذا انگور پخته و غذا انار بهر لیمو و برنج **فرسخ دوم** در تدبیر مشروب بهترین آب آب انهار است
خصوصاً که جاری باشد بر زمین پاک یا بر سنگریزه ها و جاری باشد بطرف شمال و مشرق و منحدر باشد
از اعلی باسفل و البعید المنبع و سبک وزن و شیرین بود خصوصاً وقتیکه باشد کثیر و شدید الجریان
و آب نیل و آب گنگ جامع اکثر این صفات است و خوردن آب بعد غذا موجب خامی است او
و میان غذا ادرار دیگر مضر و صاحب معده حار را نافع بود و بعد از یکساعت از خوردن غذا
که وقت شروع هضم غذا است بنوشند و جمع نکنند در میان آب نهر و آب چاه تا وقتیکه یکی از آن
منحدر نشود از معده که این ردیست و آب چشمه غلظت دارد و آب کاریز ردی تر از آن است
و ابعد آب کاریز آب چاه و بعد آن آب زمین نمناک و نوشیدن آب و شراب بر نهار و
بعد از جماع و سهل قوی و حمام و بر فواکه خصوص بطیخ ضرر دارد و عطش بلغمی از اشیای سخنه زایل
میشود و چون شراب حرام است لهذا تدبیر استعمال آن ذکر نکردیم **فرسخ سوم** در تدبیر حرکت و
سکون بدنیه بیشتر حرکت قوی که آنرا ریاضت نیز گویند قوی ترین اسباب است در منع تولد فضلات
خصوصاً بلغمیه و سبکی بدن پیدا کند و او را قابل غذا گرداند و نشاط آرد و حرارت غریزی بافزاید
و مفاصل را سخت و اوتار را قوی گرداند و ریاضت معتدله که در وقت خویش واقع شود محفوظ
دارد از جمیع امراض مادی و اکثر مزاجی مانند بارد رطب بشرطیکه باقی تدبیر سته ضروریه موافق و بصواب
باشد و وقت ریاضت آنست که بدن از بول و براز خالی باشد و بعد انحدار غذا و کمال هضم
واقع شود و در امتلا و جوع شدید و بعد جماع منع است و ریاضت معتدله محمود حافظ
صحت آنست که سرخ و منتفخ شود دران بدن و شروع شود عرق و زیادتی سیلان عرق
علامت افراط ریاضت است و آن ضعف رطوبات بدن و ضعف قوت بود و هر عضویکه بسیار ریاضت
او بشرط اعتدال قوی میگردد و این امر بعضو مخصوص نیست بلکه حال هر قوت بدنی و نفسانی

همین است چنانکه کسیکه زیادتی کند حفظ قوی میباشد قوت حافظه او و همچنین کسیکه زیادتی فکر
و تخیل کند قوی گردد مفکره و متخیله او و برای هر عضو ریاضت مخصوصه است چنانچه برای صدر قرائت
است باواز بلند و برای گوش شنیدن آوازهای لذیذه و برای چشم دیدن اشیای جمیله و سوار
شدن بر اسپ که بحد اعتدال باشد ریاضت کل بدن است تحلیل میکند اکثر از آنچه گرم میکند و تقویه
مینماید باقین را و همچنین شتر و برفق دوانیدن اسپ با هم سبقت بردن یکی بر دیگری و کشتی
گرفتن و بازی کردن بچوگان ریاضت بدن و قوی نفس است و سوار شدن بر کشتی قاطع امراض
مزمنه مانند جذام و استسقا و مقوی معده و هضم است و غثیان و قی که در کشتی عارض شود در
حبس آن مبادرت نباید نمود که بسیار نافع بود و از جمله ریاضت دلک است و لایق آنست
که قبل از ریاضت دلک کنند بتشدد تا که اعضا مستعد ریاضت شوند و بعد از آن نیز دلک نمایند
لیکن درین دلک باید که دست را ملایم بر بدن باوضاع مختلفه و جهات گردانند تا در آن
جمیع اجزا برسد فرسخ چهارم در تدبیر نوم و یقظه بهترین نوم غرق متصل معتدل المقدار است
که کم از شش و زیاده از ده ساعت نباشد و حادث شود بعد هضم غذا و شروع آن در انحدار و قعر معده
و این از سبکی اعلای بطن دریافت شود و کسی که عادت خواب دارد بعد هضم غذا قبل از انحدار معده
پس سزاوار است که ابتدا کند اول بر جانب راست زمانی قلیل بعد آن مایل شود جانب چپ
تا وقتی که هرگاه تمام شود هضم معدی باز گردد بجانب راست و کسی را که عرق بسیار آید غیر از سبب
ظاهر پس بدن او ممتلی است فرسخ پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس اگر طبیعت محتبس باشد باید که از
شوربا و سمه که با سلق و اسفاناخ کثیر المقدار پخته باشد بخورانند و انجیر با [...] نیک ملین است خصوصا
برای مشایخ و همچنین ملین کردن بشیافهای مسهله و حقنهای ملینه و حقنه کردن با دهان خصوصا
بروغن بادام نفع میکند مشایخ را و هرگاه که بسیار ملین باشد باید که از نشاسته و سماق و [...]

وتفلح و مانند آن با دویه احتباس سازند و از مستفرغات معتاده در حال صحت حمام و جماع
است اما حمام بهترین حمام آنست که قدیم البنا عذب الماء واسع الفضا معتدل الحرارة باشد
و فعل طبعی حمام تسخین بسبب هوا و ترطیب است بسبب آب بیت اول او مبرد و مرطب است
بیت دوم مسخن و مرطب است بیت سوم مسخن و مجفف است و باید که دخول در حمام و
خروج از آن بتدریج باشد و استعمال حمام که باعتدال باشد نضج و دفع فضلات و تفتیح مسام و تنقیه
و تسخین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن
بیفزاید و بسیار نشستن در حمام غشی و کرب و خفقان می آرد و یابس المزاج استعمال آب کثیر از هوا کند
و مرطوب بالعکس و صاحب استسقا باید که قبل از استعمال آب عرق بسیار بگیرد تا وقتیکه جلد منتفخ
مانند افراط نیست و هرگاه بدن لاغر شدن شروع کند و کرب زیاده شود علامت افراط است
باید که از حمام بیرون آید و بعد حمام خصوصا در شتا باید که پارچه ها بسیار پوشد و غذا بعد از حمام قبل از
زوال حرارت شروع کند باعتدال با من سمن و تقاسم بر خلاف سبب لاغری و تجفیف است و قلیل
الریاضه بسیار کند حمام عرق و اغتسال با آب سرد سخت و قوی کند بدن را و سزاوار
است که وصیف کسیکه جوان حار مزاج معتدل اللحم باشد استعمال کند و صبی و شیخ و کسیکه اورا
اسهال و تخمه و نزله باشد احتراز کند و غسل کردن از آب چشمهای گرم مانند کبریتی نفع میبخشد
فالج و تشنج رطب را و زائل کند حکه رطب و یابس او نفع میکند عرق النسا و وجع مفاصل را اما جماع
جماع آنوقت کند که غذا هضم بود و شهوت قوی باشد از کثرت منی و خواهش طبیعت و انتشار
تام حاصل آید یا بتخیل و یا بتکلف و جماع کودکان بسن جهت قلت استفراغ اقل ضرر است از
جماع زنان و بسن جهت حرکات متعبه اضر است از وی باید که از جماع پیرزن و نهایت صغیره و
حائض و مریضه و بدصورت و باکره و از جماع زنیکه کسی از مدت با او جماع کرده باشد احتراز نماید

که اینهمه بالخاصیه ضعیف میکند شهوت را و جماع محبوب مسرور میکند و با وجود کثرت استفراغ منی
کم ضعیف میکند و حلق زدن بالخاصیه موجب غم و ضعف انتشار و شهوت بود فرع
ششم در تدبیر فصول اربعه بر حافظ صحت لازم است که در ربیع بنا بر تقدم بالحفظ
استفراغ سازد بفصد یا قی یا اسهال بحسب حاجت مطابق عادت و تقلیل غذا نماید
و ملطفات و مسکنات و شراب ممزوج باب استعمال کند و در صیف آسایش و
آرام لازم گیرد و از مسخنات و مجففات و حرکات عنیفه اجتناب نماید و غذا کم خورد و فاکهه
و اشربه بارده و رطبه اختیار کند و استفراغ بقی کند و در خریف از مجففات و کثرت جماع
دور باشد و از سردی صبح و گرمی میانه روز خود را نگهدارد و در شتا خود را در لباس پشمین
و پنبه دار پوشیده دارد و در خوردن اغذیه قویه کثیر الغذا غلیظ مانند هریسه اختیار کند و لحوم کبابها
خورد و استحمام نماید و مسخنات و حرکات قویه عنیفه و ملطفات استعمال سازد و فصد و قی نکند
مگر اسهال بوقت ضرورت بعمل آرد فرع هفتم در تدبیر حوامل و دفع حمل و مولود و رضاع
و مرضعه اما حوامل پس فصد و حجامت و اسهال و قی حوامل را قبل از ماه چهارم و بعد از
ماه هفتم ممنوع است و در وقت ضرورت اسهال از مسهل بارد مناسب بود و هرچه مضعف
قلب و معده و مزلق جنین باشد نباید داد و جمیع ادویه قلبیه و تریاق فاروق و مثرودیطوس حافظ
جنین بود و حامله را قبض طبیعت ندارند و از ادویه مدره و مسخنه و مزلقه و استحمام احتراز ضرور بود
و از حرکات شدیده و از امتلای غذا و هیضه و غذای تیز و تلخ و غضب و غم و فزع و اصوات
هایله و بوهای تیز نگاهدارند و قی و غثیان که با ایشان افتد وقتی که بسیار نباشد بند نکنند
و خوردن گلقند عسلی و امثال آن برای اشتهای فاسد زنان حامله مفید بود و خردل
و مانند آن از اشیای حریفه نیز نافع بود و باشد که بعد از چهار ماه خود بخود زائل شود و خوردن

زراوند قدری بیش از غذا و بعد آن از برای سقوط شهوت و خصوصاً با شراب ریحانی ترش
سفید بود و اندک اندک خوردن آب نیم گرم خفقان ایشان را زایل کند و معجون کمونی مانند
آن برای ریاح که در معده و امعای ایشان باشد نافع بود و مالیدن روغن گل و آرد سپیک
بریان پخته تکمید کردن درد شکم را دور میکند و لعاب خطمی و گل سرشوی طلا کردن خارش
فرج را مفید بود و اگر مقناطیس در دست چپ گیرد یا اسبد بر ران راست بندد زن آسان
بزاید و مشکطرامشیع پرسیاوشان نخود سیاه هر یک شش ماشه پوست املتاس قند سیاه کهنه
هر یک یک توله در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و در شکم و پشت و اطراف فرج به روغن بنفشه
و روغن چنبیلی بمالد و اگر پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هم اضافه نماید بهتر باشد و با آب گرم
نطول کند و در آن بنشاند و خوردن دارچینی برای تسهیل ولادت و در آن مفید بود و همچنین
حلتیت با جندبیدستر بسیار نافع است و از کندش و شونیز و جندبیدستر عطسه آرد و بوقت عطسه دهن
و بینی بند کند و از سم اسپ و استر و خر دود کند و چون حرکت بچه محسوس نشود و اطراف حامله سرد گردد
و تا چهار روز در ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است می باید که مشکطرامشیع پرسیاوشان
ابهل هر یک سه درم ترمس پودینه از هر یک دو درم نبات سفید ده مثقال در آب جوشانیده صاف
نموده تناول کند و چون لبوب را در قند سیاه ملفوف نموده بخورد و نیز کتول را سابیده شیاف
ساخته حمل آرد اسقاط میکند و مجرب است و چون لته را در شیر زقوم تر کرده بردارد در اسقاط
قوی الاثر است و عطسه آوردن بطریقی که گفته شد مفید بود و مر و خربق سفید و جاوشیر ساوی
کوفته و بیخته در زهره گاو سرشته استعمال کند و سداب خشک و شحم حنظل و قسط از هر یک سه درم و یکدرم
بکوبد و بر ناف و عانه طلا کند و از پوست مار و سرگین کبوتر دود کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید
می باید که قابله دست در فرج برده و بیرون آرد و باشد که بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد

وضع حمل

واین حمل خطرناک بود و اگر درد پیش از ولادت مایل بطرف عانه و قطن شود علامت سهولت
ولادت است و همین است علاج احتباس مشیمه اما تدبیر وضع حمل زنی که بچه بزاید میباید
که در خانه معتدل بزاید و تا سه روز او را غذا ندهند و بعضی تا شش روز غذا نمی خورند و اجوائن
در آب بجوشانند و صاف نموده شکر سفید در آن انداخته مثل حریره بپزند و روغن زرد و زنجبیل
انداخته تناول نماید و اگر موسم گرما باشد یا مزاج گرم بود بجای اجوائن تخم ریحان کنند و بجای
آب عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بنوشند و اکثر زنان کهانه را در روغن بریان کرده
در قنداب آمیخته بخورند و ترکیب ساختن او آنست که اول میوه ها را در روغن زرد
بریان کنند و بیرون آرند بعد آن کهانه را در روغن مذکور بریان نمایند و قند را در آب علیحده
قوام نمایند و همه را بیامیزند که خوب مخلوط شود و از آتش فرود آرند و بوقت فرود آوردن اندکی
زنجبیل سائیده مخلوط ساخته بکار برند و میوه از قسم بادام و پسته و خرما و نارجیل و کشمش و سنفی
بخورند و روز چهارم شوربای مرغ یا بز و کهچڑی سونگ تناول مینمایند و روز ششم نان گندم
نیز شروع میکنند و چهل روز بهمین غذا اکتفا میکنند و از چیزهای سرد و هوای سرد و حرکات
متعبه پرهیز می نمایند و هر روز از روغن کنجد مالش میکنند و اطراف فرج بروغن چنبیلی بمالند
و درد رحم که بعضی زنان را بعد از زائیدن میباشد پوست املتاس مشکطرامشیع پرسیاوشان
قند سیاه کهنه در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب جوش داده صاف نموده دهند مفید بود
و همچنین تخم کتان بجوشانند و بر رحم رسانند و یا شیر خر نیمگرم کنند و آبدست نمایند و اگر سهم استرقه خرده
کنند نیز نافع بود و سعتر نوشانیدن و طبیخ جنازی خورانیدن و بر رحم رسانیدن هم مفید بود
و اگر ادویه مذکوره فائده نکند قدری پوست خشخاش در آب ترکنند و بنوشانند و در این چهل روز
چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد از آن روز بستم و سی ام و چهلم و اگر موسم گرما باشد بعد

دوسه روز غسل کردن نیز مضایقه ندارد اما **تدبیر مولود** هرگاه طفل متولد شود تن او را از
هوای سرد محفوظ دارند و پیش از شیر عسل بلیسانند و آنچه بالفعل مروج ست خرما را در آب
سائیده از انگشت شهادت بر کام او می مالند و کام را بهر چیزی که بمالند در مدت حیات
از آن چیز متضرر نمیشود چنانچه گفته اند که مادر سعدی بروز ولادت پیش از آنکه شیر دهند
بر کام وی بمالند در ایام حیات خود از سموم مشروبه و ملدوغه متضرر نگردد پس طفل را از نمک و
آب غسل نمایند و بعد آن با آب شیرین نیمگرم و همین مروج ست و وقت غسل احتیاط کنند که آب
در دهن و بینی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت خنصر مقعد طفل را منفتح سازند زیرا که تا وقتیکه
جنین در شکم مادر ست تنگ میکند و جمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و در مشیمه می افتد
و بعد از غسل فلوس مس در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جوشانیده دهند و بعد از
هشت پاس از وقت ولادت شیر بنوشانند و آنچه درین زمانه معمول ست پیش از دادن
شیر دوای ملین میدهند **صفت دوائی ملین** برگ نیم بای برنگ باو کهمبه کچور هر یک
و خورد دو سه دانه چهار دانه گلسرخ مویز منقی بادیان شاهتره مغز فلوس یا دو ماشه تا شش ماشه
جوشانیده صاف نموده میدهند و روده ناف که آنرا نال میگویند از طرف دوم بناف
و مشیمه متصل میباشد و آن اول چیزی گرد سیاه مانند رنگ جگر میباشد و مشیمه غشائی بود که
بر جنین در روده حاوی باشد میباید که آن روده را از انگشت نر و انگشت شهادت گرفته
از طرف مشیمه آن روده را بمالند تا آنچه دروی باشد از خلط و باد بیرون رود پس بریسمان
نرم تافته بروغن گاو چرب ساخته بفاصله یکشبر و چهار انگشت مضموم از ناف آن روده را
بر بندند و به آهن قطع کنند و پس از قطع خرقه بروغن کنجد و روغن زیت سرشته بر ناف
نهند و لحظه بلحظه روغن انداخته باشند تا ناف را گرم و سخت کند و روده ناف در سه چهار روز

خشک شده با قند و خاکستر صدف بر ناف فرو ریزند تا که ناف خشک گردد و روغن بدان نه سایند
و گاه باشد که بوقت قطع ناف ورم حادث شود مرداسنگ سفیده کاشغری رسوت کسیله
با آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و گاه باشد که ناف پخته شود ورم
کند باید که مرداسنگ و سپند و درد و غبار آسیا و سنگ جراحت و مانند آن سائیده بپاشند و اگر
ازین تدبیر فائده نشود و طفل زیاده از دو ماه باشد اول دو عدد زلو بچسپانند بعد از آن ادویه
مذکوره بکار برند و اگر نتو در ناف پدید آید باید که در همان ایام رفاده بندند و قطعه سرب یا خرقه
که از سرب سوراخ زده باشند یا سرمه سحوق پر نموده بروی نهادن و بعدها به بسته داشتن
نفع تمام دارد و از اشیای بادی احتراز واجب انگارند و تا وقتیکه طفل خود شیر طلب نکند
دیگر به شیر ندهند و طفل را غندق بستن تا سه چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضا
ست و طفل را هر روز تدهین کنند اگر پسر باشد روغن گاو و اگر دختر باشد روغن بنفشه و روغن
گاو بمالند اما تدبیر رضاع و مرضعه شیر مادر بهتر از همه شیرهاست و شیر اگر مادر باشد از
روز ولادت تا یک هفته نباید داد و درین اثنا شیر خود را از شخصی دیگر بکشاند و مرضعه از بیست و
پنج سال کمتر نبود و از سی و پنج سال زیاده نباشد و معتدل السحنه و باخلاق محموده و خوب صورت
و پستان در حجم متوسط باشد و استرخی نبود و مرضعه که شیر میدهد باید که وضع حمل آن در یاد هم
بوده باشد و پسر زائیده باشد و بعضی برانند که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر مناسب
بود و شیر مرضعه باید که معتدل القوام و معتدل المقدار و سپید رنگ و شیرین مزه و پاکیزه بود
و متشابه الاجزا و قلیل الرغوه باشد و در بیان وضع مرضعه و در بیان رضاعت مدت
متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صباح پستان را اندکی دوشیده باشد
پس در دهن طفل دهد و از جماع و غم و غصه و هر چه باعث فساد شیر باشد احتراز کند و غذای

رضعه نان گندم با گوشت بره و بزغاله و از بقولات کاهو و از فواکه بادام و فندق مناسب بود
و هرگاه شیر غلیظ باشد بملطفات اصلاح کنند و بعد از سه چهار روز سکنجبین و آب نیمگرم مینوشیده
باشند و باز داشتن از ریاضت و آرام دادن و ادویه و اغذیه مولده خون غلیظ خورانیدن
شیر را غلیظ میکند و علامت اعتدال قوام آن آنست که چون شیر را بر ناخن اندازند
مایل بسیلان شده متوقف ماند و خوردن تودری سرخ با شیر گاو برای زیاده کردن شیر مجرب است
و نیز ساق لاله را با جو مقشر بپزد و صاف کنند و قدری شکر سفید اضافه کرده بنوشند فایده بخشد
و آنچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده میکند مانند تودری سفید و تخم خشخاش و پستان بز و پستان
میش و مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر بود و اگر مرداسنگ در روغن گل و عدس
با سرکه و یا زیره با سرکه طلا کنند شیر را کم میکند و ادویه مدره و آب شور و نشستن و روزه داشتن
و فصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید کنند و ضماد کردن از
سردیات و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفاناخ مفید بود و اگر بسبب برودت و یا بسبب
ضعف قوت جاذبه ثدی باشد غذا و دوای لطیف مایل بحرارت باید خورد و تخم گندنا نیز نافع
بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان نیز سودمند است و اگر بسبب خلطی بود که برو غالب باشد
اگر صفرا غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب باشد سفیدی و مائیت
و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کمودت و غلظت و حموضت شیر بود علاج آن
تنقیه خلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه ملطفه و شرب شراب ریحانی
و تناول اغذیه خوشبو در فساد بوی شیر نفع مند بود و اگر متشابه الاجزا نباشد اصلاح غذا کنند
و معاجین هاضمه بکار برند و اگر شیر الرغوه باشد کاسر ریاح خورند و مدت طبعی ارضاع دو سال
است و اگر طفل از بهر شیر گریه کند صبر و مانند آن از اشیای تلخ بر پستان بمالند و در دهن طفل

دهند و بهترین موسم از برای فطام یعنی جدا کردن طفل از شیر موسم بهار است و نزدیک فطام آب
دهند و غذا از شیر و برنج و نان در شیر و شهد آغشته بدهند و در هند معمول است که بعد از جدا کردن
از شیر غذای کهچری مونگ ملایم بدهند و در هند به اخلاق طفل کوشند و طفل را از اشیای قویه
شدیدة الحرارت و شدیدة البرودت نگاه دارند و حموضات نیز نباید داد و اگر ضرورت حموضات باشد
آن وقت دهند که معده از شیر خالی باشد و علاج شیرخواره بیشتر به علاج مرضعه کنند و اگر طفل
خورده باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روزی که مرضعه را اسهال یا قی و مانند آن عارض شود آن روز
شیر او ندهند و چون اثر برآمدن ثنایا ظاهر شود دماغ خرگوش و چربی ماکیان بر لثه بمالند
دندان جلدی برآید و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب چون چربی بط
و موم و روغن بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و هرگاه دندان آغاز کند از مضغ چیزهای
سخت باز دارند و گاه گاه نمک و شهد بر دندان او بمالند تا از قلاع محفوظ باشد هرگاه طفل گویا
شود بیخ زبان او از انگشت مالیدن معین بر فصاحت است فرسخ هشتم در بیان امراضی
که صبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظه یا رطوبت غلیظه داخل سر اطفال شود و تمدد و
نفخ شیون نیز حادث شود آنرا ریح الصبیان و ام الصبیان نیز گویند و بعضی ام الصبیان را
مخصوص داشته اند بصرعی که با تپ محرق باشد هرگاه واقع شود پاهای خود می پیچد و کف
بدهان می آرد و علاج آن در وقت حدوث آن باید که دست و پاهای ایشان بگیرند
و کف دست و پا بچیزهای خشن بمالند و نگذارد که اضطراب کند و بازو و رانها سخت بندند
و جهت ازاله تشنج روغن گل یا مسکه آب نیم گرم مخلوط کند و بر بدن بمالد و اگر ازین تدبیر ازاله
مرض شد بهتر است و الا حسب عوارض علاج کنند مثلاً اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت ساقها
با شرط باید نمود و تلیین طبیعت همیشه باید کرد و غذا و دوا آنچه که در سرسام بزرگان مذکور است

[illegible]

باید کرد و قدام صفحه را خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد بعد از نضج مسهل گرم بکر تنقیه کنند
لیکن ادویه قویه مثل غاریقون و تربد نه دهند و کندر و چند بیدستر و صبر برابر کوفته و بیخته در آب
بادیان مثل خشخاش حب بندند و از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و نصف
دانق جدوار با شیر مادر سائیده بخورانند درین باب مجرب و آزموده است و قرصه اسحاق حلبی و
جوارشهای گرم دهند و آدویاتی که در صرع بزرگان مذکور است درینجا هم سودمند بود و
مهره مرجانی با آتش سرخ کرده میان دو ابرو و اد از پیشانی داغ نهادن نیز مجرب است و بعضی
با پشک گوسفند هم داغ میکنند و خردل سائیده بر کفهای پای مالیدن نیز سودمند بود و از
آواز هایل و خوف شدید و غضب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق و
آمدن بر بلندی اجتناب نمایند و همچنین پرهیز از اغذیه غلیظه و بقولات و از اشیای شیرین
و چرب و تیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زائل شود عطسه اگر
سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود علاج آن بعلاج سرسام کنند
و اگر سبب سردی باشد که بسر رسد باید که با درج کوفته و بیخته در بینی دمند و گرده گوسفند را
بریان کنند و رطوبتی که از آن تراود در بینی چکانند و زعفران و قند کوفته بخور آن کنند
عطاش بضم عین مهمله و شین معجمه ورم حار است که در دماغ صبیان حادث شود و از
فرو نشستن تارک سر و عدم سیری از آب و زردی رنگ و درد چشم و حلق ایشان دریافت
پس تبرید و ترطیب دماغ از پوست کدو و خیار و خرفه و روغن گل مع قدری سرکه و زردی بیضه
و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز نماید و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نماید و اسهال
درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگردد و هلیله درست را در آب جوشانند که نرم
شود برآورده سلایه نماید و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بر آن بربندد و مکرر بعمل آرد نفع تمام دهد

وهمچنین ضماد آمله که آمله را با آب سائیده یا با آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ بر تارک سر بگذارد
و مروارید سائیده طباشیر سوده زهرمهره سائیده زرورد و سوده از هر یک دو سرخ همه را بنجوسانند
و بعد آن شیره تخم خرفه سیاه بود داده شیره تخم کاهو مقشر در عرق بادرنگ عرق کیوره و گلاب
برآورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده با درنگ بو داده بالای آن بنجورانند
و نشاسته با اندک سرکه و عنب الثعلب و روغن گل نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست
و پای او را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو یا شیرخشت یا آب
عناب با آب شیرخشت نافع بود و مرضعه را پست جو و مانند آن هرچه دفع قبض بود بنجورانند
و تقلیل غذا نمایند اجتماع الماء فی الراس گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال بسبب
رطوبت دماغ داخل قحف بالای غشای صلب که متصل قحف است جمع آید علامت
این قسم آنست که چشم باز ماند و همیشه تر بود و اشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود
ثقل و گرانی دریابد و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره خارج قحف زیر جلد
بسبب خطای قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند از این سبب دهن رگها
گشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که جلد
سر بلند محسوس شود لیکن رنگش بحال خود باشد و بانگشت فرو توان نشست و طفل بسیار
گریه و بیدار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو نتوان نشست و لذع
و وجع محسوس شود باید دانست که ورم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آنست
که نظر کنند رطوبت کثیر است یا قلیل و بهر دو تقدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور یعنی
بغمز منتفخ شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد
و اگر قلیل المقدار و محصور است علاجش آنست که اول موی سر تراشند و بعد از آن

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن ادویه گرم و
خشک با زعفران و بورق ضماد کنند و پارچه سرب بالای آن بندند و اگر لیمو را دو پاره کرده
بر آتش گرم ساخته بالای آن اندک نمک پاشیده تکمید کنند تحلیل رطوبت مینماید و باشد
که طبیعت خود اصلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد احقر بچشم خود دیده که در خانه
شخصی دختری تولد شده که جلد سر او از دو جا بسیار مرتفع بود عزیزان او از مشاهده آن بحال
مشوش شدند و خواستند که شق کنند احقر آنها را ازین حرکت باز داشت و علاج آن
به بیلاجی کرد بعد از چندی خود بخود تحلیل شد تا حال زنده است اگر ازین تدبیر فائده نشود
آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بر آن بندند و تا سه روز شراب عفص
بیخته بر آن چکانند پس از آن رفاده را وا کنند و اگر زخم مندمل شد بهتر و الا بمرهم مدمل علاج کنند
در صورت ورم علاج سرسام کنند و حجامت با شرط بسیار مفید است تشنج اگر بسبب یبوست باشد
بعد حمیات و استفراغات حادث شود و بتدریج پیدا آید علاج آن از مرطبات کنند و
این با طفال کم واقع شود و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن
تلیین طبیعت بود و بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زنان فرتوت میدانند بسکات
کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه طفل دهند و در ارجوحه بجنبانند و اگر بسبب درد
و ورم که بوقت بر آمدن دندان پیدا شده باشد یا بر نزدیکی دماغ علاج آن آنچه در تسهیل
نبات دندان مذکور است باید نمود و علاج ورم لثه نیز می آید و اگر بسبب ضعف و فساد هضم
باشد و این اکثر بطفلان فربه افتد علاج آن اصلاح غذای مرضعه طفل نمایند و جوارشهای
مقوی هضم خورند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود کثرت البکا طفلی که بسیار
بگرید و بیدار ماند و آن اکثر بواسطه درد گوش باشد و یا شد که بسبب درد امعا یا درد چشم باشد آن

تشنج

کثرت بکا

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر و معده باشد علامت
آن نفخ یا فتق از قی و جوع بود و شیر فاسد در قی بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کنند و تقویت
کوشند و تنقیه نمایند **التفزع فی النوم** طفلی که در خواب می ترسد باعث دیدن خوابهای
هولناک بود و بسبب او آن باشد که در بیداری از چیزی که ترسیده باشد همان صورت در خواب ظاهر
شود و علاج آن بحیله خوف از و دور کنند و طفل را بر آن چیز دلیر گردانند و اگر بسبب امتلا
و فساد غذا در معده باشد غذا کمتر دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و عسل بلیسانند و مصطکی
و مانند آن بخوردن دهند و باشد که اختلالات مشابه جدری و حصبه نیز پیدا شود و گاهی طفل را
در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید می باید که جند بیدستر بو بیند و مانند ریح الصبیان علاج
کنند **زکام و نزله** که طفلان را عارض شود بسبب رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد و همچنین درد
گوش نیز اکثر از رطوبت پیدا شود و نشان درد گوش آنست که طفل گریه کند بی سببی و نیز اضطراب
نماید و هر دم دست خود بگوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان وی است علاج این
امراض مانند علاج زکام و نزله و درد گوش کنند چنانچه در علاج بزرگان مفصلا مذکور است
حول و او آنست که سیلان چشم بجانبی شود و آن بعد از صرع حادث شود و بسبب شیر دادن
و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود علاج آن پارچه سرخ بر گوشه
چشم که مخالف گوشه مایل باشد آویزند و اگر هر دو یا یک چشم بهم بچسپد باید که هر صبح ببول گرم او
چشم را بشویند **زرقه** یعنی کبود بودن چشم باید که مشک و زعفران باریک سائیده بمیل موم
در چشم کشند و میل مخطط تر فرو برد و مکرر در چشم کشند بسیار مفید بود **احتباس الشی فی
مجری الانف** یعنی بند شدن چیزی در مجری بینی باید که اول از روغنها و قدری موم
بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از ان در بینی چکانند بعد آن چیزی که

کہ عطسہ آرد اورا ابو یابند قلاع ایشان را هرچه در قلاع بزرگان می آید مفید بود وگل بنفشه
وگل سرخ را سائیده ذرور سازند و در بلغمی قدری زعفران نیز زیاده کنند وگاوزبان سوخته
و آرد جو بریان در دهن پاشیدن نیز نفع دهد و ترنجبین با گلاب سائیده پاشیدن نیز نفع
میکند و اگر ازین تدبیر فائده نشود حجامت کنند وزلو بچسپانند صریر الاسنان فی النوم
اکثر صبیان و همچنین مشایخ و نسوان در خواب دندان بسایند علاج آن بعد از نضج از مسهل
گرم و حب ایارج تنقیه کنند و گردن را بروغن زنبق بمالند و بادیان سائیده در گلقند آمیخته بخورند
و ورم اکثر که بصبیان عارض شود خود بخود زائل میگردد و لعابی که از دهن صبیان جاری باشد
اقاقیا سائیده در دهن بمالند لذع لثه تکمید کردن بروغن و موم مفید بود و ورم لثه که بوقت
رویدن دندان حادث شود علاج آن چنان نمایند که دندان زود بر آیند استرخا
لهات یعنی سست شدن و افتادن ملازه چون شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لهات
بمالند استرخای ملازه را مفید بود و مازو و سرکه و یا نشاسته با سرکه و گل ملتانی با سرکه سائیده
بر یافوخ طلا کردن استرخاء ملازه را مفید بود سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود
علاج آن بعلاج سعال بلغمی بزرگان کنند و در سعال اطفال اگرچه بلغمی باشد چیزی شدید الحرارة
و الیبوسة ندهند و همچنین است علاج خرخره عظیمه یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه
می آید و به ورم ریه شبیه باشد هرگاه طفل را عارض شود نفس زود زود زند و گویی زیرا اضلاع حادث
شود علاج آن از منضجات و مسهلات و منفثات بلغم باید کرد و سینه مریض را از هوای سرد محفوظ
باید داشت و اغذیه بارده نباید داد و اگر تواند ماده را پزانیده مسهل دهد والا انتظار این نباید کرد
و زود ماده به مسهل و شیاف مناسب دفع باید کرد صفت منضج که درین مرض بکار آید
اصل السوس مقشر نیم کوفته گاوزبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر گل بنفشه تخم خبازی عنب الثعلب

بقدر مناسب گرفته جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بخوردن دهد
روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا و بیخ سوسن اضافه نموده بدهد و روز سوم مسهل سناکی
مغز فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سبوس گندم گل گاوزبان بیخ سوسن
در عرق گاوزبان جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدهد و چون بقدر یک سرخ خون
خرگوش در عرق گاوزبان حل نموده بخورانند درین باب مجرب است و همچنین قدری مالیدن آن
بر تارک و ناخنها مفید بود و توتیای سبز بریان نموده یک جزو سهاگه نیم بریان یک جزو هر دو را
در آب یا در شیر زن حل نموده بقدر دانه باجره حب سازند و وقت احتیاج یک حب یا دو حب
در آب یا در شیر مادرش بدهد مجرب است فواق یعنی هچکی اکثر بسبب تشنج حادث میگردد و زنان را
چنان گمان است که برای توسیع معده و روده می افتد اگر بسیار باشد مغز جوز هندی با شکر سفید بدهد
و چند بید ستر در آب سائیده اندکی دادن سودمند بود و قی شدید اگر سبب آن زیادتی نوشیدن
شیر باشد علاج آن شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند و باشد که بسبب اجتماع بلغم و یا انصباب
صفرا در معده بود علامت هر واحد خروج هر واحد بود و علاج آن مذکور میشود و همچنین علاج
هیضه و ضعف معده و بستن شیر و خون در معده در منزل سوم مے آید سبک تر از آن باید
گردد اسهالیکه طفل را بوقت بر آمدن دندان مے افتد اکثر بواسطه بر آمدن دندان میباشد
حبس آن مناسب نیست مگر وقتیکه از افراط مضرت کلی باشد و تدبیر بر آمدن دندان باید کرد
که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال اگر زهره و طباشیر و مانند آن که
در بحث عطاش گذشته حبس باید کرد و مغز بیل کوفته و بیخته هموزن آن نبات سفید آمیخته
بقدر ماشه با آب بدهند سودمند بود و اگر پوست خشخاش هلیله سیاه بروغن بریان نموده
هموزن آن شکر سفید آمیخته قدر قلیل بطفل دهد برای حبس شکم بهتر ازین دوای نیست آب

با رنگ سبز کرده در آفتاب یا با آتش اندکی گرم کنند و طفل را در آن نشانند همان ساعت که
از دست فارغ شود و بعد هر دست چنین کنند و یا از آن آب آبدست نمایند و پارچه را بآن
تر کرده بر مقعد نهند بسیار مفید بود و طفل که غذا هم میخورد بشیر مایه خصوصاً پنیر مایه خرگوش و پنیر مایه
بزغاله القدر بکید انگ همراه آب سرد دهند حبس میکند و در آن روز شیر ندهند بلکه بر غذای پرهیزی دارند

اعتقال طبیعت

اعتقال طبیعت گاه باشد که اطفال را بسبب غلبه رطوبت که ضعف قوی است یا بسبب عدم انصباب صفرا
بمعا قبض حادث میشود علاج آن اگر تپ نباشد زهره گاو و بخور مریم بر ناف طلا کنند و یا سکه(?) و روغن
زیت با آب گرم آمیخته بر شکم بمالند و دست از طرف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون
شیاف کنند و اگر تپ باشد شیاف بنفشه جهت صداع مفید است و در قرابادین می آید بعمل آرند و اگر
حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و مزاج تنقیه کنند

مغص

مغص چون اطفال را عارض شود و خود در پیچند
باید که روغن زیت با آب گرم و نمک در مثانه گاو انداخته بر شکم تکمید کنند و تکمید از شیر گاو تازه
نیم گرم نیز نفع میکند و پشک گوسفند سائیده گرم کرده در لته بسته تکمید کردن نیز نافع بود و چون اعصاب
پشت طفل بروغن گل و مانند آن بمالند تسکین در شکم میکنند و آنچه در علاج بزرگان است
بیشتر از آن استعمال باید کرد

تولد دیدان

تولد دیدان یعنی کرمهائی که در شکم طفل متولد می شوند علاج
آن رسوت و ترنجبیل(?) کمیله با برنگ کوفته بخته(?) با آب دهند و هرگاه همین ادویه را سائیده
بزهره گاو سرشته بلته آلوده حمول کنند کرمها را قتل کرده بیرون می آرد و تا حبل با شکر خورانیدن
بالخاصیه نفع دارد و حنا و موم سرشته شیاف سازد و پس بعد از لحظه طفل را بر سر(?) غلطانیده
مقعد او را اندک بانگشت و یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر کرمی که ظاهر شود
وی را بگیرند و اگر موم در روغن گداخته بیرون و درون مقعد چرب کنند منع خوردن کرم خارش

خروج مقعد

انجمل(?) نماید خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول با عفاص(?)

دست اوارد کنند و اگر مشکل باشد نخست از موم و روغن و شیر گاو چرب کنند تا زود باز
گردد و بعد آن پوست انار جفت بلوط گلنار را از و را در آب جوشانیده ضماد نموده هر گاه نیم گرم شود
در ان نشانند و ثقل آن را بر بندند و لنگ بر بندند **البول فی الفراش** کسی که بول در فراش
کند باید که سعد کندر خولنجان جفت بلوط حب الآس گلنار جمله برابر کوفته بیخته سفوف سازند
و بدهند و مشک و جند بیدستر در روغن سوسن آمیخته بر مثانه ضماد کنند و از اشیای مدره و مرطب
و تر احتراز کنند و سنجره خروس را بسوزانند و قدری با آب نیم گرم بدهند و شهدانه بریان نموده
با عسل آمیخته بدهند و نیکوترین حیله آنست که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و بول کنانند
و بوقت شب آب و طعام نخورند و مدام خوردن جوز بوا مفید بود و نانی که در خمیر آن اندکی [?]
کبوتر انداخته باشند نیز نافع بود و همچنین خوردن معجون فلاسفه نیز نفع دهد و نارجیل با شکر نیز نافع است
حمیات اکثر اطفال را تپ خلطی حادث میشود و علاج آن بیشتر از علاج تپ بزرگان کنند
لیکن اگر تپ دموی حادث شود و طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سر های
گوش او را شرط زنند و قدری خون بگیرند و اگر در بیخ زلو چسبانند نیز جائز است و استعمال کافور
نشاید و در تپ بلغمی بنجاسف یعنی بوی مادران در آب جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده
باشند و در تپ مرکب سکنجبین افتیمونی و قرص گل و شربت دینار باید داد و دادن قدری
ماء العسل [?] پیش از نوبت برای لرزه نفع تمام دارد و همچنین آنکه هم نوشانیدن سود مند
بود و در تپهای ازمنه تقویت معده ضرور است و طفل را اگر پرهیز از گوشت و روغن نمایند بهتر است
والا هر چه بخواهد بسیار مضر نباشد باید داد و تکثیر غذا مناسب نبود و هر چند اطبا جدری و حصبه را
بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر میکنند لیکن احقر ذکر این هر دو را با امراض صبیان انسب
و الیق دانست و فرق فیما بین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

وسالمترین او آنست که آبله بعد از نضج سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مروارید و بر سینه
و شکم کم بر آید و اگر نفس مریض بر جا بود و شعور بر حال و میل بغذا و آب بر قرار است علامت نیک است
و باید که بنا بر تقدم بالحفظ در ربیع زلوبیس سر اطفال بچسپانند و حجامت باید کرد و غذا
سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم بخورند در بقولات پخته خورد و دوای سرد مقوی قلب مانند
عناب و عرق کیوره و گلاب و سکنجبین و شربت انار مقرر کنند و در آفتاب بودن نباشند آن احتیاط
نمایند و هرگاه طفلی تپ کند مروارید بسیار کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید بیشتر
در آب برگ سفید لاله هر یک بقدر نیم ماشه تا یک ماشه بخورانند و سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش
دمند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و چون بر آمدن شروع کند آب عناب و عرق عنب الثعلب
عرق گاوزبان نبات خوبکلان بقدر مناسب بطفل دهند و تا بهتر شدن مریض بدین اقتصار
باید کرد و گاهی نزدیک ضعف طفل عرق کیوره نیز میدهند و چون چیدری در بر آمدن دیر شود
و روز چهارم هم گذشت که بتمامه بر نیامد همیا باید که درین دوا انجیر زیاده نماید و گاهی عدس مسلم
و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران در آن
آمیزند و بنوشانند نیز مفید بود و آب گرم نزد بیمار دارد و چادر سخت بطوری که بر مریض کیسه کرده با
بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن شود و تصحیح مسام سریع الاثر است و همچنین خاکشی بر بدن
مریض پاشیدن همین اثر دارد و همین است تدبیر هرگاه شور بروز کنند و باز ناپدید شود و همچنین
آب بادیان و آب کرفس با نبات سفید مفید بود و نزدیک اسهال عدس مقشر مناسب است
و مروارید که هم قابض و مخرج است مناسبتر است و اسهال در آخر مضر است درینصورت مبادر
بحبس او از زهر مهره و مروارید و کهربا و بارتنگ باید کرد اگر خارش شود این علامت بد است
باید که چوب گز و بهوج پتر که در شاهجهان اباد مشهور است و از طرف کشمیر می آید گرفته بخور نمایند و

دو دوآن ببدن رساند و نزدیک عروض کمال بیهوشی بتدبیر تقویت دل پردازد و کشیدن شاخها
هم مضائقه ندارد و دوا و دراج مانع برآمدن جدری و حصبه است و چون برآید باعث حفظ آن است
و همچنین شیر اسپ قدری نوشانیدن مانع بروز در انسان است و اگر برآید زیاده از چند دانه
نمی باشد غذا وقت برآمدن برنج در شکر پخته و نخود شیرین و نان شیرین و کهچری و دال مونگ و
عدس همراه نان و عدس نیز بریان نموده بدهند و در موسم گرم آب تازه برای نوشیدن بدهند
و در موسم سرد عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بجای آب بدهند و اگر آبله جدری بسیار آید
و بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن بیو داخل کرده استعمال کنند نافع بود
و خوابانیدن طفل بر ریگ گرم و یا خاکستر یا چکندشتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است
و روغن کنجد نیمگرم مالیدن ازاله خشک گشته میکند و اگر زیر خشک گشته رطوبت باشد مانند مرداسنگ
و سفیده ارزیر و زرد چوبه و سفیده و رسانیدن بپاشند و نوعی از جدری بود که آنرا چیچک گویند
و آن دانه‌های بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمیباشد و بی تپ بود و جمیع حواس نفس
بر قرار باشند و این محتاج العلاج نیست و اگر حاجت افتد بیشتر از علاج جدری کنند حصبه یعنی
سرخ باده که به اطفال عارض میشود اول تنقیه مرضعه و تعدیل خلط نمایند و هلیله سیاه چهار حبه
و غیره بمصفی خون دهند و رسوت و صندل سرخ هر یک دو ماشه نیز کچوریه یا شه چاکسو چهار ماشه
افیون زرد چوب حنا از هر یک یکجا شده مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هر یک پانزده عدد کوفته
و بیخته در آب حل نموده گولیها مثل منه بندند و وقت صبح یک حب همراه شیر مادرش بدهند و باشند
و اگر حاجت باشد حجامت و علق بکار برند و اگر بثور متقرح بود مرهم سفیداب سفید بود و
بثور سیاه و قرحی قتال باشند سعفه یعنی گنج چون عارض شود تنقیه مرضعه کنند بفصد یا زرو
و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند به حجامت و ارسال علق و چون حنا و کمیله و چونه بری خشک

از هر یک یکدام نیله تهوته یکدام کهنه تشش دام کوفته و بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی
در آفتاب نشینند برای قروح سر مجرب ست و طلای که بتجربه احقر العباد رسیده صفت آن
آمله سوخته نیله تهوته سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را باریک
سائیده و روغن زرد که یکصد و یک مرتبه از آب شسته باشند در آن آمیخته طلا کنند و اگر آرد نخود
یکمشت و اندکی نیله تهوته بریان کرده باریک ساخته در جغرات ترش آمیخته کف مال کنند
تا مانند خمیر شود پس بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع ست و میباید که اول موی سر تراشند و
بعد از آن دوای مذکور بمالند فرسخ نهم در تدبیر مسافران برای آن تمهید شش محل است
محل اول در تدبیرهای مسافران بطریق کلی کسی که اراده سفر دارد اگر ممتلی باشد باید
که تنقیه کند از فضلات و بتدریج در ریاضات افزاید و بجوع و عطش و سوار شدن و پیاده رفتن
و امثال آن که در سفر احتیاج بدان میباشد عادت کند مثلاً اگر وقت گرما باشد بروز اندر خانه
جای گرم نشیند و اگر سرما باشد جای کشاده نشیند یا بهوای صحرا عادت کند و از طعامهائی
که اندر سفر خواهد خورد در شهر خوردن عادت کند و از چیزی خورد که جید الجوهر باشد لیکن قلیل
در مقدار که هضم بخوبی شود چون گوشت بره یکساله و نان گندم که پاک از شوائب باشد و زردی بیضه نیمبرشت
و حالیه سن حکمی برای نیم پخت کردن بیضه قرار داده است که هرگاه در آب جوشانیدن
بگذارند و تا صد شماره کنند و باز در آب سرد کرده بر آتش گذارند و تا صد شماره نمایند نیم پخت
شود و باید که طعام خورده همان وقت سوار نشود و تا حاجت نباشد شربت آب زیاده نشود و طعام افراط
نکند بلکه واجب است که بعد از نزول منزل طعام خورد و ترک بقولات و فواکه و هر چیز
تولید خلط خام کند لازم داند مگر از برای ضرورت که معالجه باو کنند و گاهی مسافر محتاج میشود به
آنکه در سفر آن صبر بر گرسنگی نماید چنانچه طعام از جگر بریان ساخته باشند خصوصاً

محل اول در تدبیرهای مسافران بطریق کلی

که بجای روغن چربی گاو یا روغن بادام انداخته باشند همچنین نقل از بادام و نیز گاهی مسافر
محتاج میشود بسوی چیزی که بسبب آن صبر بر تشنگی نماید مثل تخم خرفه یا شکر یا آب با شکر و باید
که ترک کنند آنرا و بعطشه رامثل ماهی و اشیای نمکین و شیرین و سخن کمتر کنند و سیر برفق نمایند
و با مردم اجنبی مخلط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر احتیاط نماید خصوصاً چیزهای
نمکین و شیرین و تیز و ترش و چیزی که حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهان بگیرد و یا ببوید و
یا در بدن بمالد و از اطعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و جائیکه آب متعفن
بسیار جمع شده باشد و کثرت مرده های غیر مدفون و غیر سوخته و زمین نمناک باشد و محل خوف
و باست منزل نسازد و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ
و هوام بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسپد و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و اگر
بسبب پیاده رفتن مانده باشد خود را مشت مال نماید و عضلهای پا را به روغن گل یا روغن بابونه
یا روغن شبت بمالد **محل دوم** در تدبیر مسافری که در دریا سفر کند اگر در دریا سفر کند
سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر بمالد و بر سینه لعاب اسبغول یا تخم خرفه [illegible]
و هرگاه سوار شود و شکم پست بجوید شربت سیبه ها بخورد و اندکی صبر کند تا در معده قرار گیرد و غثیان
گاهی بسبب شدت گرما ضعف و رقتی عارض میشود و پیچ و اضطراب میشود و در وقت سوار شدن و شب
آرام نگیرد و در روز و در مکان بلند خود را باید و اگر چنین اشخاص السبب شناوری کردن در آب سرد
نزله میشود لیکن باید که بجلدی نکند بلکه اندکی صبر کرده شناوری نماید و در موضعی که سموم باشد
دهن و بینی را از رومال ببندد و پیاز یا دوغ خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و روغن مغز
تخم کدو و روغن بادام در بینی بچکاند و اگر کسی را سموم زند اطراف را با آب سرد بشوید یا در آب سرد
نشیند و از جماع اجتناب نماید و روغن گل و آب بید و کدو را بر سر بمالد و خرفه و کاهو و کدو و خیار بخورد

واگر تشنگی غلبه کند مضمضه کند با آب سرد واگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشد و شراب
رقیق ممزوج سود مند بود و افشرده فالسه که با قند و گلاب ترتیب سازند نیز مسکن تشنگی است واگر
تپ تیز باشد شیر دوغ مناسب است و والد شریف در تالیف شریف چنین نوشته اند چون انبه خام را
پوست دور کرده بعد ازان تخم او را ریزه ریزه تراشیده یکدو گهڑی در آب بگذارند تا که آب
ترشی بردارد و بعد ازان صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت باد سموم
بنماید و نیز خامش او در خاکستر گرم پنهان نمایند تا که گداز شود پس ازان برآورده در آب
بیفشارند و بقدر شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت هوا بعدیل است و نیز در کتابها وصف مذکور است
که تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و در رفع سمیت هوای حار بیهمتا و افشرده آن بسبب اقبال
طبیعت در خواص اقوی است واگر کشنیز را سائیده در گلاب و نبات حل کرده صافی نموده بخورند
مسکن تشنگی و دافع سمیت هواست و مداومت فادزهر معدنی یعنی زهر مهره بقدر قیراطی
لرفع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن نارجیل دریائی بقدر برنج با گلاب و طین مختوم نیز رافع مضرت
هوای وباست و بوئیدن ترنج از برای مضرت هوای وبا آزموده و فرش کردن برگ آن
همین اثر دارد و بوئیدن نارنج و برگ آن نیز رافع فساد هواست و همچنین لیمو و بخور موم جهت عفونت
هوای وبا نافع است و بخور کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و اترج و طرفا و ورق
غار بالخاصیه اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که پیدا
باشد هوای بد باو نمیرسد و همچنین نگاه داشتن سیب و بهی و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد
خود از اثر هوای وبا محفوظ دارد و علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید
و حیوانات ذی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزد و ضفادع و حشرات بسیار شوند و
حشرات زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و شهب به رجوم در اواخر تابستان

بسیار باشد محل سوم در تدبیر مسافری که در سرما سفر کند هرگاه مسافر در راه سرما یابد خود را
بجامهای گرم بپوشد و دهن و بینی را نگاهدارد که هوای سرد دفعةً داخل نشود و اگر سرما در وی کار کرده باشد
جلد خود را بجامه گرم بپوشاند و نزدیک پیش آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد
و بمالد و بروغنهای گرم مانند زیت سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل و عاقرقرحا و
فرفیون و جندبیدستر و حلتیت در آن انداخته باشند و ضماد قته و سیر حافظ فساد دست و
درین باب بهتر از قطران دوای نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورد و
روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت شراب
نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافرت نکند و بعوض آب شراب بخورد و صبر کند تا در معده
قرار گیرد و پس سوار شود و پای را بپای تابه پشمی پیچیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در وی
پای توان جنبانیدن اگر دست و پای ها بسبب سرما متورم شود شلغم و کرنب و انجیر و بابونه
در آب جوشانیده اطراف در آن نهند نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را
اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود
باید که نشتر زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی
در سرکه و آب حل کند و طلا نماید و بعد آن بشراب گرم یا از آب سرکه بشوید و مکرر چنین کنند
اگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند محل چهارم
در تدبیر نگاهداشتن رنگ روی کسی که در سفر باشد ضرور است که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی
لزج بر روی طلا کند مثل لعاب اسبغول و کتیرا و صمغ عربی و سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی و سردی
و غبار محفوظ ماند و نان خشک و نان سیده در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و
مالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته مکرر از آب می شویند نیز درین باب مفید

در تدبیر باز داشتن مضرت آبهای مختلفه

وبعضی عطر هم درین ترکیب داخل میکنند بسیار خوشبو میشود و محلل بلغم در تدبیر باز داشتن
مضرت آبهای مختلفه پیاز بسیار و سیر بسیار که مضرت آبها باز دارد و کاهو درین باب نفع میکند
و بهتر آنست که آب شهر خود با خود بردارد و به آبیکه رسد همی آمیزد و حرکت دهد یا گل شهر خود
ببرد همراه خود و با آب منازل آمیزد و حرکت دهد و صبر کند تا ته نشین شود و آب صاف گردد
و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطبخ و تصعید و تقطیر زائل کنند و طریق طبخ اینست که آب را در دیگ
اندازند و زیر دیگ آتش کنند تا نصف بماند پس ازان صاف کرده بکار برند و طریق
تصعید اینست که مانند گلاب عرق کشند و طریق تقطیر بسیار است یکی آنکه آب را
در ظرف گلی متخلخل نهند که ازوی تقاطر کند و در ظرف تنگ بگیرند و هرچند از موضع بلند تقاطر کند
بهتر است دوم آنکه آبها را در دیگ نهند و بالای دیگ چوبها گذارند بطریق تقاطع و برین چوبها
صوف پاکیزه ندافی کرده گذارند چنانچه سر دیگ را تمام بپوشد پس زیر دیگ آتش افروزند
تا بخار بصوف برآید و فرو همی چکد در دیگ و آب صوف را امتحان همی کنند هرگاه شیرین نماید
صوف را برداشته در ظرفی بفشارند همچنین سان هر قدر که بخواهند بگیرند چون دو سه بار عرق گرفته
باشند آب دیگ بیندازند و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود سوم آنکه دو قدح را
یکی پر آب و یکی تهی در پهلوی یکدیگر نهند و از صوف پاکیزه فتیله کنند و یک سر فتیله اندر قدح پر نهند
و دیگر سر در قدح تهی نهند آب صاف بدین فتیله از قدح پر بقدح تهی بیاید و چون نرملی را
سائیده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه مغز بادام
سائیده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و مداومت فادزهر معدنی بقدر قیراطی
حافظ صحت و مانع اختلاف میاه و اهویه است و خوردن نارجیل دریائی بقدر پنج و در یک هفته
یکدو بار با گلاب پیوسته حافظ صحت و دافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آب

از خلاف آن رافع مضرت آبهاست و آب شور با سرکه یا سکنجبین باید خورد و اگر حب الآس
و زعرور و خرنوب اندر آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب شتی را
بشراب و چیزها که طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ را با چیزهای چرب و شیرین خورند و
خوردن نخود و آب آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای ردیه رفع مضرت
میکند و مضرت آبهای ایستاده را میوه های سردیا زدارد مانند انار و به و سیب و مسافر را باید که
طعام بی سیر و پیاز نخورد و آب را از صافی گذرانیده خورده باشند محل ششم در بیان آنچه
که مسافر را همراه داشتن بوقت سفر از واجبات ست هرگاه کسی مبتلا بمرض دایمی باشد یا مستعد
باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود ادویه موافق مرض خود نگاه دارد و همچنین ادویه حاره را
در موسم سرما و ادویه بارده را در موسم گرما چرا که هر فصلی از فصول اکثر پیدا میکند امراض مناسب
طبع خود را و اگر در اثنای راه ببعضی از امراض مبتلا شود میباید که بمعالجه آن مشغول گردد و ادویه
امراضی که کثیر الوقوع اند چون هیضه و تپ و مانند آن باید که همراه باشد و همچنین ادویه مقویه
دل و دماغ و جگر مانند دواء المسک حار و مفرح بارد و حار و قرص کافور و غیره و نیز همراه خود داشتن
اولی و انسب است و نگاهداشتن طاؤس و گربه و مرغ آبی و مرغ خانگی و لقلق و امثال آن
که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوهی و تریاک گاو کوهی
و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صدفی حمید و خاک داغستان و طین مختوم و نارجیل
دریائی و امثال آن از ضروریات ست و اشیاء مذکوره در نیش گزیدن هوام
و رفع مضرت سموم مشروبه قائم مقام تریاق فاروق اند و داشتن پیاز عنصل باعث
حفظ اذیت جمیع حشرات ست و ادویه که دفع هوام و طرد حشرات میکنند نیز با خود داشتن
لازم است مجربین گفته اند که از بخور چوب انگور و انار و بیخ مهک و پودینه و نقل و حلتیت و شاخ

وسم حیوانات هوام میگریزند و از دود شاخ گوزن انواع ماران میگریزند و همچنین از دود پشم بز
و گوگرد و موی انسان و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت اوست
و از دود کردن عقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز عقرب بگریزد و آب حلتیت در خانه
ریختن همین خاصیت دارد و چون آب ترب و برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره کنند
و بر در سوراخ عقرب اندازد بیرون نمی آید و چون روغن تخم ترنج کسی تدهین کند او را عقرب نزدیکی
نمیکند و اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور میگریزد فرسخ دهم در تدبیر مسافران دریا مشتمل است بر دو زورق
زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان مشتمل بر دو ساحل ساحل اول در تدبیر
و علاجی که مخصوص بایشانست در غذا و دیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد و آنچه
بایشان مخصوص باشد اینست که گاه باشد بعض مردمان را در ابتدای ایام بوقت نشستن
در کشتی دوار و غثیان و قی حادث میشود پس هرگاه قی عارض شود بند نکنند تا خلط
خاص بیرون آید پس اگر افراط کند بسبب سه وانار و مانند اینها که معده را قوی کند بند باید کرد
و اگر اول مقویات معده تناول نموده بر کشتی سوار شود اولی و انسب است و وقتیکه خورده شود
تخم کرفس منع میکند غثیان را و همچنین افسنتین مع عدس بخوره و سرکه پخته اگر بخورند درین باب
مفید بود و بخارات را از دماغ باز میدارد خصوصاً اگر اندک پودینه نیز با اینها یار باشد و همچنین
شربت سماق نیز بغایت نافع است و مالیدن اسفیداج را در هر دو سوراخ بینی مفید بود و اگر
زرور و طباشیر سفید و صندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن در گلاب و سرکه سائیده
بر فم معده ضماد کنند هم از قی باز میدارد و از اکثر ثقات مسموع شده که مکیدن لیموی
ترش برای دوار و غثیان و تهوع که هنگام نشستن بر کشتی عارض میشود نهایت بلیغ
میکند و همچنین تمر هندی خصوصاً افشرده آن درین باب نفع تمام دارد و تناول

زورق اول در تدبیر حفظ صحت و معالجه ایشان ... ساحل اول در تدبیر و علاجی که مخصوص بایشانست

جمیع حموضات مقوی معده و دیناب نافع اند و از خواص فیروزه ست که دارندهٔ آن در
آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و انگشتری یاقوت نزد خود داشتن از برای قضای
حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق مفیدست ساحل دوم در تدبیر غریق الماء و آن
چنانست که او را سرنگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس زنجبیل سفید بی ریشه
و فلفل را در سرکه بجوشانند و صاف نموده در حلق ریزند و بعد از افاقه حریره از آرد نخود و شیر
تیار نموده بدهند زورق دوم در ذکر زهرهای حیوانی که مخصوص بدریا اند و علاج آنها
ماهی سر و شده خصوصا که در مکان نمناک گذاشته باشد علاج آن قی کردنست با آب
و پودینه و سکنجبین پس شراب صرف خوردن و بعد از قی معاجین حاره مانند کمونی سود دارد
و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صعتر مفید بود مراره سگ آبی بقدر عدسی بعد از
هفت روز قاتل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و یا دارچینی و حنطیانا رومی از هر یک
یکمثقال پنیر مایه خرگوش نیم مثقال است ارنب بحری قاتل است علاج آن شیر بز و
شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری توان خورد و اگر
خارپشت را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از تسکین عوارض خربق سیاه غاریقون تخم
سفید کیترا رب السوس برابر بکوبند و بقدر درهم با قند آب بخورند ضفدع بحری سرخ بود
گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه به موضع رساند علاج آن تریاق کبیر
و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انگور و آهک تضمید کنند مار دریایی
علاج آن بعد از تدبیر کلی بموضع گزیدهٔ او سرکه و گوگرد طلا کنند و ضمادی که در علاج
ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید بود و نوعی دیگر در دریا میباشد که از گزیدن او درد سخت پیدا
میشود و سر را گیرد و خدر شود و بمیرد و علاجش مانند علاج زهرهای سرد است و سرکه نیم گرم طلا کردن

در روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن گزدم دریائی علاج آن به
از تدبیر کلی مثل ضفدع بحری بود و سگ آبی و تمساح و ماهی سیاه موضع گزیده اینها
از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه در آن بمالد و بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو و گوسپ
در روغن گاو نهند و پیه تمساح درین باب اقوی است خصوصاً گزیده تمساح را و همچنین گوشت
تمساح تریاق گزیدن اوست و کسانیکه مداومت سفر دریا میکنند میگویند که هیچ دوا از برای
گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده او گذاشته میشود فاسد میگردد پس بهتر آنست که
موضع گزیده او را هر روزه از آب گوشت بشویند بتدریج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع گز
او بول میکنند و شنان رطب را میکوبند و بر آن موضع می نهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده را در
روغن کنجد غرق مینمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت
شکافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هر گاه که انسان چربی شیر را بر بدن خود
بمالد پس مادامیکه بوی چربی در بدن است تمساح قریب آن نمی آید طریق دوم در علم

در علم علاج

علاج بقول کلی علاج تمام میشود بسه چیز اول تدبیر دوم ادویه سوم اعمال ید این طریق
مشتمل است بسه فرع فرع اول در تدبیر و آن آنست که در اسباب سته ضروریه تصرف

در تدبیر

کنند برای حفظ صحت یا استرداد آن اول گذشت و مراد اینجا ثانی است و حکم آن من جهت
کیفیت حکم ادویه است زیراکه تاثیر اسباب ضروریه در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچو تاثیر
ادویه میباشد پس چنانچه واجب است در دوا استعمال ضد زیراکه علاج بضد میباشد
همچنین واجب است در اسباب استعمال ضد و از جمله اسباب سته ضروریه برای غذا
احکام خاصه اند و آن اینست که گاهی غذا نمیدهند چنانچه در بحران و وقت نوبت و گاهی
غذا میدهند که در کیفیت یعنی غذائیت کم باشد اگرچه کثیر الکیموس باشد یعنی کثیر المقدار باشد

چنانچه داده میشود بکسیکه قوی الشهوة وقوی الهضم بود و در بدنش اخلاط کثیره بارده باشند
مانند بقول و فواکه و گاهی عکس کنند چنانچه داده میشود بکسیکه ضعیف الشهوة والهضم بود و بدنش
محتاج بتغذیه باشد مانند گوشت و زردی بیضه تخم مرغ و گاهی غذا میدهند که در کیفیت و کمیت
کم باشد و این وقتی بود که جمع شود با ضعف شهوت و هضم امتلای بدنی و گاهی غذا میدهند که
زیاده باشد در کیفیت و کمیت چنانچه داده میشود بکسیکه اراده ریاضت قویه دارد و نخورد
غذای لطیف را بعد غذای غلیظ تا که خود هم فاسد نشود و غلیظ را هم فاسد نکند و غذا اگرچه
دوست قوت ست لیکن دشمن او نیز ست پس در هر مرض چندانکه برای تقویت ضرور باشد
بدهند و هر چند که مرض مزمن باشد احتیاج غذا برای ابقای قوت زیاده میباشد و چندانکه
حاد باشد حاجت غذا کم میباشد و این در صورتی ست که قوت تحمل کند و الا واجب ست اگرچه در روز
بحران باشد فرسخ دوم در علاج بالدوا برای او سه قاعده و سه فائده ست قاعده اول در کیفیت
اختیار دوا که حار باید داد یا بارد یا رطب یا یابس و این بعد معرفت نوع مرض میباشد که آیا مرض حارست یا
بارد قاعده دوم در اختیار وزن دوا که بقدر سه درهم دهند یا دو درهم و اختیار درجه کیفیت آن که
دوای حار در درجه اولی داده شود یا ثانی یا زیاده ازان این حاصل میشود بتجسس ده شی بلکه صناعی از ده
اشیای که آن طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس و سن و عادت و فصل و صناعت و بلد و سحنه و
قوت بود اما طبیعت عضو متضمن هست بچهار امور مزاج و خلقت و وضع و قوت اما مزاج عضو
پس هرگاه که باشد مزاج صحیح او بارد مانند دماغ و عارض شود او را مرض حار پس بعید شد از مزاج
صحیح خود بسیار درین صورت احتیاج میشود به تبرید کثیر و اگر باشد مزاج حار مانند قلب و عارض شود او را
مرض حار کفایت میکند تبرید یسیر اما خلقت پس بعضی اعضا اند که حاجت میکند بدوا اگرچه
ضعیف باشد در وزن و درجه و این برای چند سبب بود یکی آنکه عضو متخلخل باشد مانند ریه دوم آنکه

بتجویف دارو از جانبین یعنی از خارج و داخل و یا از جانب واحد پس کفایت کند اورا دوای ضعیف و اعضائیکه چنین نباشد محتاج میباشد بدوای قوی اما وضع پس عضویکه قریب باشد کفایت میکند دران دوا ئیکه قوت آن مقابل علت باشد و بعید محتاج میشود بسوی اقوی داما قوت پس عضو ذکی الحس و شریف و رئیس هر کدام که باشد دلیری کرده نشود بران بدوای قوی و نه بتبرید مفرط و نه بتحلیل کرده شود مواد چنین اعضا بغیر قابض تا که نگهدارد قوت را از تحلیل و نه استعمال کرده شود مرخیات صرف و نه دوا ئیکه در و کیفیت سمی باشد مانند زنجار و نه استفراغ کرده شود مواد آنها بیکدفعه اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت میکند اورا دوای ضعیف و قوی محتاج میباشد بدوای اقوی و همچنین اگر مریض انثی باشد و سن شیخوخت و عادت بخوردن اشیای بارده و فصل شتا و صناعت گازری و بلد شمالی و سحنه که دلالت کند بر غلبه بلغم و عضو علیل قوی بر احتمال ادویه شدید الکیفیت پس درینوقت بلا خوف بر استعمال ادویه قویه الحده جرأت کنند حتی دوائیکه در درجه چهارم گرم باشد تمام شربت ادویه قاعده سوم قانون وقت ست و آن انست که شناخته شود که از اوقات اربعه کدام وقت مرض ست اگر باشد ابتدا استعمال کرده شود رواد ع فقط و در تزید روادع با مرخی و در انتها فقط مرخیات محلله و در وقت انحطاط فقط محللات صرف فائده اول بدانکه امراض ترکیب و تفرق اتصال مع علاج در امراض جزئیه مذکور ست و درینجا علاج امراض سوء مزاج مذکور میشود و سوء مزاج اگر ساذج باشد کفایت میکند تعدیل و تبدیل و اگر مادی باشد استفراغ کرده شود ماده با نچه بهر یک مقرر ست پس اگر باقی ماند از سوء مزاج بعد از استفراغ بسبب مجاورت ماده تعدیل کرده شود با نچه معدل اوست و معدل هر خلط منضج اوست و نضج پختن را گویند و آن عبارت ست از انچه قوام خلط باعتدال آید تا که قابل

در قانون وقت و ... مثلاً درم گرم ...

انفعال فعل مسهل خود و استفراغ بسهولت گردد و شرط استفراغ قوی و آن ده است یکی امتلا
بحسب کمیت و کیفیت پس خلا مانع است دوم قوت پس ضعف مانع است مگر آنکه ضعف قوت
اسهل باشد از ترک استفراغ پس استفراغ کرده شود و بعد آن تقویت قوت نمایند سیوم مزاج
است پس افراط حرارت و برودت و یبس و قلت خون مانع است چهارم سحنه افراط لاغری
و فربهی و تخلخل بدن مانع است پنجم اعراض لازمه است مثل اوذرب و قروح امعا مانع است ششم
سن هرم و طفولیت مانع است هفتم وقت شدید الحرارة و شدید البرودة مانع است هشتم
بلد حار و بارد مفرط مانع است نهم صناعت پس شدید التحلیل و مقیم حمام و حمال مانع است
دهم عادت شخصی که عادت استفراغ ندارد هجوم کرده نشود به استفراغ آن بدوای قوی بلکه
علی التدریج قلیل قلیل بدوای لطیف کنند حتی که عادت شود و سزاوار است که قصد کرده
شود در هر استفراغ به پنج امور یکی از آن اخراج آنچه که اذیت دهد به بدن بکمیت و کیفیت خود
دوم آنکه استفراغ بقدر احتمال قوت علیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت میل ماده باشد
اگر غثیان باشد بقی تنقیه کرده شود و اگر مغص باشد به اسهال چهارم آنکه استفراغ از مجرای
طبعی و مسلک معتاد باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده محدب جگر بادرار و ماده مقعر باسهال
پنجم آنکه باشد استفراغ بعد نضج که واجب است در امراض مزمنه و مستحب است در امراض حاده مگر
آنکه ماده هیاج باشد و عضویکه نقل کرده شود بسوی او ماده اخس بود و مخالف باشد در جهت و
مشارک بود بماؤف و صابر و متحمل باشد بر مواد منجذبه و گاه جذب کرده شود ماده از عضو شریف
بسوی اخس از و که مخالف جهت باشد اگر چه استفراغ کرده نشود از مجذوب الیه چنانچه جذب
میکنند بمحاجم بلا شرط و شرط در جذب آنست که مجذوب الیه از مجذوب عنه در دو جهت بعید
نباشد بلکه در یک جهت اطول بود از آنجهت یا اقصر چنانچه ماده ورم دست راست جذب

کرده نمیشود بسوی پای چپ بلکه باید جذب کرده شود بسوی پای راست و این افضل
است و یا بسوی دست چپ فصد سزاوار است که جذب کرده نشود و با امتلاء هرگاه که واجب شود
فصد و استفراغ و باشند اخلاط بر نسبت طبعی پس در عفونت ابتدا کرده شود بفصد پس اگر
غالب شود بعد از فصد خلطی دیگر استفراغ کرده شود آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت طبعی باشد
استفراغ کرده شود خلط غالب اول اگر بعد آن فصد کرده شود و باید که در میان فصد و استفراغ
مهلت باشد و بسیار است که واقع میکند شربت دوا در جائیکه واجب باشد فصد در
حمی و اضطراب و گاهی استفراغ کرده شود برای رداءت کیفیت ماده و گاهی برای استقصا
یعنی برای تقدم بالحفظ در حق غیر معتاد امراض و گاهی برای التقدم بالحفظ برای کسیکه
معتاد باشد بامراض و دوای مسهل اسهال میکند بقوت جاذبه برای خاصیتی که
در وست و رسیدن قوت دوا بمجاری حاجت نیست و خواب بر دوای ضعیف قاطع
یا مضعف عمل دواست و بر قوی قوی میکند عمل آن را و خوردن زیاده از آب گرم که مستعد
میسازد دوا را قبل از عمل دوا و اما بعد قطع عمل دوا نمو شد آب کثیر دفعةً و باید که غذا بعد از
مسهل مرقی شی لذیذ جید الجوهر باشد مانند فروج و کسیکه دوا بخورد و دوا اسهال نکند و ممکن باشد
تسکین کرده شود دوا لا حرکت داده شود و خوردن قوابض یا بخفته لیمون و سیاقات مسهله در جمع نمودن
دو مسهل در یک روز خطر وارد است و اگر بعد خوردن مسهل اعراض منکر پیدا آید و مواد طرف اعضای
رئیسه مائل شود واجب است که فصد کنند فایده دوم در بیان قی و آن تنقیه معده کند تنقیه
و بصر را تیز گرداند و ثقل سر زائل نماید و قروح کلیه و مثانه را نفع میرساند و برای امراض فرمند
مانند استسقا و جذام و یرقان و نقرس و رعشه و فالج مفید بود و قی اختیاری بود و غیر اختیاری
اختیاری دو قسم است یکی آنکه برای حفظ صحت کنند دوم آنکه برای ازاله مرض وقت

قی اختیاری صیف و ربیع است و بقراط ضامن میشود حفظ صحت کسیکه قی در یکماه
دو مرتبه پی در پی بغیر حفظ دوره عادت خود کند و بهتر قی طعام جید کثیر مختلف الالوان پی
مضغ کثیر خورده یا مقیات خورده قی کنند بلغمی مزاج از آب برگ ترب و تخم آن و آب شبت
و عسل و نمک خورده قی کند و صفراوی از سکنجبین و آب گرم و گلاب و قی اضطراری هر وقتیکه
حاجت افتد از آب نیمگرم و نمک بحسب حاجت مکرر قی کنند و بعد از قی گلقند و سکنجبین
باندکی مصطگی سائیده در شربت انار آمیخته همراه گلاب بخورند تا گرسنگی صادق نشود غذا
ندهند و غذا سریع الهضم و کثیر الغذا مانند آب نخودی دهند اما آنکه برای ازاله مرض کنند اگر غرض
دران تنقیه معده و حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکوره کنند و اگر جذب ماده از اماکن بعیده
باشد از ادویه قویه چون خربق و جوز القی کنند و کسی را که ضعف معده و سینه و دماغ و گردن
باریک باشد و کسیکه بسیار فربه باشد احتراز کند فائده سیوم در بیان حقنه بقراط صحت حقنه
استخراج کرده او را از طائر ابتدا دید که عمل طایر گویند حقنه آنست که دوای بعمل مخصوص با امعا
از راه مقعد رسانند و بهر دوائیکه بر حجم از راه قبل رسانند و آن معالجه نیک است در اخراج فضول
معده و امعا و جذب میکند مواد را از اعالی بدن و دوای حقنه کم از نصف رطل و زیاده از
دو ثلث رطل نباشد و معتدل القوام بود و نیمگرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و قبل
از استعمال حقنه چیزی مقوی معده چون گلقند و مصطگی واندکی شوربا با توابل حاره بخورانند
و در خلو معده نشاید و غذا دران روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب حقنه مسهله قریب ترکیب
مطبوخات مسهله است مگر بعض مسهلات را در حقنه منع کرده اند و آن صبر است و هلیلجات
و حقنه اقسام است و در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند و وقتیکه
مریض طاقت نوشیدن مسهل ندارد دادن حقنه ضرور بود فصل سیوم در استعمال پیوه آن

بشش قسم است اما آنکه مستعمل اطباست فصد و حجامت و زلو ست و این هر سه را بشرح بیان
ذکر کنیم **بیان اول** در فصد و آن مستفرغ جمیع اخلاط است و فصد بدو کس باید یکی آنکه
خون از مقدار طبیعی خود زیاده شود بالفعل یا بالقوة دوم آنکه متغیر الکیفیة باشد بالفعل یا
بالقوة و **وقت فصد اختیاری** آنست که مائل بگرمی باشد که بعد تمام هضم و الفراغ
از بول و براز واقع شود و فصد بشرط قوت تا آخر عمر جائز است و قبل از دوازده سالگی و نزد
بعضی پیش از چهارده سالگی جائز نیست و وقتیکه قمر ناقص النور بود بهتر باشد خواه در اول شهر
خواه در آخر بخلاف حجامت و فصد اضطراری هر وقت که حاجت باشد باید کرد و
نیز در حال بکار برند مگر در روز بحران نکنند و اورده که در دست میگشایند شش اند
قیفال یعنی سرارو شعبه کتفی است بالاتفاق تنقیه خون از ما فوق گردن میکند اکحل
یعنی هفت اندام مرکب است از قیفال و باسلیق فصد او تنقیه خون از تمام بدن میکند
باسلیق و ابطی از یک اصل اند و این هر دو تنقیه از ما تحت گردن میکند حبل الذراع
حکم او بر قول قدما و شیخ بو علی حکم قیفال است و همچنین مختار استاد بود و نزد صاحب ذخیره
و بعضی متاخرین در حکم باسلیق است اسیلم موضع فصد او ما بین خنصر و بنصر است شعبه ابطی است
و چون خون او غلیظ است بهتر آنست که بعد از فصد او دست اندر آب گرم دارند و اسیلم است
اوجاع کبد او جیب اوجاع طحال و دل را مفید است و شش را از هر طرف که باشد نفع میکند
می باید که بعد از فصد اسیلم دست در آب گرم دارد و اورده که در پای گشایند صافن
مابض عرق النسا اند صافن یعنی سلیم است او را طمث بقوت میکند و تفتیح افواه بواسیر مینماید
و فاهم ستام عرق النسا است و جهت خارش ران و خصیه و قضیب و قروح آنها از برای
اما الیا ده باسفل اثر تمام دارد مابض در باطن گوزانو ست حکمش صافن است لیکن

درد ادرار طمث و اوجاع مقعد و بواسیر قوی‌تر و نافع‌تر از صافن ست عرق النسا نفع او در وجع عرق النسا قوی‌تر از صافن ست و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهت دوالی و نقرس نافع ست و بین رگ چندگره میباشد که از بستن پا معلوم میشود و اگر قریب شتالنگ یافته نشود شعبهٔ او که میان خنصر و بنصر پاست باید زد و اورده که بسر و دهن تعلق دارد عرق جبهه و چهار رگ و عرق تحت اللسان اند اما عرق جبهه او منتصب است ما بین حاجبین فصد او ثقل سر و ثقل عینین و صداع مزمن را سود دارد و فصد چهار رگ که بر هر دو لب واقع اند بر هر لب دو رگ فصد آن جهت بثور و قروح فم و قلاع و اوجاع لثه و امراض لب نفع دارد عرق تحت اللسان که در باطن ذقن میباشد فصد او خوانیق و اورام لوزتین را سود دارد و آنکه در نفس زبان بود فصد او ثقل زبان که از خون بود نفع دارد و آبستن و حائض و طفل و شیخ و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج را گلقند و مربی به مناسب بود و او ستاد مرحوم شلی را که در اثناء فصد عادت غشی داشت حکم فصد در نهار فرمودند از این تدبیر باز غشی نکرد

بیان دوم در حجامت و آن دو گونه ست بشرط و بلا شرط و بلا شرط پاسکے زدن را گویند و حجامت با شرط استفراغ خون از نفس عضو میکند و ضرر آن باعضای رئیسه نمیرسد و چه هر روح را کم استفراغ میکند و هر گاه که ماده در عضوی جمع شود و دیر گشته باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه از نفس عضو نکنند و قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی منع ست لیکن بهتر آنست که بتاریخ شانزدهم و هفدهم باشد و در وقتیکه مایل بگرمی میباشد لهذا ساعت دوم و گاه ساعت سیوم بلکه چهارم در سرما مقرر کرده اند و حجامت بر مقدم رأس صداع را مفید ست لیکن بحس و ذهن ضرر دارد و حجامت بر نقرهٔ گردن خلیفهٔ اکحل بود

ومابین الکتفین خلیفه باسلیق وحجامت بر نقره برای رمد وبخر و قلاع وثقل اجفان مفید
لیکن نسیان آرد وحجامت بر قطن دمامیل وبثور فخذین ونقرس وبواسیر وداء الفیل را
مفید وحجامت بر ساق قریب فصد صافن ست وحجامت بلا شرط یا نار باشد
یا بلا نار حجامت بلا نار جذب ماده بسوی مخالف میکند وبرای تحلیل ریاح وتسکین درد نیز نافع بود
ومحجمه ناری جائیکه ماده غلیظ باشد استعمال میسازند وطریق او که بالفعل مروج ست آنست که گاه
را افروخته محجمه بر آن منکب میسازند بیان سیوم در بیان علق وآن کرمیست که در آب میباشد علق
جذب خون در آن بیشتر از جذب محجامت بود در خناق ودیگر اورام هر جا که باشد استعمال
میکنند وایضاً در امراض مزمنه جلدیه ارسال علق نیکو چیز است وگفته اند که علق جذب نمیکند
مگر خون فاسد را وشرائط که در حجامت مذکور ست اینجا هم همان اعتبار ست لیکن در هند
معمول است که صبیان را که از جلبه گذشته باشند برای فساد خون ارسال علق مابین
ورکین میکنند مقام دوم در وصیت در امر معالجه که باعث بصیرت ست باید که طبیعت را
عادت کسل نسازند که در هر اندک مرض متوجه علاج شوند وشرب مسهل وقی عادت نکنند وصیت معالج
و هر جا که تدبیر با سهل ممکن باشد به اصعب رجوع ننمایند واگر حاجت از ضعیف بر نیاید بدرجه
با قوی رجوع سازند مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد آنوقت واجب است که ابتدا با قوی
کنند ودر معالجه بیک دوا قائم نباشند که موجب الفت وعدم انفعال طبیعت است و
لائق نیست که مداومت کنی بر غلط وبگریزی از صواب بسبب تاخیر بودن اثر آن هر دو و
جرأت مکن بر ادویه قویه در فصول قویه وجائیکه ممکن باشد تدبیر باغذیه رجوع بادویه مکن و
هرگاه شناخته نشود مرض که حار ست یا بارد پس جرأت مکن بر دوای مفرط الکیفیه بلکه استعمال
ضعیف مشترک النفع درین صورت بهتر است و هرگاه جمع شود مرض وعرض پس ابتدا کن

منزل دوم در ادویه مفرده

بعلاج مرض مگر آنکه عرض اقوی بود مانند قولنج پس اول در درد تسکین کن
بعد ازان علاج سده کن **منزل دوم** در ادویه و اغذیه مفرده
و آن بر یک میل و دو رفیق مشتمل است **میل** بدانکه نزد اطبا دوای
مفرد آنرا گویند که ترکیب صناعی درو نباشد **رفیق اول** در احکام
ادویه مفرده اما کلام کلی در اغذیه پس بیان آن در بحث ماکول و مشروب
گذشت و آن دو طریق است **طریق اول** کلام کلی در ادویه و آن چهار
فسخ است **فسخ اول** در بیان درجه ادویه بدانکه تاثیر دوا در مزاج
معتدل بچهار درجه انحصار دارد چه هرچه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن
ببدن معتدل و متغیر گردیدن اولا از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس از
اثر او نیابد و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نشود آنرا معتدل گویند
و اگر تغیر غیر محسوس دهد و از تکرار و زیادتی مقدار تغیر خفی محسوس شود
آنرا درجه اول نامند و اگر تغیر محسوس غیر مفرط سازد آنرا درجه ثانی
و اگر تغیر مفرط غیر مفسد نماید یعنی بحد هلاک نرساند آنرا درجه ثالث اگر تغیر
مفسد دهد یعنی بحد هلاک رساند آنرا درجه رابع و آنرا دوای سمی هم خوانند
و هر یکی ازین درجات را سه نهج می باشد که آنرا اول و اوسط و آخر
درجه خوانند و در تعریف معتدل قید تکرار و زیادتی مقدار
ازان جهت ساختیم که تا فرق شود در میان معتدل و درجه اول چه
در معتدل از تکرار و زیادتی مقدار اثر او ظاهر نمیشود بخلاف درجه
اول **فسخ دوم** بدانکه مخفی نماند که هر دوا دو مزاج دارد یکی آنکه

رفیق اول در ادویه مفرده

طریق اول در کلام کلی ادویه

فسخ اول در بیان درجه ادویه

فسخ دوم در بیان مزاج دوا

از تفاعل عناصر کیفیتے میانہ دران پدید آید کہ مشابہ باشد بعناصر و
آن را مزاج اوّلے گویند مثال بودن دوا معتدل یا حار یا بارد یا رطب
یا یابس مفردہ باشد یا مرکبہ دوم آنکہ از تاثیر مزاج اوّلے کیفیتے دیگر
در ممتزج ظاہر شود آن را مزاج ثانے گویند چون روع و تحلیل و تسمیض و
جزو آن کہ غیر کیفیات اربعہ است پس ہیچ دوائی نیست کہ مرکب القوے
نیست زیرا کہ مزاج ثانے لازمہ مزاج اوّلے است چہ ہر چہ گرم است یا
سرد لامحالہ تحلیل و ردع و مثال آن کہ از آثار مزاج ثالوئے است
ورود سے موجود است اما در عرف خاص اطبا این لفظ را اطلاق نمیکنند مگر بر
ادویہ کہ قوت آن مرکب بود از قوائے متعددہ متضادہ کہ از انہا آثار مختلفہ صادر
شوند چون حرارت و برودت مانند کشنیز تر نزد اکثر بعضے ادویہ را مزاج
ثانے مرکب باشد از اشیاء ممتزجہ کہ در نفس آن اشیا مزاج و ترکیب از
عناصر بود پس برائے آن مرکب ازین اشیا مزاج ثانے حادث شود
و از و افعال مختلفہ صادر شوند چون روع و تحلیل یا متوافقہ ہمچو فقط
روع یا فقط تحلیل یا متضادہ مانند حرارت و برودت یا اسہال و
قبض و این چنین دوا اگر ترکیب او مفرد و طبعے باشد مانند شیر کہ
باوجود بودنش مفرد از مائیت و جبنیت و سمینت مرکب است و این
ہر سہ از عناصر مرکب اند و مزاج خاص دارند و این را مرکب القوے
حقیقی گویند و اگر ترکیب او مفرد صناعے باشد مانند سرکہ
انگورے کہ از و آثار مختلفہ صادر مے شوند آن را مرکب القوے

مجازے نامست واگر مزاج ثانی صناعی را از اثر موافق اثار اجزاے مفرد
اوست همچو معاجین وغیره و آنرا مرکب متوافقة القوة خوانند چه اگر
اثر میکند هر واحد ازین ممتزج اثر واحد واگر مخالف اثار بسیط آنها
هم تسخین کند و هم تبرید چنانچه گل سرخ که مرکب ست از اجزای
لطیفه منفذه و اجزاے ارضیه کثیفه پس اثر میکند هر واحد ازین
اجزا ممتزج اثر خود و صادر میگردد ازان آثار متضاده
چون حرارت و برودت از استفادات اثر میگردد و اگر اثر موافق صورت
نوعیه ست مانند فعل حجر الیهود و تفتیت حصاة آنرا افعال خاصیه نامند
بدانند که مزاج ثانی گاهی چنان قوی مستحکم شده باشد از اختلاط اجزا
که آتش اجزاے او را سوختن نتواند همچو طلا و گاهی ازین ضعیف
میباشد که آتش اجزایش میسوزاند مانند بابونه و گاهی
ازین هم ضعیف میباشد که صرف پختن اجزایش را تحلیل میکند
مانند عدس و گاهی ازین هم سست تر میباشد که شستن اجزایش
را تحلیل مینماید مانند کاسنی **فرع** سیوم در بیان فعل ادویه
پوشیده نماند که تاثیر دوا در بدن انسان بر چهار نوع ست یکی آنکه
تاثیرش یا فقط در خارج بدن میباشد مانند پیاز که ضماد آن تقریح میکند
و اکلاً هیچ ازین اثر ظاهر نمیگردد دوم آنکه یا فقط در داخل میباشد
مانند سفیده کاشغری که در خوردن هلاک میکند و در ضماد هیچ نقصان
نمینماید سیوم آنکه در خارج و داخل یکسان باشد مانند سردی آب

که از استعمال خارج و داخل سردے مینماید چہارم آنکه تاثیر خارجے مضاد
تاثیر داخلے باشد مانند کشنیز ترکه هرگاه ضماد کنند تحلیل اورام میکند
حے خنازیر را و در خوردن سردے میسازد فرسخ چہارم در شناخت
قوت ادویه بدانکه قوت ادویه بدو نهج شناخته میشود نهج اول تجربه است
و اعتقاد کرده میشود بران بهفت شرائط شرط اول آنکه بر بدن انسان
استعمال نمایند شرط دوم آنکه دوا خالے از کیفیت عرضے باشد مانند گرمی
آب گرم شرط سیوم آنکه در امراض متضاده مستعمل شود شرط چہارم آنکه
در امراض بسیط استعمال نموده آید شرط پنجم آنکه قوت دوا برابر قوت مرض باشد
شرط ششم آنکه تاثیر دوا اولے باشد شرط هفتم آنکه تاثیر دوا دائمی و اکثری
باشد نهج دوم قیاس است و اعتماد کرده میشود بر قواے ادویه بر سه وجه
وجه اول طعم است و او بسبب ماده و فاعل مختلف میباشد اما ماده بر سه قسم است
یا لطیف است یا کثیف یا متوسط اما فاعل بر سه قسم است یا حرارت است یا
برودت یا اعتدال پس لطیف حار تیز است و لطیف بارد ترش و لطیف
معتدل دسم و کثیف حار تلخ است و کثیف بارد عفص و کثیف
معتدل شیرین و متوسط حار نمکین و متوسط بارد قابض و
متوسط معتدل تفه و این دلالت قوے است وجه دوم
بوئے ادویه است پس بوئے تیز و بسیار قوے مانند بوے مشک
و زنبق براے حرارت است و بوے ملائم و نبودن او براے برودت
و این از طعم ضعیف است چراکه گاهے برخلاف این یافته میشود مانند کافور

در شناخت قوت ادویه

که با وجود قوت رایحه سرد است وجه سیوم رنگ است و وجه استدلال او اینست
که سردی جزو تر را سفید و جزو خشک را سیاه مینماید و حرارت برعکس آن فعل میکند و این
دلالت ضعیف تر است چرا که گاهی دوا با وجود سفیدی گرم یافته میشود مانند آهک
گاهی بسبب طعم و رایحه و رنگ در ممتزج مزاج ثانی غلطی بدین طور می افتد که طعم و رایحه
و رنگ برای یک مفرد میباشد و این هر سه درین ممتزج قوی و غالب می بود و حرارت
و برودت در ممتزج مزاج ثانی مغلوب و ضعیف میباشد پس بین ممتزج طعم یا رایحه
یا رنگ این مفرد غالب می بود و کیفیت حرارت و برودت تابع مفرد دیگر میباشد مثال
این غلطی اینست که در یک رطل شیر دو مثقال فرفیون ممزوج کرده شود پس این مرکب با وجود
سفیدی رنگ نهایت حار میباشد و پیدا ظاهر است که سفیدی برای تمام او ویه نیست بلکه برای
دوای واحد که شیر است موجود است وجه چهارم سرعت انفعال دوا و بطوء است بدانکه چیزیکه
بر کیفیت دوا دلالت میکند سرعت انفعال از حرارت و برودت و بطوء او از آنست و وجه
این آنست که دو جرم هرگاه در لطافت و کثافت و تخلخل متساوی باشند پس هر کدام
که قبول اشتعال زودی کند جزو ناری درو اکثر است و نیز هر کدام که قبول تاثیر حرارت
و برودت بزودی کند آن کیفیت درو قوی تر از دیگر است بشرطیکه قوت صورتیه
و متاثر متساوی باشد طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرده بحروف تهجی و آن
متضمن بیست و هفت فرع است فرع اول در حرف الالف ابریسم بکسر اول و
ثالث و فتح سین مهمله بفارسی ابریشم گویند و در هندی ریشم نامند لعاب کرمی است که بر خود
می پیچد در اول گرم و خشک است بغایت مقوی دل و روح طبعی و باه و جهت خفقان ضعف
معده و ریه و آب مطبوخ او با شکر جهت نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق او

ابریسم

مضر گرده و مصلحش انارون و قدر شربتش از یکدرم تا سه درم و بدلش مروارید سوخته شسته
است و بهترین طریق استعمال او ریزه بمقراض کردن است اترج بفارسی بالنگ و ترنج
و بهندی بجوراگویند و پوست او در دوم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و در دوم
خشک و برگ و شگوفه او در آخر دوم گرم و گویند در آخر دوم خشک و ترشی او در آخر
دوم سرد و خشک و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر است پوست او مقوی دل
و دماغ و معده و مفرح و بهی و طبیخ خشک او مسکن قی غیر صفراوی و مضر جگر حار و مصلحش عسل
و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنجدرم و تخمش در جمیع
افعال مانند پوست او و با قوت مسهله و استعمال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق
فاروق است و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و قدر شربت ما بین یکدرم از مقشر او [illegible]
گزنده و طبیخ [illegible] است و روغن تخم او جهت [illegible] و طلای او بغایت مفید و اگر کسی با آن تدهین کند [illegible]
با او نزدیکی نکند مجرب است برگ او هاضم و مفتح سده و مجفف و محلل و ملطف و شگوفه او در افعال مثل برگ او
و ترشی او مقوی دل و قابض و مسکن قی صفراوی و جهت خفقان حار و اسهال صفراوی و کبدی
و تقویت معده و جگر و یرقان مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و بدلش
آب نارنج و لیمو و گوشت او [illegible] و بخارات از معده بدماغ و دیر هضم و مضر حرارت غریزی
و [illegible] و مصلحش عسل و بدلش ترنج مقوی دل و مفرح و جهت ضرر سموم و بالی آزموده
و روغن او که پوست خالص [illegible] را در روغن زیتون و روغن خیری از هر یک یک رطل یا دو
دو رطل روغن کنجد انداخته و بهر [illegible] تا سه روز بیرون آورده پوست تازه ریخته تا سه دفعه [illegible]
بعد از آن [illegible] گرم و خشک و محلل و تدهین او جهت امراض بارده و درد مفاصل و لرزیدن
[illegible] و درد گرده و [illegible] نافع و ضماد مطبوخ مجموع ترنج و عسل با شراب جهت مفاصل و نقرس

واو رام نافع اجاص بفارسی آلو بخارا نامند و مراد از وی آلوی سیاه و بزرگ ست در اول سرد
و در دوم تر ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و
جهت تپهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و مثل سایر ترشیها مضر سعال بنیت و نقوع
او جهت قی و غثیان حاره مفید و آشامیدن بیخ او جهت دفع کرم معده مجرب و صمغ او مفتت
حصاة ست و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و رب او سرد و تر و ملین طبع و
مسکن تشنگی و در تپهای حاره و سایر آثار مثل آب او ست و مضر و باغ و مصلحش عناب و مضر معده
و مصلحش گلقند و در مبرودین مصطگی و کندر و عسل و بدلش تمر هندی و آلوی صحرائی است
و قدر شربتش تا نیم رطل آرز بفارسی برنج نامند و بهندی چانول و چاول گویند در حرارت
و برودت معتدل و در دوم خشک ست و بالخاصیة در محرور المزاج حرارت و در مبرود المزاج برودت
احداث میکند لهذا متاخرین بخصوص با صحاوا نسته اند و برنج سرخ فارسی را ساٹھی گویند
قبض بیشتر وارد سفید او در تقویت قوی تر از اقسام او مسدد و قابض و تنها قلیل الغذا
و جهت خبیر و اسهال و مسح و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا
و مقوی و مسمن بدن و مولد منی و آشامیدن آب برنج که بسیار پخته باشند با بیه گرده جهت
افراط اسهال صحیح الذات مجرب و نشاستن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط
حار فم معده و امعا و با شیر تازه نیم و زنش ده روز جهت تولید منی مجرب و مسحوق برنج کوبیده
جبین سفید کردن او بهم سده جهت قطع رعاف مجرب ست و حقنه با آب مغسول او جهت تسحج
و قروح امعا نافع و مولد قولنج و قابض و مصلحش در آب نخاله گندم خیسانیدن و با شیر
خوردن ست و بدل او آرد جو مغسول آردی بیخ ریشنی هندی و مشهور ست و کچالو هم از قسم او
و آروی در اطراف او میباشد مایل بسردی ست مقوی باه و مغلظ منی و مولد ریاح و ثقیل

برنج

۱۲

و مضر بحنجره و مصلح آن ترشی و در آب بمبالغه شستن است و گچیا او در خواص قریب باوست
مگر آنکه مضرت او بحنجره نسبت به ارو زیاده است و گویند ارو را در عربی قلقاس نامند اسطوخودوس

اسطوخودوس

بهندی دهارو نامند در اول دوم گرم و خشک گویند مرکب القوی و اجزای بارده او کمتر و
این قول اقرب است محلل و مفتح سدد و جالی و با قوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و مقوی
ارواح و ماعی بتعدیل و تطبیخ او و در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و مانع
عفونت اخلاط و منضج و منقی ماره سوداوی دماغ و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مضر صفراوی مزاج
و مغثی محرورین و معطش و مصلحش سکنجبین و مضر شش و مصلحش کتیرا و صمغ و بدلش در تنقیه سودا

آس

افتیمون و قدر شربتش از دو درم تا پنجدرم است آس بفارسی مورد نامند در اول سرد و در دوم خشک
و قابض و قاطع خون و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و مدر بول و جهت نزلات و تفتیت
حصاة و قطع خون حیض مفید است و ضماد برگ او با نار و عدس و گل سرخ و اقاقیا جهت تقویت
اعضای ماقین مجرب و چون آمله کوفته در آب برگ او خیسانیده و در روغن کنجد با سویه بجوشانند
تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است و قدر شربتش تا سه درم و بدلش در احتباس اقاقیا

اسارون

و در اورام حضض و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه اسارون
بیخ گیاهیست مشهور بهندی تگر خوانند در آخر دوم گرم و خشک ملطف و مدر و مفتح و محلل
و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت و
زهار جهت نعوظ بسیار مجرب و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر بول و احتباس
حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع و مضر ریه و مصلحش مویزج و بدلش مثل
وزن او وج و زنجبیل است یا نصف او خولنجان و نصف او وج و قدر شربتش از یک مثقال

اسفاناخ

تا سه مثقال است اسفاناخ بفارسی اسفناخ و بهندی ساگ پالک نامند در آخر اول سرد و

و ترنجبین گویند معتدل است و ملین طبع و اسرع الهضم و کم نفخ تر از سائر البقولات و جهت امراض
سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد و شش و سل مجرب است و مضر بارد المزاج و
مصلحش پختن او با روغن بادام و بدلش خرفه و قدر شربت از عصاره او تا ده مثقال و تخمش
جهت وجع الفؤاد و شیره او جهت سل و دق مجرب و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربت
او دو درم اشنه بفارسی دواله و بهندی چهریله نامند قسمی از گیاه است در اول گرم (اشنه)
و خشک و آنچه از درخت بلوط بهم رسد بهتر و مفتح سده رحم و مدر حیض و مقوی باه و معده و دل
و جگر و مفرح و جهت رفع خفقان و غشیان نافع و بغایت منوم اطفال است و قدر شربتش تا سه
درم و مضر امعا و مصلحش انیسون و بدلش هموزن او قردمانا ست افتیمون بهندی اکاس (افتیمون)
بیل و امربیل نامند و آن نباتیست بسیار سرخ و فروع او مثل خیاط و طعمش تلخ در سیوم
گرم و در دوم خشک محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت امراض دماغی و کرم معده و
سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بعدیل
چون یکهفته هر روز دو درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و یا پانزده مثقال سکنجبین
بنوشند جهت رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ضعیف الترکیب
زیاده از یکبار جوش نباید داد یا او را در پوتلی بسته اندازند و قدر شربتش تا سه مثقال و
در مطبوخ تا ده درم و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و موافق
پیران و گویند مضر ریه است و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است
و مثل او حاشا افسنتین بهندی مجتری گویند اسم نباتیست در اول دوم گرم و در آخر (افسنتین)
آن خشک و مفتح و ملطف و مشتهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه
و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم مشروبه

و بلذوعه و محلل ریاح و جهت یرقان و رعشه و سکته و با افتیمون جهت تنقیه سودا نافع و چون چند
روز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد
موثر و مجرب است و دو درم او جهت گزیدن عقرب عجیب النفع است و قطور او با زهره بز
و روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم و طلای سائیده او با موم و روغن گل
جهت درد تهیگاه و درد جگر و درد معده کهنه مجرب است و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال و
در مطبوخ از پنج درم تا ده درم و مصدع و مجفف دماغ و مصلحش افسنتین و در محرور شربت انار و
بدلش جهت معده بوزنش اسارون و نصف او هلیله زرد و به جهت جگر عصاره غافث و شراب
او مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت امراض جگر و سپرز و تفتیح سده و برانگیختن اشتها و تقویت
افیون هضم مفید افیون بفارسی تریاک و بعربی لبن الخشخاش بهندی افیم و ابهیم نامند گویند او
از شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف است که در آب زود حل
شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب گدازد و قوی الرایحه باشد در چهارم سرد و خشک
و از خشخاش سفید در آخر سیوم مخدر و منوم و مسکن درد ها و قابض و مانع نفض اخلاط و تحلیل روح
حیوانی و جهت سحج و اسهال و قرحه امعاء و سرفه و ضیق النفس و رمد مفید و ضماد او جهت درد
سر و تجفیف قروح و با شیر دختر و زعفران جهت نقرس حار و رمد و فتیله او با مر و زعفران بالسویه
جهت زحیر مجرب و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آن و جهت نزلات و صداع
حار و قطورش با روغن بادام و مر و زعفران جهت درد گوش نافع و مسقط اشتها و قوت باه
بشرط مداومت و مضر فهم و مصلحش جند و دارچینی و فوفل و بدلش مثل او بزر البنج و یکوزن او
بیخ لفاح و در احتباس طباشیر و کافور و کهربا و قدر شربتش از یکعدس تا چهار قیراط و زیاده از
اقحوان یک دانگ ممنوع و دو درم او کشنده اقحوان بفارسی بابونه گاوی و گاوچشم و بهندی مرباطی نامند

در سیوم گرم و در دوم خشک مسخن قوی و محلل و مفتح سدهٔ جگر و مسقط جنین و مدر بول و حیض
و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و بدلش بابونه است و قدر
شربتش تا دو مثقال و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال از اول ضعیفتر است
اکلیل الملک بفارسی گیاه قیصر و بهندی اسپرک گویند نباتیست مرکب القوی حرارت و یبوست
در و غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملین اورام و جهت صداع و حبس فضلات و درد جگر و
معده و سپرز نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب و شرب او مضر انثیین و مصلحش
انجیر و عسل و مویز و بدلش بابونج است و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بیست درم آملج
بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند ثمر درخت هندی است و مستعمل مقشر بیدانه و گویند آنچه در شیر
یک شبانروز بخیسانند پس ازان جوشداده از غربال بیرون کنند شیر آملج است و شرط است
که تازه او را چند روز در شیر خیسانند بعد ازان خشک کنند و در شیر تا پرورده در دوم سرد و در سیوم خشک
تلخ و بسیار عفص و پرورده در اول سرد و در دوم خشک و مانع انصباب مواد بر معده و قابض و
محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب هن و خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبات معده و مقوی
دل و چشم و معده و احشا و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق لبصر است و آمله مقشر و قند سفید
برابر گرفته پنجدرم با آب گرم هر روز بخورد برای سحج و چرک بواسیر و لواصیر و ضعف معده و باصره
و تاریکی چشم مجرب است و روغن آمله که با برگ مورد و یا پوست بیخ صنوبر مساوی بخیسته و
آب مطبوخ او با هموزن روغن کنجد یا زیتون جوشداده ترتیب دهند برای تقویت مو و
سیاه کردن و رویانیدن آن و خروج مقعد از مجربات دانسته اند و مضر سپرز و مبرد بدن و
مصلحش عسل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال پوستش هلیله
کابلی است و پرورده ملین طبع و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر نافع و قدر شربتش از سه درم

تا پنج درم و در مطبوخ تا ده درم است **انبرباریس** در فارسی زرشک و بهندی زرک نا
در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد باعضا
و قاطع صفرا و تشنگی و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل و امثال آن مفتح سده جگر و مقوی
جگر سرد و تر و آب او مانع قی و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و شربت او که آب
زرشک و آب سیب برابر و آب لیمو بنصف آب زرشک و با شکر بقوام آورند جهت منع
سموم و تب و خفقان و ضعف اشتها مجرب دانسته اند و مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض
طبع و مصلح او شکر و شیرینها و بدل او ثلثش گلسرخ و دو ثلث آن صندل سفید است و قدر
شربت از آب او تا بیست مثقال و از جرمش تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال **انبج**
بفارسی انبه و بترکی عنبه و در هندی آنب نامند ثمر درختی مشهور است که از اول تکون تا رسیدن
سبز است و بعد از رسیدن زرد میشود در دوم گرم و در سیوم خشک گویند نارسیده او در اول سرد است
و بهترین او شیرین بی ریشه که شیره رقیق داشته باشد و رسیده او جهت منع خفقان و
درد سر بارده و بوی سیر مفید و در تقویت باه و گرده و معده و کثرت غذا و تسمین بدن و تلیین
طبع و نیکو کردن رنگ رخساره در تجربه اوستاد رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ثلثه و
جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزاندن سنگ گرده و مثانه و خاکستر چوب آن جهت
نزف الدم و طلای شاخ و برگ او برای دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و پوست ساق و بیخ او سرد
و قابض و برگ او هاضم و قابض و گل او که بول نامند سرد و خشک و بسیار خوشبو است
قابض و دافع فساد خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قابض و مقوی معده و دافع
صفرا است و مضعف جگر و مصلح آن مویز و نزد اوستاد شیره خسته او مصلح اوست و نزد
حضرت جدی غفر الله له مصلح گرمی آن ماست و آب سرد و افشرده فالسه است و نیکوترین استعمال

آن آنست که در آب یا برف سرد کرده بخورند و در سوم گرم بدون سرد کرده خوردن ایش موجب
انحراف مزاج است و اول او را از دست ملایم نموده چند قطره بیندازند و بعد آن از دهن پاشیده
بخورند و خوردن از کارد بریده اگرچه پسند طبع است مگر از چرم و ریشه او احتیاط نمیشود و احداث

انفحه

نفخ و درد شکم و مغص و خراش گلو میکند انفحه بفارسی پنیر مایه و بهندی جهته نامند پنیر مایه همه حیوان
گرم و خشک است جاذب و ملطف و محلل و مجفف و حابس اسهال مزمن و صحیح است از خواص او
که هر ذائب را جامد و کل جامد را ذائب میسازد خصوصاً خون و شیر که در معده و اعضا منجمد
شده باشد و حمول او بعد از طهر بر حمل اعانت میکند و نوشیدن او منع حمل مینماید و پنیر مایه خرگوش بالخاصیة
در همه خواص قوی تر است و اگر در آب خمیر کرده بر خیشوم ضماد کنند رعاف بند نماید و پنیر مایه
خر گور و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت سمی اند و قدر شربتش تا نیم

انجبار

مثقال انجبار نباتیست در سیوم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا و حابس اسهال مزمن و
نزلات و مسکن قی و التهاب صفرا و جهت بول الدم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل نافع و مضر
سپرز و مصلحش زنجبیل و بدلش نیشل او زرشک و قدر شربتش یک مثقال از عصاره او یک درم

اناناس

اناناس میوه ایست نزد حکمای هند سرد است و نزد اوستاد در اول گرم و در وسط دوم تر است
مفرح و مقوی دماغ و معده و مضر حنجره و اعضای نفس و امعا و مصلح آن شکر و بهترین طریق استعمال
آن آنست که او را خورد خورد کرده در قند و شکر آمیزند و گلاب و عرق بید مشک و عرق
کیوره زده یک دو گهری بگذارند بعد از آن میل فرمایند در سائر افعال قوی میگردد و مضرتهای

انیسون

او هم زایل میشود انیسون بفارسی بادیان رومی نامند و آن تخم نباتست در آخر دوم
گرم و خشک و مدر بول و شیر و محلل ریاح سائر اعضا و تیمی و قابض طبع و مقوی گرده و مفتح سده
جگر و سپرز و جهت صداع بارد و شقیقه و سرفه و استسقا و خائیدن او جهت خفقان مفید

و قدر شربتش از دو درم تا پنجدرم و مضر امعا و مصلحش سکنجبین و بدلش تخم شبت و در تقویت با
مثل او انجره است **اهلیلج اصفر** بفارسی هلیله زرد و بهندی هرر زرد و هرکی نامند بهترین او بالیده زرد
مایل بسرخی با ملاست است و آن ثمر است در آخر اول سرد و در دوم خشک مسهل لعصر صفرا
و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و جرم او و جرم سایر هلیلجات محدث قولنج اند مجموعه
آن مقوی حواس و ذهن جهت خفقان و جذام و صداع و غثیان و حمیات مرکبه و استسقا
و منع صعود بخارات بدماغ نافع است و مجربین گفته اند که استعمال هلیلجات در حمیات نشاید که
منع است و حق همین است مگر آنکه خلطی غلیظی با صفرا و بلغم رقیق باشد و عصاره هلیله خشک
قوی الفعل است مضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و قدر شربت از جرم او تا پنجدرم و در نقوع
و مطبوخ از هفتدرم تا ده درم و مصلح قبض او روغن بادام و بدلش در غیر اسهال پوست انار
گویند ماز و بدل اوست **اهلیلج هندی** و اسود نیز گویند و بفارسی هلیله سیاه و بهندی زنگی
هرر نامند در وسط اول سرد و در دوم خشک مسهل سودا و منقی خون از سودا و جهت بواسیر و درد
نافع و مضر جگر است و مصلحش عسل و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزن او ماز و و قدر شربتش
از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال **اهلیلج کابلی** بفارسی هلیله کابلی
و بهندی انبیا هرر و بڑی هرر نامند بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی است و در برودت
معتدل و در اول خشک و بعضی او را و هلیله سیاه را گرم باعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرا
مخلوط با خلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و قوی تر از هلیله زرد و سیاه و آنچه هلیله زرد فایده
میکند اینهم مینماید و دانه هلیله مدر بول است و ذرور سوخته او جهت تقویت دندان و لثه مجرب
و بدلش هلیله سیاه و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و فائده مربای او
در هر کتاب مرقوم است فرسخ دوم در حرف الباء الموحدة التازی مع الفارسی **بابونج**

در فارسی بابونه و بهندی سونهل مرهتی نامند در جمیع اجزا مثل اقحوان است در دوم گرم و در آخر
اول خشک محلل بی جذب مفتح و مدر و مقوی دماغ و باه و جهت تپ بلغمی و سوداوی و مرکبه و درد سر
و نزلات و تسکین درد ها و ورم جگر و قولنج و ایلاوس شرباً و ضماداً نافع و مضر حلق مصلحش عسل و
شربت انار و بدلش قیصوم و قدر شربتش تا سه مثقال و بیخ او گرم و خشک است و در افعال قوی تر از گل او
مثقال او با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن او در مرکبات مسطور است بادرنجبویه معرب
بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح القلوب و بهندی بلی لوتن و رام تلسی نامند نباتیست در دوم گرم و مقوی
دل و دماغ و حواس و معده و جگر و مفتح و هاضم و مورث ذکا و حفظ و محلل سودا و منضج امراض بلغمی و جهت
خفقان و فواق و رفع سموم نافع و قدر شربت از خشک او تا ده درم و از تازه اش تا بیست درم و
مضر و مصلحش اصمغ عربی است و کندر و بدلش دو وزن او ابریشم است و تخمش در افعال ضعیف تر
از برگش و قدر شربتش تا دو مثقال بالنگو نوعی از ریحان است جهت اسهال معدی و دموی کا از
سعا باشد با گلاب مجرب است و جهت مغص و زحیر مفید و بدلش تخم ریحان و قدر شربتش تا دو مثقال است
برسیاوشان لغت یونانیست و بفارسی پرسیاوشان و بعربی شعر الجبار و بهندی راج هنس نامند
آن نباتیست معتدل مایل بگرمی و خشکی و قوتش تا شش سال باقیست ملطف و مجفف و محلل و
مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه سینه و ضیق النفس و ربو
یرقان مفید و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه شرباً و
ضماداً نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطگی و بدلش جهت آلام سینه زوفا بنفشه و نصف آن اصل السوس
است و قدر شربت از جرم او تا هفت درم و از آب طبیخ او تا بیست درم بزرقطونا
مشهور است بفارسی تخم شنگو و بهندی اسبغول نامند و بهترین او سفید و زبون ترین او سیاه
در سیوم سرد و در دوم تر و سیاه او با پوست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و ملین طبع

و بود اده او قابض و جهت تپهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و زبان و علل صفراوی
و سرفه و ضماد او با آب دهن جهت دمل مجرب و ضماد کوبیده او که با مثل او روغن گل و پوست
خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و مفسد اشتها
و مصلح آن عسل و سکنجبین عسلی و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و خشونت
حلق و امثال آن بهدانه و قدر شربتش از دو درم تا ده درم و ده درم کوبیده او کشنده
است بسفایج بجنبیت مایل بسیاهی باریک و گره دار و از هر گره ریشهای بر آمده و اندرون
آن سبز و در دوم گرم و در اول خشک و بعضی گویند در اول گرم و در یبوست معتدل است
و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و محلل نفخ و قولنج و جهت جذام و علل سوداوی نافع و مفرح
بالعرض از جهت دفع سودا و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس
و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون مثقال او را جوشانیده
با فلوس خیارشنبر و با ترنجبین بنوشند جهت ریاح بواسیر و درد معده و فرسته و صرع مجرب است
و مضر سینه و گرده و مصلح آن پرسیاوشان و بدلش جهت مواد سوداوی نصف وزن آن افتیمون
و ربع آن نمک هندی است و قدر شربت از جرم او تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم است
بسباسه بفارسی جاوتری و بزبان هندی جوتری نامند و آن پوست اندرون جوز بوا است
که بر جوز پیچیده میبود و بهترین او تند بو اشقر مایل بسرخی بهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و
گویند در اول گرم و در دوم خشک محلل ریاح و مفتح سده و مفرح و مقوی معده و باه و جهت
سلس البول و نفث الدم و درد سپرز از سوده و سعوط او جهت صرع و شقیقه مجرب و مصدع و مصلحش
گلاب و گویند مضر جگر و مصلح او صمغ عربی است و بدلش جوز بوا و قدر شربتش تا سه درم بسد
بتخفیف سین و بتشدید آن نیز لغت هندی است اسم مرجان است و بفارسی بیخ مرجان

وبهندی جر مونگا نامند و آن سنگ سست در اول سرد و در دوم خشک مفتح و قابض و قاطع
نزف الدم و جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ گرده و مثانه
و سپرز نافع و نیم مثقال او با ربع مثقال صمغ عربی که بسپیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد جهت
قطع نزف الدم باطنی مجرب است خصوصاً سوخته او و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی
دل و مضر گرده و مورث تهوع و مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوین و قدر
شربتش تا یک مثقال و اولی استعمال محرق اوست بصل بفارسی پیاز نامند بری و بستانی میباشد
بری او قوی تر از بستانی و مجموع آن در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضلیه و
مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصاً پخته او با گوشت چرب و دافع مضرت هوا و وبائی و اختلاف
آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و قطور آن جهت نزول آب و جرب چشم گویند مجرب و
مطبوخ مهرائی او کثیر الغذا و ملین طبع و پخته او در سرکه با چرب ده او با سرکه جهت ورم سپرز و
برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و آب او جهت رفع گزیدن سگ دیوانه نافع خصوصاً چون سه
صد مثقال از آن در سه روز بخورد بغایت مجرب است و ضماد پخته او جهت تفتیح اورام بارده
و با روغن کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر و ذرور محرق او با موی سیاه سوخته در کاهو
جهت آکله مجرب و مصدع محرورین و مصلحش آب نمک شستن و تخم او در آخر دوم گرم و خشک
با رطوبت فضلیه و مبهی و قدر شربتش یک مثقال البطیخ لغت رومی است بفارسی خربزه و بهندی
کهربوجه نامند ناشیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر تا بقدر شیرینی مائل بحرارت و بهترین
او شیرین کم آب نازک پوست و بهترین ناشیرین او هلیون است که خربزه که یک باشد و مثل سایر
اقسام سریع الاستحاله بخلط غالب معدی و سریع التعفن بنسبت و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت
و برودت معتدل و مجموع اصناف او مدر بول و مخرج حصاة است و جالی و سریع النفوذ

ومدر عرق وشیر ومسهل انچه باو رسد ومصلح حال گرده وسریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد ومصلحش
سکنجبین وبهترین اوقات تناول او ما بین دو طعام که طعام اول از معده منحدر شده باشد وتخم او
در اول گرم ودر دوم تر ملین ومسهل ومفتح سده جگر ومدر بول وجهت درد سینه وسرفه حار و
خشونت زبان وحلق وتبهای حاره ومرکبه وتشنگی وحرقت بول وجهت مدر رقه شدن قوت ادویه
جگر ومجاری بول وضماد کوبیده غیر مقشر او بغایت جالی بشره وجهت کلف مجرب است ومضر سپرز
ومصلحش عسل وقدر شربت از تخم او دو درم تا پنجدرم **بطیخ هندی** بفارسی خربوزه هندی
وبهندی هندوانه ودر هندی تربوز نامند در اول دوم سرد ودر آخر آن تر مسکن حدت صفرا وخون
وتشنگی ومدر بول وبا سکنجبین جهت تفتیح سده ویرقان وبا شیر خشت و مانند آن جهت تبهای
حاره مفید ومولد خون رقیق وبلغم شیرین ومضر سپرز وبارد المزاج ومضر معده سرد ومصلح آن
گلقند وعسل ودر مزاجی که صفرا غالب باشد هندوانه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود
ودر امزجه بارده بدون مصلح مورث ضعف باه ودرد مفاصل واسهال آلتست وتخم او در دوم
سرد وتر ودر جمیع افعال مانند تخم کدو ست ودر اخراج حصاة وانحدار خربوزه از معده گویند
مجرب است وقدر شربت او تا پنجدرم **بقلة حامضه** در هندی ساک چوکه نامند ودر فارسی
تره خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ برگ است در افعال مثل حماض مضر عصب
ومصلحش عسل **بقلة الحمقا** نبات است بفارسی خرفه وبهندی خلفه وقسم خورد را لونیا نامند
در سیوم سرد وتر وگویند در دوم تر آب او مسکن حدت صفرا وخون وقاطع نزف الدم
ونفث الدم ومانع نزلات ومدر بول وجهت حرقت آن وبواسیر ولواصیر وحرارت جگر
وتبهای حاره ورفع حب القرع ودرد مثانه ودرد سر حار نافع وآشامیدن او بار اوند جهت
قطع تپ مجرب است وقدر شربت از آب او تا بیست مثقال ومضر باه مبرد وین

بطیخ هندی

بقلة حامضه

بقلة الحمقا

وضعیف الحرارة و بالخاصیة مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و تخمش
در جمیع افعال مانند آب او و از آن ضعیفتر و قدر شربت او تا پنج درم و گویند مضر سپرز و معده
بارده است و مصلحش قند و بدلش در اکثر افعال بزر قطونا و بو داده او قابض و غیر بو داده
ملین طبیعت است بقله یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی بهندی ساگ چولائی گویند در دوم
سرد و تر ملین طبع و مرطب بدن و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و بطی الهضم
و مضر سپرز و دبن و قاطع باه و مصلحش قند و بدلش جوارشات و تخمش سرد و خشک رادع و جهت
امراض حاره و اورام شربا و ضمادا نافع است و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه
مثقال است بلیلج بفارسی بلیله و بهندی بهیرا نامند ثمر درختی هندیست و مستعمل پوست
او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها و بالخاصیه
مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر و بو
داده او جهت اسهال مزمن نافع و مضر سفل و مصلحش عسل و شکر و بدلش آمله مقشر است بقدر
ثلث و قدر شربتش تا سه درم بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بهندی بنوسا نامند
در اول سرد و در دوم تر گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسهل
صفرا و منضج و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و سنوم و محلل اورام
و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد گرده
و ذات الجنب و الریه و خناق و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و مداومت خوردن و ده
درم او تا چهار درم با آب سرد جهت رفع اسهال و با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع التحلل
و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و مصلحش اندکی از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ
خبازی و در سعال گل گاوزبان قدر شربت او از جرمش تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال

بقله یمانیه

بلیلج

بنفسج

و روغن بنفشه سرد و تر منوم و جهت جذب خشکی دماغ و سینه و سرفه و قطور او در احلیل جهت
حرقت بول و حرارت مثانه و سعوط او جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر
و ترکیب او در مرکبات مسطور. **بورق** بفارسی بوره نامند سفید سبک پر سوراخ را ارمنی نامند و
سرخ را نطرون و در اکثر مستعمل ارمنی ست در سیوم گرم و خشک محلل و جاذب خون بظاهر بدن
و آشامیدن او رافع قولنج و مهیج باه حتی طلائی آن و مقاوم سموم و مفسد معده و محرک قی و مصلحش
مصطکی و صمغ عربی و بدلش نیم وزن او نمک ست و قدر شربت از یک دانگ تا دو درم و قسم سرخ
او از نیم درم تا یک درم. **بوزیدان** بهندی ستاور نامند بیخیست سفید و اطول از انگشتی در آخر
دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه مسمن و محرک جماع و بالخاصیه مسهل زرداب و مفتح سده
جگر و سپرز و مقوی معده و جهت استسقا و رفع کرم امعا و درد مفاصل و نقرس و افزایت
اخلاط غلیظه و باقر دمانا برای بهق اسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و بدلش دو وزن
او بهمن سفید و گویند بوزنش وج و قدر شربت آن تا یک مثقال. **بهمن** بلغت فارسی اسم بیخیست
که نبت او کوهستانست سفید و سرخ میباشد سفید در دوم گرم و خشک سرخ او قوی تر و گرم تر و مقوی
دل و باه و مسمن و مفتح و محلل ریاح و ملین قولنج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده و مثانه
و یرقان نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و از آب او تا سه وقیه و مضر سفل
و مصلحش انیسون و کتیرا و بدل هر دو یکدیگر و بدل هر دو بوزن او تودری و نصف آن
لسان العصافیر و بدل احمر او درونج و سفید او زرنباد است. **بهنڈی** ترکاری
مشهور است لعاب بسیار دارد دافع عطش و مدر و مقوی و مولد منی. **بیض** مراد از مطلق او
تخم مرغ خانگی ست و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی
ست و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده

او در اول گرم و تر و کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت لاغر اندام
و منع نزول نزلات حاره بسینه و اصلاح آن موافق مزاج سوداوی و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور
و براده قضیب گاو کوهی و پنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و اکثار و مداومت آن
مولد حصاة گرده و بهق و نیم بخت او در مزاج اطفال قائم مقام شیر و بسیار پخته او دیر هضم و مورث
قولنج و مصلحش ادویه حاره و ابکامه و طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و با نیم مثقال
لک زرگران جهت قطع سیلان حیض و در حیض مجرب است و سفیدی تخم مرغ مولد خلط خام
و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و ضماد او با کافور و بزر البنج جهت صداع
حار مجرب است و پوست او جالی و مجفف و قاطع رعاف و نفوخ سوخته او جهت رعاف
مهلک مجرب و قدر شربت تخم او پنجعدد تا پانزده عدد و ترکیب نیمبرشت کردن او در محل اول
از فرسخ نهم از طریق اول از زیبق دوم از منزل اول مرقوم است پادزهر معدنی و پازهر
بعربی حجر السم و بهندی زهر مهره نامند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و دوازده جو او مقاومت جمیع
سموم حیوانی و نباتی و معدنی میکند و موافق همه امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و حافظ حرارت
و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زائل کننده سمیت آن و مبهی و رادع اورام حاره
و بارده و جهت خفقان بغایت مجرب است قدر شربتش در دفع سم از شش نخود تا دو دانگ
و در سائر خواص از یک قیراط تا یک دانگ و مداومت آن هر روز یک قیراط حافظ صحت و مانع
ضرر هوائی و وبائی و اختلاف میاه و اهویه است پادزهر حیوانی مراد از مطلق او حجر التیس
است در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک مقوی جمیع اعضا و مبهی و تریاق سموم
و در خواص مثل معدنی است مگر در محرور المزاج بغایت مضر است و طلای او با آب ریحان جهت
گزیدن زنبور مجرب است و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است باید که بر روی سنگ

پادزهر معدنی

پادزهر حیوانی

همراه گلاب یا عرق کیوره یا عرق بید مشک سائیده بدهند **پپیتا** تخمیست مدور غیر تام
مشهور گویند در آخر سیوم گرم و خشک و بعضی در اول چهارم میدانند اگر یک سرخ یا دو سرخ
در آب سائیده بخورند برای درد و پیچش و ایلاوس و فالج و دفع زهر مار و حشرات و اسهال
منفعت تام می بخشد و هرگاه بقدر چهار گندم در آب سائیده قبل از آمدن لرزه تب بخورند
لرزه تب موقوف یا کم میگردد و حضرت والد ماجد غفر الله له میفرمایند که راقم در هیضه و درد شکم
بقدر دو ماشه زیاده و کم در گلاب سائیده استعمال کرده نفع کلی بخشید و در سفر طعام فاسد یعنی
شب گذاشته را چند کس خوردند همه قی کردند قی بند نمی شد و بر بعضی اعضا نشان
تیرگی و کدورت آشکارا گردیده بود والد شریف همین دوا بسبب نابودن دوائی دیگر در گلاب سائیده
باوزان مختلفه استعمال فرمودند نفع تمام بخشید و در صورت که قی بند نشود مکرر بدهند انجام کار قی بند
میگردد انتهی کلامه روغن او که از اوسق ورق تراشیده در روغن کنجد بریان کرده تیار سازند
شخصی را که سم داده باشند و بیهوش افتاده باشد قدری بدهند اثر سم باطل گردد و مالش این روغن
برای فالج بسیار نافع است و شراب او که پوست و بیخ اند آنرا ریزه ریزه نموده در شراب یا آب انار
اندازند و پانزده روز در گرما نگاه دارند بعد از آن هر روز یکماشه آنرا وقت شام بخورند برای قوت باه
منفعت بسیار بخشد و قدر شربت او از یک تا دو حبه نوشته اند و مضر امراض گرم و گرم مزاجان
و بدلش نارجیل دریائی کهنه است **پهالسه** ثمر درخت هندی مشهور است یکی ترش که شربتی نامند
و دوم شیرین که شکری گویند ترش او بسیار خوش طعم و دافع صفرا و خون و تقطیع بلغم نماید
و به نسبت دیگر ترشی ها مضرت کم دارد [illegible] بعض شکم را و رافع تشنگی و مقوی دل و معده و افشرده او
که با قند و گلاب ترتیب دهند در تقویت دل و تسکین خفقان و ازاله حرارت و تب
بعدیل و شربت او در تقویت معده و دیگر منافع بعدیل افشرده او مصلح انیسون و شیرین برودت

حرف التاء — تانبول

نسبت به اول کمتر مگر در تقویت معده و دل افزون تر از و است فرسخ سیوم در حرف
التاء الفوقانیه تانبول بفارسی برگ تنبول و بهندی پان و ناگ بیل نامند نباتش
شبیه برگ لوبیا و بر درخت می پیچد در دوم گرم و خشک مفتح و مفرح و مشهی و مقوی معده
و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و مشهی و نشاط آرنده و مضغ او جهت دفع رطوبت دهن و تقویت
بن دندان و قطع نزف الدم لثاة و تحلیل ورم لثاة و سرخ کردن لب نافع و اکثار او مصدع
تربد — محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش قرنفل و قدر شربتش تا دو مثقال تربد بهندی نسوت
نامند بیخ است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در
اول سیوم گرم و در آخر آن خشک مسهل بلغم و رطوبت رقیقه و با زنجبیل قاطع بلغم غلیظ و لزج از عمق
بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النساء و امثال او و فالج
و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون و
صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و قدر شربت از جرم او تا
سه درم و در مطبوخ تا پنج درم و در معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد و مضر امعا و مجفف
اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و پسته چرب کردن
و با کتیرا استعمال نمودن و بدلش پوست ریشه توت است بوزن او و در بعضی افرجه غاریقون
ترنجبین — ترنجبین شبنمیست که بر خار سمی بحاج منعقد میگردد و شیرین در اول گرم و تر و جالی از شکر
و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و از شیرخشت لطیف تر است و جهت سرفه و درد سینه و غثیان
و تپهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با شیر تازه دوشیده جهت
تحریک باه نافع و قدر شربت او از هفت مثقال تا سی مثقال و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی
ترمس — و عناب و بدلش شیرخشت ترمس بفارسی باقلای مصری و بهندی باکلا گویند از باقلا کوچکتر

وسفید میباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و بستانی او در آخر اول گرم است مدر بول و
حیض و جالی و مفتح و محلل و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و خنازیر و جذب سم
هوام و تضمید بخیته او با سرکه و عسل جهت عرق النسا و خوردن مطبوخ او با فلونیا جهت بروز مقعد
و بواسیر مجرب است و غسل بشره با او باعث سرخی رنگ است و حمول او اسقاط جنین کند و
اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیرینیها و بدلش در جلای چهره
دو وزن او باقلا و تخم خربوزه و در رفع کرم بوزن او درمنه و در سایر افعال مانند افسنتین است
و قدر شربتش با ادویه از سه درم تا پنج درم و از مفرد او تا هفت درم و ترمس بری در جمیع افعال
تفاح قوی تر از بستانی است تفاح بفارسی سیب و بهندی سیو نامند شیرین او در اول گرم و در دوم
تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک و ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک مجموعه او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر نفس نافع و شیرین
او مفرح و ملطف روح حیوانی و با یاقوت تریاقیه و بخیته او جهت سرفه یبسی و آب او با شراب و گوشت
آب جهت رفع غشی مجرب است و اکثار خوردن آن باعث تبهای مرکبه و مصلحش اغذیه
لطیفه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و خشک کرده او با آب انار
و ادویه مناسبه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و مورث
ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و میخوش او مولد خلط صالح و در
تمر هندی افعال مثل ترش است و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد است تمر هندی که در هندی
املی و امبلی نامند ثمر درختی است در سیوم سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی
و تشنگی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و مشتهی و مقوی دل و معده و مسترخیه در حموضات
سوای او سهلی نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تبهای حاره و تفریح محرورین

بعید بل و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کتیرا و بدلش آلوی سیاه و
در تغییر اسهال زرشک و قدر شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال و دوانه او در سیوم سرد و خشک
قابض و مغز تخم او جهت امساک منی مجرب ست و مربای او خصوصا مربای قسم سرخ او بسیار لذیذ
و سفید بمنافع مذکوره چون برگ نازک او بسایند و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند
جهت تپ صفراوی و زحیر حار و سوزاک نافع ست و گل او همراه گوشت پخته خورند
بسیار لذیذ و مسکن صفرا و ملین طبع و بدلش ترنگبین اشتها مفید توت بفارسی و بهندی توت نیز توت
گویند ثمر درختی ست شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و مسهل
و مفتح سدد و مصلح حال جگر و مسمن و مقوی گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و مصلحش
سکنجبین و ترش که شاه توت بود در دوم سرد و در اول خشک قابض و مطفی حدت خون
و قامع صفرا و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل چون آب ریشه توت را که از سنگ فشرده
او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیگ مسی بجوش تخمیر کرده تودری
بجوشانند تا به سدس رسد خضاب بغایت قوی و مجرب ست تودری بهندی تکهاره
گویند زرد و سفید و سرخ میباشد و بی تندی و زرد و سفید را در اصفهان قدومه و سرخ او را
قدومه گلگون گویند در دوم گرم و در اول تر محرک باه و مشتهی و مسمن و جهت برودت احشا و
سرخ کردن رخساره و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و سعال یبسی نافع و بدلش
بهمن سرخ ست و قدر شربتش تا پنج درم و نبات او قابض و در غایت روع ست توری توری
ثمر مشهور ست سه قسم میباشد قسمی تلخ و خشک ست سبک و پزنده ماده خام و دافع اماس اعضا
و زردی بدن و استسقا و امراض سپرز و جذام و بواسیر و فساد صفرا و قسمی گهیا توری نامند بسیار
چرب و سرد و تر باعث تپ سرد و فساد بلغم و قسمی از هر دو کلان که اره توری نامند ملین و رافع

فساد صفرا بالجمله توری ثمر ترهٔ هندی است و خواص قسم اول و مزاجش نزد حضرت والد ماجد
سرد و تر است ملین و رافع حرارت مزاج و مضعف معده و در افرجه بالسینا مناسبت دارد و
در هندوستان برای محموم از آن مزوره میسازند تین ثمر درختیست که بفارسی انجیر نامند
در اول گرم و در دوم تر مشتهی و کثیر الغذا تر از سایر میوه ها و مسکن حرارت و تشنگی و مسهل برفق و
مبرد دل و مسمن بدن خصوصاً چون چهل صباح با انیسون تناول نمایند در تسمین بی بدل است
و مقوی جگر و مفتح سده و رافع سده و ورم سپرز و بواسیر و هزال کلیه و خشک او در دوم گرم و در
اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانند هر روز چند دانه
او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل صلابت و ورم سپرز مجرب
میدانند و چون مغز گردگان با مساوی او کوبیده روزی بست مثقال بخورند بالخاصیه اسهال
مینماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و بدلش در ادویه
تشنج مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او تا یکرطل فسخ چهارم در
حرف الثاء المثلثة ثوم بفارسی سیر و بهندی لسن نامند بری و بستانی میباشد بستانی
دو قسم باشد یکی بسیار دندانه و دیگری یکدندانه و بهترین همه بوستانی مشهور پر دندانه است
در آخر سیوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و محلل و مدر و مفتح و جالی و جاذب و مجفف رطوبات
معده و مفاصل و با قوت تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال دافع
مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و عفن آنست و محرک باه و مولد منی در مرطوبین و مجفف
آن در محرورین و اکثار او در مزاج و فصل حار محرق خون و مضر بواسیر و مصلحش پختن او در آب
با نمک و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی است فسخ پنجم در حرف الجیم التازی و
الفارسی جدوار بفارسی ماه پروین و بهندی نربسی خوانند بیخیست مخروطی شکل بقدر

تین

در حرف الثاء المثلثة ثوم

در حرف الجیم التازی جدوار

انگشتی واز آن کوچکتر و پنج قسم می باشد ختائی و هندی و عقربی و زیتونی و اندلسی بهترین او ختائی
که بنفش می باشد در اول سیوم گرم و خشک و قائم مقام تریاق کبیر مفرح و مقوی دل و اعضای
رئیسه و دافع زهر افعی و سایر سموم و ملین و مفتح و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مقوی باصره
و باه و اشتها و مدر حیض و جهت اورام حاره و بارده و استسقا و تپ ربع و حصاة و یرقان و تسمین بدن
و صرع و فالج و عسر البول و قولنج و امراض بارده نافع و قدر شربتش جهت اطفال از نیم دانگ
تا یکدانگ و در تپ ربع دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در استسقا تا چهار دانگ و مورث
جرجیر جراحت امعا و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تفریح سه وزن او زرنباد و جرجیر بفارسی
تره تیزک گویند بری او در سیوم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک
مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصاة و مولد منی و محرک باه و مصدع و مورث سده
و بخر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم او در افعال مذکوره قوی تر از آن و مورث ثوران
خون و انصباب مواد باعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربت از بستانی او تا پنج درم
جزر و از بری تا سه درم و بدلش مثل آن تودری است جزر بفارسی گزر و بهندی گاجر نامند در دوم
گرم و تر و گویند در اول تر است بستانی و مدر بول و مفتح سده جگر و مقوی معده و قاطع بلغم لزج و جهت
سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاة نافع و مربای او بغایت مقوی و مقوی احشا و
رحم و حافظه و اشامیدن آب او جهت خفقان بسیار مفید و جرم او بطی الهضم و نفاخ و مضر
محرورین و مصلحش ادویه حاره و تخمش محرک باه و در اکثر مثل اصل او و قدر شربت از جرم او تا صد
و شصت مثقال و از مربی هفت مثقال و از تخم او تا دو درم و بدلش در قوت انیسون و برگ
جلنار او در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و در افعال سوای تحریک باه قوی تر از بستانی جلنار
بفارسی گلنار و بهندی پهول انار کا و گلی انار نامند و او غیر گل انار مثمر است اگرچه در جمیع

افعال مشابه یکدیگر اند در دوم سرد و خشک قابض و رادع و مقوی اعضا و جهت اسهال دموی
و صفراوی و نزف الدم هر عضو نافع و قدر شربتش تا دو درم و مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش بوزیدان
جنطیانا پوست انار جنطیانا بهندی یکیان بید گویند و یونانی اسم بخصیت مایل بسرخی در اول سیوم
گرم و خشک بغایت ملطف و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام
و سموم مشروبه مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر سینه و مصلحش اسطوخودوس و قند ربون و بدلش در تفتیح
و تحلیل یکوزن و نیم او اسارون و نصف او و نیم کبر و در محل قسط و زراوند و بوزیدان و بقای
جند قوتش تا سه سال است و عصاره او در افعال قوی تر و قوت او تا هفت سال باقی است جند
بیدستر آش بچکان باشد و آن شبیه بخصیه است و حیوان آن مائی و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد و
سیاه او از سموم قتاله است جند بیدستر گویند در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جهت خفقان
بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبی نافع و آشامیدن آن بقدر یک
افیون خورده با شهد رافع سمیت افیون است چون با برابر افیون بسایند زهر او و در کند و قوتش
تا پانزده سال بماند و قدر شربتش تا یک دانگ و مضر محرورین و مصلح او شربت بنفشه و بدلش مثل او وج آن نیم آن
جوز فلفل جوز بغار گردگان و بهندی اخروت نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلی
و ملین طبع و محلل و مسهل و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده با شند در تلیین طبع مجرب و بالخاصیه
مسکن مغص و مصلح قروح است شرباً و ضماداً و نوشانیدن سوخته او که با پوست سوخته باشند
بقدر یکمثقال با آب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر و طلای نشاره چوب او با سرکه جهت
سرخ کردن رنگ رخسار مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد باشد
مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا نمایند جهت تشنج بارد و بلیس او نارو و ورم پستان مجرب و بلعید
و روغن گردگان رآثار یا بند کهنه خائیده او ست و محلل و مسخن و نوشانیدن در یکروز سه درم تا
افعال

یکهفته جهت درد ورگ و طلای او جهت اکله ونواصیر چشم ورفع دردهای بارده بدنی و داءالفون
قوباه وقمل مجرب است وقدر شربت از مغز او تا ده مثقال و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و بدلش
مغز گردگان حبة الخضرا بوزن او و بدل روغنش روغن سداب جوزبوا بفارسی جوزبویا و
بهندی جایفل و جاپهل نامند ثمر درخت هندی است و درخت او بقدر انار و بهترین او تازه و چرب
وتند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک گویند خشکی او در سیوم است قابض
و مفرح و مقوی معده و فم آن و معدی و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت
جگر و سپرز و اورام بارده آن ضماداً و بار وغنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال او
جهت تقویت باصره وجرب و سبل نافع وقدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا سه سال باقیست و مضر
شش و مصلحش عسل و مصلح محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث حمق و مضر جگر و مصلح
او بنفشه و بدلش بسباسه چای خطائی نبات است برگش مایل بنفشجی گرم باعتدال و تر گویند
در آخر دویم گرم و در وسط آن خشک ملین و منضج و مقوی هاضمه و ارواح و قوی و معده و باه
و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و مضر معده بارد و رطب و مصلحش بادیان
خطائی و رازیانه است وقدر شربتش تا نیم درم چوب چینی بیخیست معروف بهترین او قطعهای
بزرگ املس سرخ بیرنگ است که در دی باشد و بی گره و بی کرم و شاخ جهانیده بود کرم زده او
ضعیف العمل است و مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت او و لغایت
مجفف رطوبات غریبه و ملطف و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق است و منوم و مفتح سده و منقی
خون و روح از کثافات دیا قوت قابضه و ملین صلابات و سریع النفوذ در عمق بدن و
مقوی اعضای رئیسه و تناسل و باه و حرارت غریزی و معده و در پروز کردن حصبه و در
توالد و تناسل مکرر در تجربه صاحب تحفه در آمده و جهت علت آتشک و جذام و در رفع جمیع علل

جوزبوا

چای خطائی

چوب چینی

سوداوی و قروح فرجه و خنازیر و آکله و اورام و بثور و بواسیر و نواصیر و وجع المفاصل و اکثر امراض بلغمیه
و تسمین بدن و قطع عادت افیون و سایر اوجاع بارده و مواد نزله و زکام مجرب است و مستعمل در
اکثر آب مطبوخ اوست و جرم او مسدد و قوی التجفیف است مگر تازه او که خشک نشده باشد

در حرف الحاء المهمله حب النیل

فرسخ ششم در حرف الحاء المهمله حب النیل بفارسی تخم نیلوفر پیچ و بهندی زرکی و مرجاسے
گویند و او دانه گیاهیست شبیه بلبلاب در سیوم گرم و خشک مسهل اقسام گرم و بارد مسهل بلغم
غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با بلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهت درد
مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و یک درم و زیاده او کشنده
پیچش و لصوق بماساریقا و اسهال مفرط و مصلحش بلیله و سحق بلیغ و آلودن او بروغن بادام است
و بدلش بوزن او شحم حنظل است و قوتش تا سه سال باقیست

حب بلسان

حب بلسان تخم درخت
بلسان است در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مقوی معده و مجفف رطوبات معده و احشا
و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ و سدد
و ورم ریه و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا نافع و قدر شربتش تا دو درم و مضر مثانه و
مصلحش کتیرا و بدلش یک نیم وزن او عود بلسان است و اگر نباشد سلیخه و در تریاقات هموزن او
حب الغار یا زراوند طویل است

حجر الحیه

حجر الحیه بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار بهم میرسد و قسمی معدنی
پیدا شود و آنرا مار مهره نامند و بهترین او آنست که چون بر موضع مار گزیده بگذارند بچسپد و بعد از آن
چون در شیر اندازند شیر را اخضر کند چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و هنگام جذب سم
رنگ او متغیر گردد و پس از آنکه در شیر اندازند سم خود بشیر باز دهد و خود بحال آید برای گزیدن مار
مخصوص است و جهت گزیدن عقرب و دیگر هوام ضعیف العمل است قدر شربتش تا سه قیراط

حجر الیهود

حجر الیهود سنگیست بشکل بلوط مایل بسفیدی و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده میباشد

ده او سند بر جهت حصاة زنان مجرب است و نزد او شکل بلوط جهت حصاة مردان در اول گرم
در دوم خشک و گویند معتدل است مدر بول و مانع تولد حصاة و او یکدانگ تا نیم مثقال با
نجاه مثقال آب مفتت سنگ گرده و مثانه است بدانکه حجر الیهود بالاتفاق مفتت سنگ گرده
ست لیکن در تفتیت سنگ مثانه اختلاف است جماعت کثیر منکر اند و قدر شربتش از یکدانگ
انیم مثقال و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ است حسک حسک
فارسی خار خسک و هندی گوکهرو نامند بری و بستانی میباشد بستانی بهتر است ثمر صلب و سه
پهلو و از مرکب القوی و خشکی او غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة
منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار بغایت موثر چون نخود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند
ر تقویت باه بیعدیل است و مضر سر و مصلحش بادام و قدر شربتش تا پنجدرم حضض هندی رسوت حضض
نامند یکی و هندی میباشد و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خارناک قریب سه ذرع بهترین او
بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک
قابض و رادع و محلل و مبرد و اشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و احتباس خون و
نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او
جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعده و داخس و اورام
منع نزلات و اکتحال او جهت جرب جفن و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و قدر شربتش
از نیم مثقال تا یکدرم و مضر سپرز و مصلحش افیون و بدلش حضض هندیست و آن عصاره فیل
زهره است و در جمیع افعال قوی تر از حضض عربی است مگر در ردع و او سیاه تر از حضض مکی
میباشد حلبه در هندی میتهی نامند از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقی است در اول حلبه
دوم گرم و در اول خشک منضج و مسهل و مقوی ریه و با رطوبت فضلیه و چون با شهد طبخ دهند مسهل و منقی امعا

وجهت مواد محتبسه سینه و سرفه و ربو مجرب و ضماد تخم جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و درد رحم
و سوختگی آتش و کلف بغایت موثر و مصدع و مغثی و مضر انثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین
و انیسون و بدلش تخم کتان و قدر شربت از گیاه او تا دو درم و از تخم او تا پنج درم و روغن او که از تخم
او گیرند گرم و تند و محلل و ملین صلابات است **حلتیت** بفارسی انگوزه و انگدان و بهندی هینگ
نامند اسم صمغ انجدان است بهترین اقسام او طیب است در چهارم گرم و در دوم خشک قوتش تا هفت
سال باقیست و منتن او در سیوم خشک و بوی او شبیه ببوی گندنا و اقسام او قاتل جنین و مخرج آن و
محلل قوی و مهیج و مدر و جهت امراض بارده دماغی و فالج و تپ ربع و بارزد و مرغ جهت سرفه
خشک و درد پهلو مجرب و طلای او با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش انارین
و انیسون و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و شربت صندل و اکثار او مورث اسهال
و تپ و مصلحش آب امرود و سیب و صندل و بدلش جاوشیر و سکبینج است و قدر شربتش از یک درم
تا نیم مثقال **حمص** بفارسی نخود گویند و بهندی چنا نامند بری و بستانی میباشد بری گرم و خشک تر
از بستانی و مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و ملین اورام بن گوش و انثیان و بستانی او بهترین حبوبات است
نزد بقراط در دویم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقی ماند و ملین
طبع و مهیج و مقوی نعظ و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا
و منبه اشتها و چون او را در سرکه یکشب تر کنند و ناشتا بخورند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت
کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و آب منقوع او را با قدری عسل بنوشند جهت اعاده باه بالیقین
بیعدیل است و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و در افعال قوی تر از سفید
و با قوت تریاقیه و مضر قرحه مثانه و مولد ریاح و مصلحش خشخاش و گشنیز و زیره و در سایر
افعال بدلش ترمس و در قوت باه لوبیا است **حماض** بهندی چوکه نامند در دوم سرد

وخشک و باقوت قابضه و مسکن قی و غثیان صفراوی و مشتهی و جهت رفع خمار و التهاب و تقویت
جگر نافع و مضر باه و مصلحش شیرینیها و بدلش ترشی ترنج و قدر شربتش تا هیچده درم و تخم او در اول
سرد و در دوم خشک قابض و جهت قرحه امعا و خفقان حار و بریشته او جهت اسهال کبدی
و دموی صفراوی موثر و تعلیق او بر بازوی چپ زنان مانع آبستن و مضر گرده و سپرز و مصلحش
رازیانه و قند و قدر شربتش دو درم حنظل بهندی اندراین کا پهل نامند ثمر گیاهیست بقدر هندوانه
در نهایت تلخی و مستعمل شحم اوست و قوتش تا چهار سال باقی ست و آنچه بیرون آورده باشند تا
دو سال در اول چهارم گرم و در دوم خشک مسهل سودا و بلغم غلیظ و جهت فالج و امراض بارده
دماغی و اعضای عصبانی و گرده و مثانه نافع و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درم و مضر دماغ حار
و معده و مصلحش کتیرا و مقل و مضر ابدان نحیفه و مصلحش رب فواکه و بدلش ایرا و بید انجیر و تربت
آن حنظل ست حنا بکسر حا و تشدید نون بهندی مهندی نامند نباتیست گلش سرخ مایل بسبزی
و ترکیب القوی و مایل بسردی در دوم خشک گویند در اول گرم است باقوت قابضه و اشامیدن
آب نقیع او روزی سه مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و اشامیدن
جهت او نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج و طلای او با آب برگ بید انجیر جهت شقاق قدمین و درد
زانو و با برگ کدوگان بالمناصفه جهت بثره و خوره و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب ست
و مضر حلق و مصلحش کتیرا و لعاب اسبغول و گل او معتدل و لطیف و طلای او جهت فالج و امراض بارده
و عصبانی مفید ست حنطه بفارسی گندم و بهندی گیهون نامند بهترین او تازه بالیده
مایل بزردی و بعد از آن جنس سفید اوست در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل
ست و تازه او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذاهای اصحا و کثیر الغذا و مسمن و مسدد و
مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و پخته او نفاخ و دیرهضم و مصلح او شیرینیها و

در حرف الخاء المنقوطه خبازی

طلای آن و گندم با آب گشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد مجرب است فرسخ
هفتم در حرف الخاء المنقوطه خبازی بفارسی نان کلاغ گویند از جنس خطمی است در
اول سرد و تر و گویند در دوم و با بورقیت و مدر بول و شفیع و رادع و مفتح سده و تخم او سرد و
و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و گرفتگی آواز
و تقویت امعا و رفع نزله و ضماد او جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش رب
فواکه و بدلش تخم خطمی و قدر شربتش تا پنج درم و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درم و خبازی
بستانی را تخم سیاه و برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و تبهای حاره و تصفیه
صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده
و جهت عرق النسا نافع و قدر شربتش دو درم است خبه بفارسی خاکشی و در هندی خوب کلان

خبه

نامند در دوم گرم و در اول تر مبهی و مشتهی و مقوی معده و هاضمه و جهت معده سرد و آبله و حصبه
و شری و سده درم او جهت رفع سمیت ادویه و تکمیل مثقال او جهت نفث اخلاط سینه
و ریه و ضماد وی جهت اورام صلبه و ورم بن گوش و پستان و انثیین و فرزجه او با عسل جهت
اعانت حمل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و مصدع و مصلحش کتیرا و بورنش تودری است خردل

خردل

بهندی رائی نامند تخم گیاهیست مراد از مطلق او نوع سرخ است در اول چهارم گرم و خشک
و هاضم و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتت حصاة و جهت درد پهلو و بلغمی جگر و سپرز
و امراض بارده دماغی و طلا کردن او با روغن بر قضیب جهت نعوظ و لطوخ او جهت درد دندان
بی درم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و مصلحش کاسنی و بدلش دو وزن او حب الرشاد
و قدر شربتش تا سه درم و روغن او که او را کوبیده بطور روغن بادام تیار نمایند بغایت ملطف
و محلل و طلای او جهت اختناق رحم و تبهای کهنه و دردهای کهنه و تفتیح سده اعصاب و

خروع اشامیدن او جہت درد معدہ باردہ فزبن نافع وقدر شربتش تا سہ درم خروع بکسر خا وفتح را
بفارسی بید انجیر و بہندی ارنڈی گویند در آخر دوم گرم وخشک محلل وملین عصب ومسہل فضول
خلط بارد وجہت فالج ولقوہ وامراض باردہ نافع وقدر شربتش از پنج عدد تا دہ عدد ومسقط
اشتہا وموجب کرب ومصلحش کتیرا ومصطگی وضماد او جہت تاٰلیل وکلف واورام بلغمی ودرد اذن
خس وتفرس بعید بل روغن او در مرکبات مسطور ست خس بفارسی کاہو نامند بستانی وبری
میباشد وبری او سرد وتر از بستانی وشیر او گرم ست ودر حیض وگیاہ او در آخر دوم سرد
ودر اول تر وبستانی او در دوم سرد وتر وسریع الانحدار ومولد خون صالح رقیق ومسکن
حدت خون وصفرا وتشنگی والتہاب ومفتح سدہ ومدر بول ومنوم ورادع اورام حارہ ودافع
خمار ورافع مستی وملین طبع وجہت امراض حارہ ویبوست سودا وصفرا وخدام ویرقان
وتپہای حارہ وحرقت مثانہ وبول ودرد سر ومنع صعود بخارات بدماغ ونزلہ حارہ
وسرفہ کہ از گرمی وخشکی باشد نافع واکثار او مضر باہ ومولد ریاح ومضر صاحب سل وربو و
مورث نسیان وضعف باصرہ ومصلحش پودینہ وکرفس وضماد او جہت اورام والتہاب
نافع وقدر شربت از آب او تا سی درم وتخم او در دوم سرد وخشک مخدر ومنوم وجہت نزلہ و
زکام ودرد سینہ وتقطیر بول وسیلان منی نافع ومضر باہ ومصلحش مصطگی وبدلش دم الاخوین و
خشخاش قدر شربتش دو درم وروغن او در مرکبات مرقوم ست خشخاش بہندی خشخش نامند بستانی
را بفارسی خشخاش سفید گویند گلش سفید میباشد وخشخاش سیاہ را گل بنفش وسیاہ وکبود
واین الوان را تخم سیاہ میباشد وتخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد ودر اول تر ومخدر ومنوم ومنضج
مواد رقیقہ صفراوی ودہ درم او با شکر جہت خشونت سینہ وسرفہ حار یابس ونفث الدم وحرقت
مثانہ وتپ دق نافع ومقوی جگر ضعیف وگردہ ومسمن وباعسل مبہی ومداومت او قاطع باہ ومضر

ریه و مصلحش عسل و مضر طحال و شکر و پوست او بایبس تشنگی را دفع کند و چون یکمثقال پوست او
صبح و شام تناول کنند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب معده مجرب است و قدر
شربتش تا پنج درم و از تخم تازه او تا ده درم و از پوست او تا یک نیم مثقال و از گل او تا یک درم و بدل او
گل بطور روغن گل بگیرند بخور دهند منوم و مسکن دردهای حاره و روغن تخم خشخاش در افعال از آن

خشخاش اسود

ضعیفتر است خشخاش اسود مراد از مطلق او قسم بری است در آخر سوم سرد و در جمیع افعال
تخم او قوی تر از بستانی و جهت حرارت جگر نافع و مضر دماغ و مصلح او بادیان و قدر شربت
او بجمیع اجزا القدر نصف شربت بستانی است و از تخمش یکمثقال و بدلش در اکثر امور تخم کاهو

خصیة الثعلب

خصیة الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بیخیست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و در
تازه او بوی منی شبیه به بوی منی در آخر اول گرم و تر مهیج و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس
و تولید منی و تقویت نعوظ مفید و طلای او با روغن گل منبت مو و مقوی و مانع از سقوط او است
و قدر شربتش دو مثقال و مضر محرورین مصلح او شکر و بدلش تخم زردک است و چند اقسام میباشد چنانچه

خطمی

در بعضاوقات مفصلا مذکور است خطمی معروف است سفید و سرخ و مختلف الالوان میباشد آنچه
بی گل باشد خطمی بری تا جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی مائل بسردی
و تری از انواع خبازی شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از برگ و شاخ او و آب طبیخ
او جهت اسهال و رفع ضرر سندی او و سه یکمثقال آن جهت تحلیل قولنج و گشادن بول و حیض و قرحه
امعا و نفث الدم و سرفه حاره و اسهال و قبض مواد سوداوی و ضماد او جهت تسکین درد و اورام و عرق النسا
نافع و بیخ او با دو جزو دانه خربزه که با سرکه طلا کنند جهت تحلیل اورام مجرب پوست بیخ او با طبیخ او
جهت ناصور و سده امعاء و قرحه آن نافع هرگاه بیخ او را کوفته در لته بسته در آب گذاشته در
زیر آسمان چندان نهند که آب منجمد گردد جهت نفث الدم و سرفه حار مجرب و مضر معده و مصلح او عصاره زرشک

دباویان وگویند مضر ریه است ومصلحش عسل و بدلش خبازی وقدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال واز
طبیخ او تا سی مثقال خل بفارسی سرکه نامند واو از انگور وخرما ومویز وشکر وعسل وانجیر سازند آن واز
جوبات مثل برنج وماشال آن نیز بسیار سازند وبهترین همه سرکه انگوری است واز مطلق او همین مراد است
مرکب القوی ودر دوم سرد وخشک گویند خشکی او در سوم است قابض وبسیار مجفف وسریع النفوذ
ورساننده قوت ادویه باعضاء وملطف وقاطع اخلاط غلیظه ومعین هضم وقاطع نزف الدم اعضاء و
محرک اشتها ومفتح سده ماساریقا وسپرز وطلای او جهت منع انتشار قروح خبیثه ودرد سر گزیدن
حیوانات سمیه حاره وسوختگی آتش بغایت مجرب وضماد انجیری که در وی طبخ یافته باشد جهت سوزش
عضو وخشونت آن وجوشانیده او باگلاب که پارچه را بآن تر کرده بر سر ضماد کنند جهت درد سری
که از صفرا وخون وبخارات حمام شده باشد ومضمضه طبیخ او با زیره وصعتر جهت تسکین درد دندان
وقروح لثه مجرب است ومضر عصب وپیران وقوت باه ومصلح او شیرینیها است وقدر شربتش تا هفت
مثقال وبدلش در بعضی امور شراب ودر بعضی آب لیمو است همه اقسام سرکه سرد وخشک لکن سرکه
نارنجی ونارجیلی وعسلی گرم وخشک است خلاف بلخی بفارسی بید مشک نامند گل او قبل از برگ
بهم میرسد بقدر بلوطی وملون بزردی واندکی سرخی وسیاهی وسفیدی وبسیار خوشبو وجالینوس
سرد وتر دانسته وجمعی دیگر در اول گرم ومایل بخشکی بیان نموده اند محلل ولطیف ومفتح سده خفیفه
دماغی ومقوی دل ودماغ ومسکن صداع که از بخارات سوداوی حاره باشد وملین طبع وعرق او در
افعال از گلاب وعرق بید قوی تر وملین طبع ومقوی دل ومعین باه است وقدر شربتش تا بیست درهم
است وروغن شگوفه بید مشک سرد وتجفیف ومسکن درد سر حار ومانع صعود بخارات وبدل
او روغن گل ودستور ساختن روغن آن مانند روغن بنفشه است وبدل عرق او عرق نیلوفر
است خمر بفارسی شراب است واز مطلق آن شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را

در خم کرده درون او بزفت یا قیر یا موم اندوده کرده متی در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه
بدارند یا خم را در سرگین اسپ دفن کنند هرگاه برسد بعد ازان صاف ساخته تیار سازند و خمیر انگوری
را نبیذ نامند و اصناف او بحسب اعمال زیاده بر شصت قسم میرسد و چون خردل داخل کنند
بدون جوشیدن خمر میشود و با زعفران موجب بسیار نشاط و تقویت جگر و دل میگردد و چون
مراعات استعمال خمر بحسب سن و فصل و مزاج و مقدار و مکان و وقت کرده میشود جهت حفظ
صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت هضم و فهم و دل و معده تاثیر میکند و باعث
شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید با سیب و آب گوشت بچه بزی جهت غشی
و بیهوشی مجرب است و قدر شربت شراب بحسب امزجه موقوف برای طبیب است و شراب کهنه
آنرا گویند که یکسال تا دو سال برو گذشته باشد در سوم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که
زیاده از دو سال تا چهل سال برو گذرد یبوست او در سیوم و سطار که تازه اوست در دویم
گرم و تر و آنچه از شش ماه تا یکسال برو نگذرد در آخر دوم گرم و مایل برطوبت است و بهتر آنست
که بعد از جوشیدن اقلاً تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میباشد
باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگرچه حسب عمده گذشته میبایست که منافع شراب
هم مذکور کرده نمیشد مگر چون در بعضی اوقات شارع هم رخصت میفرماید و نیز در قوم عیسوی و بعضی قوم
هنود مانند کاهیت نوشیدن آن مروج است لهذا مسطور شد خولنجان بفارسی بیخ پان بهندی
کلنجن نامند بیخیست سرخ تیره پر گره و تند طعم و از هند و روم خیزد و غلیظ پر گره را خولنجان قصبی
نامند و خلی گره را که باریک و صلب است عقاربی و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند
در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و اشتها و باه و ماسک بول فی بغایت کاسر ریاح و جهت قولنج
و برودت کلیه و درد کمر و دردهای بارده بلغمی نافع و یکدرم سائیده او با یکوقیه شیر گوسفند ناشتا بنوشند

خولنجان

خوخ

در تحریک باه مجرب است و مضر ول و حجاب و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر و قدر شربتش تا یکنیم مثقال و بدلش دارچینی و کبابه است **خوخ** بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند و بهترین او هلو است که عبارت از آنچه گوشت او از دانه جدا شود در اول سرد و در دوم تر ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت بدبوئی دهان و خشکی دماغ مفید و در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و آب نیم طبخ او را شب گذارند تا صاف شود و با شکر و ترنجبین و امثال آن و هند مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط محترقه مفید و مضر بطون و اعصاب و مورث تبهای عفن اگر چه بعد از یکماه یا دو ماه باشد و مصلح او عسل و قسم دوم او که کاردی نامند غلیظتر و دیر هضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج و همچنین خام و تلخ او همین ترد آرد و آب برگ و شکوفه شفتالو بقدر ده وقیه با شکر جهت قتل کرم معده و حب القرع بسیار موثر و روغن دانه او جهت درد گوش و کرمی آن و بکدرهم از مغز استخوان دانه او جهت اسهال مجرب است **خیار شنبر**

خیار شنبر

معرب خیار چنبر فارسی است و مغز فلوس نیز نامند و در هندی املتاس گویند و مستعمل مغز او است شیرین و بدمزه و بدبو میباشد در اول گرم و تر محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلط مسهل آن و مسکن حدت خون و ملین سینه و مسهل برفق و بطئ العمل و جهت تحلیل اورام باطنی و ظاهری نافع و با تمر هندی مسهل صفرائی سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفائج و آب شاهتره و آب برگ بید و آب کاسنی مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و رفع سده امعا نافع و غرغره او با آب کشنیز سبز را دع خناق صعب و محلل آن و طلای او جهت تلیین صلابات مفید و مضر معده و مغثی و مصلح او مصطکی و انیسون و مورث پیچش بسبب چسپیدن او با امعا و مصلح آن روغن بادام و قدر شربتش از پنجمثقال تا بست مثقال و بدلش سه وزن او مویز بیدانه و نیم وزن او ترنجبین

فرسخ هشتم در حرف الدال المهملة

دارچینی بفارسی دارچینی و بهندی دال چینی نامند

دارچینی

در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست حافظ قوتهای طبیعی و نفسانی و حیوانی
و بغایت لطیف و مفتح و محلل ریاح و منضج و جالی باصره و جهت نزلات و استسقا و خفقان و جنون
و تقویت اعضای رئیسه و درد گرده و تقویت باه و مطبوخ او با مصطگی جهت فواق مجرب
و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کتیرا و اسارون و بدلش در تحلیل و تلطیف و تقویت
اعضا مثل وزن او ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان و قدر شربتش از
دو درم تا پنج درم **دارفلفل** بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل گویند در آخر دوم گرم و خشک
محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و جهت خوشبو کردن
دهان و رحم و رفع قی و تقویت معده نافع و قدر شربتش تا یک مثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی و صندل
و بدلش فلفل سفید است **دجاج** بفارسی مرغ خانگی و بهندی مرغی نامند و خروس یعنی
مرغ نر نسبت باو حرارت کمتر دارد و یبوست در و غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت و
مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه رطب تر از آن برطوبت فضلیه و کلام
به برودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه همه گوشتهای غیر مائی حار اند و مرغابی آن
کثیر الغذا و الطف از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهیج اخلاط اوست و گوشت آب خروس
سالخورده محلل و ملین طبع و جهت قولنج بسیار مفید است و دوا است عرق گوشت او تا یک هفته
با نان میده جهت زائل کردن صفرت رنگ رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و گویند اگر
نوشیدن خون خروس و مرغ و تسعیط کردن خشک کرده او جهت قطع رعاف و پرده سنگدان او
که خشک بود با شراب جهت درد معده از مجربات است و طلای پیه او بگرم و بر برص جهت مالیخولیا
عجیب النفع است و خوردن مرغ با شیر و کشک و ماست و پنیر مورث قولنج و مداومت آن باعث
نقرس و مصلحش ادویه حاره و در محرورین سکنجبین **دراج** بهندی تیتر نامند در دوم گرم و

خشک و الطف از کبک تذرو و گوشت او فزاینده جوهر دماغ و فهم و حفظ و منی و مقوی
معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها دروغنج بخیت معرب شکل خاکستری رنگ
گره دار قوتش تا ده سال باقی است در سوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی
حواس معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و جهت خفقان و گزیدن عقرب و تقویت هاضمه و آویختن
پاره او در خانه جهت دفع طاعون بالخاصیه مفید و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرور اشربه

دم الاخوین

بارده حامضه و بدلش بوزنش زرنباد و قدر شربتش تا دو درم دم الاخوین بفارسی
خون سیاوشان و بهندی رنگ بهرت نامند و آن صمغی ست خالص الحمره مایل به بنفشجی و
قوتش مدتها باقی می ماند در سوم سرد و خشک قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و رادع
سیلان فضول و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش شادنج و قدر شربتش از نیم درم تا یکمثقال فرسخ نهم در حرف

حرف الذال المعجمه

ذهب

الذال المعجمه ذهب بفارسی زر و طلا و بهندی سونا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی
اول حرارت و رطوبت غریزی و مفرح قلب و جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و امراض
سوداوی و صفراوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و دفع هموم و براده
او که با مروارید و آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام و اسهال و موی وزحیر و محلول او با نوشادر
فقط جهت سم انیا شتن او در تقبه عقرب جهت رفع آن مجرب و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش
یاقوت محلول و قدر شربتش از نیم قیراط تا یکدانگ ست فرسخ دهم در حرف الراء

حرف الراء المهمله

رازیانج

المهمله رازیانج بفارسی بادیان و بهندی سونف نامند بستانی و بری میباشد بستانی او
در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم و تر و بیخش قوی تر از سایر اجزاء و مجموعه او
مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح و
اخلاط غلیظه و مجفف قوی و تریاق سموم و با قوت قابضه و جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان

مجرب و با ادویه مناسبه و تنها جهت ریاح غلیظه نافع و جهت بدرقه شدن قوت ادویه
و ایصال آن باطراف بدن مستعمل و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و بدل تخم او تخم
کرفس و قدر شربتش از تخم او یکمثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال و بری او در آخر سوم گرم
و در دوم خشک جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است

راوند — راوند بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزردی
و ثقیل الرایحه باشد مرکب القوی در اول دوم گرم و خشک مسهل بعض اخلاط غلیظه و رقیقه و خام
و با قوت قابضه و مجفف و محلل و مدر بول و حیض و منضج و مقطع و مفتح سده جگر و سپرز و احشا
و مبهی و بالعرض بسبب شدت تحلیل و با گل سرخ و قوابض جهت اسهال دموی مفید و با الکاجیه
رافع تنها و حرارت غریبه جهت درد گرده و مثانه و رحم و خفقان نافع و مضر سفل و مصلحش صمغ
و بدلش در امراض معده و جگر یکنیم وزن او گل سرخ و خمس او سنبل و قدر شربتش تا دو درم

رمان — رمان بفارسی انار گویند. اقسام میباشد شیرین بیدانه را املس نامند لطیف تر از سایر اقسام و با اعتدال
و در اول تر و با قوت قابضه و قلیل الغذا و مولد خون صالح و نفاخ و او بحیث باعث نفع
محرورین و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و سورش تشنگی و خوردن او بعد از طعام بسبب انحدار
آن و جهت تقویت جگر و استسقائی لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و سرفه
حار و فربه کردن بدن نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و برای مبرود المزاج
زنجبیل پرورده است و مصلحش مصطگی و رب انار شیرین در افعال قوی تر از آب او و مضر معده
انار ترش و شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش نامند در سردی و تری مائل باعتدال است و انار
ترش در دوم سرد و خشک قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و جهت قی و خفقان حار و منع
صعود بخار و صحیح مفید و مضر مبرود و مضعف جماع و به جگر و قوت باه و مصلحش انار شیرین و آب انار ترش

در افعال قوی تر از آب اوست و چون جوف انار ترش را خالی کرده روغن گل درو انداخته
بر آتش نرم گذاشته در گوش چکانند برای درد آن بغایت موثر است و چون پوست انار
ترش را با مازو هموزن سائیده در سرکه بجوشانند تا همراه منعقد گردد و بقدر فلفلی حبوب بندند
پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و حج مخوف مجرب است و رب انارین در
دوم سرد و در اول خشک قابض و جهت قی نافع و آب انارین که با پیه افشرده باشند
از نیم رطل تا یک رطل با بیست درم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت حمیات صفراوی و یرقان
مجرب است فرسخ یازدهم در حرف الزاء المعجمه زبیب بفارسی مویز گویند بهترین او بزرگ
و کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم و در اول تر
منضج خلط غلیظ و محرک باه بیرون و سمن بدن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض
گرده و مثانه و قرحه امعا مجرب دانسته اند و با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون پخته
ضماد کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب و مضر محرورین مصلحش سکنجبین
سیب یا ترش مضر گرده و مصلحش عناب قدر شربتش تا سه درم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند
بهترین او سبز و زرد لون تر آن سیاه و همه آن لطیف تر از دانه دار و بقوت مسهل و آب
منقی و مطبوخ او که با فانیذ بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است
و ضماد او با صبر جهت پیچش سر مجرب است و در همه افعال دیگر مانند مویز منقی و اکثار او محرق خون
و مصلح او مانند مویز زراوند بلغت فارسی ست قسم زراطویل و دراز و ماده او مدحرج و گرد
نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است قسم نر او در سوم گرم و در دوم خشک تریاق سموم حیوانی
و نباتی و مدر بول و حیض و قاتل اقسام کرم معده و جالی و محلل و مقطع بلغم و مفتح سده و مفتت
حصاة و جهت تنقیه سینه و صاف کردن خساره و تنقیه جگر و سفید و ستون او جهت تنقیه رطوبات

لثه و فرزجه او جهت احتباس حیض مجرب و مضر جگر و سپرز گفته اند و مصلحش عسل و بدلش زرناوند
مدحرج ست و در تحلیل صلابات سپرز و ریاح مثل او زرنبا و بنصف آن انزروت و قدر شربتش
از دو درم تا دو مثقال و قسم باده او در دوم گرم و خشک و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط
و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و ورم سپرز
مفید و در سایر افعال قوی تر از نر او ست مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و بدلش قسم
زرنباد — طویل و گویند بوزن او زرنبا و بنصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم ست زرنباد و بعضی
بهندی کپور کچری نامند بیخیست طعمش یا تلخ میباشد یا شیرین و آنچه شیرین است با ضعیف ست
و قوتش تا سه سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده
و دماغ و محلل ریاح و مسهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و مفتح سده و جهت
وحشت و وسواس سوداوی و خفقان و محرک باه مفید و بالخاصیه رافع جمیع علل بارده و مصدع
و زیاده او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح درونج مثل او در نفع و قدر شربتش از یک مثقال تا دو درم
زعفران — ست زعفران بهندی کیسر نامند معروف ست در سوم گرم و در دوم خشک مفرح قوی و
مقوی حواس و مفتح و منضج و محلل و مدر بول با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی
و جگر و احشا و مورث نشاط و ضحک و منوم و جهت رفع سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه
باعضا و یک مثقال او جهت عسر ولادت مجرب و ضمادش جهت منع سیلان رطوبات چشم و تسکین ورم
گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی نافع و چون ده درم او در آب سرشته مانند گردگان مدور کنند
و تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و بادیان بالخاصیه مجرب ست و مصدع و مبخر
و مضعف اشتها و مغثی و مدر او ست و مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش سکنجبین و انیسون و بدلش
زنجبیل — مثل او در انضاج و قدر شربتش تا دو درم و سه درم او کشنده ست زنجبیل بهندی سونٹھ و سندی

نامند بجنسیت معروف در سوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملطف و
مفتح سده جگر و مهی و محلل ریاح غلیظه معده و امعا و دافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و مخرج
اخلاط غلیظه و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با زردی بیضه نیمبرشت جهت
زیاده کردن منی و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجربه است و ضمادش جهت
تقویت اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر مفید و مضر حلق و مصلحش عسل و بدلش فلفل و قدر
شربتش دو درم و مربای او محرک باه مجرب و جهت تقویت هاضمه و تخفیف بلغم قوی تر است زوفای
یابس گیاهی است در دوم گرم و در آخر آن خشک کوهی او قوی تر از بستانی و ملطف و مسهل بلغم و
مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه کهن و ربو و نزله و فالج و درد
سینه و معده و جگر و قولنج و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع
و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و بدلش صعتر و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درم و مسحوق دو دانگ و درهم و
حرف السین المهمله سپستان بلغت فارسی است و بعربی دبق و بهندی لسوڑه و لسلسه
نامند ثمر درختی است در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و مواد سوداوی
و مزلق بلغمین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و مقوی امعا و جهت حرقت بول و سرفه
حار و یابس و اخراج کرم معده و خشونت صوت و اصلاح اذیت ادویه مسهله و گرفتگی آواز
و تبهای حاره و بلغم شور نافع و مضعف معده و مضر جگر گفته اند و مصلحش مویز و دین گلسرخ
و در غیر آن عناب و بدلش خطمی و قدر شربتش از سی عدد تا بست مثقال سرطان
نهری بفارسی خرچنگ و بهندی کیکڑا نامند بهترین او ماده است و شناخت مادگی او اینست
که هرگاه سوزن بر پشت او بخلانند آب سفید بر آید در دوم سرد و تر جاذب پیکان با تحلیل و مهی
محرورین و کثیر الغذا و بطی الهضم و طبیخ دو سه عدد او که اطراف آن قطع کرده جوف او را با آب خاکستر

در حرف السین المهمله
سپستان
سرطان نهری

پاک و تمام شسته و با آب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق و یبوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب بدستور محرق او با صمغ و ادویه مناسبه همین عمل دارد چون چند عدد زنده او را در دیگ مس سقلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه با شراب او قبیه آب بنوشند جهت دفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست و نیز باید که بر موضع زخم او مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر ترتیب داده نهادن و اگر از گزیدن سگ دیوانه عرصه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدیشان دهند و گفته اند که شرط احراق او بجهت این فائده تثلیث که شمس در اسد بود و مقابل قمر شود و شعرای یمانی طالع گشته باشد و گویند مضر مثانه و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر شربت از سوخته او سه مثقال و از خام و نیخته او نیم مثقال است

سعد

سعد بهندی موتها نامند تخمیست در آخر درجه دوم گرم و خشک مجفف بلی الرطوبات مدر بول و حیض و مفتت حصاة و جهت تحریک باه و بسیار موثر و اشتهای طعام و جهت زیاده کردن فهم و عقل و دفع ریاح و تقویت معده و خفقان و یرقان و صداع بارده و بواسیر مقعده و منی و تقویت هاضمه و با روغن حبة الخضرا جهت درد کمر و سردی گرده و مثانه و جهت بهقهای کهنه و تقطیر بول مفید و جهت سم عقرب شرباً و ضماداً نافع و خوردن یک اوقیه از شرابی که یک اوقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت دفع اقسام کرم معده مجربست و مضر حلق و صدر و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلح او سه روز در سرکه خیسانیدن است بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع او دار چینی و قدر شربتش از او تا دو مثقال

سفرجل

سفرجل بفارسی آبی و به و بهندی بهی نامند و معروفست شیرین او در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و بطلای آب او که گرم کرده استعمال کنند جهت رفع تشنج اطراف و سوء القنیه مجربست و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم هر دو قابض

واکثار او مسهل طبع خصوصاً بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع حار المزاج اند و بهیدان
اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع کسالت
و وسواس و خفقان و حفظ جنین و اسقاط و ضعف جگر و معده و قم آن و یرقان و نزلات و
درد سر مزمن و قی و منع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و ورود و قم معده که از ریختن
مواد محترقه باشد مفید و جرم او مسدد و مضر اقوی از آب و مصلح او با عسل مربی کردن است
و بریان کردن او در آتش بقدریکه رنگش تیره شود و جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصاً
چون جوف او را خالی کرده جوز بوا ریزه ریزه کرده دران جای داده و پخته باشند و مضر احشای
ضعیفه و مخشن قصبه ریه و مورث قولنج و خصوصاً جرم غیر مائی او و مصلح آن عسل و انیسون و مانند
آن و قدر شربت از آب او تا شش درهم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی
و اسهال مراری و مسکن تشنگی و درد معده و امعائی که اخلاط در دو موجود باشد و مسهل طبع و مضر
صاحب سعال است و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در و غالب و قبض او کمتر از رب
ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه از و انسب است و قدر شربت از ان تا بیست درهم
و شکوفه تازه او معتدل و با قوت قابضه و مسکن درد سر و مقوی دل و دماغ و معده و مربای او
جهت تقویت معده و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات و سرد پیدا ننماید در دوم سرد و تر و با اندک
قوت قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و سرفه حاره یابسه و تسکین حرارت معده و تبها
و سوزش زبان و دهان و یبوست آن مفید و منفرداً به تب محرورین و موافق اعضای تنفس و
جهت سل و قرحه امعا و سعال نافع و قدر شربتش دو مثقال او از لعاب او تا ده مثقال و مضعف
مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزر قطونا سقمونیا بعربی محموده
نامند در سیوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقصای بدن

ومقوی فعل مسهل و بغایت سریع العمل و قاتل حب القرع و کرم معده و جالی و محلل و جهت گزیدن عقرب
شتر با و ضماد آن نافع چون او را با تربد مثل او همراه شیر بنوشند جهت اخراج کرم معده و امعا مجرب
و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی مفید و مضر معده و امعا
و جگر و مورث تشنگی و کرب و غثیان و رافع اشتها و مصلح او با گلاب و آب سماق و به قرص کردن است و بدلش
یک نیم وزن او صبر زرد و هم وزن او هلیله زرد است و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده
شکر از نیم درم کشنده است و از برگش تا یکدرم ... شکر بپارسی شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نی و بی تجوف
که از طبخ منعقد گردد و هر گاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده و در ظرفی
ریزند که منجمد گردد مسمی به سلیمانیست و آب نیشکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش
و جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون و مورث نفخ و شکر
سرخ که مشهور است در شاهجهان آباد بشکر ... در دوم گرم و در اول تر بتجربه رسیده که مسهل است
روز مسهل اکثر داده شده و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و
بهترین اقسام است و هر چه صاف تر است حرارت او کمتر است و هر چه کهنه شود خشکی در و غالب شود و انواع
شکر صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و بهی و سریع النفوذ و معین بدن
و مولد خون صالح و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و نوشیدن او با آب گرم و
روغن بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل او روغن گاو نیم گرم بنوشند جهت عسر بول
مجربست و اکتحال او با مروارید و سپیدگین بسیار جهت سلاق و جرب چشم مجرب و مضر صاحبان سل و اسهال
و مغص صفراوی مزاج و کهنه او محرق خون و مصلحش بادام و شیر تازه و در تشنها و کاهو مانند آن و بدلش
سلیخه قولنج عسل و در تقویت باه و تلیین مثل او ترنجبین و قدر شربتش تا سی درم است سلیخه پوست شاخهای
درختیست بهندی تج نامند و در آخر دوم گرم و خشک و آن هفت قسم میباشد چنانچه در تحفة المؤمنین مذکور است

یکی زرد و غلیظ و خوشبو دوم سرخ و خوشبو و این را راقم هم مشاهده نموده و این بهترین اقسام آن
و قوتش تا هفت سال باقی است منضج و مفتح سده و مقوی اعضا و جهت بواسیر و سعال و ورم
معده و منع نزلات و زکام نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش اذخر و قدر شربتش تا دو درم است
سلق سلق بفارسی چقندر نامند مرکب القوی و حرارتش در اول با قوت قابضه و بورقیه و جالی
و سبوس جرم او جالی و طبیخ و آب او ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ و مقطع بلغم و مفتح و جهت رعشه
و تحریک باه موافق و طبیخ بورقیت او زایل میگردد و قطور نیمگرم او با روغن بادام جهت درد گوش
نافع و ضماد آب نیمگرم او با بوره ارمنی جهت تهیج پشت پا و استسقا مجرب و اکثار او محرق خون
سماق و مورث قولنج و مصلحش پختن او با عدس است سماق مستعمل پوست دانه او ست و قوتش تا
ده سال باقیست در دوم سرد و خشک و جبلی آن در سوم و رادع و قابض و مقوی احشا و حاره و
جهت نزف الدم و نفث الدم و اسهال مزمن و تهیج نافع و نیمکوب او با زیره جهت رفع قی ضعیف
مجرب و مهیج اشتها و سفوف او جهت تقویت لثه نافع و مضر معده و جگر بارد و مصلحش انیسون و بدلش سرکه
سمسم قدر شربتش پنج درم سمسم بفارسی کنجد و بهندی تل نامند در اول گرم و تر و مصلح آواز و خشونت حلق
و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و با مثل او شکر و خشخاش
دو سهم حصه آن بزر البنج سفید نصف آن بادام که هر روز از مجموع او یک وقیه تناول کنند جهت فربه کردن
بدن و خوردن ده درم او با گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و مورث بدبوی دهان و
صداع و مصلحش عسل و بدلش تخم کتان و قدر شربتش پنج درم و روغن آن در دوم گرم و تر و در مزوره
مرضی از اکثار او بهتر و مداومت خوردن او جهت قرحه شش و رفع هزال و با لعاب اسپغول
جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از آهک بهم رسد مجرب و مفسد دماغ ضعیف
سمن و مصلحش جوشانیدن او ست و بدلش روغن بادام شیرین است و قدر شربتش تا ده درم سمن

بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بزست تازه او را
زبد نامند و روغن گاو لطیف تر از سایر و مجموع آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه میشود حرارتش
زیاده و رطوبت او کم میشود و محلل و منضج و مقاوم سموم و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه
و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه و تعدیل
و نکو قیا و با نیم وقیه شکر جهت حصر البول مجرب و مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده
ضعیف و مضعف هاضمه و مصلحش در محرورین شیها و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش در زبد اوی
سنا — تا ده اوقیه ست سنا گیاهی ست برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی ست
در آخر دوم گرم و در اول خشک مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ بعمق
بدن و مقوی آن و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو
مفید و آب مطبوخ او بهتر از جرم آن و مسحوق یکمثقال او با عسل که از سه روز تا یکهفته هر روز بیاشامند
جهت وجع مفاصل و مانند آن مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از
چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و با هلیله زرد و افتیمون و بنفشه و آب میوها استعمال نمودن و
پختنش مثل او ترید و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربتش از جرم او از دو درم تا سه درم
سنبل — و از مطبوخ او تا ده درم سنبل بمعنی خوشه است بعرف اطبا شامل سنبل هندی و جبلی و رومی است
و از مطلق او مراد سنبل هندیست که او را سنبل الطیب نامند و آن گیاهیست بی گل و بی ثمر و قوتش
تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مصلح و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و مجفف
رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و مفتت حصاة و حابس طبع و جهت یرقان و بواسیر و
سرفه و درد سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استسقا و ورم باطنی مفید و با سکنجبین و صندل بغایت مشهی
و مقوی معده و اکتحال او با ماز و جهت معده مجرب و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش اذخر و قدر شربت او

سنگهاڑه

تا یک مثقال سنگهاطره مشهور است و سه گوشه دارد و مانند سورنجان خام او که پوستش سبز بود بسیار لذت دارد
شیرین سرد و دافع فساد صفرا و خون و مولد منی و در معاجین و سفوف قوت باه و غلظ منی بسیار مستعمل است

سنگتره

سنگتره ثمر مشهور است شیرین و ترش میباشد و بهترین او شیرین است مزاجش سرد و تر است در اول و
است مقوی دل و مفرح و مسکن حرارت و رافع تشنگی و سمیت هوا و قاطع صفرا و مقوی معده و ترشی او با حلاوت
آمیخته بسیار مرغوب طبایع و نسبت به ترشی ها مضرت بسیار کم می دارد بلکه استاد ارقام شخصی صفرا مینه که
صفراوی مزاج را دیدم که میگفت سرفه نزد من که بسبب صفرا است از خوردن این دفع میشود و چون
پوست نازک از قاشهای او دور کرده در میان شربت گلاب و نبات دو ساعت می گذارند تا اثر شربت در آن
ظاهر شود و از ترشی او شربت متاثر شود بخورند در تقویت و تفریح و رغبت طبیعت اقوی میشود و اگر
در ظرف گلی آب نارسیده تیار سازند تا بوی او اثر نماید زیاده مفرح است و نیز اگر قاشهای او را
اندک نمک زده بخورند موجب ازدیاد لذت و عدم ظهور ترشی آن میگردد و شیرین قسمی احتیاج این اصلاح
ندارد و اگر بجای نمک قند بزنند در لذت آن بیفزاید خصوصاً اگر قدری عرق کیوره و بید مشک و گلاب
بپاشند و مضر حنجره و دندان و نزله سرد بارده و مصلح آن نمک و قند و سکنجبین و حریره ها و لعوقات
و جز آن و مضر اعصاب و منی را رقیق و کم کند و مصلح آن معاجین باهیه و رب این در بعضی فوائد
مذکوره قوی اثر و در بعضی ضعیف و طلای پوست خشک او تنها و با ادویه دیگر مصفی رنگ رو
و مزیل کلف است

سورنجان

سورنجان بفارسی سنبلیه و بهندی بربری گویند بیخیست در سوم گرم
و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصاً از مفاصل و مفتح
سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا مجرب
دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت مبهی و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ
در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام و حمول او با روغن گرده گوسفند جهت بواسیر مجرب است و قدر

شربت از صفرا و یکدرم و با او ویه نیمدرم و بسیار مضر معده و سورث مغص و مضعف جگر و مصلحش

سوس

کثیرا و زعفران و شکر و بدلش مستعمله بوزن او ست و زنجبیل و فلفل مقوی فعل او اند سوس در بلاد کثیر

معروف ست و در شاه جهان آباد ملیٹهی گویند تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین او مایل بتلخی مستعمل و

قوتش تا ده سال باقی ست و باید که پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نمایند زیرا که مار او را دوست

می دارد و خود را با او میمالد و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و

مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و منقی اعضا و محلل ریاح و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر

و التهاب معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تپهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز

نافع و اصل السوس مضر گرده و سپرز و مصلح او کثیرا و عناب و بدلش نصف او ترید و ثمن او زنجبیل ا

و قدر شربتش تا پنجدرم و رب السوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بحد انعقاد جوشانیده باشد و

سیسم

در جمیع افعال بهتر از آن و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است سیسم رستنی مشهور است و سرد است

سبنبل

مقوی معده و مسهی و دافع فساد صفرا و قابض و مولد باد و نفاخ و مصلح او همراه گوشت پختن است سنبهل

درختی هندی کلان و سرد است و مسهی و مسمن و قابض شکم و دافع دماسیل و شوره و جذام و فساد

خون و صفرا و برگهای هندی قوی ترین ادویه باهیه است اگر پوست بیخ او بکوبند و شیره گرفته

با شکر تری برابر آن آمیخته بنوشند فهم و عقل زیاده کند و حرارت غریزی برانگیزد و منی بیفزاید و بیخ او

شاهتره در حرف الشین المعجمه

قوی تر و سطبرتر بود و درین فعل اقوی است فرسخ سینر دیم در حرف الشین المعجمه شاهتره

بفارسی شاهتره گویند برگ او بهتر از سائر اجزا است مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم

خشک گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول

و مراره و مسهل اخلاط غلیظه خصوصا سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و خشک و در تقویت معده

قوی تر و جهت امراض سوداوی و بلغمی و شوره و ضماد خشک او که با حنا استعمال سازند جهت جرب حکم مجرب ست ۱۱

وتخمش معتدل الحراره ودر افعال قوی تر و محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزا دانسته اند و گویند
مضر شش و مصلحش کاسنی و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث او هلیله زرد و قدر شربت از جرم او
از سه درم تا پنج درم و در مطبوخ تا ده درم از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال شبت بفارسی شوبت
و بهندی سویا نامند و قوتش تا ده سال باقی ست در آخر دویم گرم و در اولش خشک و از آزادو یک بار ست
محلل و منفتح و مدر بول و حیض و شیر و تخم او درین افعال اقوی و مسکن مغص و هاضم و باتریاقیت و جهت
یرقان و امراض بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و ربو و سنگ گرده و مثانه و امراض آلات تناسل سفیدا
و سوخته او در سیوم گرم و خشک خوردن تخم او با رباذ جاج و عسل جهت ریزانیدن حصاة و عسر البول
مجرب دانسته اند ذرور او مجفف قروح و اکثار او مضعف باصره و مضر محرورین و مصلحش آب لیمو
و بدلش بادیان و قدر شربتش تا هفت درم از تخم او تا سه درم شعیر بفارسی جو گویند و بهترین او سفید
بالیده تازه است و کهنه او که یکسال بر و گذشته باشد بسیار بد است در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا
و با قوت جالیه و قابضه و مجفف رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر و یو عا و مضر مثانه و مصلحش
روغنها و آرد بو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است شقاقل بفارسی
گزر صحرائی بهندی گاجر جنگلی و کیسر نامند تا بخیت و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول
گرم و در دوم تر مهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن گرده و معده و جگر و مصدع و مضر انثیها و مصلحش
عسل و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است قدر شربتش تا پنج درم شلجم معرب از شلغم فارسی است
و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در اول دوم گرم و در اول تر کثیر الغذا و مهیج باه و
مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و رافع سل و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن
زیره و شیرینیها و اگر ریشهای باریک او سائیده با عسل بنوشند جهت سپرز و عسر البول مجرب است
ترشی شلغم ملطف و مشتهی و بی نضج است و تخم او در اول سیوم گرم و در اول تر و مهی تر از بیخ آن و در جمیع

افعال قوی تر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش
شمع
تا دو درم است شمع بفارسی موم نامند در اول دویم گرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقیست
و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهم ها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب و که بقدر گندم ریزه کرده
فرو برند و یا در دهنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجرب و حقنه او با روغن گل جهت سحج
شونیز
سحج بغایت نافع و رافع اشتها و مسدد است و مصلحش نان و بدلش آرد باقلا و شربتش تا نیم درم شونیز
بفارسی سیاه دانه است و بهندی کلونجی نامند قوتش تا هفت سال باقیست و در اول سوم گرم
و خشک و محلل و جالی و مجفف و منضج و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و استسقا و یرقان و سپرز [illegible]
و ضماد او با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و قوبا مجرب و قطور بود او را
با زیتون بقدر سه چهار قطره جهت دفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و شرب دهن او با روغن زیتون
و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و اکثار شرب او مورث خناق محرورین و مصلحش
شیرخشت
سرکه و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش انیسون و نصف او شبت و شربتش تا دو درم از روغن او
تا یک درم شیرخشت صمغ بعض اشجار هرات است از جنس ترنجبین است مانند ترنجبین و بهترین او سفید
و شیرین و حبهای بزرگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را بسیار سرد کند و در اول گرم و در رطوبت
معتدل و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج قوی تر از ترنجبین و شیخ الرئیس فرموده که شیرخشت
با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوداوی و مرکبه
رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و حرارت جگر و ورم آن مفید و مولد قراقر معده
در حرف الصاد المهمله صبر
و مصلحش روغن بادام را زیانه و بدلش مثل او ترنجبین و شربتش تا بیست مثقال است فرسخ چهار درم
در حرف الصاد المهمله صبر بکسر با در هندی ایلوا گویند و عصاره نباتیست میگویند که در هندی
او را گهیکوار میگویند و سقوطری بهتر است بعد از آن عربی و فارسی است و هر چه بر وی هفت سال [illegible]

چهار سال گذشته و آنچه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال آن جایز نیست و باید که در تابستان
صبر مبالغه نماید و در دوم گرم و در سیوم خشک و مسهل قوی موادیکه مهیای دفع بوده باشد و در آنچه مهیا نشده
باشد ضعیف الاثر و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرای مائی و در محلل مقعد و بواسیر استعمال نباید کرد و
با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و با آب سرد جهت نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان
و جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده مفید و طلای او با موم و شراب
جهت سیاه و دراز کردن مو مجرب و بالخاصیه مضر جگر و مقی و اکثار آن مورث اسهال دموی و کشنده
انواع زبون آن گاهی تا سه روز ماندن در معده با کرب میگردد و مصلحش اومقل ازرق و بدلش در اورام
صمغ
و جراحات دو چندان حضض و در اسهال هموزن او تربد و شربتش تا یکمثقال صمغ در هندی گوند گویند
رطوبتیست منجمده نباتات و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل میشود و
بهترین او زرد و این سفیدی و سفید صاف براق است در دوم خشک و در گرمی معتدل و باعتقاد
جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مغری و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و
جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و در سینه و دو مثقال او جهت سحج مجرب و طلای او با سفیدی
تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب تجربه مفید و مضر سپرز و
صندل
مصلحش کثیرا صندل قوت چوب او و تا سی سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد و بهترین سفید
زرد او در سیوم سرد و در دوم خشک و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض و
جهت خفقان حار و تپهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت
درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حاره مفید و خصوصاً با عنب الثعلب و حی العالم
و امثال آن و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و بدل
سفید او نصف آن کافور و بدل سرخ او مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ با گلاب

جهت قلاع سفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است و قدر شربتش یکمثقال فسخ پانزدهم
در حرف الضاد المعجمه — ضان
در حرف الضاد المعجمه ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بهندی بهیر گویند و بعرف
اطبا مطلق گوسفند است بهترین او یکساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و
کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزاء اعضاء اوست در دوم
گرم و تر و سمن و مقوی باه و جگر و گرده و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و زهره او جالی آثار
و طلای سر گین او با سرکه جهت سوختگی آتش و در دفع داخس مجرب است و در ایام طاعون و وبا
در حرف الطاء المهمله — طباشیر
استعمال گوشت او بجهت کثرت تولد خون جایز نیست فسخ شانزدهم در حرف الطاء المهمله
طباشیر از چوب نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی گزندگی
زبان باشد و استخوان سوخته که بآن مغشوش میسازند باندک شوری و بی حدت میباشد و در آب
حل نمیشود و در دویم سرد و در سیوم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع صفراوی
و اسهال صفراوی حار و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی حار تنها و با ضماد و جهت بواسیر
و قلاع و تبهای تند و با سکنجبین جهت توحش و غم و رفع کرب التهاب مفید و سعوط او با روغن بنفشه جهت
تقویت باصره مجرب الستة اند و مداومت او مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریه و مصلحش
عناب و بدلش بوزن او تخم خرفه بوداده و صندل سفید بهترین بدلها است و قدر شربتش تا دو درم است
طین ارمنی
طین ارمنی گلیست در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و قطع
سیلان خون اعضاء و اسهال مثل طین مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت نافع و مضر سپرز و مصلحش
طین داغستان
مصطکی و شربتش تا دو درم است طین داغستان زرد و گاهی بسیار کم رنگ چون از داغستان که
طین مختوم
حوالی شیروان است آورند بدین نام مسمی شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل مختوم مفرح
و مقوی و دافع سمیت اخلاط و تپ و غشی و خفقان است و قدر شربتش یکمثقال طین مختوم بهترین او

در غایت سرخی میباشد و در او شبیه بشب بود در دوم سرد و خشک تریاق جمله سموم و مقوی دل و
مفرح و رافع مضرت هوای وبائی است و با شراب یا آب گرم و شبت مقی سموم مضر سپرز و مصلحش عسل و
مضر سپرز و مصلح او کثیرا و بدلش گل داغستانی قدر شربتش تا یکمثقال **طین صوفی حمید**
بفارسی خاک صوفی حمید نامند خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند
لهذا بدین نام مسمی گشته نگاه داشتن او مانع گزیدن هوام و مار است و از مجربات است و شربتش قدر
از درم و شربتش یکمثقال **فصل هفتم در حرف العین المهمله عاقرقرحا** لغت عربی است
و آن نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و گل و برگ شبیه بابونه و بیخش قریب بشبر و استطبری
انگشتی میشود و محرق و گویند آن بیخ طرخون جبلی است و جمعی گفته اند که بیخ طرخون رومی است و قوتش
تا هفت سال باقیست در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جالی و مقوی باه و مدر و مسهل بلغم و مدر
در و سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و استسقا و درد دندان
و ضماد آن نافع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت سستی لهات و زبان و حرکت دندان مفید و مضر سپرز و مصلحش
مویزج و کثیرا و بدلش دار فلفل و شربتش تا یکدرم و روغن او محلل و مدر عرق و جهت جمیع امراض
بارده و سعوط او جهت صرع و درد سر مفید و طریق ساختن او آنست که یکوقیه خشک او را کوبیده در
یک رطل آب بجوشانند تا بدو اوقیه بیاید و دو قیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
صاف نمایند **عسل** بفارسی شهد و انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی قوام دار
که با اندک حدت و خوش طعم ربیعی بوم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین او سبز و سیاه و
خشک و تلخ و کهنه است یعنی دو سال بر او گذشته باشد و در غایت حدت میباشد مورث جنون و
محرق اخلاط و مهلک است و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و در دا
دو رهم امعا و صالح الغذا و در جلا و حدت قوی تر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را لفوذ و

انضاج و غذائیت بیشتر ولی نفخ و مسکن سرفه و مدر بول و مجموعه آن در آخر دوم گرم و در اول آن
خشک و جالی و منقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن
و تریاق سموم و حافظ قوت ادویه و رسانیدن آن باعضا و مفتح و جهت فضول دماغی و سینه و
معده و قصبه ریه و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و
انواع ریاح و تقویت اشتها و باه نافع و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و اگر او را با آب جوشانیده و در گوش
قطور کنند پاک میکند چرک او را و ضماد نمودن بآن جهت رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شیر جهت مفاصل
و تقویت باه ضماد او با اغذیه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاده و التیام آن و با کرسنه و زراوند
طویل جهت التیام جراحات عمیقه مجرب است مضر محرورین و سریع الاستحاله بصفرا و مصدع و مفسد
حار و مصلحش سرکه و کشنیز و ربوب ترش و بدلش شراب انگوری است و شربتش از نیم دانگ تا یک مثقال عنبر
رطوبتیست که مانند موم میانی منجمد میشود و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که با دهنیت خوشبوی
باشد و بعد از آن مایل بزرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی و زبون ترین او سیاه و صفا
خالص او در خائیدن منقطع نمیشود و مصنوع او که از لادن و گچ و موم و عنبر سیاه که با وزن آن
از اصلی تفرقه بسیار مشکل است در دوم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و مقوی اعضا و مفرح و محرک
اشتها و باه و مفتح سدد و پادزهر سموم و سقوط قوت که از شرب دوا و جماع بود اعاده میکند و مقوی فعل
معاجین و تراکیب بالطبع رافع امراض بارده دماغی و بالخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت
جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه و ضعف دل و
معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل
عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و طلای او بر احلیل با عسل باعث شدت لذت
جماع طرفین بحد افراط و شرب یکدانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و قم آن و کمن مجرب و بخور او

مصلح وبا و بوئیدن او و در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و مولد
شری در محرورین و مصلحش کافور و میوه های سرد و تر گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد
عنب بعضی ضعف روح کبد است و بدلش بوزن او مشک و شربتش یک دانگ عنب بفارسی انگور و بهندی
داکه نامند بهترین او نازک پوست و شیرین و بزرگ دانه و کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت
بهترین میوه ها و بغایت مسمن بدن و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مصلح حال سینه
و شش و مضر معده رطبه و بلغمیه و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح او تخم کرفس
و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و آب سرد و بعد از انگور بغایت مفسد بلکه بر همه میوه ها خوردن آب
نامناسب و مورث بیماریهای عفن و استسقا و ما بین طعام خورده شود و بعد دو روز از چیدنش بخورند
… دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و پوست او بسیار بطی الهضم و مولد ریاح
عنب الثعلب … و رب تخم سوخته او جهت جراحات نافع عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و روباه تربک و بهندی مکو
گویند بری و بستانی میباشد و هر یک نر و ماده میبود قسم ماده و بستانی عنب الثعلب معروف است و از مطلق او
مراد همین نوع است و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و
مستعمل عصاره اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و چکانیدن
آب او با شکر مزیل امراض احشا و استسقائی حار و محلل اورام باطنی و مسهل اخلاط مراری و رافع
زحیر و مغص و ورم مقعده و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و قطور او جهت امراض
… گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و قدر شربتش تا پنج مثقال
عناب … مطبوخ تا ده مثقال از آب او تا بست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقی است عناب
… بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و قوتش تا دو سال باقی است
معتدل در حرارت و برودت مایل برطوبت و ملین احشا و ملین اخلاط رقیقه و منضج غلیظ و رافع خشونت سینه

وحلق و آواز و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و حدت خون و جهت سرفه
و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و فساد جگر و با سکنجبین جهت شری بیعدیل است و قدر شربتش تا پنجاه درم
و اکثار او مضر بهضم و نفاخ و مصلحش شکر و سویق و مقلل منی و مصلح آن عسل و ادویه باهیه و در سبرودین
گلاب و شکر و بدلش سپستان

عود

عود هندی اگر گویند بهترین او سیاه و صلب و براق و خوشبوی تلخ است
که در ته آب بنشیند و آنرا غرقی نامند در آخر دوم گرم و در سوم خشک و در تقویت معده بیعدیل و مفرح و
مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت خفقان و غشی و تقویت باه
نافع و بخور او مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور
و مضر سفل و مصلح آن صمغ عربی و گلاب و قدر شربتش تا یکمثقال و فسخ هیزر و هم در حرف الغین المنقوطه

در حرف الغین المنقوطه غاریقون

غاریقون چیزیست شبیه به هیچ و از جزائر دریای روم آرند و در جوف درختهای انجیر و چنیز و امثال آن
بسبب تعفن متکون میشود و بهترین او سفید سبک وزن که باندک مالیدن از هم بریزد و با طبقات
و بزرگ مقدار باشد و این قسم را ماده گویند و قسم نر او بی طبقات و مخالف صفات ماده و استعمال او
جائز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ قریب بسموم و شرط است که بدون کوفتن بر روی
پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و از جرم سمیه او که شبیه بناخن چیده است بماند زیرا که هرگاه او
کوفته شود اجزای رویه سمیه هم همراه او از پرویزن بگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست مرکب القوی
و در دوم گرم و خشک با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهر یک و محلل نفخ
و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و گرده بغایت مقوی اعصاب و دل و مفرح بالعرض و مدر بول
و با هلیله کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع درد سر مزمن و غرغره او با سکنجبین جهت ورم بارد حلق نافع
و اقسام زبون او قاتل و شورش کرب و مصلح او در همه احوال قند است و بدلش نصف وزن او
شحم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع آن زنجبیل و نزد بعضی دو چند آن بسفائج و قدر شربتش

تا یک مثقال غافث شکوفه گیاهیست کبود مایل به بنفشجی طولانی و تلخ و با عفوصت و قوتش
تا سی سال باقیست در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی معده و جگر
و مدر و مسهل اخلاط سوخته و حاره و رافع تبهای مرکبه و ذرور او مجفف و ملتیم دهنده زخمها و گویند مضر
سپرز است و مصلحش انیسون و بدلش مثل او اسارون و شربت او سه درهم و در مطبوخ هفت درهم
فصل نوزدهم در حرف الفا فاوانیا عود الصلیب ابیخ نباتیست کمتر از درعی و نر و ماده
میباشد و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر او ست و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم گرم
خشک است محلل ریاح غلیظه و مدر بول و حیض و ملطف و مفتح و مجفف و با قوت قابضه و مقوی جگر
و بجهت صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن و ضماد او جهت صرع و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کتیرا
بدلش در صرع زهره و در سایر امراض زراوند مدحرج قدر شربتش یکمثقال است فجل بفارسی ترب
هندی مولی نامند بری و بستانی و شامی میباشد و بری او تندتر از بستانی و شامی میباشد
و اقسام آن قوی تر از سایر اجزای او و بعد از آن پوست و برگ ریزه او و بعد از آن
برگ بزرگ و گوشت او و همه اجزای به مراتب قوت تا سوم گرم و در دوم خشک با هضم و غیر منهضم و
[illegible] و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و بانگ ثلثین و نیکو کننده رنگ رخسار و آب و
مفتح سده [illegible] بن قی خصوصاً با عسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض مفید
کثار او مولد قمل و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمیشود و آب او کشنده عقرب
است و طلای او بر بدن مانع مضارت هوام و چون در جوف ترب روغن گل انداخته گرم کرده در گوش قطور
کنند جهت درد گوش سریع الاثر است هرگاه ترب را سوراخ کرده چهار درهم تخم شلغم در آن نهاده
بقیه آن را از پاره های ترب بند کرده خمیر گرفته در زیر آتش بپزند و با عسل خورانند در اخراج سنگ مثانه
مجرب است تا یک سه روز بطور متواتر همین عمل نمایند اکثار خوردن او مورث مغص و تعفن خلط و مضر حلق و دندان

ومصلحش عسل و تخم او مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و منقی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید و
در تمام افعال قوی تر از بیخ او و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهت
قوبا مجرب و قدر شربت از جرم او بیست درم و از آب او تا سی درم و از تخم آن یک درم ست و بری او بسیار
گرم و مستعمل نیست و شامی را قوت کمتر از بری و سلیخه بستانی ست و گرم تر از سلیخه و ضعیف تر از بری و
مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمک **فرفیون** اسم صمغیست خاکستری رنگ
مایل بزردی و کهنه او مایل بسرخی و تلخی و طعم و بوی آن تند و قوتش تا چهار سال باقیست در چهارم
گرم و خشک گویند و در آخر سوم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و
سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط
جنین و اکتحال او با عسل جهت نزول آب مفید و حمول او از حبه تا دو سه حبه بجهت احتباس طمث مجرب و
اگر سوزش پیدا شود روغن گل رافع اوست و قدر شربتش قیراط و زیاده آن موجب اختلاط عقل و
التهاب معده و فواق و در بعضی امزجه مسهل مفرط و در بعضی قابض بافراط و مصلح آن آب فواکه بارد
و تبرید قوی و اصلاح او از مقل و رب السوس و سایر صموغ واجب ست و مصلح حدت او بروغن بادام شیرین
چرب کردن است و بدلش در استسقا مازریون و در قولنج جند بیدستر و قسم سیاه او قتال است **فرنجمشک** معرب
از پرنجمشک فارسی ست و آن بری و بستانی میباشد در آخر دوم گرم و خشک و بری گرم تر و
مفتح سده دماغی و مصفاة و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و در افعال بهتر از مرزنجوش و
در تمام جهت وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و بر انگیختن اشتها
و رفع سپرز نافع و مولد مره سودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و بدلش سوسنبر و تخم او
بسیار خشک هاضم و مجفف منی قدر شربتش سه درم و از تخم او تا دو درم است **فستق** معرب پسته فارسی
ست درخت او شبیه بدرخت سقر و قوت غیر مقشر او را ده سال و مغز او را تا سه ماه باقیست در سیوم

حافظ فساد اوست مغز او در دوم گرم و خشک نزد بعضی در اول تر و مسهل و مفتح سدد جگر و مولد خون
صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم آن بحدیکه سایر لبوب باکوله باو نمیرسد خصوصاً چون
با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و حافظ ذهن و رافع خفقان و جهت درد جگر و قی و غثیان و لاغری
و سرفه و مسمن و تقویت دل و برودت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و مصدع محرورین و مورث
تشنگی و مصلحش سرکه و ترشیها و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق لاصق مغز او معتدل در
حرارت و خشکی و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قابض و
رافع اسهال و تشنگی و قی و طبیخ پوست سفید صلب او که طبیخ مفرط داده باشند و در ان آب نشستن
جهت خروج مقعد مجرب و روغن پسته خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیه مضر معده و سعوط او با مشک
فضه جهت تقویه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرب فضه بفارسی نقره و سیم و بهندی چاندی نامند و تکون
او از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد در اول سرد و خشک گویند معتدل
و در تفریح و تقویت قریب به یاقوت و جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات لزجه و عفونت بلغم و
مالیخولیا و جنون و وسواس سودا و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و
اکتحال او جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و شربتش تنها یکدرم و خوردن
فلفل در ظرف نقره باعث تفریح است فلفل بهندی مرچ گویند سیاه و سفید میباشد و هر یک بزرگ و ریزه میشود سفید از السود
قابض تر و سیاه چینی ارزانتر و تند تر در آخر سوم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بعکس دانسته اند و
جاذب ریاح و هاضم و محلل و جالی و قاطع بلغم و تریاق سموم بارده و مقوی حافظه و مفتح سدد و مقوی معده
و جگر و سحق آن با پانیر علی الخصوص اعصاب و اعضای عصبانی و با شیر و شکر محرک باه و رافع سرفه بارده و ربو
و ضیق النفس و ریاح و مغص و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده او در گلاب
جهت رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده

باشد مجرب است و مسلول و جهت دندان کرم خورده سریع الاثر و مجفف منی و مصدع و محلل سینه و
حلق و مضر گرده و جگر حار و جراحات باطنی و الم که در مجاری بول داشته باشد و مصلحش روغنهای
سرد است و در بدر و بدین عسل و بدلش زنجبیل و شربتش تا یک مثقال **فودنج** معرب از پودنه فارسی است (فودنج)
بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بریست و مشکطرامشیع قسمی جبلی است و بری را
شاخها متفرق و تند بو و با عطریت و برگش ریزه و مائل باستدارت و تخمش مشابه به تخم ریحان است و در اول سیوم
گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر عرق و مسهل سودا و محلل ریاح و تریاق گزیدن جانوران و جهت
استسقا و یرقان و فواق و کزاز و اخراج مشیمه و تنقیه فضول معده و سینه و خنک سوخته او جهت تقویت لثه
مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است و قدر شربتش تا دو درم است
فودنج نهری برگ دراز و ساق بزرگ میباشد و در آخر دوم گرم و خشک و مدر بول و مضر باه و گرده و مصلحش کتیرا و بدلش
نعناع و شربتش یک درم **فیروزج** معرب پیروزه فارسی است و بهترین او نیشاپوری کبود صاف است (فیروزه)
که رنگش در هوای صاف صاف نماید و در غیر آن مکدر و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک فاسد میگردد
در اول سرد و در سیوم خشک و مقوی دل و معده و پادزهر سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر
جراحات باطنی و جهت خفقان با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه و اکتحال او جهت
تقویت روح باصره و محو ناخنه و بیاض و رقیقه طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش نیم درم و جهت سموم قویه تا یک درم و بالخاصیه سدس درم او جهت گزیدن عقرب
مجرب یافته اند و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و دیگر خواص او در رساله اول از زورق
اول از فرسخ دهم از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است **فرسخ بستم در حرف القاف** **قاقله** (در حرف القاف قاقله)
بفارسی هیل نامند و بهندی الایچی گویند کبار و صغار میباشد کبار را غلاف سیاه باشد و صغار را
سفید و هر دو با عطریت و تندی و تلخی اند و از هند خیزد و کبار را ذکر و نر و صغار را انثی و ماده گویند

وقوت آن تا ده سال باقیست و کبار او خوشبو و در تفریح و سایر افعال قوی‌تر و در دوم گرم و خشک و
مسخن و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سده و با قوت قابضه و جهت ریاح معده و احشا و قی
و غثیان و درد جگر و سده آن خصوصاً با غلاف آن و جهت صرع و سنگ گرده نافع و گویند مضر ریه است
و مصلحش شکر و بدلش بوزن او نیم آن قاقله صغار است شربتش تا یک مثقال و قسم صغار او در آخر اول گرم
و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قوی‌تر از کبار و مسکن قی و مجفف رطوبات سینه و قوت قابضه او کمتر
از کبار و در سایر افعال مانند کبار و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش نصف آن کبابه و شربتش دو درم قثا قثا
نباتی مثلثه اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار سبز نیز گویند و بهندی ککڑی گویند در آخر دوم سرد و
تر و مسکن حرارت و تشنگی و مدر و سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیف‌تر از قثد و سریع الهضم
تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح و قوی‌تر از تخم قثد است و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم
و خلطی که از او بهم رسد مستعد عفونت مانند قثد در اکثر افعال و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شرب گل او
جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است قثد اسم عربی خیار است قثد
و در شیراز خیار بادرنگ و در خراسان خیار بادرنگ و بهندی کهیرا نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن
حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظ‌تر از قثا و
جهت تبهای تند و یرقان و درد سر آب او تا چهل و پنج مثقال با شکر جهت اسهال مره صفراوی
که در معده و امعا باشد نافع و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و چون در معده فاسد گردد مولد
خلط سمی میشود و مصلحش معاجین حاره و بوئیدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و در حار مفید و
ترشی خیار مسکن و مطفی حرارت و تخم او مسکن‌تر از خیار زه و مدر بول و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد
مثانه و قرحه آن که از حرارت باشد و مضر انثیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیار زه و قدر شربتش
تا پنج درم است قرنفل بهندی لونگ گویند و آن شکوفه درختی است نر و ماده پیدا شود و در سوم گرم و قرنفل

و خشک مفتح و محلل و مقوی معده و جگر و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا
و علل سوداوی و بلغمی و سلس البول و تبرید رحم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و
طلای آن بر احلیل باعث لذت جماع و جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و مضر گرده و دفع
است و مصلحش صمغ و بدلش مثل او دارچینی و نصف او و بسباسه و قدر شربتش تا یک مثقال است قرفه قرفه
اسم جنس پوست هر درخت و چوب آنست و مراد اطبا پوست درخت خاص است قسمی از آن خوشبوی و سیاه
و سطبر مانند رنگ قرنفل و در بو شبیه بآن او را قرفة القرنفل با سبب نامند و قسمی مائل بسرخی و شیرین تر
از قرفة القرنفل و در بو شبیه بدارچینی است او را قرفة الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت
دارچینی است و قسمی سفید غلیظ الجرم و قسمی سفید و زرد و شکن میباشد بهترین اقسام قرفة القرنفل
است و در افعال ضعیفتر از دارچینی و جمعی از او قویتر دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای
باطنی و در تقویت معده و جگر و سپرز قویتر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و درد
مفاصل نافع و بدلش سلیخه است و قدر شربتش تا دو درم قرع بفارسی کدو نامند و قسمی میباشد قرع
که رنگ وی سبز و دیگر زرد و گویند سرد و تر در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و رفع
تشنگی و قلیل الغذا و خوردن کدو با مزورات جهت تبهای حاده و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و
دماغ و مربای او جهت سوداوی و تقویت دماغ و تولید خلط صالح سود و ترش او ملطف و
هاضم و مسکن حدت خون و صفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر سوداوی
بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تبها و سریع الاستحاله بخلط موجود در معده
با اغذیه متغلب بطبع غالب آن میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است
و مصلحش ادویه حاره و زیره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال آن و پوست خشک سوخته او
و قطع نزف الدم جراحات و دفع آکله و زخمها مجرب و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول و جهت قرحه سل

و لاغری گرده و قرحه مثانه و خشونت سینه و نفث الدم ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعا
سفید و روغن مغز تخم او کشش روغن بادام می برآرند الطف است جهت دفع بیخوابی و یبوست
دماغ و مغص صفراوی و سل و تبهای حاره بعید نیست قدر شربت از مغز تخم او و روغن آن تا هفت مثقال و
بدلش تخم هندوانه و روغن کدو که چوب او را کوبیده آب آنرا با پیه او و روغن کنجد بجوشانند تا روغن
صرف بماند سرد و تر و مرطب جهت حرارت و یبوست دماغ و تشنج یابس و تلیین صلابات بسیار مفید است

قسط ماهیت شبیه به بیخ لفاح و از نواحی هند خیزد و سه قسم میباشد یکی شیرین سبک و سفید یا عطر
و آنرا قسط بحری و عربی گویند و قسمی مایل بسیاهی سبک و سطبر کم بو و تلخ و آنرا قسط هندی گویند و قسمی مایل
بسرخی و خوشبو و سنگین و بی تلخی است از مطلق او مراد قسط شیرین است بهترین او سفید تازه کرم ناخورده
است که اندک زبان را بگزد و قوتش تا چهار سال باقیست در سوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مفتح سده
جگر و قاطع اخلاط غلیظه لزجه و مسهل و کشنده اقسام کرم معده و جهت درد سینه تقویت معده و جگر و
دردهای مزمنه دماغی و معده و تحلیل ریاح و اخراج سنگ گرده و با عسل جهت بهق و تشنج و کزاز و رعشه و
غدد نافع و مضر مثانه و مصلحش گلنگبین و مضر ریه و مصلحش انیسون و بدلش نصف وزن آن عاقرقرحا و
قدر شربتش یکدرم و روغن قسط ساذج که قسط تلخ چهل مثقال را انکوفته در شراب یکشبانروز بگذارند
و با چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب فانی شده روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی

قصب السکر بفارسی نیشکر و بهندی گنا و ایکه گویند در اول گرم و در دوم تر و آب او سمن بدن و
مفتح سده و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و
مهیج قی و قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و انجمن و نفخ زایل میشود و اکثار خوردن غیر مطبوخ او
مفسد اشتها و مضر پیران و مصلحش انیسون **قصب الذریره** بهندی چرایته گویند نباتیست مشهور
در دوم گرم و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان

و استسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر البول و تحلیل اورام و القیام و هندبه شکاف و عضل و
طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و وجع الفواد بار و مجربست و قدر شربتش تا دو درم است فرنج بسته یکم

در حرف الکاف

کافور

در حرف الکاف کافور صمغ درختیست اقسام میباشد چنانچه در مطولات مرقوم است و درخت
کافور سوای بلاد هند بهم نمیباشد مصنوع و اصلی میباشد و فرق میان مصنوع و اصلی نقلی
و چسپیدگی مصنوع است و بوی اصلی شبیه ببوی لیمو و ترنج است در سوم سرد و خشک و مفرح و قاطع
نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و سل و دق و حرقه البول
و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و سعوط آن با آب کشنیز جهت
رعاف و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و ذرور او با ادویه مناسبه جهت جراحات
تازه و قطع خون و تسکین درد آن و ضماد او بر یافوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنگ مثانه
و اکثار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره و خوشبو و بدلش
دو وزن او طباشیر و یک وزن او صندل سفید و قدر شربتش تا یک دانگ است و شیاف او قاطع باه و مفسد

کبریت

معده و گویند استفراغ قاتل است کبریت بفارسی گوگرد و بهندی گندهک گویند سرخ و زرد و مایل بسبز
و سفید و سفید مایل بکبودی اقسام او در آخر سوم گرم و خشک است گرمی و غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال
میماند محلل و ملطف و منضج و جالی و جاذب و شربا و مقاوم جمیع سموم و طلا او مسکن ضربان اعضا
و با سرکه و عسل و عاقرقرحا جهت جذام و جوشهای سیاه داوی و طلای عجیب الاثر است و با باست
همو زن گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجربست و بخور او مسقط جنین و بخور و قطور او
رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و قدر

کبر

شربتش از دو دانگ تا یک مثقال کبر نباتیست بیخ او و پوست بیخ او قوی تر از سایر اجزا در سوم گرم و خشک
مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده او

بسکر و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مره سودا و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل
نافع و گفته اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن آن آب بجوشانند تا تمام
آب و نیم وزن روغن بسوزد و پس او را بر سر ضماد غلیظی کند موی را سیاه کند و هرگز موی سفید نروید و
مجرب دانسته اند و ثمرش که خیار کبر باشند و تخم او در سوم گرم و خشک و خیار رسیده او بدون خیار نرسیده
داند او ملین طبع و خیار او مفتح سده جگر و سپرز و قدر شربت از بیخ او تا سه درم و مطبوخات تا جهت
شقاق و مضر مثانه و مصلحش انیسون است و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین کتان بهندی
السی گویند نباتیست تخم او در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر و ملین طبع و با انگر فلفل
و عسل جهت تحریک باه با یقین مجرب میدانند و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و ضماد او با ابوال
جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع و مضعف هاضمه و مصلح آن سکنجبین و مظلم بصر
و مصلح او کشنیز و مضر اثنین و مصلحش عسل و بدلش حلبه است و قدر شربتش از سه درم تا
ده درم کثیرا بهندی کتیرا گویند صمغی است و آن سفید مایل بسرخی و در حرارت و برودت معتدل
و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغلظ مواد رقیقه و مسکن
لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و
گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویت آن و تسکین درد گرده و مثانه و امراض چشم سفید و طلای او
جهت کلف و مش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و اکتحال او جهت اقسام
رمد موثر و مضر سفل و مصلحش انیسون و بدلش در تغریه غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است
و قدر شربتش از یکدرم تا پنج درم کرفس بهندی اجمود است اقسام میباشند قسم جبلی صحرای و
جبلی غیر صحرائی و قسم نبطی و بری و بستانی میباشد و از مطلق کرفس مراد بستانی است و بیخش قوی‌تر
اجزاء اوست و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول

وحیض منقی گرده و مثانه و مبهی و محرک باه و اشتهای وقی و معاون عمل ادویه مسهله و جهت بواسیر و ضیق النفس
و فواق و مضر حوامل و مصدع و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل
آن و بیخ و تازه او نفاخ و مصلح آن لیمون و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی تر از سایر اجزا و با تخم
غذا او در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش حماما و مورث سحج و مصلحش کتیرا و بدلش نانخواه و
قدر شربت از بیخ او و مطبوخات بیخ درمی از عصاره او تا پانزده درهم و از جرم آن سه درهم از تخم آن
یکدرهم است کراث بفارسی گندنا نامند بری و بستانی میباشد و بستانی او را نبطی گویند و اقسام است
آنچه برگش باریک و در تمام سال می روید کراث البقل و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد کراث شامی
گویند و از مطلق او مراد کراث البقل است در سوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا با تمر
ترشی مانند طعام ملین طبع و مدر حیض و با لطف و مبهی و دافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی کمر و قوت
هاضمه و منقی قصبه ریه و اقسام کراث در بعضی تر از پیاز و نفاخ و مفسد لثه و دندان و محرق خون و
مصلحش کشنیز و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب بغایت محرک باه و دو مثقال او با حب الآس
قاطع نزف الدم و مصدع و محرک مثانه و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربت او از یکدرهم تا دو مثقال است
کزبره بفارسی کشنیز و بهندی دهنیا نامند بری و بستانی میباشد بری را برگ مایل بزردی باشد و در جمیع
افعال قوی تر از بستانی او و از ان لون است بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و خشکی
آن در دوم است و شیخ رئیس و جالینوس گرم دانسته اند و تازه او باندک حدت و قاطع باه و نعوظ و
هفت مثقال او با شکر مشتهی و منوم و مانع بخار معده و بخار بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او
مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و ضماد او با شیر دختر جهت ضربان چشم نافع و با آرد جو تحلیل
خنازیر و اورام صلبه با آرد باقلا رادع خنازیر و قطور آب او در چشم جهت منع بروز آبله و حصبه و رفع
زردی چشم مجرب و جهت سرسام آب کشنیز بسا بیند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و

کراث

کزبره

غیر مفرح مجرب ست و مضمضه با آب وجهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع و بدلش برگ خشخاش
و کاهو و قدر شربت از آب او یک وقیه از جرم او تا سه وقیه و تخم او که کشنیز خشک عبارت از وست
در دوم سرد و در سوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و حابس اسهال و سوخته خصوصا
بوداده او و رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و درد سر با صندل و افیون جهت
تقویت معده مفید و خوابیدن او رافع بوی شراب و سرعت مستی ست و مضر صدر بود و ضیق النفس و
مقلل حیض و مسکن نعوظ و زیاده او صورت نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم مرغ نیمبرشت و بدلش
سیب
تخم کاهو و خشخاش و قدر شربتش از پنج درم تا یکوقیه ست کسیر و منج شنقیت سیاه پر موی و گران
و دافع فساد صفرا و خون و قابض شکم و مولد منی و مسکن تشنگی خصوصا اگر او را بپوست بخورند عجبا
او را سائیده و در شربت نبات و گلاب حل کرده صاف نموده میخورند باعث سرعتی نافع سوزاک میشود
خصوصا که همراه پوست بسایند لیکن بغیر پوست باعث اقبال طبیعت و لطیف ست چون او را
سعتر
خائیده آبش فرو برند و ثفل او را بیفگنند موجب تبرید و عدم گرانی میشود کشوث گیاهیست
باریک و تخم او کوچکتر از تخم ترب و اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و مدر و مقوی معده و سپرز
و جگر و ملین طبع وجهت تپهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن و ربو و خناق و مغص و تحلیل ریاح مفید و آب او
با سکنجبین مسهل صفرا و مغثی و مصلحش کتیرا و تخم او در افعال قوی تر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب و نقرس
مفید بود داده و قابض و گویند مضر سپرز ست و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی و بدلش بادروج و
دو ثلث آن افسنتین ست و قدر شربتش از آب او دو وقیه از جرم او و در مطبوخات پانزده درم از تخم او دو درم
سفری
کمثری بفارسی امرود و بهندی سفری آنب گویند بری و بستانی می باشد و بستانی آن ترش و شیرین و
اقسام ست امرود شیرین معتدل و مایل بحرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه
و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از ملینین و مرطب دماغ

و اهل هند قابض شکم نوشته اند و استاد مرحوم به آشنائی خود که اسهال داشت تجربه فرموده اند و
مولد نفخ و قولنج و مصلحش زنجبیل مربی و بهترین اقسام او امرود ترش و لطیف آبدار رسیده اوست
در اول سرد و در دوم خشک قابض و مقوی جگر و معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع
تشنگی و مولد خلط صالح و بعد از طعام مسهل بعضی و قبل از آن قابض و مضر مشایخ و مصلحش عسل و نارسیده
مورث قولنج است و شکوفه امرود مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و نوع بری او قلیل الحلاوة
و بسیار قابض و مسدد است و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش عسل و ادویه حاره و خوشبوی رب او قابض
کمون طبع و مقوی معده حاره است کمون معرب از کامون و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و
هر یک را اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زیره فارسی و شامی و سفید را نبطی
گویند و بری از هر صنف از بستانی اقوی است و از مطلق او مراد کرمانی است و بهترین اقسام کرمانی
بری و از آن زیرین سفید بستانی است قوتش تا هفت سال باقیست در اول سوم گرم و خشک و
مدر و تریاق سموم هوام و محرک آروغ و حابس طبع و حیض و محلل ریاح و نفخ و هاضم و جهت عسر النفس و
تخمه و مصفی طبیخ او مسکن درد دندان و نزلات خصوصا با سعتر و سعوط او با سرکه جهت رعاف نافع و مضر
ریه و مصلحش کتیرا و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم گندنا است و قدر شربتش
دو درهم و بدل او نیست جمیع عرق او مورث لاغری است کندر صمغیست مستدیر و صلب مایل بسبزی
کندر را کندر ذکر و سفید و نرم را انثی و تازه را که در انبانها حرکت داده باشند مدحرج و پوست های رقیق او را
که از سائیدن بیکدیگر جدا شود قشار کندر و آنچه صاف و چون مانند او باشد دقاق کندر نامند و
قوت کندر تا بست سال میماند در دوم گرم و در سوم خشک ملطف و محلل ریاح و حابس نفث الدم
جید و ماغی و ظاهر اعضا و نفث الدم مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و سببی و منقی
و مقوی روح حیوانی و دماغی و جهت خفقان و مصلحگی جهت رطوبات دماغی و غثیان و قی و

اسهال رطوبی و با صمغ جهت عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح
غلیظه و نسیان و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز و بسباسه
و استعمال او جهت جلای بصر و قرحه چشم و خون منجمد در آن و بیاض و جرب و حکه و ظلمت چشم خصوصاً بصر
با عسل سفید و اکثار او محرق خون و بلغم و مصلح محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش
بنج فارسی و شکر و بدلش مصطکی و قدر شربتش یکدرم است و قشار کندر خشک تر از کندر و شدید القبض
و جهت نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و دقاق کندر لطیف تر
از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیف تر از قشار است کهربا از انواع مهره است از دریای مغرب
بساحل می افتد و بعضی را اعتقاد آنست که صمغ جوز و غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه ایست
که مانند موم منجمد در جزایر مغرب میگردد و صاحب تحفه می نگارد که حقیر قطعه از کهربا مشاهده
نمود که مگسی در آن مانده و متحجر شده بود و از اقوال قدما ظاهر میشود که کهربا و سندروس از یک اصل اند
و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص بلاد مغرب و شمال میباشد و در ربودن کاه هر دو
و سندروس باندک حرارتی که از مالیدن بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاده میباشد
و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته
میدهد و نزد محمد بن احمد معدنیست و بهترین کهربا آنست که در ساحل مغرب از زمین فرا بیع مغربه
بهمرسد و در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل
و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال
دموی و یرقان و خفقان و حرقت بول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطکی جهت عسر البول و با صمغ
جهت زحیر نافع و طلای او با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و تعلیق او جهت حفظ جنین از
اسقاط و رفع یرقان از مجربات است مضر سپرز و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس در تفریح

کهرنی

مروارید و شربتش نیم مثقال ست کهرنی ثمر درخت هندی مشهور است و دو قسم میباشد سرخ و قسم زرد
و تر و گران و مقوی اعضا و دافع تشنگی و بیهوشی و فساد اخلاط و خون و مغز تخم او مقوی معده و دل و
چون در آب سائیده در چشم کشند پهولی را ببرد و اکثار تازه او بیم حدوث قولنج دارد و مصلحش
دوغ است فسخ نیست و دوم در حرف اللام لاجورد حجر معدنی معروف است بهترین

در حرف اللام لاجورد

صاف و شفاف که کبودی او بسرخی و سبزی مائل باشد و آنچه میبازند دود او لاجوردی نیست باشد
در اول گرم و معتدل او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوطه بخون و صاف
کننده آن از کدورات و بالخاصیه دافع سودای حوالی قلب و تعلیق او دافع خوف و آن مفرح و
مقوی روح حیوانی و با قوت قابضه و دافع امراض سوداوی و غم و وهم و توحش و بخارات غلیظه و
مدر حیض و در اکتحال او جهت سلاق و در مدر و معده و بیاض و قرحه و نفوخ و او جهت رعاف مفید و مضر
معده و مصلحش مصطکی و موجب کرب و غثیان و مصلحش کثیرا و عسل و بدلش حجر ارمنی و قدر شربتش
از نیم مثقال تا یک مثقال لبن بفارسی شیر گویند مرکب القوی است و مشتمل بر دهنیت و مائیت و جبنیت

لبن
لبن البقر

و دهنیت او در اول گرم و خشک و مائیت در دوم سرد و تر و جبنیت در اول سرد و خشک لبن البقر
شیر گاو است دگاو پیش از جنس او است و شیر این اخلط از دو سه جزو او دهنیت غالب و مائیت
و جبنیت کمتر و شیر گاو مایل باعتدال و غلیظتر از دیگر البان است و تازه دوشیده آن که سرد نشده با
بنوشند مبهی و مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی
جوهر دماغ و تریاق سموم است بقی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و تقویت
بدن و سل کهنه و تپ خلطی باشد و امراض مزمنه و قوبا و جرب و حکه و جذام و مطبوخ او با برنج
جهت طول عمر و با خرما و گردگان جهت فربهی گرده و بدن و طلای او با سفیدآب قلعی جهت
نقرس و اورام حاره مجرب و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدر

صرع و مضر دندان و زنان آبستن و صاحبان خفقان طوبی و منجر و اکثار او مورث سنگ گرده و مثانه
و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و بدلش شیر بز و قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل است
لبن الضان
لبن الضان شیر گوسفند است و دسمیت و جبنیت او غالب و غلیظ‌تر از شیر گاو و بهترین او از [illegible]
سیاه و در تقویت باه و جوهر دماغ و نخاع و نفث الدم موثر و با صمغ عربی و روغن بادام جهت سرفه
لبن المعز
مجرب و در سایر افعال مضار مثل سایر شیرهاست لبن المعز شیر بز است و مائیت او غالب و برودت
رطوبت او زیاده و مدر فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در حرارت ریه و حلق و مثانه و پیهای فرسنده و ق
لبن النساء
و غرغره او جهت ورم لهات و خناق النفع و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیف‌تر و قدر شربتش از دو
وقیه تا نیم رطل است بدلش شیر گاو لبن النساء شیر زنان است و موافق‌ترین شیرهاست از [illegible]
و حسر سرد و تر است و مدر بول و مرطب دماغ و مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یبسی و
سعوط او جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و قطور او جهت درد گوش مفید و بدلش
شیر الاغ است قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است و بهترین شیر زنان سایر البان آنست
که چون بر روی ناخن ریزند جمع شود و با چسپیدگی باشد با اعتدال قوام و گویند چون شیر حامله
بر روی قحل و شنه قحل ریزند و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله خواهد بود و بعکس آن به پسر و صاحب
لبن اللقاح
تحفة المومنین آنرا از مجربات نوشته است لبن اللقاح شیر شتر است و دسمیت بسبب شدت امتزاج
از وجدا نمیشود لهذا گرم و رقیق و مایل بشوریت است مفتح و مدر بول و ماء اصفر یعنی زرداب و با شکر
مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و مشهی و جهت سده و یبوست جگر و ادرار [illegible]
لبن الاتان
در بو و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و باید که از ده وقیه شروع کنند و بتدریج تا یک رطل رسانند
و باید که شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیرش علیف برازیانه و کاسنی و امثال آن نمایند لبن الاتان
شیر الاغ یعنی خر است و مائیت غالب و جبنیت و دسمیت کم دارد و او سردترین شیرهاست و

بسیار مرطب مبرد ست مفرح وجالی ومفتح وبطی الاستحاله بخلط غالب معده وجهت سل ودق و
هزال صبیی وسرفه حار ونزله تند وعسر النفس حار ونفث الدم والتهاب خون وصفرا وجراحت
رحم ومثانه وآلات بول وحرقة البول وقرحا امعا وزحیر ومضمضه او جهت تقویت لثه ودندان نافع ومضر
مرطوبین ودرد سر بارد ومصلحش گلنگبین وبدلش شیر بتعلیفا و باشیای مناسبه بهر علتی شیر
لبن الحامض
وقدر شربش از دو وقیه تا نیم رطل ست لبن الحامض لفارسی ماست نامند وبهندی چهاچهه گویند
دوم سرد وتر ومرطب ومقوی باه محرورین ومسکن تشنگی وغذائیت او نسبت بدوغ زیاده ودر
سائر افعال قریب باوست ومضر معده سرد وکثیف ودیر هضم ومسدد ومولد خلط خام ومضر تنهائی
لحوم
مرکبه وعفنه ومصلحش معاجین ادویه حاره وزنجبیل مربی لحوم بهترین مواشی گوسفند نر است که از
بر یک سال کمتر از شش ماه بر او نگذشته باشد وبعده گوساله یکساله وشتر جوان بهتر از شتر بچه و مداومت
خوردن لحوم موجب قساوت قلب وتیرگی باصره وبلادت وعروض صفات بهیمیت وبسیار
خوردن آن باعث ضعف بدن ونقصان ارواح وسقوط قوتهای اوست وشرب آب بعد از آن
بغایت مضر وتناول نمودن در شبها باعث تخمه وجمع کردن او با شیر وتخم مرغ جائز نیست وگو
لسان الحمل
آبست باه واللحم سریع النفوذ وموافق ناقهین وضعیف القوه ست لسان الحمل لفارسی بارتنگ نامند صغیر
وکبیر میباشد تخم صغیر سیاه وکوچک وتخم کبیر ریزه تر از تخم صغیر ومنافع کبیر زیاده از تخم صغیر واز مطلق او مراد
صغیر است در دوم سرد وخشک ودر برگ وتخم او لطف وجالی ورادع وقابض ومقوی جگر ومفتح و
حابس نفث الدم جمیع اعضا وعصاره برگ وبیخ او مسکن تشنگی وجهت فساد هضم ودق وسل
ونفث الدم وسده سپرز وجگر وضعف آن وسده صرع وتبهای حاره وربو وخوشش دندان و
لثه وقرحه ریه وقی الدم وسده گرده وحرقت بول وسیلان حیض وخون بواسیر وضماد وذرور
او جهت التیام زخمها وورم آن وسوختگی آتش وداء الفیل وقروح خبیثه وساعیه وآکله و

تا رفارسی نافع و ضماد برگ ورادع اورام حاره و گویند مضر ریه و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و
مصلحش مصطگی و بدلش حماض بستانی و تخم او در افعال مانند عصاره آن و بود و او قابض و مغری و مقوی
امعا و رافع زحیر و عرق بازنگ در تقویت قوت ماسکه بعید و بدل در سایر افعال ضعیفتر از عصاره است
و قدر شربت از آب او از ده مثقال تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درم است لسان الثور بفارسی گاوزبان
نامند و گل او لاجوردی میباشد و در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و محلل و ملطف
جمیع اجزا او و مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و حواس و مسهل مره سودا و صفرا و جهت امراض سوداوی
و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و سنگ مثانه و
یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و بدلش بوزن او ابریشم محرق
و چهار دانگ آن پوست ترنج است و قدر شربت از آب او تا چهار وقیه و از جرم او ده درم
و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از او و قدر شربتش سی مثقال
و برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید لوز الحلو بفارسی
بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوت ها و جالی اعضاء باطنی و ملین آن و ملین
طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت بول و منی و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و
حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب و بود او قابض و مقوی معده و برگ
تازه او مسهل و خشک او قابض و باد ام مبی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح گرده قوی تر
و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی بغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و حقنه و شرب چکانیدن
او در احلیل جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و با کتیرا و شکر
جهت سرفه خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب حاره مفید
و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطگی و قدر

لسان الثور

لوز الحلو

لولو

شربتش تا نیم مثقال لولو بفارسی مروارید و بهندی موتی نامند بزرگ مقدار او مسمی بدر است
و آنچه در صدف منحصر بیکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا سه مثقال هم کسی یافت و بهترین
او سفید بزرگ مدور است و روغن و عرق و بو بهیاکرده که به مضر او و در آخر دوم سرد و خشک و در تفریح
قوی تر از طلا و غواص در اجزاء بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف
و وضع سوداوی و جهت اسهال دموی و مراری و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوی دهان و
حصاة و حرقة البول و سدر و یرقان و رافع سموم و وسواس و جنون و ربو و اکتحال او جهت رمد
و ظلمت بصر مفید و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه مجرب یافته اند و نگاهداشتن او
مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش لسبد و

لیمو

بدلش صدف سفید و قدر شربتش تا نیم مثقال ست لیمو در جمیع افعال مانند ترنج است پوست
زرد او در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده
گرده و محلل قولنج ریحی و آروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پاد زهر سموم مشروبه و ملدوغه و
و سائر افعال مثل پوست ترنج و آنچه مابین پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او
در دوم سرد و خشک و مقوی معده و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و جالی بهق سیاه
و کلف و توبا و مسکن غلیان خون و صفرا و جهت تپهای حاره دموی و صفراوی و عفونت خون و بثور و
شری و دمل و ورم حلق و اهات کرب و غم و غثیان و دوار و سدر که از اخلاط غلیظه باشند
و خمار و سموم هوا و قی ادویه قتاله و قی صفراوی و حدت مواد حاره جگر و معده و درد سر و خفقان سوداوی
و غب خالص و غیر خالص مفید و در اکثر افعال قائم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از سرکه است و مضر
و صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل
و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او بغایت عظیم و در دفع سموم همچو تخم ترنج و قدر شربتش

ماميران

از یکدرم تا دو درم و برگ لیمو در تفریح ضعیف تر از برگ ترنج و فرنج لیست و سوم در حرف المیم

ماميران قسمی از زرد چوب ست و بهندی اوکه زرد مایل بسیاهی باشد بهتر است از چینی که

زرد مایل بسبزی باشد و تخمش شبیه به کنجد در آخر سوم گرم و خشک و قوتش تا بیست سال باقی بیست

مفتح سدد و مقرح جلد و جالی و مدر و محلل و شراب او جهت یرقان و بحیص و ریاح غلیظه و اکتحال او

ماش

جهت بیاض و ظلمت البصر با خته مفید و مصلحش عسل و بدلش زردچوبه و شقشقیر شیم ستدال ماش

بهندی مونگ گویند از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد مایل بخشکی و قوتش تا سه سال باقیست

و لطیف تر از عدس و سایر حبوبات با کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و

قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین ادویه صاحبان تبهای حاره است و جهت سرفه

و ورم لهات و در مضر و ضعف باصره و نزلات موثر و قاطع باه و مضر و ندان و دیرهضم و مصلح او

در مضر باه روغن بادام و آب قرطم و بدلش باقلا و بالخاصیة با وجود برودت تحریک سودا میکند

ماهی

ماغ بفارسی بز و در هندی بکری گویند گوشت او نسبت سایر لحوم مضر و ترکیف تر از گوسفند و

موافق محرورین و بعضا گرم مزاج و فصل گرم بلدان او هو یه گرم و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و خرما

و میوهای تازه و ترشها و ماء الشعیر باو بغایت مضر ست و گوشت بزغاله با فوق شش ماهه با طیبها با طعم

و بهترین لحوم و مسکن غلیان خون و بلطف است و پیه بز محلل با قوت قابضه و طلا سرگین او بغایت

محلل و جهت ورم سپرز و استسقا سوخته او الطف و جالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با عسل

جهت اورام صلبه از مجربات و فرزجه سرگین خشک او را باکند جهت رفع او را رحیض و شرب

مرزنجوش

سم سوخته بز تا دو درم با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب و نسته اند و داغ کردن با او

جهت عرق النسا از مجربات مرزنجوش معرب از مرزنگوش فارسی و غیراذان الفار است

و بهندی مروا نامند و از جمله ریاحین خوشبو است در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و افعال

بهتر از سوسنبر محلل و مفتح و ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مفرح و مسخن احشا و مجفف
رطوبات معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و خفقان و وجع الفؤاد
و مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس کام و
عسر بول و احتباس حیض را و جماع طبعی نافع و طلای او با حنا در حمام جهت درد سر بارد و با نبیذ الجبر
جهت ورم انثیین مجرب و بوئیدن او جهت سده منخرین و دماغ و منع خمار مفید و مضر گرده و مصلحش
کاسنی و تخم خرفه و بدلش سوسنبر و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال
و روغن او که آب او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه
و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تفتیح سده و تحلیل ریاح و گرانی سامعه نافع مرو لغت نبطی است مرو
و میگویند فارسی است و بفارسی مرو و مشک نیز و بهندی گنوچه خوانند اسم جنس است و انواع
میباشد و نزد بعضی چهار نوع و نزد بعضی پنج نوع است و آنچه مطلق او مراد نوع خوشبوی اوست
که دیناخوریا و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک اند محلل ریاح و بلغم و مفتح سده
و مقوی معده و منضج اورام صلبه و مدر بول و عرق و دافع استسقا و درد اعضا و تخم او ملین طبع
و لیو او و تخم آن قابض و دافع اسهال و مروی و قرحه امعا صحیح است نزد محمد بن زکریا تخم مرو دو
دوم گرم و در اول تر است مرجان معروف است و بهندی مونگا نامند در خشکی کمتر از بسد و مرجان
در سائر افعال مانند اوست و دیگر هم او را پادزهر جمیع سموم دانسته اند مسک بفارسی مسک
مشک و بهندی کستوری نامند خون منجمد است که از حیوان کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند
و ترک حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند و شکل او کوتاه تر از بز و دو دندان پیش او کج
بطرف زمین و شاخ او نخی و سفید و دراز سجدیکه بد بنالد و در سده آن سوراخها میباشد که
استنشاق آن میکنند و مسک چهار قسم میباشد یکی را ترکی نامند و آن خونیست که از حیوان بطرف

حیض یا بواسیر دفع شده بر زردی رنگها منجمد میگردد و در غایت خوشبوی و بوی او زعاف می آرد
و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است و دوم را تبتی نامند و آن نافه
است از جمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که طرف
اوست می افگند و سوم را چینی نامند و آن چنین است که بعد از صید موضع ناف او شکافته اطراف را
بدست میمالند تا خون از اطراف یکجا جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه با صلابت باشد و چهارم را
هندی نامند و او چنین است که از ذبح حیوان نر که بسن سیر رسیده باشد جگر و سرگین او خمیر کرده خشک
می نمایند و او اشقر و غیر صلب است و جعلی سازند و علامت اصلی بودن آنچه در نافه است آنست
که ریسمان را بسوزن کرده اول از نافه گذرانند پس از وسط سیر آنرا بیرون کنند
پس اگر بوی سیر نگیرد اصلی است والا فلا و آنکه در نافه نباشد آنست که قدری از آن
گرفته با آب دهن در کف دست بمالند اگر حل شود اصلی است و اگر فتیله شود غیر اصلی و بهترین
او تبتی است و قوتش تا سه سال باقی میماند و آنرا نافه بیرون آورده او تا یکسال در سوم گرم
و در دوم خشک و هر چند کهنه گردد خشکی آن غالب میشود مفتح سدد و محلل اخلاط بارده
مقوی باه و اعضای رئیسه و حرارت غریزی و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرح و حابس
طبع و جهت ضعف دل سوداوی و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و مسهله و مسمومات و غم و وحشت
و خفقان بارد و مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه بارده و نسیان سوء ترو سا نشده قوت ادویه و تعمق بدن و فرزجه او
معین حمل و طلا و سعوط او جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغی و طلا و تمریخ او با روغن بان مقدم دماغ جهت
فالج و بوئیدن او جهت ازالت صداع بارد و طلا او با روغن خیری یا چنبیلی جهت تحریک باه و اکتحال او جهت ظلمت بصر
و بیاض و دمعه و ظفره نافع و مضر محرورین و مصلحش کافور و روغن بنفشه و شربت او بابد بوی بان و مصلحش گلاب و بدلش مثل او حسنا
نصف او سازج است و قدر شربتش تا نیم درم مشکطرامشیع قسمی از ادویه و قوی تر از اقسام آنست آنچه در سوم گرم و در دوم و آن خشک

بغایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و نفس و قولنج و
درد رحم و تقویت اشتها نافع و مضر مقعد و مصلحش سرکه و بدلش بوزن او پودینه و قدر شربتش یک مثقال و در مطبوخ
مصطکی دو مثقال مصطکی معرب از مسطخی و بعربی علک الروم نامند صمغ درختیست سفید او را رومی گویند و قوتش
تا بیست سال باقی است در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و اشتها و محلل ریاح معده
و رافع ضعف جگر و معده و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا و جهت
عسر النفس و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم قصبه ریه و با کهربا جهت نزف الدم و با کندر جهت قوت فهم و
حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه از مجربات است و خاییدن او جهت جذب
رطوبات دماغی موثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش گردگان و کتیرا و بدلش بوزن او کندر و در تقویت
مقل معده و جگر او خرد و قدر شربتش تا یک مثقال است مقل بهندی گوگل گویند و او صمغ درختیست
درخت کندر و در سواحل بحر عمان بسیار یافت میشود و صمغ آن هرچه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل
ازرق و مایل بزردی مقل الیهود و مایل بتیرگی و سیاهی را صقلی می نامند و آنچه از نواحی یمن خیزد
بادنجانی بیاشد و او را مقل عربی گویند و بهترین زرد و صاف براق تلخ است که زود حل شود و چون بر آتش
اندازند خوشبو شود و قوتش تا بیست سال باقی است در اول سوم گرم و در اول دوم خشک و جالی
و محلل و ملین و مدر و رافع حدت ادویه مسهله و با تریاقیت و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و
شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و تقویت باه و تنقیه
سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و ضماد او جهت
تسکین اورام صلب و درد پهلو و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با اندکی سپند در جهت اسقاط و انه بواسیر
تاثیل و بخور او جهت بواسیر از مجربات است و مضر ریه و مصلحش کتیرا و مضر جگر و مصلح آن زعفران و
ملح بدلش دو ثلث او مر و ربع او صبر و قدر شربتش یک درم است ملح بفارسی نمک و بهندی لون نامند

از حجری و مائی میباشد معدنی بدون آب متکون میگردد و آن جبلی و بحری میباشد و مائی آن
خشک مائیست که منجمد میگردد و معدنی او اقسام است و هر یک را نامی مخصوص است و مذکور میشود و بهتر
نمک اندرانی معدنی ست پس ملح مائی بعد از ان نمک طعام و زبون ترین آن ملح معدنی ست
و املاح مصنوعه نیز میباشد و آن چنان میباشد که خاکستر بعضی نباتات که آب آنرا صاف نموده
با آتش یا به آفتاب منعقد میسازند و کذلک از ابوال انسان و حیوانات نمک میگیرند و مراد از
مطلق ملح نمک طعام است و مجموع آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و مصلح اغذیه بارده و بوداده آن
قابض و سوخته آن الطف و همه آن غاسل امعا و دافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام و با عسل
و سکنجبین دافع ضرر افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی
نافع و قی کردن با آب نمک و سکنجبین منقی معده و اکتحال او با هر دوا در جهت بیاض مجرب است
و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب و
مضر ابدان نحیف و مصلحش صمغ و عرق او که ابرع و ابیق کشند بغایت مشتهی و خوش طعم و مخفف رطوبات
معده و امعا و مفتح سدد و رافع استسقا و سپرز و اکثار او باعث لاغری بدن ملح اندرانی
ایفاری نمک سنگ بلوری نامند و در آخر دوم گرم و خشک مسهل بلغم و در تقویت فهم و ذهن و
نفع تخمه قوی تر و درا و درین [illegible] استعمال غیر او جایز نیست ملح اسود از اقسام ملح الحجین است
او سیاه و با نفطیت و مشهی و مخرج بلغم و سودا ملح الحجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد
و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی بسیاهی و بعضی بزردی و بهترین او سفید و صاف است و
در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی است ملح هندی نمکی است شفاف و سرخ
مایل بسیاهی و قطعات بزرگ میباشد در اول سوم گرم و خشک مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک
اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و در [illegible] قسم مرسیا لغت یونانی بمعنی

ملح اندرانی
ملح اسود
ملح الحجین
ملح نفطی
ملح هندی

حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که در بلاد فارس نامند قیر منجمد میشود
و در بعضی بلاد گیلان و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریا
مغرب یافته میشود بخوبی فارس و بلاد ایران نمیرسد و بهترین او سیاه و براق است که بوی بد نداشته
باشد در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی غالب گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست
مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضا باطنی و ظاهری و تسکین باه و حافظ ارواح بدنی
و سریع النفوذ و جهت وجع الفواد و اختناق رحم و ابتدای جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب
و رتیلا و فواق و رعشه و لقوه و سموم با مشترکه در دو تقویت معده و جمیع امراض بارده و نفث الدم و
جراحت مثانه و سلس البول و شرب محلول او در روغنها و ضماد او جهت شکستگی اعضا و بیرون آمدن مفاصل
و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل مفید و قطور او با روغن گل جهت گرانی سامعه و سعوط او با آب
مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغی و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و سعوط
آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک باه نافع و مضر محرورین و مصلحش
سکنجبین و بدلش قفر الیهود است و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درم و در سایر امراض از یک قیراط تا یکدانگ و تیح

در حرف النون ناتخواه

بست و چهارم در حرف النون ناتخواه اسم فارسی است بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین
گویند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است قوتش تا چهار سال باقیست در اول سوم گرم و خشک مجفف
و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل و دافع فواق و رطوبات از جهت درد سینه و ضماد جگر و سپرز و مفتح
ریحی و آنچه بسبب دوای سمی و مسهل باد جهت رفع حادث افیون و مضرت آن و قی و غثیان آرد و بدبو و تخمه
فساد اشتها و پیها فرسته خصوصاً صالح و سرد احشا و بهق و برص نافع و ضماد او با سفیدی تخم مرغ جهت ناف
برآمده مجرب و با عسل جهت درد جمیع اعضا و تحلیل اورام آن مجرب است خصوصاً باطین قیمولیا و ناشتا خوردن سه
مثقال او با یک رطل شیر تجویز نمایند تا بنصف رسد با شکر یک وقیه که بالای لحوم خورد جهت رفع سنگ گرده و مثانه

از مجربات است و بسیار فربه میکند و چون او را در آب لیمو چندان که یک انگشت بالا آید تر کنند و
خشک نمایند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعاده اشتهای باه و تسمین مجرب است و مصدع محرورین و مصلحش
نارجیل کشنیز و بقلة الحمقا و شیر و ضعیف و مصلح آن پسته و بدلش شونیز و در تسمین قدر شربتش تا سه درم نارجیل
بفارسی نارگیل و بهندی ناریل کهوپره گویند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و شیرج او بسیار گرم
و خشک و با مضرت است آب او گرم و تر و بسر او در اول گرم و در سیوم خشک و مغز نارجیل مولد منی
و مسخن گرده و مسمن بدن پیرین و جهت دفع مواد بارده بلغمی و سوداوی و جنون و ضعف جگر و با شکر
جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او دیر هضم و مولد خون غلیظ و مصلح آن
نارجیل بحری شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوه های ترش و شیرج آن مورث غثیان و غشی است و قدر
شربتش از جرم آن تا سه مثقال و از آب او تا سه وقیه نارجیل بحری بفارسی نارگیل دریائی
گویند مقی قوی و سائیده او جهت رفع سموم هوام و افعی و افیون و مانند آن مجرب است و
تا قی کند مگر با بدرقه او و اگر قی نکند علامت خلاصی از سم بود و در دفع مضرت هوای وبائی و اختلاف
نارنج آبها است و اقوی از تریاق کبیر است قدر شربت او یک قیراط است نارنج معرب از نارنگ
فارسی است گویند ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم
گرم و خشک و ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و موافق نزلات و سرفه
حاره و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزاء او در همه امور بهتر از ترنج
و شربت یک درم و نیم خشک او با آب گرم جهت تحلیل و ضماد پوست
زرد او با سرکه جهت درد سر و آب خیسانیده پوست و شکوفه او جهت
عسر ولادت مجرب و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر آن و رافع امراض
حاره و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر و دو درم از تخم مقشر

او تریاق گزیدن جانوران و در سایر افعال مانند ترنج و لیموست و مضر بانرنج با عصاب
کثیرست و بوئیدن شگوفه او مقوی دماغ و عرق او که مسمی بعرق بهارست در دوم گرم و خشک
و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتهاء باه و خفقان و غشی و خوردن او هفت روز
هر روز دو اوقیه او با ربعدرم مرجان حسب حاجت شکر جهت دفع طحال مجرب و اکثار بوئیدن
او مورث بیخوابی و مفسد عرق بهار نیز هواست و مصلح او گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال و در شیشه
تا یکسال باقیست نشا بفارسی نشاسته گویند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است
سفری و رادع و قابض و موافق امعا و مصلح ادویه مسهله و حابس اسهال و خون خصوصاً بوداده آن
با شکر و روغن بادام که تنگه نیم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر
نافع و مقلل منی و مسدد و مضر بمعده مصلحش شیرینیها و کرفس و قرنفل و بدلش بیخ سفید و قدر شربتش
از یک مثقال تا پانزده مثقال نیل بهندی و بستانی میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی
معتدل است محلل و رادع ابتدائی اورام و قابض و دافع نفث الدم و نزف الدم و جالی کلف و
بهق و جراحات تازه را نافع است و برگ او خضاب بسیار خوب است و طلای سوخته او با هم وزن
مرداسنگ و قدری روغن گل و سموم جهت آکله از مجربات است و باید که قبل از طلا موضع را آب باران گرم
غسل بشویند و مضر ریه و مصلح او عسل و بدلش بوزن او آرد جو و ثلث او ماییثا و قدر شربتش تا دو
درم است نیلوفر نباتیست مشهور انواع میباشد جمله اجزای او در دوم سرد و تر و بعضی بیخ او
را گرم و خشک و تخم او که سرد و خشک است و مراد از مطلق او گل نیلوفر کبود است و نیلوفر زرد
گرم و خشک و کبود لطیف تر و مقوی دل و مسکن حرارت آن تبهای حاره و تشنگی و منوم و مانع
احتلام و جهت درد سر و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و نزله و با زعفران و دارچینی جهت
تقویت دل و خفقان نافع و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن لبوبات و بدلش

نشا

نیل

نیلوفر

نبفشه و خطمی و فرنج او جهت سپرز و اسهال و من و سیلان منی و ضماد وش جهت درد مثانه و معده نافع
و تخمش رافع اوراحیض و درد مثانه است و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و
قدر شربت از هر یک او از دو درم تا سه درم و فرنج بست و پنجم در حرف اللواو ورد احمر
بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او بستانی تمام ناشکفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و
نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوت قابضه
و خشک اورا قبض زیاده و مفتح با سار لیقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و طلای
او و قطور عصاره او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهت تقویت لثه و ذرور خشک او جهت
بیشتر شدن و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله مفید و آنچه در میان گل شبیه به تخم و ورد است آنرا
زر ورد گویند و دو درم او با آب رافع اسهال عسر العلاج و نفث الدم و سیلان خون است خصوصا
چون با اقماع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و بوئیدن گل مهیج زکام و عطسه و باشری
و در بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلحش انیسون و بدلش
نشل او بنفشه و ربع او مرزنجوش و قدر شربت از تازه او تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم
و از آب او تا هشت درم و روغن گل که گل بی اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد
از سفید شدن گل تجدید گل تا هفت مرتبه کرده تیار سازند یا با آب افشرده تازه او را با مثل آن روغن
کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مذکور مرکب القوی مرطب دماغ و منوم و رادع و قابض
و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله و مسکن التهاب معده و رافع مواد خبیثه زخمها
و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده
و در تسکین درد ها عجیب الاثر است و طلای او با سرکه و تخلیه او با سرکه و گلاب مسکن صداع و رادع بخارات دماغی
و موافق اورام آن و حقنه کردن او در حالت اسهال ها و مقوی فعل آن و بدلش همو زن او روغن بنفشه و

ورد احمر

بوزن آن روغن خلاف و عرق گل که گلاب گویند نیز مرکب القوی است و مایل بسردی و با حرارت لطیفه و مایل برطوبت و با قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی او را بسیار غالب دانسته اند و مقوی دماغ و قلب و معده و قوتهای بدنی و جگر گرم او و جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض معده نزله و درد و صداع و درد جگر و سپرز او جهت خفقان حار و تقویت بدن و بوئیدن و طلا نمودن او جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت باردان و نخلخه او جهت تقویت دل و دفع غشی و خمار و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس مفید و گلاب مکرر بقدر دو اوقیه مسهل است و بالخاصیه مضر باه و باعث سفیدی مو و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش تا چهار مثقال فصل بیست و ششم در حرف الها هندبا بفارسی کاسنی نامند بستانی و بری میباشد بستانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ و با خشونت و مایل بتلخی و گاه کبود و بزرگ و او را هندبای شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر او دیگری را برگ کوچک باریک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب و او را هندبا البقل نامند هر دو قسم در اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن رفع گردد لهذا شستن کاسنی منع است از جهت لطافت مفرط بسبب اختلاف مکان و هوا و زمان تغیر طعم و طبع او میشود و دوا مفتح سده و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و رافع سده او و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او با آب رازیانه بهترین ادویه یرقان سده است چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه و تقویت معده و با گلقند جهت تپ ربع و طلا آب او جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیده برگ او با آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حاره و اورام حاره بعدیل و غرغره او با خیارشنبر جهت ابتدا ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ او جهت رمد حار و خیارچنبر و ضماد با آرد جو و روغن بنفشه و مضر مسافر و مصلحش سکنجبین است

در حرف الها با سین

و قدر شربت از آب او تا نیم رطل است تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت و با اجزا بارد و جهت تپهای
صفراوی و سددی و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و راز یانه
جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نزف الدم و تحریک اشتها موثر و بغیر از تر طبیب
تا یبس نیا بد گل کاسنی مدر او معتدل و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو موافق او و قدر شربش از درم
تا پنج درم و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا
و مدر بول و جهت تپهای مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا نافع
و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از ساییده او از یکدرم تا چهار درم و در مطبوخ از پنج درم تا بیست
درم و عرق کاسنی نسبت آب او بسیار ضعیف تر است و بری او نباتش مانند بستانی و گلش کبود
و طعمش بسیار تلخ میباشد و در آخر اول سرد و خشک و مقوی معده بغیر از تر طبی قوی تر از بستانی و جهت
نفث الدم و تخم و بیخ او در افعال قوی تر از بستانی و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و مار مفید و هر یک بدل
دیگری اند فرنخ لبت و هفتم در حرف الیا مر یاقوت اقسام میباشد بهترین او سرخ شفاف
گلناریست که رمانی نامند یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دوم گرم و خشک و کبود او
در اول و دوم سفید در اول و خشکی در همه غالب است مقوی دل و دماغ و مفرح و شرب یکدرم او تریاق
سموم و تعلیق او بالخاصیه جهت تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و نزف الدم و انگشتری او
جهت قضای حاجات و غرق و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوی دهان موثر و قدر شربتش از
یک قیراط تا یکدانگ یاسمین در هندی چنبیلی نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در دوم گرم و خشک
و مفتح سدد و مسهل بلغم و سودا و بار اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و مفرح و محرک باه و مدر حیض و بوییدن
او جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و نطول طبیخ او جهت دردهای بارد و صداع و ضماد او جهت کلف و
سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب او اعانت نعوظ موثر و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و بدلش یاسمین زرد

بمل هر دو یا سمین بری و قدر شربت از جرم او سه درم و از آب دو درم و روغن یاسمین بمقدار مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است قدر شربتش از سه درم تا پنج درم و گل یاسمین زرد را در خطل سبز مهرا انجته یک درم او را با عسل یکو قیه چند روز بدستور مداومت نماید جهت استسقا و درد کمر و مفاصل مجربست **رفیق دوم** در بیان لغات مستعمله درین کتاب تا مبتدیان را اشکال نیفتد **آبزن** آنکه آبیکه ادویه در وی جوشانیده باشند و در ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن نشانند و آبش تا به ناف باشد **استنشاق** چیزی مائی در بینی کشیدن **اطریفل** معرب از تری پهل است عبارت از هلیله و بلیله و آمله بود **اکال** چیزی ست که بقوت تحلیل خود و جوهر لحم را بخورد یا ناقص سازد مانند زنگار **اکتحال** چیزی در چشم کشیدن **انکباب** آنکه بخار آب گرم بهدن رسانند خواه بخار پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه برای آوردن عرق بسیار زند یا بخارات مطبوخ ادویه بگوش رسانند **پادزهر** چیزی که از شان او ست که حفظ صحت و قوت نماید و روح را از تحلیل باز دارد تا بسبب آن ضرر سموم را دفع سازد و گفته اند هر چه دفع سم بخاصیت کند و مفرد باشد پادزهر ست مانند زهر مهره **پاشویه** آنکه در آب گرم پا در آبیکه در وی سبوس گندم و غیره ادویه جوشانیده باشند پاهای بیمار را گذارند بنوعیکه تا زانو در آب بود **بخور** آنکه ادویه را بسوزند تا بوی آن بدماغ برسد یا دود آن بطریق مخصوص بعضو رسانند **برود** آنکه ادویه سفوف آنرا ترتیب داده باشند بچشم کشند **تدهین** روغن مالیدن است **تریاق** دوای است که خاصیت پادزهر دارد مانند تریاق فاروق و گفته اند که مرکب صناعی باشد **تفتیح** چیزی بر بدن مالیدن **جاذب** چیزیست که ماده را بجانب موضع خود بکشد مانند چند بیدستر **جالی** چیزیست که رطوبت لزجه را از افواه مسام عضو بخراشد جاروب وار و پیدا شد جاذبه چون سرکه بسیار دمانند **حموضات** **حابس** چیزیست که از شان او قبول سیلان باشد و حال آنکه بالفعل جمع شیر سیال بود و آن خود ذات

خود رطوبتی دارد که برای او برودت کثیف مجمد عارض نشود و هرگاه حرارت بدنی یا خارجی
در و تاثیر کند سیلان می پذیرد مانند موم **جوارش** چیزیست که طعام را هضم کند **حقنه**
سائلیست که در محقنه کرده از راه دبر یا معا و از راه احلیل و قبل در مثانه و رحم رسانند **حمول** آنست که ادویه را
با ادویه تر کرده یا آلوده در دبر یا در قبل بدارند **خاتم** چیزیست که بسبب یبوست خود سطح جراحت
خشک نموده پیدا کند که محافظت از آفات نماید مانند انزروت **خضاب** چیزیست که موی را
سیاه کند یا رنگ دهد **دهنی** چیزیست که جوهرش روغن باشد مانند لبوب **ذرور** آنکه ادویه
خشک بسایند و در چشم یا بر جراحت پاشند **رادع** چیزیست که بسبب تبرید و تکثیف عضو و تضییق
مسام آن مواد منصبه را از عضو دفع کند و آنچه در ریختن باشد منع از ریختن کند و عضو را اقوی گرداند
و حرارت جاذبه عضو را تسکین دهد تا جذب مواد نکند مانند صندل این ضد جاذب است
زروق بهندی پچکاری گویند دوائیست که در احلیل و قبل بآلتی که معمول یا متخیل است ریزند
و آن آلت را زراقه و مزرقه نامند **سایل** چیزیست که اجزای او در جهات پراگنده شود
اشهم آنکه اجزای او از هم منقطع شود یا نشود مانند ربیعات این ضد جاذب است **سعوط** سائلی را
گویند که به بینی ریخته شود و لا بد به دماغ رسد نشسته است خواه در بینی خواه در گوش خواه در احلیل چکانیده
شود **سکوب** آنکه چیزی سائل اندک اندک از فاصله بر بدن بریزند و توقف کنند و باز بریزند
سم چیزیست که بسبب کیفیت مضاده خاصیت خود فساد مزاج کند مانند بیش **سنون**
چیزیست که ساییده بر دندان مالند یا پاشند و مقوی جوهرش باشد **شموم** آنچه خشک و تر
ببویند **شیاف** که آنرا اشافه نیز نامند چیزیست که دراز ساخته در دبر یا در قبل یا دیگر منافذ
دارند یا در آب ساییده در چشم کشند **ضماد** آنچه چیزی غلیظ بر عضو نهند **طبیخ** دوائیست
که ادویه را جوشانیده آب او را استعمال کنند **طلا** آنچه چیزی رقیق بر عضو نهند یا بمالند **غاصر**

که بسبب شدت قبض خود ماده و رطوبت رقیقه را که در تجویف عضو است خارج کند مانند بلیله کابلی
غرغره چیزیست که از قسم مایعات که در دهن حرکت دهند تا حلق رسانند و بلع نکنند و بیفگنند غسول
چیزیست که بسبب رطوبت و سیلان خود یا بجلای خود ماده متشبثه بسطح عضو را بشوید مانند آب
فتیله آنچه بشکل فتیل دراز کرده در دبر یا در قبل یا در گوش یا در بینی یا در رحم یا در جراحت دارند فرزجه
حمولی که مخصوص بفرج زن و رحم است قابض چیزیست که مجاری عضو را تنگ کند و اجزای آنرا جمع
نماید مانند گل ارمنی قاتل چیزیست که بکیفیت و صورت نوعیه خود هلاک کند قاشر چیزیست
که بسبب فرط جلای خود اجزای فاسده جلد را خارج کند یا چرک از سطح استخوان بزداید مانند قسط قطور
چیزی مائی که در گوش دیگر سوراخها چکانند کاوی یعنی داغ دهنده چیزیست که جلد را سوخته خشک
سخت مانند انگشت کند همچو زاک مکثف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او
سوی اجزای خود تقسیم نشود و اجزای ارضی در و غالب شود و رطوبت شدیدة الامتزاج بدان منطبق باشد
که بسبب آن تفرق و تفتت را منع کند و اگر با وجود این لزج باشد مانع خورد شدن اجزا اکثر میشود مانند کندر
کحل آنچه بسرمه سا کرده در چشم کشند کماد آنچه گرم کرده بر عضو نهند هرگاه سرد شود باز گرم کرده
بنهند و آن رطب بود مانند آنکه آب ادویه یا صرف آب گرم در مثانه گاو یا در شیشه پر ساخته
یا پارچه در آن تر نموده بر عضو نهند یا یابس بود مانند آنکه ادویه خشک را در صره بسته بر تابه گرم کرده
بر عضو نهند یا پارچه مانند گرم کرده بر نهند لاذع چیزیست که بقوت نفاذ و حدت اتصال عضو را
در منافذ کثیره که بانفراد خود محسوس نشوند بلکه بجملتها محسوس شوند متفرق سازد و حار مانند خردل یا
بیچ سم لخلخه چیزیست که رقیق و خوشبو در شیشه کنند و حرکت دهند و ببویند لزج چیزیست
که هرگاه هر دو طرف او کشیده شود از یکدیگر منفصل و منقطع نشود و با وجود این سهل التشکل باشد
و با چیزی که مس کند شدید الالتصاق بود مانند عسل لطوخ چیزیست که از طلا غلیظ‌تر و از ضماد رقیق‌تر باشد بر عضو

بیالاید لطیف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او با اجزای صغار
منقسم شوند مانند غافث و این ضد کثیف است لعابی چیزیست که هرگاه در
آب تر کرده شود و از اجزای لزجه منفصل شوند مانند خبازی مالح چیزیست که سیلان
کند و رقیق القوام بود چون آب مالح یعنی شور چیزیست که در زبان چون گزندگی نفوذ کند
مانند املاح مبرد چیزیست که بقوت تبرید خود برودت پیدا کند مانند کافور مبهی آنچه سبب تولید
ریاح لطیفه و بخار اعصاب و عضلات اعضای تناسل گردیده محرک او شود و باعث تکون ماده منوی
گردد مانند لبوب مجفف چیزیست که بتحلیل و تلطیف رطوبات بدن را نابود کند مانند فاوانیا
مجمد چیزیست که بتکثیف و برودت خود اجزای اخلاط را فراهم آرد مانند بزر البنج محلل
چیزیست که ماده را برای تبخیر تیار کند و جزء جزء او را بخار منفصل کند هرگاه تاثیرش ورود دایم
باشد آنرا بالکل نابود سازد مانند بابونه محلل ریاح که آنرا کاسر ریاح نیز گویند چیزیست
که قوام ریح را تنک کرده منفع سازد مانند نانخواه محرق چیزیست که بحرارت خود لطافت
و رطوبت اخلاط را بالکل نابود کند و یا دست آنرا باقی دارد مانند فرفیون این ضد محلل است
محکک چیزیست که بحدت خود خلط لذاع حاد را بجانب مسام جلد بکشد و بحکه قریب سازد
مانند لبلاب محمر چیزیست که خون را بقوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند و بحدت تکیه عضو
را گرم و رنگ جلد را سرخ کند مانند خردل مخدر چیزیست که روح حساسه محرکه
عضو را برای تاثیر روح نفسانی یا عضو و عصب را برای تاثیر قوای نفسانی غیر قابل قبول
تام سازد و آن بر دو نوع است یکی آنکه بکیفیت باشد و آن برودت پیوسته قویه است
مانند افیون دوم آنکه بخاصیت بود مانند طرخون و برگ عناب که در تخدیر حس ذوق
تاثیر عظیم دارد مخشن چیزیست که از ماده لزجه اجزای سطح عضو را

بعد ملاست طبعیه مانند ملاست قصبه ریه یا عارضه همچو ملاست معده مختلف الوضع نماید مبرد مانند
مازو و جاز همچو جزو ل مدر چیزیست که رطوبت‌ها را بطرف مجاری بول حرکت دهد تا از راه بول دفع شود
مانند تخم خیارین مدمل چیزیست که بتجفیف و تکثیف خویش رطوبتی را که در میان هر دو لب
زخم است لزج کرده باهم بچسپاند مانند مرداسنگ مفتت یعنی تلخ چیزیست که بسطح ظاهر زبان غوص
کند و اثر او درشت سازد و با کراهیت بود و طبع از او رم نماید مانند صبر مرخی چیزیست که بحرارت معتدله
و رطوبت ملینه خود جرم عضو را نرم کند مانند خطمی مرطب چیزیست که بفرط رطوبت خود احداث
رطوبت کند مانند روغن کاهو مرقق چیزیست که قوام غذا و خلط را رقیق کند مانند آب مزلق
چیزیست که برطوبت و سطح فضلیه بتجسیم مجاری را تر کرده قابل انزلاق و اخراج نموده بقعر امعا
و خارج کند مانند آلو بخارا مزوره هر غذای که بدون گوشت برای مریض سبز مسدد
چیزیست که بکثافت تعریت پوست خویش مجاری و مسام جلد را بند نموده مواد واجب الدفع را
محتبس سازد مانند ... مسقط چیزیست که بسبب فرط تفتیح خود و قمر رحم را گشاده جنین را ...
... مسکن چیزیست که حسی آرد اعم از آنکه بتبرید باشد یا بتخدیر یا بمناسبت ...
که اخلاط و ارواح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد مانند ... مسهل چیزیست که فضول را از عروق و
اعضا بقعر امعا حرکت دهد مانند خیار شنبر مشهی آنچه تحریک طبع بخواهش غذا کند مانند حماض مصلب
چیزیست که بفرط برودت و خشکی و تکثیف خود جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت نماید مانند افیون این
مقابل مرخی است مصلح چیزیست که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه ضرر را دفع نماید همچو
کتیرا که مصلح بود و نیست یا منفعت و فعل او کند همچو امتزاج ترید با زنجبیل یا حفظ قوت سازد مانند
امتزاج ادویه با عسل یا کسر حدت نماید مثل امتزاج کتیرا با سقمونیا یا بدرقه جهت رسانیدن قوت ادویه
باشد همچو امتزاج ذراریح با مدرات مضر چیزیست که بدن را ضرر کند اعم است که او را نقصان رساند

یا احداث مرض کند مطبوخ چیزیست که ادویه را در مایعات جوشانیده آب وی بنوشانند مطفی
چیزیست که حدت اخلاط حاده را منکسر سازد مانند آلو بخارا معرق چیزیست که رطوبات را از
مسام دفع کند مانند گل ارمنی معطس چیزیست که بنفوذ قوت خویش تحریک مقدم دماغ نخستین کند
از تحریک او عطسه آید مانند کندش معطش چیزیست که طبیعت را احتیاج ترویح نماید اعم از آنکه
ترویح او بالذات باشد مثل معده و کبد یا بهوا بود مانند ریه و دل همچو کرفس معفن چیزیست که مزاج
روح و رطوبات اصلی را فاسد کند تا در روح صلاحیت کار خود نماند مانند تافسیا مغثی چیزیست
که ماده در رطوبات معدی را بجانب اعلای بدن حرکت دهد و دفع کردن نتواند مانند تربد مغری
دوای یابس است که رطوبت رقیقه لزجه در وی باشد که بسبب آن بر افواه مسام عضو چسبد التصاق
نموده منع سیلان مواد کند مانند اسبغول بریان مغلظ چیزیست که قوام رطوبات را غلیظ تر
کثیف تر از قوام سابق کند و آن ضد ملطف است و آن بر سه گونه است اول آنکه بسبب برودت
خود بعضی اجزای خلط را جامد سازد مانند مغز تخم کدو دوم آنکه بحرارت خویش اجزای خلط را
منعقد نماید همچو ثعلب سوم آنکه بفرط یبوست که در وی است اجزای اخلاط را غلیظ کند همچو سنگهای خشک شده
مفتت چیزیست که اجزای خلط متحجر را ریزه ریزه کند مانند سنگ سرماهی مفتح چیزیست
که ماده ساده متشبثه در افعال مجری را که از منشاء او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند
مانند اسطوخودوس این ضد مسدد است مفجج چیزیست که ببرودت خود فعل حرارت غریزی
و غریبی را در غذا و خلط باطل کند بحدیکه غذا را غیر منهضم و خلط را غیر نضیج بیارد مانند قثا
مفرح چیزیست که روح حیوانی و نفسانی را در بدن منبسط و منتشر نموده تعدیل مزاج او سازد
و خوف را دور کند مانند عنبر مفشی چیزیست که ریاح مجتمعه را پراگنده کند مانند نانخواه مقرح
چیزیست که رطوبت اصلیه را که وصل اجزای جلد از وست نابود کند و ماده ردیه ساده را بجای

او بگشاید و موجب قرحه گردد مانند پیاز و این ضد مدمل است مقطع چیزیست که ماده غلیظه لزجه
منتشبه بعضو را لطف اجزا خورد منقسم نماید اگرچه غلظت و لزوجت او باقی باشد جار مانند غاریقون
و بارد مانند سکر مقوی چیزیست که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل کند که فضول منصبه را
قبول نکند تمام است که بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا بالخاصیة مانند
گل مختوم مقئی چیزیست که از شان او باشد که رطوبات را بطرف اعلای بدن حرکت
دهد تا از راه معده و دهن دفع شود مانند آب غیر مطبوخ عنب الثعلب سبز مکرب چیزیست که
بحرارت شدیده و مرارت جوهر خود قلب و معده را ضرر رساند و بیقرار کند مانند بید انجیر ملحم که آنرا
منبت اللحم نیز گویند چیزیست که بسبب تعدیل مزاج و تجفیف خود خون جراحت منعقد شوده لحم کند مانند
مرداسنگ ملطف چیزیست که قوام ماده موجوده بدن را از قوام سابق رقیق کند مانند زوفا
و این ضد مغلظ است ملین چیزیست که ماده و رطوبات که در معا و حوالی آن باشد از راه مقعد
بیرون آرد مانند تمر هندی ملمس چیزیست که بر سطح عضو خشن پراگنده شده رفع خشونت او
کند و آن بر دو نوع است یکی آنکه خشونت عضو را ازاله سازد و آنرا املس حقیقی گویند دوم آنکه
خشونت او را دفع نتواند نمود لیکن رطوبات لزجه را بر ظاهر عضو پیدا کند آنرا املس مجازی گویند مانند کتیرا
و این قسم ثانی را نیز گویند منشف چیزیست که هرگاه رطوبت مائیه در مسامش نفوذ کند اثر او
ظاهر نشود مانند آهک منضج چیزیست که قوام خلط را تعدیل کرده برای دفع تیار رساند و آن حار
باشد مانند پرسیاوشان یا بارد مانند آلو بخارا و عناب تحفه نوشته این ضد مفجج است منفخ چیزیست که رطوبت
غذائیه غلیظه کثیره پیدا کند یا غالب باشد که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آنرا بریاح
تحلیل سازد مانند پیاز منفذ چیزیست که هرگاه بجسم ملاقی شود بزودی درو نفوذ کند مانند
زعفران منوم که آنرا مسبت نیز گویند چیزیست که مجاری روح نفسانی را بند کند تا روح از

انتشار در بدن باز دارد مانند افیون **موسخ قروح** چیزیست که رطوبت غلیظه خود قرحه را
مسترخی کند و خشک شدن ندهد بلکه رطوبت آنرا بیفزاید مانند موم روغن **نطول** چیزیست که از
قسم مایعات از فاصله متصل بر بدن ریزند و گاهی او را بر آبزن و انکباب نیز استعمال میسازند
نفوخ چیزیست که ادویه را سائیده در بینی دمند **نقوع** چیزیست که ادویه را شب با مایعات
تر کنند و صبح آب آنرا صاف سازند **وجور** چیزیست که هنگام بیهوشی در حلق می چکانند **هاضم**
چیزیست که غذا را بزودی قابل طبخ دهد مانند زنجبیل و این ضد منضج است **هش** چیزیست
که از ادنی مس اجزای او جدا شود و منفت شود مانند غاریقون **منزل سیوم** در معالجات
امراض مشتمل بر دو رفیق و یک مقام است **رفیق اول** در بیان تدبیر امراض مختصه بعضو
عضو بر سبیل ایجاز و آن متضمن بیست و دو طریق است **طریق اول** در امراض دماغ
و سر از انجمله **صداع** است یعنی درد سر اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت
ملمس و خشکی دهن است می باید که لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم تربوز
از هر یک هفت ماشه در آب برآورده شربت نیلوفر دو توله یا نبات سفید دو توله داخل کرده [illegible]
نمایند و شیر بز یا شیر دختر یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در بینی و گوش چکانند و کشنیز سبز یا برگ
یا عطر خس لخلخه ملطفه بویند و لخلخه بویند و نسخه لخلخه و اکثر مرکبات مستعمله در قرابادین مذکور است هنگام
حاجت بدانجا رجوع نمایند و صندل سفید با آب کشنیز سبز یا آب کوکنار حل کرده بر پیشانی ضماد
کنند و همچنین ضماد قرص مثلث در آب کشنیز سبز یا آب کوکنار نیز مفید بود و پارچه بگلاب
سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند برای صداع و سرسام نافع است و شاخها در ساق
پا و کف پا بکشند بعد از آن پاشویه نماید و غذا از بقولات بارده مثل پالک خرفه و توری و
کدو با برنج کنند و کهچری آشجو و دال مونگ یا خشکه نیز مناسب بود و همین است علاج سهر یعنی بیداری

(۱) در بیان تدبیر امراض مختصه

در امراض دماغ

صداع

شقیقه سرسام یا شوصه

مفرط و شقیقه یعنی درد نیم سر و سرسام که ورم حار دماغ و حجاب های داخلی اوست و ماشرا
که آن ورم دموی رود و پیشانی است و عصابه و آن دردیست که در هر دو ابرو متصل
بعضلهای پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو پیدا شود لیکن در سرسام و شقیقه و ماشرا و
عصابه فصد سرارو ضرور بود و خنجر آرد و مونگ یکپاس سرد دارد و اگر باز احتیاج افتد عمل
نماید بسبب سرسام نفخ کلی میدهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض بشگافند که خون
بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض ببندند وقتی که سرد شود دور کنند بغایت مجرب است و نافع
است اقسام سرسام را و همین حکم کبوتر بچه است لیکن در الدشریف استعمال این هر دو در اقسام
باردی نمودند و چون قرص شفت را با آب کشنیز سبز سائیده بر پیشانی ضماد کنند شقیقه و سرسام را
نیز نافع است و همچنین نازبو را در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب آرد و مالیدن
روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب آرد و

درد سر دموی

ضماد خشخاش اخضر برای سهر بسیار نافع است استعمال کنند و در درد سر دموی که علامت آن سرخی
وجه و ضربان در سر و غلظ قاروره باشد چیز نکو بعد از فصد سرارو باید کرد و اگر در این امراض
بتنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بار خورده دو در ایام دادن مسهل از مسهل بار تنقیه کنند
و اگر احتیاج مسهل دیگر شود متواتر ندهند بلکه در میان هر دو تبرید از لعاب بهدانه و شربت بنفشه
و امثال آن مستعمل کنند و اگر مسهل قی شود با همان وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات
مالیده تناول نمود و شیره بادام بالای آن ریخته بخورد و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات تبرید و
شیافات اعانت کنند کسی را که در مسهل عادت قی باشد بیش از مسهل یک دو روز قی کنند تا معده

علاج

پاک شود و در روز مسهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کنند و علاج درد سر
صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن و بیداری و زردی و صفائی قاروره است

سوای فصد باشد علاج درد سر دموی ست با زیادتی تبرید و اگر بلغم بود در آب که صعتر و حضض
دران جوشانیده باشند یا سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند برای صداعی که بسبب
گرمی دماغ باشد مجربست و علامت این صداع احساس حرکت گرمی و دغدغه است در بیرون
آمدن خون از بینی قطره قطره و در صداعی که بسبب شارکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد
و انتقاص این صداع بحسب اختلاف معده باشد و خوردن اشیا مضغم و قی کردن درین قسم نافع بود
لیکن اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوشانیده و صاف نموده بگرم قی کنند
و اندکی مصطگی روغن در گلقند آمیخته بخورند و اگر صفراوی باشد با سکنجبین و آب گرم قی کنند و سکنجبین
با گلاب تناول کنند و قی بسکنجبین کردن و بعد ازان شربت انار و شربت بهی و سکنجبین با گلاب تبرید
لقوه خوردن برای صداعی که بسبب خمار شراب باشد مفید بود لقوه و آن مرضی است که در عضلات
روی و چشم حادث گردد و شقی از روی کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه
زند از یک جانب برآید و گفته اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن
تا چهار روز بر ماء العسل اکتفا نماید و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و بعده جوز بوا در
دهن دارد و روز پنجم شوربا از کبوتر و موتهه تیار نموده بدهند و اگر به تنقیه حاجت آید روز ششم
منضج گرم دهند و چونکه ماده در اعصاب متشرب است می باید که هفت روز منضج گرم دهند روز هشتم
از مسهل گرم تنقیه کنند و درین امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان سیر داده باشند
روز دوم مسهل جلنجبین یعنی گلقند عسلی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان را
اضافه نموده بکار برند و باز مسهل روز سیوم دهم و بس حب ایارج جهت تنقیه کنند و طریق
دادن آن اینست که بعد از دو مسهل قلوس با زدو سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یکتوله حب ایارج بمغز
بادام یا روغن گاو چرب کرده بورق نقره پیچیده از چهار گهڑی شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند

و خواب نماید و وقت صبح مسهل گرم که در آن سوای مغز فلوس روغن بید انجیر مالیده صاف نموده
باشند بنوشند و بجای آب غذا آنچه در مسهل گرم مید هند بد هند و روز دوم گلقند عرق بادیان
تخم ریحان را تناول کند و باز بدستور حب هر چه پس از آن معجون سیر و دوا المسک حار و دیگر
معاجین گرم مانند آن بخورد و روغن دهتوره و دیگر روغن های گرم مثل آن بمالد و همین ست
علاج فالج و آن استرخای یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و گفته اند که هرگاه رنگ
عضو مفلوج متغیر شود و صغیر و باریک گردد علاج پذیر نیست و همین ست علاج استرخا و آن
ترهل و ضعفی ست که ظاهر میشود در عضوی بسبب عجز قوت محرکه و همین ست علاج تمدد و آن تشنج
عصبی و از جهت مبدا و از جهت خلاف آن جانب عضو هیچ جانب حرکت نکند و همین ست
علاج اختلاج یعنی جستن اعضا و همین ست علاج رعشه و آن علتی بود که در اعضای مرکبه
حادث شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا اثبات آن بطریق اتصال پس حرکات ارادیه
بحرکات غیر ارادیه یا اثبات ارادی بتحریک غیر ارادی مختلط شود و همین ست علاج خدر یا
و خدر عبارت از نقصان یا بطلان در حس لمس است و همین ست علاج سکته و آن سده
تامه است که در بطون دماغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حس و حرکت معطل شوند و فرق میان
سکوت و میت آنست که پنبه منفوش برابر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید
معلوم کنند که زنده ست و الا مرده و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا چراغ
دیده شود زنده بود و الا میت باید که صاحب سکته را تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز
باشند دفن نکنند و همین ست علاج تشنج و آن علتی ست عصبی که عصب بسوی مبدا خود حرکت کند
و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو نیز تابع او شود و همین ست علاج کزاز و آن تشنج
عضلهای چنبر گردن است همین است علاج صداع بارد لیکن در صداع بارد احتیاج مادر العسل نیست

صرع — واما صرع وآن سده غیر تامه است که در بطون دماغ ومجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی
دوار — را از نفوذ در اعضا منع کند وبقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زائل نمیشود و دوار
وآن مرضی است که چنان پندارد که چیزها میگردد و سدر وآن مقدمه دوار است وچنان
کابوس — محسوس میشود که بخاری از بدن متصاعد میشود وبسبب آن چشم تاریک میگردد و کابوس
وآن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه او افتاده و او را میفشارد
لیثرغس سبات — ونفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید ولیثرغس که ورم بلغمی دماغ است و سبات
جمود — وآن خواب مفرط طویل بود که بدشواری بیدار شود و جمود وآن مرضی است که آدمی ناگاه
نسیان — بر یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر نشسته باشد نشسته بماند و نسیان
یعنی فراموشی علاج جمیع امراض باشد علاج صداع بارد است و بیدالور دا از برای صداع و دوار
و سدر نیز فائده میکند و قرص مثلث در آب حل نموده طلا نمودن صداع بارد را نیز نافع بود و چون
بندق هندی یعنی ریٹه در آب بسایند و سه قطره سعوط نمایند صداع مزمن شقیقه را بسیار مفید
بود و چون جند بید ستر بر سر صاحب لیثرغس مالیده شود یا بویند نافع بود و مضغ کباب چینی و
دار چینی و وج و عاقرقرحا برای فالج و صرع بسیار نافع است مغز سر مرغ چون پخته بخورد موجب
جودت ذهن و نافع نسیان است و خوردن تریاق و مثرودیطوس از نیم درم تا یک درم
از برای سکته و صرع و فالج ولقوه بسیار نافع است و تابه گرم کرده بر سر گذاشتن و کندش و قرنفل
و جند بید ستر بویانیدن اصحاب سکته بسیار مفید بود و تنقل از حب صنوبر بالخاصیت نفع
میکند اصحاب لقوه و فالج و نظر کردن در آئینه چینی نافع ترین اشیا است صاحب لقوه را
وآئینه چینی آنست که از مس و نقره و برنج ساخته باشند و شراب و سرکه ضار ترین
اشیاست امراض عصبانی را و اجتناب از خوردن شب در امراض دماغی

واجب واند و طلا و مونیج برای آخذ مفید بود و اسطوخودوس و کشنیز خشک هر یک یکماشه در یکتوله
اطریفل کشنیزی آمیخته بدهد از برای دوار و سدر و کابوس مفید بود و حلتیت با سکنجبین خوردن
برای صرع بسیار نافع است و دو جوز عود صلیب فائده بلیغ میکند و نوشیدن شیر یا پیه حیوانات خصوصاً
خرگوش با شکر که نیز از مجربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون شکر بنوشند فائده میکند
شرب بندق هندی مع سعوط آن در آب چغندر نیز نفع دهد و جوز عود صلیب در ریسمان کبود بسته
در گلوی مصروع انداختن مجرب اشیاست و آویختن لسید و یاقوت و زمرد در گردن مصروع
بسیار مفید است و آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب است و بوئیدن عاقرقرحا و آویختن
آن نیز نافع است و سعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بوئیدن جندبیدستر
و حلتیت نیز نفع میکند و تجربه تاج خروس نیز نافع است و غذا از گوشت بره و مرغ و کنجشک مناسب بود

مالیخولیا و آن تغیر ظنون است بسوی بدی و فساد و صاحب این مرض همیشه بد اندیش و ترسان و
اندوهمند باشد و تغیر سببها ظاهر اگر از احتراق خون بود صاحبش همیشه فرحان و خندان بود و
اگر از احتراق صفرا باشد با جنون و غضب و اضطراب بود و اگر از احتراق سودا باشد با گریه و کثرت
خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون بود و علاج آن اگر از احتراق خون باشد
فصد جبهت اندام کند بعد از آن فصد صافن نماید و اگر خوف سقوط قوت نباشد در هر حال ابتدا
به فصد کنند و باید که نشتر وسیع زنند تا ماده غلیظه بیرون آید و حجامه با شرطه بر هر دو ساق با نشتر مفید
بود و تبرید صاحب مالیخولیا از آملهء پرورده و ورق نقره پیچیده همراه شیرهء آلو بخارا شیره کشنیز خشک
مقشر شیره خرفه سیاه و شربت نیلوفر و تخم فرنجمشک کند و مفرح بارد با شیرهء زرشک شیرهء آلو بخارا
شربت انار شیرین نیز نافع بود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو بر تارک سر مالیدن و
در بینی و گوش چکانیدن مفید بود و تبرید جگر از گلاب و صندل و کافور کنند و اگر احتیاج تنقیه شود

مالیخولیا

نضج ماده از منضج بارد باید نمود پس هرگاه نبض عریض و ملائم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و
رنگ آن از سفیدی بسیاهی زند چرائته اسطوخودوس بسفائج هر یک هفت ماشه افسنتین هلیلجات از هر یک
شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه کتان بسته هر یک نه ماشه غاریقون دو ماشه مغز فلوس شش یا هفت توله
ترنجبین گلقند شیرخشت تمر هندی از هر یک چهار توله شیره بادام بخورانند در منضج بارد زیاده نموده تنقیه کنند
و همین است علاج مالیخولیای صفراوی لیکن شربت بنفشه ترنجبین درین قسم زیاده باید نمود و اگر بعد از مسهل تنقیه
بحب افتیمون کنند انسب بود و طریق استعمال آن مانند حب ایارج است و بدانند که در سودای که از
احتراق خلط حادث شود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز میباشد
پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوص آن خلط نیز میباید و بجمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و در
مالیخولیای بلغمی و سوداوی آلو بخارا بخورانند گل گاؤزبان بادرنجبویه هر یک پنج ماشه گل سرخ اسطوخودوس
تخم کاسنی نیکوفته شاهتره تخم خطمی سفید هر یک هفت ماشه در منضج حار افزایند و ادویه شدید الحراره
موقوف نمایند پس هرگاه ماده نضج یابد بروز مسهل بسفائج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته چرائته
هلیلجات غاریقون تربد موصوف در مسهل افزایند و چون ماده غلیظ محتاج بمنضج زیاده میباشد
باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در مالیخولیای سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر ذهنی
بعد از مسهل مغز فلوس تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی بود و در
مالیخولیای صفراوی و سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و شیر بز و ماء القرع بسیار مفید بود و تقویت
دل از مفرح و دیطوس و دواء المسک حار و مفرح حار باید کرد و بجهت اصحاب این مرض تفریح و انبساط و
تنویم نافع ترین اشیاء است و ترطیب هوای خانه و ریاحین عطریه در خانه ریختن و بوئیدن و شمیدن
روائح طیبه خورانیدن اغذیه مرطبه فاضل الکیموس بردن بحمام پیش از غذا و آب نیمگرم بر سر ریختن
بهترین تدابیر است و از کثرت جماع و از اغذیه که سودا را زیاده کنند مانند عدس و کرنب و گوشت خشک

از حریف و مالح و شدیدة الحموضة احتراز ضرور است و هرگاه فساد طعام خصوصا حموضت در معده معلوم
شود قی کنانند و قرشی گفته که نصف درم افیون با آش جو دو سه کند جنون او را یک روز لیکن
احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مالیخولیای
مراقی اگر بسبب مرض ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گذاشتن محجمه بشرط بر مراق مفید
بود و گفته اند که فصد بعد هر چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و اگر
ماده سودا باشد مطبوخات و ضمادات حاره باید کرد و درین قسم تنقیه از ادویه شدیدة الحرارة
نباید کرد و گلقند و سکنجبین و مفرحها و جوارشهای مقوی معده و دل مفید بود و غذا چوچه مرغ و زردی
بیضه نیم برشت مانند آن مناسب بود و علامات مالیخولیای مراقی کرب و قلق و تنگی سینه و تهوع و جشاء حامض و جوع مفرط
و درد و سیلان بزاق و تشنه باشد زکام و نزله فضلاتی که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید زکام گویند

زکام و نزله

اگر بحلق و سینه آید نزله گویند و اگر حار باشد علامت آن سرخی رو و چشم و تیزی رطوبت که از
دماغ می آید علاج آن بهدانه عناب سپستان تخم خطمی سفید گاوزبان گیلانی در آب جوش
خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بدهد و اگر نزله باز نه ایستد گوند کتیرا هر یک یک ماشه در خمیره
خشخاش آمیخته همراه این جوشانده زیاده کنند و لعوق سپستان و حب سعوه کوکنار و غیره که حبس نزله کنند استعمال
نمایند و مداوم [illegible] واگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد و حب بنفشه تنقیه کنند و طریق استعمال
این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده بلغمی باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج هم مضایقه ندارد
و اگر ماده تیزی و باحدت باشد اول فصد سر [illegible] و تدبیری که در صداع مذکور شد باید و روغنهای سرد
مانند روغن نیلوفر و کدو استنشاق نمایند و از کافور و صندل تبخیر کنند و تا زکام زائل نشود از خوردن
گوشت احتراز نماید و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب نماید و
خواب روز خصوصا بعد از طعام نکند و در ابتدا نزله را حبس نسازد بلکه اگر محتبس شود از شکر طبرزد و کاغذ و عنبر

وسعوط و تبخیر کنند نیز بطبیخ بابونه و مانند آن اجتناب نماید **طریق دوم در امراض چشم**

شبکوری اگر **شبکوری** عارض شود باید که زهره گاو و قدری دارچینی شیشه کرده و دو روز در آفتاب گذارد پس استعمال نماید

وکحل شب استعمال کنند و ملا نفیس گفته که چون دار فلفل و موج در جگر بز غرس کنند و بریان نمایند و هرچه

ازان بیرون آید در چشم کشند برای شبکوری عجیب است و کندش و صبر و حضض سرمه سوده بهم بیامیزند

بیاض وکحل گل کنجد برای **بیاض** یعنی سفیدی که در چشم افتد مجرب است و آرد موده سرمه و دخان روغن

حول با قدری عنبر و مشک در چشم کشیدن **حول** را که آن عبارت ست ازان که مریض یک

خیالات چیز را دو چیز بیند فائده میکند **خیالات** و آن است که در هوا رو بروی چشم اشکال و الوان

مختلفه دیده شود اگر بسبب نزول باشد علاجش گفته میشود و گفته اند که چون خیالات تا شش ماه

یک و تیره بماند کدورت بصر و ضعف آن نیز از آن است پس آن چشم از نزول ایمن باشد و اگر بسبب بخار سوداوی

دماغ باشد اطریفلات و خمیره جات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و اگر بسبب بخار معده باشد اصلاح

نزول آب معده و تقویت آن کنند **نزول آب** آن عبارت ست از رطوبت غریبه که در ثقبه عنبیه جمع آید

و مانع ابصار شود علامت او آنست که مریض را مانند پشه و موی و دود پیش چشم محسوس شود

و چیزی را که بسیار روشن باشد مانند چراغ و ماه مضاعف بیند چون مستحکم شود و در پیش سفیدی ظاهر شود

و رقیق باشد بغیر از قدح علاج نبود و در ابتدای آن تخم کتیرا با ریک سائیده در شهد آمیخته

در چشم کشند و دخان کنند برای ابتدای نزول آب و سیلان رطوبت از مجربات است و مداومت

و مداومت خوردن اطریفلات و خمیرجات کنند و سعوط کاپهل از مجربات ست و عصاره آمله

قمل اجفان نافع بود و کحل لاجورد در چشم کشیدن و ریختن مژه را باز دارد و در روغن خسته زرد آلوی تلخ و در مژگان

مالیدن بعد ازان که با آب نمک شسته باشد **قمل اجفان** را یعنی شپش که در پلک متکون شود

شعر منقلب سفید بود و همچنین صبر و مویزج را طلا نمودن نافع است **شعر منقلب و شعر زاید** شعر منقلب آنست که سرهای

مژگان انگون بجانب چشم باشد و شعر زاید آنست که موی زاید باطن پلک فرو تر از منبت مژه بروید علاج
آنست که آن موی را بر کنند و شیر انجیر و خون ضفدع یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع نتف
طلا کنند و عصارهٔ آمله از برای ضعف بصر و سوزش چشم مجرب و آزموده است و کحل صدف
استعمال سازند و اگر درین امراض ازین تدابیر فایده نشود بعد از نضج تنقیه از مسهل حار کنند بعد از ان
حب ایارج و حب شبیار بخورد **قروح چشم** اگر در قرحه چرک بود اول ماء العسل در چشم کشند و شیر
بز اندرون چشم چکانند بعد از ان شیاف کندر در چشم کشند و در روز سه بار استعمال نمایند و شیاف زنگار
برای جرب چشم و دمعه و گل چشم مجرب و آزموده است مازو کوفته و بیخته مثل غبار سائیده بر اجفان
بپاشند و ساعتی بگذارند زایل میکند جرب عین را و کافور محلول در آب نیز نافع بود و **جرب** خشونتی
باشد در باطن پلک و با آن خارش بود و **دمعه** آنست که همیشه چشم از اشک تر باشد و **گل چشم** را
بهندی پهولی گویند **شعیره** ورم دراز مانند جو بر منبت اجفان حادث میشود و باید که در ابتدای
مرض سوت گل ارمنی صبر در آب کاسنی سائیده ضماد نمایند بعد از ان خون کبوتر طلا نمایند و
ضماد کردن با موم گداخته نیز مفید بود و کحل کافور برای احتراق عین فائده میکند و چون سوخته
فتیله چراغ بر تهالی جستی نهند و اندک تیل چراغ بران انداخته از سپاری چهالیه بسایند و سائیده آنرا
در چشم کشند برای سلاق مجرب است و **سلاق** آنست که جفن غلیظ و سرخ گردد و باشد که مژه
بریزد و بیشتر بعد از رمد حادث شود و شیاف ظفره برای **ظفره** یعنی ناخنه فائده میکند و آن
زیاد گوشتی است که بر ملتحمه ظاهر میشود و از گوشه های چشم بر تمام ملتحمه میرسد و علاج **غرب** که ناسور چشم
است اول چرک ناسور از پنبه کهنه پاک کنند و مونگ را خائیده بر ناسور بندند و استخوان سر گربه
که در زمین بنهایت چهل روز دفن کرده باشد سائیده ذرور نمایند و آب برگ تورئی خصوصا جنگلی
در ناسور انداختن بغایت نافع است و چکانیدن شیاف غرب نیز نافع است و بر ناسور داغ نهادن

قروح چشم

جرب

دمعه

گل چشم

شعیره

سلاق

ظفره

غرب

نهایت مفید بود و اگر دراین امراض ازین تدبیر فائده نشود فصد کنند و تنقیه از مسهل و حب ایارج
نمایند **طرفه** نقطه سرخ در ملتحمه حادث شود علاج آن در ابتدا قطره خون بال کبوتر یا بط
و یا کل[illegible] در چشم چکانند و در انتها با محللات چکانیدن مفید بود و **تکمیل** که سرخی خفیف مانند رمد در چشم
حادث شود علاج آن خفیف از علاج رمد بود و رمد در ورم بود در ملتحمه یعنی در سفیدی چشم **سبل** که پرده
بود در چشم که از انتفاخ رگهای ملتحمه و قرنیه حادث میشود علاج آن از لعاب بهدانه شیره عناب شیره
مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید کنند و ضماد گل ارمنی استعمال نمایند و پارچه از نیل رنگ نموده هم بالای چشم دارند
و پاره کرده دوائی هندی است چون در آب سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند مفید بود و گهره برای درد چشم و
رمد و دمعه بسیار مجرب است و دوای آشوب نیز مفید بود و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر زن حل کرده
در چشم کشیدن نیز نافع است و حب گیر در آب کوکنار سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند و اگر ازین تدبیر فایده
نکند فصد سر از جانب مرض بگیرند و زلو پس هر دو گوش و در نقره گردن هفت هفت عدد بچسپانند
و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد تنقیه کنند
پس حب هلیله خورد و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و در صورتیکه باده مرکب باشد و یا مزاج
مریض گرم نباشد تنقیه از حب ایارج هم مضائقه ندارد و **در فتج** رمد عظیم بود که ملتحمه متورم شود و چشم
بند نتواند کرد علاج آن مانند علاج رمد بود و در سوت دگیر و آب کوکنار طلا نمودن برای ازاله
گهانجی مفید بود و بعد از آن که پختگی معلوم شود زنگار کهنه دیوار خام را بآب سائیده بیرون پلک
طلا کنند و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زردچوب در آب سائیده طلا نماید و ضماد نبور طلا نمودن
نیز نافع است **روزکوره** علاج آن لعاب بهدانه لعاب اسبغول شیره خشخاش شربت نیلوفر تناول
کنند و شیر بز و روغن بنفشه روغن کدو در بینی چکانند و ترطیب و تقویت دماغ باغذیه مرطبه و تغلیظ
خون باغذیه لزجه مثل هریسه کله پاچه کنند و در آب سرد غوطه زنند و برد چهره در چشم کشند برده

رطوبت غلیظه که اندرون چشم متحجر شود می باید که انزروت با اندکی سرکه طلا نماید و اگر تحلیل نشود
شق کنند و بیرون آرد **طریق سوم در امراض گوش** اگر درد گوش از گرمی عارض
شود علامت آن سرخی گوش و سوزش آن و شدت درد و تسکین آن از اشیای بارده بود و
تبریدیکه در درد سر گذشت بباید داد و بهاورد در شیر دختر یا شیر زن حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و
شیاف ابیض در شیر زن یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل با اندک سرکه جوشداده نیمگرم در گوش
چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و اطراف گوش به صندلین و
گلاب و کشنیز سبز و کاهو طلا کنند و انکباب پوست خشخاش نمایند و اگر درد گوش نهایت سخت بود
اندک افیون در روغن گل حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و اگر از ورم باشد نیز تبرید مذکور مفید بود
و طلای جدوار طلا نماید و طلای زرد آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز نیز مفید بود و اگر ازین
تدبیر فائده نشود فصد سرارو کنند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج
ماده از منضج بارد نموده بمسهل بارد تنقیه کنند و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تپ شدت
کند می باید که لعاب حلبه تخم کتان تخم مرو بشیر دختر آمیخته نیمگرم در گوش چکانند تا نضج یابد و
منفجر شود و پس فتیله پنبه کهنه ساخته بعسل سرشته در گوش نهند تا پاک شود و بعد ازان انزروت
سائیده بر فتیله که بعسل سرشته باشند پاشیده در گوش گذارند و اگر بسبب طول زمان در گوش کرم پیدا
شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود و عصارهٔ افسنتین با سرکه در گوش چکانند و چکانیدن
آب برگ شفتالو نیز مفید بود و بهر گاه بمیل از آلت بیرون کنند داروی قاتل کرم هم که
در درد سر گذشته در اینجا نیز مفید بود و همین است تدبیر هوام که در گوش رود و اگر آب در گوش
رود علاجش باید که کف دست را بسوراخ گوش نهند و بر یک پا ایستاده جستن شروع کنند و یا قدری
پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند تا جذب کند و اگر درد گوش از سردی باشد

در امراض گوش
درد گوش

روغن بابونه روغن سوسن روغن بلسان نیم گرم کرده در گوش چکانند و روغن تخم ترب و روغن بادام
تلخ نیز درین باب مجرب است و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد است و همچنین دو سه قطره
از شیر زن قوم در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و همچنین آب کهدرین مجرب است بگیرند گرده گاو
و قدری از شحم آن و نمک ساییده بر آن بپاشند و نیم بریان کنند و فشرده آب آن را بگیرند و در گوش چکانند
بجهت گرانی گوش و درد آن تجربه رسیده است و اگر درد بسبب ورم سر باشد عنب الثعلب مغز فلوس
اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز ساییده نیم گرم نموده گرداگرد گوش ضماد نماید و همچنین ادویه را در شیر
گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و روغنهای مذکور در گوش چکانند و طبیخ برگ سیب مسکن درد گوش است
و باد سرد و آب سرد که بگوش رسد و درد پیدا کند علاج آن نیز همین است و همین است علاج درد گوش
که بسبب ریاح باشد و گوش را اگر ورم در آن سفید بود و چون مازو باریک ساییده در شراب کهنه آمیخته بچکانند
رطوبت صرف که از گوش سایل شود قطع کند و اگر تنقیه حاجت شود نضج ماده از منضج حار نموده بمسهل
حار تنقیه کنند پس از ان حب ایارج و حب شبیار خورد و شخصی را که نقصان یا بطلان در سماعت او عارض
شود نیز علاج همین است روغنهای مذکور و روغن زردآلوی تلخ در گوش چکانند و انجیر و خردل بکوبند
و فتیله ساخته در گوش نهند و قطور مومیایی با روغن گل بگرانی گوش نافع بود دوی
و طنین یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانیدن هم مفید بود
واکلیاب شبت بگیرند و چون افسنتین با سرکه جوش داده صاف نموده نیم گرم در گوش چکانند
خارش گوش را ببرد و اگر گوش را آواز عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطریفلات و خمیره جات
کنند و مشمومات و مروحات مقویات دماغ بکار برد **طریق چهارم در امراض بینی**
اگر خون از بینی آید تدبیریکه در رعاف گذشت باید داد و گل ارمنی با سرکه بر سر ضماد کنند و اگر آمله خشک را
در آب ساییده بر یافوخ ضماد کنند نیز فائده نماید و کافور قدری در سرکه جوشانیده در بینی

دوی و طنین

امراض بینی

چکانیدن خون آمدن از بینی باز دارد و آنچه معمول و مجرب است کافور قدری در آب افشرده
سبز گشنیز حل نموده در بینی بچکانند در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافه کرده شود
اقوی خواهد بود و همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن در حال رعاف را بند میکند و اگر ازین تدبیر
فائده نشود فصد سر ارو کنند و حجامه بر دوش و شکم نهند و در رعافی که در روز بحران واقع شود قطع
نکنند مگر وقتیکه ضعف طاری شود خشم بطلان یا نقصان قوت شم باشد سعوط مشک استعمال
کنند شخصی را بطلان شم عارض گردید با وجودیکه تنقیه دماغ مکرر نموده هیچ فائده نشد روزی
عطسه آمد و بلغم غلیظ دفعةً از راه بینی برآمد صحت یافت و سرکه بجوشانند و ببینی کرده بینی
نهند و انکباب شونیز نیز استعمال نمایند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بعد از نضج از مسهل حار و حب ایارج
تنقیه کنند و گاه باشد که گوشت زاید در منخرین روید و موجب این مرض گردد و آنرا بواسیر الانف
گویند علاج فصد سر ارو کنند و زنجبیل اندر تبریکه در ریشه گذشت بدهند بعد از آن تلیین طبیعت
بمسهل بارد نموده بحب ایلیه تنقیه کنند و فتیله زاج در بینی نهند و ضماد حب السلاطین بر بینی نمایند و
بالای آن مرهم زنگار نهند و ضماد سیجی کردن نیز بسیار فائده میکند و اگر ازین تدبیر زائل نشود قطع
کنند قروح الانف اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد و حجامت پس سر و تنقیه مرهم سفیده استعمال
کنند و اگر خشک باشد موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو بمالد و خشکی بینی را نیز همین علاج بود و اگر
بر روغن گل و روغن بید سعوط کنند عطاس را نافع بود و همچنین بوئیدن تفاح نیز نفع دهد و چون
بعد از تنقیه صندل و گلاب و کافور و روغن گل را ببوید خارش بینی را سودمند بود و شخصی که بوی بد
دریافت کند و گویند که جند بیدستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن ابوال خر بسیار نافع بود
و نفوخ سعد مفید بود و اگر بدین تدابیر فائده نشود تنقیه بلغم از مسهل و حب ایارج کنند و شخصی که بوی مشک
دریابد و بوی بد، مشک دائم بچکانند و اگر فائده نشود تنقیه خلط محترق نماید طریق پنجم در امراض

خشم

بواسیر الانف

قروح الانف

در امراض

جوشش زبان و دهن

دهان و لب و زبان و جوشش دهن که سرخ باشند نیز تدبیریکه در مد گذشت سفید بود و ذرور کافور بعمل آرند و صندل سفید و گلاب سائیده بر زبان مالیدن فائده کند و مضمضه کافور و مضمضه لعاب اسبغول و رب سیب سفید بود و اگر بدین تدبیر فائده نشود فصد سر اروو چهار رگ کنند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برد و اگر احتیاج تنقیه شود نضج مواد از منضج بارد نموده بمسهل بارد تنقیه کنند و در جوشش دهن که ماده سرد باشد مضمضه بامیران بکار برد و ذرور در لسان الثور بر زبان پاشند و مضمضه مغز فلوس نیز مفید بود و اگر بتنقیه حاجت افتد بعد از نضج بمسهل گرم تنقیه کنند

قلاع

آکله مانند جوشش دهن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن زود تر بود و ادرار ائحه کریهه باشد علاج آن فصد کنند و زلو و حجامت بکار برند و تنقیه سودای محترقه نمایند و مضمضه حصرمی بکار برند تا منتشر نشود و تدبیریکه در جوشش دهن گذشته اینجا نیز مفید بود و اگر از انتشار ماند فلدفیون بمالند

سیلان لعاب از دهن

سیلان لعاب دهن اگر از حرارت و رطوبت باشد در حالت خلو معده زیاده بود علاج آن فصد باسلیق کنند و زرشک با سکنجبین و شرب انار بنوشند و مضمضه دردی استعمال کنند و کاسنی تازه با نمک بخورند و اگر بسبب رطوبت معده باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند و گلقند و جوارش مصطگی و مانند آن تناول نمایند و اگر بسبب کرم باشد در خواب سیلان لعاب زیاده شود

بخر

علاج آن گفته خواهد شد بخر یعنی گنده دهن کرا اگر با آن کثرت بزاق و غثیان باشد با آب نیم گرم بکرر قی کنند و گلقند و سکنجبین مخزوج نموده لعق نمایند و اطریفل کشنیزی و جوارش عود خورند و اگر بمسهل احتیاج شود از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و مصطگی و قاقله و قرنفل و کبابه کنند بخایند و حب عود در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ کنند و تنقیه بمسهل بارد نمایند و مضمضه مازو کنند و اگر بسبب حرارت معده باشد از تناول اطعمه بارد تسکین خواهد یافت و در خلای معده زیاده خواهد شد آب تمر هندی و شیره زرشک با شربت انار شیرین و سکنجبین تناول کنند و بعد از نضج تنقیه

بمسهل بارد نماید و حب کافور در دهن دارند **ورم زبان** اگر از ماده گرم باشد علاج آن مثل علاج
جوشش دهن که از گرمی باشد نماید و اگر سرد باشد مثل علاج جوشش دهن که از سردی باشد بعمل آرند
همچنین ست علاج استرخا و ثقل زبان **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق باطل گردد علاج
آن تنقیه از مسهل گرم کنند بعد از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و مضمضه عاقرقرحا بکار برد و اگر در مزه
گرمی باشد مضمضه ریباسی نماید و اگر مجموع طعمها را تلخ دریافت کنند باید که تنقیه صفرا از مسهل بارد
کنند و اگر شیرین دریافت شود این دلالت بر غلبه خون است و یا بر بلغم شیرین اگر غلبه خون باشد
فصد کنند و تنقیه صفرا نماید و اگر غلبه بلغم باشد از مسهل حار تنقیه سازد و اگر شور یا ترش دریافت کنند
علاج آن نیز مسهل حار باید کرد و هر مضمضه که برای بطلان ذوق مفید ست بحسب
احتیاج از آن مضمضه نماید **ضفدع** غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود اگر سرخ و با سوزش
باشد تدبیر یکه در ورم گذشت باید داد و فصد سرارو نماید و زلو بچسپانند و تنقیه بمسهل بارد کنند و اگر
سفید و سخت باشد بعد از نضج تنقیه بمسهل حار بعمل آرند و ادویه اکاله مانند نوشادر کانی و زاج محرق
و زنگار و عسل با سرکه بسایند و بر زبان بپاشند و ادویه که در بواسیر بینی مذکور شده اینجا نیز مفید بود و اگر
از این تدبیر بهتر نشود شق کنند و ماده اش بیرون آرند **علاج خشکی زبان** مانند علاج جوشش دهن
سرخ باشد و مضمضه موردن بعمل آرند و گاهی که خیار وقت قطع آن ظاهر میشود از برای ترطیب زبان مفید
بود و مدام سبغول کثیرا و بهدانه در دهن گیرند و در آب لعاب برآورده مضمضه کنند **علاج ورم لب**
نیز مثل علاج جوشش دهن سرخ باشد و ضماد گلنار بکار برد **قروح و بثور شفت** علاج آن نیز مثل
علاج جوشش دهن است و مرهم سفیده مفید بود **بواسیر شفت** و آن آنست که لب زیرین سطبر
شود و در میان آن شق گردد و باشد که مانند توت پیدا شود و گاه سبب هر دو لب منتشر گردد و باید
که فصد سرارو و چهار رگ کنند و مسهلی که در مالیخولیا گذشته بدهد شخصی بهمین مرض مبتلا شده بود اول

زلو چسپانیدم بعد از آن نضج و حب السلاطین استعمال کنانیدم صحت یافت و علاج ترقیدن لب
مثل علاج ترقیدن زبان است با شیره و پوست تنک بیضه بران نهند طریق ششم در امراض اسنان
ولثه درد دندان اگر بشدت باشد و از ملاقات چیزهای سرد تسکین یابد تبرید که در برد
گذشت باید داد و فصد سر رود و چهار رگ کند و یا زلو بچسپاند و مضمضه عدسی کنند و اگر درد بغایت
شدید باشد کافور را با سرکه و گلاب ممزوج نموده نیم گرم مضمضه نماید و افیون بخورد و بر دندان
بمالد و سنون زرد برای درد و استحکام دندان مجرب و آزموده است و بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کنند و اگر بشدت باشد و از ملاقات چیزهای گرم تسکین یابد اصل السوس سفید بیخ کرفس پرسیاوشان
گاوزبان گیلانی دانه هیل نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهد و همین ادویه
جوشانیده مضمضه کنند و حلتیت و سیر بریان نموده بر دندان نهند و برشعثا بخورد و بر دندان
بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه کنند و اگر بدین تدبیر درد ساکن نشود و لثه
متورم نباشد از بیخ قلع نمایند و یا حلبه را در شیر انجیر و شیر فوم تر نموده بر دندان نهند و یا چربی
ضفدع بحری بر آن نهند تا منقطع شود و لیکن احتیاط کنند که اثر این دوا بدیگر دندانها نرسد و اگر
باد در لثه متورم باشد قلع فائده نمیکند در صورت علاج ورم لثه نمایند و اگر بسبب کرم باشد دندان را
بخار تخم گندنا تخمیر کنند تا تخم ترب بچربی بر بدارد که کرم بیرون آید و مضمضه با برنگ استعمال نماید تحرک اسنان
اگر بسبب رطوبت رقیقه بود که لثه را سست کند علامت آن لثه مسترخی باشد و لعاب از دهن جاری بود
و اندرون بیخ دندان سردی دریافت کنند علاج آن مضمضه عاقرقرحا و سنون تیله بهمراه استعمال
کنند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و اگر بسبب ورم حار لثه بود و علامت آن شدت درد و
ضربان باشد علاج ورم لثه کنند و مضمضه عاقرقرحا و سنون زرد که برای درد دندان مفید است استعمال
کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد بمالد و سنون پوست مغیلان

در امراض اسنان

درد دندان

کرم اسنان

نیز مجرب است و اگر بسبب نقصان گوشت لثه و تاکل آن باشد باید که فصد سرارو و چهار رگ کنند و
بعد از نضج تنقیه به مسهل بار رد نمایند و سنون کرسنه استعمال کنند

تاکل و تفتت اسنان

تاکل و تفتت اسنان اگر بسبب ماده
ردیه عفنه باشد که دندان ها پوسیده و ریزه نماید علامتش آنست که دندان لاغر شوند و رنگ آن
متغیر گردد علاج باید که تنقیه از مسهل و حب ایارج نماید و مضمضه و سنون از مقویات دندان کنند و اگر
بسبب یبوست باشد اغذیه و اشربه مرطبه بخورند و لعاب اسپغول و سفیده تخم مرغ و شیر خر و روغن بنفشه
باهم بیامیزند و بر دندان بمالند و مضمضه کنند

تغیر رنگ دندان

تغیر رنگ دندان اگر سیاه یا سبز باشد از غلبه سودا
بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از مسهلات و حبوبات که مخرج سودا و صفرا باشد
تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد بمالیدن دقیق شعیر و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه
از آب عنب الثعلب سبز و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و سبز باشد روغن گل با بیخ کبر و افسنتین
و افتیمون آمیخته و مصطگی رومی مالیدن مفید بود و سنون مجلی درین مرض نیز فائده میکند

حفر دندان

حفر
دندان حسبی بود شبیه بسفال که در بیخ دندان متحجر شود و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد
و آن بسبب بخارات معده بود علاج آن تنقیه بدن و معده از خلط غالب کنند و سنون مجلی
بر دندان بمالند و مسواک نماید و آنچه مستحکم باشد بآهن از دندان جدا کنند

خارش دندان

خارش دندان
علاج آن تنقیه سودا بود و پرهیز از اشیای تلخ و تیز و مالح نماید و مضمضه از گلاب و سرکه و سکنجبین مفید بود

آب رفتن از دندان

آب رفتن از دندان چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد و سخت نتواند کرد و علاج
آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج بود و سنون حب الغار بر دندان بمالند و از زردی بیضه نیمبرشت
و یا از طحال بریان کوفته و از عنصل بریان کوفته با سرکه تکمید کنند

ضرس

ضرس اگر کندی دندان
بسبب خوردن اشیاء حامضه یا عفصه باشد علاج آن نمک و عسل و مانند آن از اشیاء گرم سائیده
بر دندان بمالند و یا خرفه و مغز بادام و مغز نارجیل را بکوبند و بمالند و مضمضه از شیر تازه نیز مفید بود

ورم لثه

واگر بسبب بلغم حامض و یا سودا بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تنقیه معده از قی و مسهل کنند و بعد از آن ادویه مذکوره را دلک نمایند ورم لثه اگر ورم آن حار باشد علامتش درد و ضربان بود و گاه باشد که بسبب رطوبت بلغمی بود و علامت آن سفیدی رنگ و رخوت ملمس بود علاج آن مثل علاج جوشش دهن است و همچنین باشد علاج قروح لثه و اگر لثه متعفن شده با قلقدیون(?) بمالند پس از آن گلنار و مازو و مانند آن و سفوف کرسنه استعمال کنند و علاج ناصور مانند علاج لثه متعفنه باشد و اگر به نشود روغن را بجوشانند و صوف بر طرف میل بسته در روغن غوطه دهند و گرم گرم بر ناصور نهند و اگر خون از لثه آید سفوف سپاری چهالیه مفید است

امراض حلق

طریق هفتم در امراض حلق و لهاة و مری

ورم مری

خناق

خناق ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد که مانع تنفس و بلع شود تدبیر آنکه در رگ گذشت بکار برد و فصد سرارو کنند و بعد از آن هفت هفت زلو پس هر دو گوش و میان گردن بچسپانند و روز دوم تکرار عمل نماید و فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت ساق و میان شانه نیز مفید است و اگر جدوار نفیس در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز سائیده بر گلو طلا کند برای خناق و درد گلو مجرب است و همچنین تخم خطمی تنها یا با جدوار در آب کشنیز سبز نیز مفید بود و غرغره از لعاب اسپغول در آب کشنیز سبز در اورام حاره حلق مفید است و غرغره مغز فلوس در آب کشنیز از برای خناق بسیار نافع است و در انتها مغز فلوس در شیر گاو که ملائی آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و در خناق سخت ضفدع کلان بری را شکم شگافته گرم گرم بر گلو بندند و پنبه کهنه را پهن نموده بر آتش گرم کرده بر گلو به بندند و سنگ پشت را محاذی یا در دهن مخنوق دارند تا دهن سنگ پشت بموضع خناق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را تحلیل میکند و استاد مرحوم در خناق سخت همین تدبیر میفرمودند و هرگاه ماده جمع شود و ورم مستحکم گردد و رنگ آن زرد شود

نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد نیم گرم آمیخته غرغره کنند و وقتیکه منفجر شود غرغره از روغن زرد
و آب گرم و یا از ماء العسل نافع است و اگر منفجر نشود باید که از انگشت یا با آلت او را منفجر گردانند و اگر
حاجت تنقیه شود بعد از نضج بمسهل بار دیگر تنقیه کنند و بهتر آنست که بعوض مسهل حقنه کنند و در ورم
بلغمی بعد از نضج از مسهل گرم و حقنه گرم تنقیه کنند و از عسل و آب کامه از انجیر و تخم زبیب غرغره کنند و در
ورم سوداوی که بسیار اندک بعد از اشتعال ورم حار میباشد بعد از فصد و حجامت ساق
و ترطیب ماده از منضج نموده تنقیه سودا از مسهل و حقنه کنند و غرغره بشیر و انجیر و تخم مرو کنند و اگر زبان
مریض مدام بیرون دهن ماند علامت ردی بود و هرگاه کف از دهنش برآید امید زندگانی
نباید داشت و استفراغ بفصد و حقنه و غرغره مثل خناق میباید که همگی گرم میباشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد
از تنقیه مناسب بود و نهادن شاخها بلا شرط بر سر و گردن مستعین بر تنفس و بلع باشد و ملاقه انبار
را از گل و مگیدان که آتش رسیده سرخ شده باشد و یک فلفل سیاه سائیده آمیخته ملاقه را با آن برداشته
و غرغره گلنار ریکاریزند و مانند و گل سرشوی را با سرکه سائیده بر تارک سر ضماد سازند و گاه باشد که بسبب
آن خلط حار با علاماتش سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از ماده
حار باشد باید کرد و علاج ورم لهاة نیز مانند علاج جوشش دهن است ذبحه ورم حار بود که در عضلات
طرفین حلقوم عارض شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا بگوش ظاهر شود و مانع
بلع و آواز گردد و علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و عبور علق نیز همین علاج بود زلو
یا شغیران که در دهان تعلق گرفته باشد سرکه و نمک یا سرکه انگوره با نمک آمیخته مکرر غرغره کنند و اگر گل سیاه در حوض
تر شده در دهن علیل را ابدال پر کنند تا زلو هر جا که باشد سوی گل میل کند و بیرون آید و گر فلس خطلب
در دهان هم همین عمل دارد و یا سیر بخورانند و در آفتاب بنشانند تا گرمی شده او کند پس قطعه یخ
یا کوزه آب سرد بر لب بنشینند تا که میل بسردی کند و بیرون آید و اگر به نظر آید به زنبور بگیرند و اندکی

ذبحه

زلو

صبر کرده برفق بیرون آرند و اگر زلو در معده افتد فوراً قی کنند و الا مسهل دهند و لقمه و خار و استخوان
که در حلق متعلق باشد اگر بحس در آید بنرمی از زنبور بگیرند و اگر به نظر در نیاید آب بنوشند و لقمهٔ بزرگ
خورده قی کنند و اسفنج یا صوف را بخیط بسته بلع نمایند وقتیکه متعلق را تجاوز کند آب بخورد و پس بیرون
بر کشند و شخصی را که از کمند خفه کرده باشند بباید که کمند را از حلقش وا کنند پس اگر کف از دهن او بر آید
امید زندگانی نیست و اگر بر نیاید فصد سرارو کنند و بروغن بنفشه و آب نیم گرم غرغره نماید و هر دو پا
بمالد و پاشویه کنند و حقنه نماید **بحة الصوت** گرفتگی آواز اگر بسبب نزله باشد علاجش گفته شده و
اگر بسبب گرمی حنجره باشد چنانچه بعد از حمیات حاده حادث گردد علاج آن شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ
تخم خرفه سیاه و شیرهٔ تخم کدو در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و یا نیلوفر تناول کنند و اگر بسبب تری
حنجره باشد چنانچه در هوای سرد حادث شود اصل السوس مقشر نیم کوفته بادیان گاوزبان پرسیاوشان
نبات سفید در عرقیات بجوشانند و صاف نموده بخورند و اگر بسبب تری حنجره حادث شود
ثقل حنجره بود و خشونت و درد و دندان نباشد بیخ بادیان اصل السوس مقشر نیم کوفته بادیان
پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و عسل در آن آمیخته غرغره کنند
و اگر بسبب یبوست حنجره باشد خشونت و درد و ورم باشد و اگر این از غبار و دود حادث شود لعاب
بهدانه لعاب اسپغول در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و شربت نیلوفر خورد و اگر بسبب کثرت صیاح
حادث شود علاج آن نیز مثل سوء المزاج حار کنند و غرغره از سکنجبین و شکر مناسب بود و از روغن بنفشه
غرغره کردن نیز مفید بود و زردی بیضهٔ نیم برشت خورند و بحة الصوت که بسبب خوردن سفیده
باشد گل چراغ با پان پیچیده بخورد قی می آرد و گلو را بگشاید و اگر درین مرض احتیاج بتنقیه باشد
بحسب غلبهٔ خلط تنقیه کنند **عسر البلع** و آن آنست که ماکول و مشروب بدشواری فرو برود و این مرض
علاج پذیر نمی باشد **اورام حلق** اگر حار باشد تب و تشنگی شدید و درد در میان هر دو شانه

بحة الصوت

عسر البلع

اورام حلق

بود و اگر بارد باشد ثقل در میان کتفین باشد علاج آن مانند علاج ورم حار و بارد است چنانچه
خواهد آمد دیگر اضمده و اطلیه این مرض در میان کتفین کنند نفث الدم تبرید که در رمد مذکور شد
با شیره ریشه پوست بیخ انجبار ولایتی و شیره خرفه سیاه و بارتنگ تناول کنند و اگر بند نشود فصد
باسلیق کنند و قرص کهربا و قرص گلنار دهند و اگر سبب آن نزله باشد هم حبس نزله کنند
و غذا در جمیع امراض حار آش جو و کهچری مونگ مناسب است طریق هشتم در امراض
صدر و آلات تنفس ضیق النفس مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ و دشوار گردد و
ماده این مرض گاه باشد که در ریه بسبب سردی مزاج ریه متولد شود و گاه باشد که از دماغ منصب شود
و علامت انصباب آنست که با علامت نزله باشد مثل ثقل و تمدد در دماغ و صداع بود و
ضیق و فعقه(?) حادث شود میباید که ابریشم خام سبوس گندم گاوزبان گیلانی گل گاوزبان
زوفا اصل السوس مقشر نیم کوفته نبات سفید در آب جوشانیده و صاف نموده بدهد و لعوقات معتدله
که تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نماید همراه جوشانده مذکور باید داد و اگر ماده منصب حار باشد
فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و تنضیج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد به تنقیه پردازند و
لعوق نزله سعید بلیغ است لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و لعوقات در این مرض بهتر
از مشروبات اند و روغن سوسن و روغن نرگس و بابونه آن که ملین و لطیف مواد باشد بمالند و
لعوق گاوزبان مجرب است و سفوف برگ آکهه نافع است و اگر از این تدبیر فایده نشود بعد از
نضج تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند و قی بعد از مسهل مفید بود و اگر ضیق بسبب بخارات حاره
قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر بسبب ریاح و [illegible] اعضای تنفس باشد شیره تخم کشوث شیره بادیان
و گلقند مجرب اند و تنقیه بمسهل گرم کنند و اگر بسبب ورم ریه یا ورم عضو مجاور او باشد علاج آن بعلاج
آن عضو کنند نفس انتصاب چون عارض شود بدون راست کردن گردن و کشیدن او

نفث الدم

امراض صدر و ضیق النفس

نفس انتصاب

بما فوق تنفس نمی آید علاج حبس باشند علاج ضیق باشد سعال یعنی سرفه و آن حرکتی ست از سینه
وریه که بسبب آن طبیعت از ریه و دیگر اعضای قریبه او اذیت را دفع میکنند و اسباب آن با
اسباب ضیق النفس ست علاج آن باشد علاج ضیق النفس بود و حب گل لیپه برای اکثر اقسام
سرفه مجرب است و خوردن تریاق کبیر برای سعال بارد مفید بود و سعال که بسبب نزله باشد علاج
نزله کنند و بسا درست علاج آن زیاده باید کرد که در اکثر منتقل بسل میشود و لعوق نزله نیز مفید بود
وگاهی بسبب گرمی و خشکی ریه باشد علاج آن در بحة الصوت گذشت و اگر حاجت تنقیه شود
بسبب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر سعال بسبب ذات الجنب یا ذات الریه و ورم کبد و صدر و فم معده
باشد علاج مرض اصلی کنند ذات الجنب ورمی بود که در عضلات داخله یا در غشای مستبطن
اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود و در طرف یمین یا در طرف یسار بود این را ذات الجنب خالص
گویند و اگر در حجاب خارج مجلل اضلاع و در عضلات خارجه حادث شود آنرا ذات الجنب غیر خالص
گویند علامت آن تپ دایم و درد ناخس زیر اضلاع و سعال و نبض منشاری بود و علاج آن
تا روز سیوم فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و عناب و سپستان و بهدانه و تخم خطمی سفید در آب
جوش داده صاف نموده شیره تخم کاهو مقشر و شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بخورند و موم سفید و
روغن گل بر آتش گداخته بر جای درد بمالند و پنبه کهنه بالای آن بندند بعد از آن قیروطی
عنب الثعلب بکار برند و اگر حاجت تنقیه شود روز مسهل مسهل بارد تنقیه کنند و درین امراض حقنه
بهتر از مسهل بود و آب سرد نباید خورد گفته اند که ماده ذات الجنب چون در چهارده روز تحلیل نشود
جمع شده ریم می گردد و بعد از انفجار اگر در چهل روز منتقی نشود اکثر اندفاع آن بنفث باشد
و منجر بسل میشود و شوصه ورمی گرم بود در حجابی که بر اضلاع خلف ست و صاحب این مرض حرکت
نتواند کرد و بهیچ وضع نتواند خفت زیر حجاب حاجز ورد باشد ذات الریه ورمی گرم بود

ذات الجنب

شوصه

ذات الریه

ذات الصدر

در ریه علامت آن تب دایم و سعال و ضیق النفس بود و درد مقدم صدر و نبض موجی بود و ذات الصدر
ورم گرم بود در حجابیکه قاسم صدر است به نصفین جانب قص علامت آن تب دائم و قلق و در بعضی از
فم معده تا بتر قوه درد ناخس دریافت کنند و نظر به بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو خواب نتواند

ذات الوضح

کرد و ذات العرض ورمی باشد در همین حجاب که در جانب فقرات پشت حادث شود
علامت آن آنست که مریض درد در میان هر دو شانه دریافت کند و خواب به پشت باز نتواند
کرد و علاج این امراض مانند علاج ذات الجنب است مگر آنکه در ذات الصدر بر سینه ضماد کنند

سل

و در ذات العرض میان هر دو شانه و در خصوصه ضماد بباید کرد و سل قرحه باشد که در ریه حادث
گردد بسبب نزله حار و ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن و نفث الدم که از ریه باشد علامت آن
تب و سعال و نفث مده بود و فرق در میان مده و خلط آنست که مده بعد از ساعت در آب می نشیند
و چون بر آتش نهند بوی بد آید و جراحت ریه که ابتدای سل باشد نیز علاج پذیر نیست مگر از برای
تخفیف عوارض لعوقات خورند و قرص سرطان همراه شیر خر و یا ز نان و یا بز دهند و سرطان
را پا پیها دور کنند و شکم شگافته به آب و نمک شسته همراه آش جو دهند شیخ بو علی فرموده که بسلول را
گلقند تازه بسیار دهند حتی که نان خورش هم همین باشد نفع عظیم خواهد کرد و از مجربات قرشی است
که غری السمک را در آب گرم حل کنند و با نبات شیرین کرده بخورند و پنیر تازه بی نمک خوردن هم
مناسب بود و غذا شوربا از گوشت بزه و چوجه مرغ و یا رچه کنند و علاج نفث مده غلبه بلغم که بدون تب
باشد از عسل السوس مقشر نخود پخته و پر سیاوشان و مانند آن که در مطبوخ گرم گذشته در آب بجوشانند
و به بهدانه و روغن بابونه و مانند آن بر سینه بمالند و همین است علاج مده که بسبب بلغم در صدر متحقق شود

در امراض قلب
خفقان

طریق نهم در امراض قلب حرکت مضطربه که بدل عارض گردد خفقان گویند علاج
باید که فصد باسلیق از جانب چپ کنند و بعد از آن فصد صافن نمایند و آمله مربی شسته

بورق نقره پیچیده همراه شیره خرفه سیاه شیره کشنیز خشک شیره زرشک یک یک ماشه شیره آلوبخارا
پنجدانه در گلاب عرق کیوره عرق گاوزبان عرق صندل بید از هر یک سه توله برآورده شربت
انار شیرین دو توله تخم فرنجمشک پنج ماشه در حل کرده تناول نمایند و خمیره صندل بقدر شش ماشه همراه
شربت بدرنکور عوض آمله مربی خورد و قرص کافور با شربت بیدادن نیز مفید بود و صندل در آب کشنیز
سبز سائیده بر سینه ضماد کنند و نوشیدن گلاب و عرق کیوره و عرق صندل در امراض قلب
بسیار فایده میکند و سیب بهی و انار بخورند و در امراض قلب افراط ادویه شدید البرودة مناسب
نبود و اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلب باشد مخلوط نمایند چنانچه زعفران در قرص
کافور مخلوط نموده میشود و نگذارند که طبیعت قبض شود و نیز باید که با ادویه مسهله ادویه قلبیه
یار باشند تا اثر اسهال را بدل رسانند و هم تقویت دل نمایند و والد شریفم در تالیف شریف می نویسند
که عم مرحوم منشی جی را در خفقان و تقویت دل و مراق استعمال بسیار نموده‌اند و گاهی بضعف شدید
و نصف گاوزبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه
ادویه و معاجین قلبیه و چون گاجر را در تنور بریان نموده پوست باریک دور نموده و تخم آنرا
جدا کرده زیر آسمان شب داشته صباح قدری گلاب و قند آمیخته بخورند برای خفقان و تقویت
دل مجرب و آزموده است و در خفقان سوداوی که علامت آن فکر و وحشت و خوابهای بد
باشد دوا المسک مفید بود و نرگس و چنبیلی ببویند و روغن سوسن و زنبق بر سینه ضماد کنند و اگر
تنقیه خلطی از اخلاط حاجت افتد بطوریکه در مالیخولیا گذشت بکار برند و آنچه در مالیخولیا مفید
بود اینجا نیز نافع آید پس ازان ماء الجبن شیر بز و ماء الجبن یا رو هر و اگر از مشارکت معده باشد اصلاح معده
بگلقند و سکنجبین کنند و جوارشهای بارده و حاره بحسب حاجت بخورند و تنقیه معده بحسب غلبه خلط نمایند
و اگر بمشارکت عضو دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف الدم

طریق ساختن ماء الجبن

در ریاضت باشند اغذیه جید الکیموس تناول کنند و میل بسایش و نعم و استحمام نمایند طریق ساختن و دادن ماء الجبن این است بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ در ظرف قلعی در انداخته بر آتش و جوش دهند و در کمال جوش سرکه اندازند و از چوب انجیر که چهار پاره کرده باشند حرکت دهند تا آب کبود بر آید و شربت نیلوفر را داخل نموده بخورد از هفت توله شروع کنند و تا سه روز همین قدر دارد بعد از آن یک یک توله دو دو توله هر روز زیاده کنند تا یک نیم رطل سازند و در روز ششم و دهم و دیگر ایام مسهل سفوف میداده باشند بعد از آن بدستور هر روز کم نمایند و دادن چهل روز یا زیاده و کم موقوف بر رای طبیب است و همچنین از یک نیم رطل کم و زیاده دادن اختیار طبیب است و در اثنای خوردن ماء الجبن پرهیز از لبنیات و مغلظات و حلویات و حموضات شدیده و از بقولات لازم داند و احتراز از جماع و از جمیع حرکات متعبه واجب شمارد و در صورت کثرت ماده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت همراه ماء الجبن در ایام مذکوره نیز افزوده میشود و بعد از آن سفوف لاجورد دهند و غذا آش جو یا شوربا یا خشکه یا نان روده یا شوله و همین ترکیب و ادن شیر بز و ماء الخیار و ماء القرع لیکن سفوف و مسهل مغز فلوس در این استعمال نکنند

غشی

غشی حالتی باشد که جمیع قوی محرکه و حساسه معطل شوند علاج به بستن اطراف و سخت مالیدن آن و بوئیدن عطریات کنند و آب سرد و گلاب بر روی زنند و موی سر بر دور کنند و شاخها و یا شوبه بکار برند و چون افاقت شود علاج خفقان کنند زیرا که هر دو در سبب اند و اگر بسبب درد باشد تسکین درد کنند و اگر بسبب تناول سموم یا گزیدن حشرات باشد علاج آن کنند چنانچه می آید

ضغطه قلب

ضغطه قلب گاه گاه عارض شود مریض چنان دریافت کند که دل او می افشارند بعد از آن غشی خفیف می افتد و لعاب از دهن او جاری میگردد علاج آن استفراغ سودا کنند و تقویت قلب از مفرح حار و تریاق کبیر نمایند

تقشر قلب

تقشر قلب مرضی است که انسان چنان دریافت

مے کنند که کسی دل را منحرف شد علاج آن تنقیه صفرا به مسهل بارد کنند و مفرح بارد و مانند آن استعمال
نمایند و غذا اجسام سرد بخورند قذف قلب چنان دریافت میشود که قلب از سینه بیرون مے رود
علاج آن بعد از فصد باسلیق مثل علاج تقشر قلب بود احتواء رطوبت بر قلب
صاحبش را چنان دریافت میشود که دل او در آب شناوری میکند علاج آن بعد از نضج از
مسهل گرم و حب ایارج تنقیه کنند و سنبل و زعفران و گلسرخ و مانند آن از ضمده حاره بر دل
ضماد کنند و مریض را بقصه آوردن نافع است و دواء المسک حار مفید بود طریق دیسم
در امراض پستان و اورام پستان از اخلاط اربعه و ریح و مائیت پیدا شد لیکن در اکثر
ورم دموی بود علاج آن در اورام گفته شود و چون بعد از فصد و زناد اسبغول
و سکنجبین و آب بخورند و بر نهند از برای ورم دموی پستان سودمند بود و گاهی بسبب انجماد
شیر در پستان ورم گرم پیدا میشود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم میشود
می باید که پارچه به گلاب تر کرده بر پستان نهند و آرد جو و باقلا و عناب با آب گشنیز سبز
و آب خرفه سبز و زردی تخم مرغ ضماد کنند و وقت انتها و سکون درد محللات ضماد سازند و اگر
ماده جمع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان و شیرگاو پخته به بندند نضج ماده مے نماید
و قیر و طی تخم کتان استعمال نماید که ماده را نضج میدهد و بعد از نضج منفجر گرداند و چون عضو از
مده پاک شود مرهم مدمله بندند و گاهی بسبب منجمد شدن شیر ورم حادث شود بغیر از ورم علاج آن باید
که فطول بابونه استعمال نماید و حرام مغز در شراب بخورند و ضماد کنند شیر منجمد را تحلیل کند و اگر ورم بسبب
کوفتگی پستان حادث شود ماش و دانه مورد کوفته در آب سرشته ضماد کنند و ضماد طین قیمولیا و طلا
کنند از بزرگ شدن پستان باز دارد و یا افیون و نان با سرکه ضماد کنند همین عمل کند و طلای
انار که محکم کنند پستان و بزرگ سازند پستان خورد است وقت حاجت بکار برند

[illegible]

در امراض پستان و اورام پستان

مخازن التعليم

ضماد شحوم برای بزرگ کردن پستان خورد نافع است طریق یازدهم در امراض معده

وجع معده اگر درد معده بسبب ورم است علاجش گفته شود و اگر بسبب ریاح عارض شود

علامت آن تمدد شکم است و قراقر و جشا باشد باید که شیره تخم کشوث شیره بادیان گلقند

تخم اجوائن پهلو ١٢

دهد و جوارش کمونی و مانند آن نیز مفید بود و تا که در تحلیل ریاح معده و درد ریحی آن و نشف

رطوبات نافع بود و همین است علاج قراقر و نفخ معده و جشا و تثاوب و تمطی و جشا نفخی بود

که از راه دهن منفتح شود و تثاوب دهن دره باشد و تمطی آن باشد که همه اعضا

کشیده شود و اگر درد معده بسبب فساد غذا است باید که آب نمک گرم قی کنند بعد از آن

گلقند سکنجبین ممزوج نموده همراه گلاب بخورد و غذا آب نخود دهد و همین است علاج قی و سفیه

و گلاب و این امراض فائده عظیم دارد و هیضه آن باشد که طعام در معده هضم نشود و فاسد

گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی منفتح گردد و آنچه غلیظ بود باسهال و اگر ازین تدابیر کم نه

شود سالکی پنجاه شش سفید بجوف خراشیده و سه ماشه در گلقند یا سنجبین همراه عرق بادیان

دهد یا ... بقدر یک تولہ در عرق بادیان حل کرده بخورد و اندکی جگر نموده ضماد کنند

و از ... گندم و نمک تکمید کردن نیز فائده دارد و همچنین تکمید کردن به برگ شبت سفید

بود و هرگاه صاحب هیضه را که اندک قی شده غشی پدید آید و دندان بر هم نشیند پس باید که شاخها

و یا ... و مشمومات مناسب بکار برد و نارجیل دریائی و عود صلیب ... از هفتش بقدر نیم ماشه

در گلاب سائیده در حلق چکانند فائده بلیغ نماید و همچنین تریاق فاروق و ... که مستعمل اهل

فرنگ است چون بقدر یک ماشه در گلاب سائیده بدهند نیز فائده میکند و الد شریف در تالیف شریف

می نویسند که راقم در هیضه خود درد شکم بقدر دو ماشه کم و زیاده از آن در گلاب سائیده

استعمال نموده نفع کلی بخشیده و در سفری طعام شب گذاشته بودند چند کس صباح آن طعام را

در امراض معده وجع معده

جشا

تثاوب و تمطی

هیضه

خورند همه بالای گردندگی بند نیستند و بر اعضای بعضی اثر کبودت و تیرگی ظاهر شده بود
دوای دیگر همراه نبود و والد ماجد غفر الله له بسیار اندر گلاب ساییده با وزان مختلفه استعمال نمود
فایده کلی بخشید و دوای قی نقل برای هیضه مجرب است همچنین آن سیب که دوای مذکور در آن تهیا
شده است مفید است و نیز اندکی ازین سیب ساییده اطفال را که قی عارض میشود و اگر [illegible]
نفع دارد و درین امراض هرگاه بعد از نضج تنقیه حاجت آید مسهل حار تنقیه کنند و اگر در هیضه
طعام مستحیل بصفرا شود و سن و مزاج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج آن بعد از قی از شربت [illegible]
سکنجبین و دیگر مبردات کنند و اگر در دست بسبب خلط حار لذاع باشد شیره آلو بخارا شیره [illegible]
در عرقیات برآورده سکنجبین شربت انار و امثال آن کرده دهند و بعد از نضج از مسهل بارد [illegible]
سازند و گلاب را گرم نموده پارچه با آن تر کرده تکمید کنند اورام معده اگر ورم حار باشد
علامت آن تب و تشنگی و قی و التهاب معده و درد آن خصوصا وقت [illegible]
علاج فصد باسلیق کنند شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات برآورده شربت [illegible]
خاکشی داخل کرده بخورند و اگر حرارت زیاده باشد دادن تبرید هم مضایقه ندارد و تقلیل غذا
نمایند و غذا [illegible] که در سرسام گذشت باید داد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد
[illegible] مسهل قوی و قی درین مناسب نبود و در اضمده و طلیه و مشروبات این مرض
باید که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند لهذا گفته اند که هرگاه ادویه محلله در عضو شریف
در بیرون استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو نگردد
و در ابتدای ورم صندل گل سرخ سعوت پوست کدو در گلاب و آب عنب الثعلب سبز و یا آب
کشنیز سبز ساییده بر معده ضماد کنند و بعد از سه روز آرد جو و خطمی و زرور و با گلاب و آب کاسنی سبز
بعد از آن خطمی بزرگ حلبه زرور و آرد جو سنبل الطیب مانند آن ضماد کنند و بعد از تنقیه بروغن [illegible]

آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق که عبارت از ماء الهندبا و ماء الطرطب و عنب الثعلب
الرطب است و طریق ساختن هر دو در قرابادین مرقوم است با شربت بزوری و یا شربت نیلوفر
و خاکشی خورد و در ورم احشا سکنجبین را استعمال نباید کرد و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که
جمع گردد و تپ و درد شدت کند آنوقت بزرگ تخم خطمی تخم مرو هر یک یازده ماشه بکوبند و با شیر [illegible]
تا نضج یابد علامت نضج آنست که تپ و درد ساکن شود آنوقت شیر تازه و آب [illegible] خورد
و شکم از دست بیفشارد تا ورم منفجر شود و علامت آن برآمدن مده و خون باسهال
رقیق بود و آنزمان ماء العسل یا ماء السکر و یا آش جو بنوشد پس هرگاه که شکم از مده پاک شود اگر
مده باشد دم الاخوین کندر گل ارمنی گلنار سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده بارد باشد
بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کند پس از آن تریاق اربعه و تریاق مثرودیطوس خورد و شیر
با نبات و یا گلقند بسیار مفید است و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و یا
آب بادیان سبز مروق با گلقند نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فایده میکند و همچنین
روغن یاسمین و روغن بید انجیر و ضماد زعفران برای اورام صلبه و ضماد صبر برای ورم
سوداوی بسیار نافع است و غذا آب نخودی مناسب بود و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه مویز منقی
یا اندک کهچری بشوربا بخورد و در ورم عضلات معده را نیز همین علاج است شهوت
کلبی و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سگ از بعض ماکولات بود هر چند خورد سیر نگردد و اگر
سبب آن سوء المزاج بارد بود که فم معده را کثیف گرداند علاج بباید که جوارشهای
گرم مانند جوارش مصطگی و جوارش کمونی و جوارش عود خورد و مصطکی و انیسون و زیره و نانخواه
خائیدن نافع بود و ضماد قرنفل بکار برد و اگر بلغم حامض باشد که در معده جمع شود علامت آن
ترشی دهن و هیجان اشتها بود و علاج آن بعد از قی تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج مانند علاج سوء المزاج

ورم عضلات معده

شهوت کلبی

باردست و شراب جلو وقت نهار خوردن بسیار نافع بود و از اشیای حریفه و مالحه و حامضه احتراز نماید و اگر بسبب زیادتی انصباب سودا بفم معده باشد علامت آن لذع شدید در معده بود که بدون از خوردن ساکن نشود و حرقت فم معده و جشاء ترش بود علاج آن فصد باسلیق نمایند و تنقیه سودا بطوریکه در مالیخولیا گذشت باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول نماید و اگر بسبب حیات بود قتل و اخراج آن نمایند چنانچه می آید و اگر بسبب تحلل بدن و یا استفراغ کثیر یا جوع طویل باشد اغذیه غلیظه مانند هریسه و کله پاچه و گوشت گاو در روزی اندک اندک چند دفعه خورند و در آب سرد و جای سرد نشینند **شهوت بقری** و آن گرسنگی اعضا بود با سیری معده و این مرض بیشتر زمستان شدید و کسی را که در سرمای سخت سیر و سفر کند حادث گردد و علامت آن لاغری بدن و عدم اشتها بود و گاه گاه غشی نیز افتد و سبب آن برودت مفرط باشد که بفم معده عارض شود و علاج آن در حالت غشی علاج غش کنند و در حالت افاقه نان در گلاب و آب تر نموده بخورند و غذا از سریع الهضم تناول نماید و تبرید سوء المزاج بارد که در شهوت کلبی گذشت بپردازد و گاهی بلغم لزج غلیظ باشد علاج آن مثل علاج شهوة کلبی که بسبب بلغم بود باید کرد و ضماد کلنج استعمال کنند و گاهی بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود و علامت آن تشنگی و قبض طبیعت بود و وقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیره زرشک در گلاب عرق کیوره بر آورده شربت انار شیرین و سکنجبین آمیخته بخورد و هرگاه گرسنه شود بهالوقت غذا بخورد و غذا نان که در آب انار و سیب تر کرده باشند تناول کنند **فساد شهوت** علاج شهوت گل و انگشت و گچ و مانند آن مانند علاج شهوت کلبی که سبب آن بلغم حامض باشد باید کرد و خائیدن استخوان چرچر مرغ بریان مفید بود **عطش مفرط** اگر بسبب اجتماع اخلاط در معده باشد علامتش آنست که بسبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آب نخورد

ساکن شود و نیز الفت دهن نمکین و ترش باشد و این را عطش کاذب گویند علاج آن از آب
و نمک قی کنند و سکنجبین و عسل سفید و مانند آن از مقطعات و ملطفات بلغم تناول نمایند و از غذای
مولد بلغم احتراز سازند و بعد از نضج او مسهل جاذب تنقیه کنند و اگر بسبب حرارت معده بود چنانچه در تپ
پیدا شود و یا بسبب حدت معده به تناول چیزهای گرم و شیرین و تیز بود علاج مانند شیره خرفه و شیره تخم
کدوی شیرین و لعاب اسپغول با سکنجبین خنک کرده و اگر بسبب حرارت صدر و ریه و قلب باشد علامت او آنست
که هوای سرد زیاده تر از آب سرد تسکین بخشد بخلاف عطش معدی که از آب سرد زیاده تر تسکین یابد
علاج خمیره صندل همراه شیره خرفه و عرقیات برگ سرد و شربت نیلوفر و امثال آن بدهند بخور زیند و خیار و کدو
و صندل و نیلوفر بدهند و صندل در گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و گاهی بسبب غذای غلیظ
لزج حادث شود چنانچه از خوردن ماهی تشنگی پیدا میشود علاج آن مقطعات و ملطفات بلغم
مانند سکنجبین با آب نیم گرم بنوشند و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود آب سرد بخورند و شیره
زرشک با سکنجبین و شربت انار ترش و سفید بدهند و تشنگی که بود از زیادتی اسهال حادث شود دلیل و شیر
نان خشک در آب انار یا آب غوره ترکرده تناول کنند [illegible]
حادث شود بسبب قی چیزی که رد باشد و یا مواد آن [illegible]
[illegible] آنکه چیزی دفع شود و ماده [illegible] باشد [illegible] تقاضای معده [illegible]
برای دفع [illegible] حرکت [illegible] حادث شود و اگر بسبب [illegible] بلغم
یا سودا بود علامت آن شوری یا ترشی دهن و قلت تشنگی بود علاج آن با نمک و آب نیم گرم
تخم [illegible] و عسل سفید مکرر قی کنند و بعد از آن مصطکی پوست ترنج هر یک یکماشه سائیده در گلقند
آمیخته تناول نمایند و ضماد عود استعمال کنند و جوارش کمونی و دوا المسک خورند و اگر قبض طبیعت
باشد از شیاف ملائم کنند و اگر بسبب صفرا بود علامات تلخی دهن و تشنگی و خشکی زبان و قی صفراوی بود

علاج آن از آب نیمگرم و سکنجبین کم قی کنند و سماق و زرشک سائیده در سکنجبین و شربت انار آمیخته بخورد
وضماد و طلا بشیر استعمال کنند و بعد از نضج اسهل یا قی تنقیه کنند و قی که بسبب انصباب ماده از جگر و طحال و مراره
باشد علاجش آنست که این عوارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر به معده ساکن شوند
علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که بسبب فساد غذا بود علاج آن
در بحث وجع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود و اگر بسبب قروح و بثور معده بود اول
ماء العسل و ماء السکر دهند بعد از آن علاج نفث الدم نمایند و گاه باشد که خون از عضوی در معده منصب
میشود و بسبب سردی آن منجمد میگردد و علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود و علاج آن تخم شبت و پودینه
در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین در آن حل کرده بخورانند و بکرات قی فرمایند پس از آن شیر یا پیه حیوانات
فواق
خصوصاً شیر یا پیه خرگوش بخورانند و همین است علاج شیر که در معده منجمد میگردد فواق یعنی هچکی اگر بسبب
آن مثل سبب قی بود علاج قی کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد معده یا بسبب ریاح معده باشد جوارش
گرم خورند و عطسه آوردن و غصه کردن و بر گرسنگی و تشنگی صبر نمودن و خبر هولناک دفعةً پیش مریض گفتن
برای فواق مفید بود و اگر بسبب خوردن اشیاء تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیاء بارده
نقصان شهوت
زایل میشود و اگر بعد از استفراغات کثیر و یا بعد از حمیات حاده باشد و این بدترین فواق بود و علاج
آن شیر و روغن بادام و امثال آن خوردن و اگر بسبب ورم جگر باشد علاج ورم جگر کنند نقصان
شهوت یعنی کمی اشتها اگر بسبب بلغم یا صفرا باشد که در معده جمع شود علاج آن مثل علاج قی بلغمی
و صفراوی بود و اگر بسبب سوء المزاج حار بلا ماده باشد علامت آن جشای دخانی و تشنگی و کراهت
از اغذیه حاده باشد و اگر سوء المزاج بارد بلا ماده باشد علامت آن ضعف هضم و جشاء حامض و لینت طبیعت بود
علاج آن سوای تنقیه مانند نقصان شهوت بود که سبب آن خلط بلغمی و صفراوی بود و جوارش
مصطگی و جوارش عود شیرین و جوارش آمله استعمال نمایند و دوای

سفرجلی در تقویت معده بغایت قوی الاثر است و همچنین حکم دوای تفاحی است و ادویه
مستعمله در تقویت معده باید که چیزی بیشتر دارند و اگر نقصان شهوت به سبب عدم انصباب سودا بر فم معده
باشد علامتش آنست که گرسنگی نه بود لیکن هرگاه طعام خورد هضم گردد و چیزی بی ترشی و قابض اشتها
شود و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تفتیح مسالک طحال بسکنجبین بزوری کنند و ثوم و انجیر
با سرکه خورند و قی از سقی تخم ترب درین قسم فائده عظیم میکند و باقی علاج آن باشد که طحال بود و اگر
بسبب امتلاء بدن از اخلاط بود تقلیل غذا کنند و کثرت حرکت و ریاضت نمایند و اگر بسبب ضعف جگر و معده آن
باشد علاج استسقا کنند **ضعف هضم** عبارت از آنست که غذا در معده بدیر هضم شود علامت آن
ثقل معده بود و تا زمان دراز در جشای بوی طعام دریافت کنند **سوء هضم** عبارت از آنست که طعام
بخوبی هضم نشود بلکه متغیر بکیفیت ردیه گردد و علامت آن بدبوی جشاء و براز و غثیان و حرقت
معده بود **تخمه** عبارت از آنست که معده در غذا اصلا تصرف نکند و هضم نگرداند علاج این هر
مرض باشد علاج نقصان شهوت که بسبب سوء المزاج مادی و غیر مادی باشد باید کرد و اگر سبب این امراض
فساد غذا باشد علاج آن تنقیه کنند و اگر سبب آن ضعف جرم معده باشد علامتش آنست که بعد از قی بسیار
حادث شود علاج آن تقویت معده بود با طریفل صغیر و جوارشهای حاده و دوای قرنفل و زرنباد
بی نظیر است کند لک سبب دوای مذکور **انقلاب معده** و دوا آنست که هرچه خورده باشد بعد از هضم
معده قی کند و فرق درمیان این مرض و ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه قی میکند برمی آید متعفن و بدبو
باشد و درین نباشد علاج آن سفوف طین بروغن گاو چرب کرده همراه لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی
در عرق نعناع آورده شربت بنفشه چهار تخم را خلط کرده بخورند و باید علاج این باشد علاج صحیح است **کرب و قلق معده**
هرگاه عارض شود مریض غمگین و بیقرار بود و با وی غثیان نیز باشد و اکثر ماده این مرض حار میباشد
علاج آن از سکنجبین و آب نیم گرم بکرات قی کنند و قرص طباشیر همراه شیره زرشک شربت انار و سکنجبین خورد د

ضعف هضم
سوء هضم
تخمه
انقلاب معده
کرب و قلق معده

ضماد پوست کدو استعمال نماید و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازد و اگر بارد باشد از آب نیم‌گرم و نمک
کرده قی کنند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه نماید و بعد از ان جوارشهای حاده با سکنجبین عسلی تناول کنند

اختلاج معده

و در روغن بیضه مرغ نیم‌برشت بمالند اختلاج معده و فتیلکم اختلاج جوز فم معده یا جزء اعلای معده باشد با خفقان و غشی
همراه بود و اگر بسبب ماده بارد باشد که در معده جمع شود یا از عضو دیگر منصب گردد یا بسبب خلط لذاع پیدا شده
علاج آن اول در قی باید کرد که از خلط بارد پیدا شود یا از خلط حار بعد از ان بانچه بمعده علاج کنند و اگر بسبب دیدان

حرقت معده

باشد علاج آن حقنه کنند بعد از ان دیدان را قتل کرده بیرون آرند حرقت معده یا بسبب تناول
غذای غلیظ خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ در وقت هضم غذا حادث شود و در حلق معده
تسکین یابد علاج آن تخم ترب و عسل و نمک در آب بجوشانند و قی کنند و غذا سبک بخورند و بعد از
نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مقویات معده خورند و گاهی بسبب انصباب سودا از طحال بفم معده پیدا شده
و این درد در حالت ناهار حادث شود و بخوردن غذا ساکن میگردد و علاج آن فصد اسلیم از دست چپ کنند
و بلیله مربی و آمله مربی که باشد آن بخورند و از ادویه مقوی معده ضماد کنند و خمیر آرد جو بگذارند تا ترش
گردد و در روغن حل نموده بعد از یکشب از یک اوقیه تا یک رطل از آن بنوشند از برای التهاب و حرارت معده

وجع الفؤاد

و تشنگی و قی صفراوی و اسهال صفراوی مفید است وجع الفؤاد و درد فم معده باشد چون
عارض گردد شدت درد و غشی شدید و برد اطراف بود و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن تشنگی و
خشکی دهن و التهاب و خفقان بود علاج آن شیره زرشک در گلاب و گاوزبان بر آورده سکنجبین و شربت لیمو
داخل کرده بخورند و دوغ در برف سرد کرده مفید بود و اگر بسبب انصباب صفرا پیدا شده چنانچه وقت
گرسنگی درد بسیار شدید اتفاق می‌افتد علامت آن با علامات مذکوره زردی زبان و تلخی دهن
بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تبرید مذکوره و تمر هندی و انار دانه و غوره بخورند و ضماد سماق
بکار برند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و اگر در گرما مانع دهند سکنجبین با آب نیم‌گرم و مسهل بارد تنقیه نماید

ورود مواد بارد و تری جوارشهای گرم بخورند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مالیدن عطر
گلاب شدید النفع است از قرص نقل و شکر سفوف ساخته همراه شیر بز هر صباح و شام بخورند بسیار
مفید است و خوردن قرص نقل و سیب دوا و قرص نقل بعدیل است طریق دوازدهم در امراض

در امراض جگر

ضعف جگر

جگر ضعف جگر علامت آن قلت اشتها و فساد رنگ و اسهال شبیه بغساله گوشت و درد ضلع
آخرین از جانب ایمن بود و اکثر بسبب برودت و رطوبت پیدا شود علاج آن مثل علاج استسقا کنند

سده جگر

سده جگر بسبب اخلاط غلیظه لزجه باشد علامت آن ثقل جگر بدون درد و تپ بود و اگر جانب
مقعر باشد براز رطب بود علاج آن بعد از نضج از مسهل و حقنه حاد تنقیه کنند و اگر حرارت و تشنگی باشد
آب کاسنی سبز مروق با شربت دینار و سکنجبین خورند و از ملطفات مانند افسنتین و ریوند با آب
کاسنی سبز ضماد کنند و اگر با سده اسهال بود احتباس از قوابضات کنند و آب کاسنی سبز
با زرشک و رب به یا شربت آن مناسب بود و علاج سده ماساریقا نیز همین است اگر جانب
محدب جگر باشد بول اندک رقیق بود و علاج آن مدرات مانند تخم کرفس انیسون بادیان و بیخ کاسنی
با سکنجبین بزوری و شربت دینار و بهره و شراب جلو در این مرض مضرت دارد و اگر حرارت هم
باشد شیره تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربوزه تخم کشوث و مانند آن با سکنجبین بخورد و قرص زرشک

نفخه جگر

با آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین بزوری تناول نماید و قرص ورد نیز مفید بود نفخه جگر علاج آن
مثل علاج نفخه معده بود و جمیع اضمده و اشربه محلله مفید بود و شراب صرف گرم بر ناهار خوردن

اورام جگر

نافع است اورام جگر اکثر آن حار باشد علامت آن تپ و تشنگی و سوزش و درد جگر و ثقل آن بود
علاج آن اولا فصد باسلیق یا هفت اندام از دست راست کنند و بعد آن اگر ورم مقعر
جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فواق و قی و قبض طبیعت بود و علاج آن مانند
علاج ورم معده بود و اگر ورم محدب جگر باشد علامت آن سعال و ضیق النفس باشد و احتباس

بول و جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت لمس درد و ورم محسوس شود در علاج آن ادویه مدره
بکار برند و مانند علاج سده جگر جدولی علاج کنند و آب انارین با سکنجبین برای ورم جگر بسیار سودمند بود
هرگاه جمع گردد تدبیر آن نیز در ورم معده گفته شد و در ورم جگر بگذارند که طبیعت قبض شود و افراط
اسهال مهلک بود و باید که ادویه رادعه که بر جگر استعمال میکنند با ادویه ملطفه مفتحه یار نمایند تا ماده را منجمد
شدن ندهد و همچنین ادویه محلله که استعمال نمایند با ادویه قابضه عطریه یار نمایند تا قوت عضو تحلیل نشود و باید
که مبالغه در تبرید جگر نه نمایند زیرا که منجر باستسقا خواهد شد و نه در تسخین جگر که منجر به بول خواهد گردید
این قوانین را ضمیمه اشربه ملحوظ دارند و ملینات و مسهلات را در اورام جگر استعمال نباید کرد لیکن در ابتدا
تخم کاسنی صندل زرد و آرد جو عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل قدری سرکه
سائیده ضماد کنند و در وقت تزاید اکلیل الملک و تخم کشنیز و زعفران زیاده نمایند و در وقت انتها صندل
سوخته کنند و در وقت انحطاط ابهل و افسنتین و زعفران و عود و مانند آن اضافه نمایند و اکثر اطبا این زمانه
همین قوانین نظر ندارند و بلا تامل علاج میکنند و مریض را هلاک بسیار نمایند چنانچه شخصی را از اعزه
شاهجهان آباد ورم جگر شد معالج او که خود را در فهم و ذکا یگانه زمان میدانست تامل در حال مریض ننموده
بمعالجه تپ که از لوازمات این مرض است مشغول شد و بعد از دو مسهل حال مریض متغیر گردید والد شریف که از غیر
اخلاص پیدا داشتند روزی بطریق عیادت تشریف بردند دیدند که سر را بر تکیه کلان نهاده سرنگون نشسته است
و نفس تنگی میکند چون از خواهران آن استفسار حال نمودند معلوم شد که از سه روز و شب همین طور نشسته
میماند و بسبب تنگی نفس طاقت خواب ندارد والد مغفور فرمودند که اینجا فقط بسبب تپ نیست سبب این دیگر
خواهد بود چون آنرا بر بستر راست نهاده بطرف جگر ملاحظه کردند ورم صعب جگر معلوم شد والد مرحوم چون صله
داشت هرچند گفت و کسی را بر خطای طبیب معالج نسبت داد هرچند مردمان خانه مریض معتقد بودند که بنا بر اینها
معالجه کنند قبول نکردند چون در خانه خود تشریف آوردند فرمودند که در معالجه فلان شخص از معالج بسیار غلطی واقع شد حالا اصلاح ندارد

ودر چند روز هلاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین واقع شد طفلی چهار ساله در ورم جگر مبتلا شده بود
نزد احقر آوردند الحواسش دریافتم که در محدب جگر ورم است علاجش از مدرات نمودم بعد از
چندی مدرات را شب در آب کاسنی سبز مروق تر نموده صبح بالیده صاف نموده شربت بزوری
وسکنجبین داخل کرده دادم وگاهی قرص زرشک هم درین ترکیب اضافه می نمودم هرگاه که ماده کم شد
خوف انتشار نماند مسهل سبک دادم چندان فائده نکرد و باز بمدرات مدت مدید علاج آن نمودم چون
از ماده حرارت زایل شد و موسم سرما آمد شیر شتر همراه دادم بعد از آن گلقند و شربت دینار گاهی تنها
وگاهی همراه شیره تخم کشوث و مانند آن از مدرات قلیلة الحرارة میدادم در مدت اندک صحت یافت
وتا حال موجود است مقصود ازین حکایت محض فائده انام است

حصاة جگر سنگ که در جگر متولد
میشود علامتش آنست که همیشه قی کند و درد و ثقل در جگر معلوم شود و بدون ورم و صلابت آن و
هرگاه فصد کنند در خون ریگ می آید علاج آن همین باید که پاره پاره کنند و از مدرات بیرون
آرند چنانچه در حصاة گرده و مثانه می آید

سوء القنیه سوء القنیه مقدمه استسقا باشد علاج آن تقویت علاج
استسقا بود

استسقا سبب آن ماده بارده باشد
وسوء مزاج آن باشد و آن سه قسم است اول لحمی و علامت آن
زقی و علامت آن ثقل و بزرگی شکم بود
بر آن نهند یا از پهلو به پهلو شود از آن آواز آب آید سوم طبلی علامت آن
بنا شد و بر آمدن باد بود و چون دست بر شکم بر نهند آواز طبل آید علاج التقلیل
بر آب جبنی نمایند و اگر متواند اندکی کهچری مونگ خورند و بجای آب عرق عنب الثعلب و آب
اندک اندک نوشند و چیدا و رد و مانند آن همراه شیره عنب الثعلب و شیره تخم کشوث و شربت دینار و گلقند
و شربت بزوری خورند و شیر شتر با نبات و یا همراه شربت بزوری و شربت دینار بسیار مفید بود و گاه

وسیاه البول رود و مانند آن همراه شیر شتر داده شود و شیر شتر از چهار دوام شروع کنند و شش روز بهمین قدر
اکتفا نمایند و بعد از شش روز یک دوام بیفزایند تا بیک رطل نهایت بدو رطل رسانند و دادن چهل یا
کم و زیاده موقوف بر رای طبیب است و بول شتر نیز بهمین طور دهند و هر گاه که شیر شروع کرده شود غذا
کم باید کرد تا آنکه یک وقت غذا و یک وقت شیر باشد و تا مرض مستحکم نشود دادن شیر جائز نیست و قلیل
شیر دوشیده شود هما وقت بخورند و الله شریف سفوف غافث تالیف عبدالمجید بعد هضم همراه شیر
استعمال سفوف مینمودند قرشی گفته که تریاق فاروق بقدر نخود خوردن هم نافع است و گفته اند که
گوشت موش صحرائی را خشک کرده بکوبند و دو درم بمریض استسقاء لحمی که سفید بود و تنها یا همراه عسل
استعمال کنند و اگر با استسقاء حرارت باشد قرص زرشک و قرص کاکنج بدهند همراه آب کاسنی سبز مروق
آب عنب الثعلب سبز مروق با شربت بزوری یا سکنجبین بزوری باید داد و بهتر است که عنب الثعلب
سیاه و سبز باشد و ترکیب دادن و قدر شربت آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق [illegible] شیر
شربت مگر مسهل فلوس بطوریکه در باب [illegible] بدهند و [illegible] اگر در استسقاء اسهال همراه
آب [illegible] مروق با رب شیرین با رنگ مناسب بود ترکیب [illegible] و قدر شربت آن
[illegible] عنب الثعلب سبز است اگر درین امراض حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل که هضم تنقیه
کنند و بعد از آن تا [illegible] بکار برند و در استسقاء طبلی که با حرارت [illegible] باشد و در زقی که ماده
آن حار باشد تنقیه از ادویه قلیل الحراره کنند بعد از آن قرص زرشک و کاکنج با آب کاسنی
مروق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تجربه گردید که در طبلی مفید بود و در زقی بعضی شکم را از زیر ناف
شق میکنند و این عمل خطرناک بود و عورتی را استسقاء زقی عارض شده بود تا بسیار [illegible]
شکم بسیار کلان شده بود و روزی قریب بناف منفجر گشته رطوبت بسیار بقدر چند [illegible] برآمد
شفای کلی حاصل گردید و قرشی از شیخ نقل کرده که زنی را استسقاء با حرارت عارض شده بود

قریب مرگ رسیده آن زن بخودی خود بخوردن انار بمرتبه افراط کرد که ذکر آن ناخوش است پس
به شد وجدوار بنفش در آب عنب الثعلب طلا نمودن از برای تهیج و استسقا نافع بود و در ریاضت محلله
و سوار شدن و کشتی نشستن در آفتاب و غلطیدن در ریگ و خود را در آن دفن نمودن و سفر
کردن بطرف کوهها خصوصا استسقا بسیار نافع است ضماد کردن به پشک و سرگین گاو و بورق و
سرکه از برای هر سه قسم استسقا نافع بود و در استسقا قبض شکم بهتر از اسهال بود و ضماد مرهم اکبر نافع
است فایده در استسقا که آب خورند باید که در تمام روز سه چند غذا خورند و قدر غذا ششم حصه از حال
صحت میباید و نانیکه برای او سازند باید که انیسون و بادیان در و باشد و معمول استاد بود که
اگر نان میدادند همراه شوربای گوشت میدادند و گفته اند که اگر نان خشک غذا سازند بهتر بود و اگر شیر شتر
بجای غذا و آب دهند انفع بود و سکنجبین نیز مانع تجبن شیر است در معده گاه گاه همراه شیر میداده باشد و در جمله بعد از
تنقیه بهر تقویت قرص زرشک مانند آن و بهر ادرار قرص مازریون بهر روشنان آن باید داد و
طلی بعد از تنقیه تحلیل ریاح کوشند و از بادیان و سداب مانند آن شیاف سازند و حمول کنند
و هر دوائیکه باشد باید که بسیار باریک بسایند و اگر بعرق حب ... افسنتین بوره ارمنی و روغن بابونه بزید طلا سازند
نشستن در حمام یابس و تنور فاصله بخوبی عرق می آرد و هر عرق که آید او را بچینند و طریق اندفان آنست که
مریض را در ریگ خسپد و ریگ گرم او را در پوشد و چون سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کنند و اگر زردی
در عضوی باشد همان را در آن نمایند و همین تاثیر دارد نشست به آفتاب نشستن و به آب چشمهای
گرم و به آب دریای شور بدن شستن و حرکت اگر چند روز در آب دارند بجای آب دریای شور میشود و اگر
بجای آب آب مطبوخ سیر که آب صد حصه بود و سیر یک حصه هر دو را بجوشانند تا سوم حصه بماند
بمریض داده باشند بسیار نافع بود طریق سیر و هم در مرض مراره یرقان اصفر
مرضی بود که چشم و تمام بدن دران زرد شود علاج آن قرص زرشک با آب کاسنی سبز مروق

مرض یرقان اصفر

وآب عنب الثعلب سبز مروق و شربت بزوری و سکنجبین بزوری دهند و تنقیه صفرا نمایند و گوشت خارپشت صحرائی
را چون خشک کرده با ریگ بکوبند و بخورند نافع بود و گفته اند که خراطین را خشک کنند و سائیده
به هندی الچال صحت یابد خوردن ماهی و دیدن آن بالخاصیت فائده میکند برگ حنا نرم کوفته
در آب شب تر کرده صباح آن آب صاف بنوشند تا یک هفته از برای یرقان مجرب نوشته اند تسیط
بعصاره چقندر دور میکند زردی چشم را و اگر سبوس نخود چهار درم شب در آب تر کرده صباح زلال
آن گرفته بقدری نبات شیرین کرده بخوردن صاحب یرقان دهند نفع میکند طریق چهاردهم
در امراض طحال و اورام طحال اکثر طحال را ورم صلب عارض میشود و اگر ورم حار باشد در
اندک مدت صلب میگردد علاج فصد باسلیق و یا اسیلم از دست چپ کنند و بعد از نضج تنقیه سودا
نمایند بعد از آن آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین و شربت بزوری
سفید بود و دواء الکبیر نیز نافع است و قرص کبیر و یا تریاق کبیر یا شیر شتر فائده عظیم دارد و انجیر با سرکه
و عنصل با سرکه و یا اکل با سرکه ورم طحال را دور میکند و از مجربات شیخ الرئیس است که چون مریض
هر صباح یک کف از بول شتر بخورد در بیست روز ورم را دور میکند و گفته اند که تعلیق پیاز عنصل
بر طحال در چهل و یک روز ورم آنرا دور میکند و اگر با ورم طحال حرارت باشد اسپست کدو دو درم
با سکنجبین و تخم خرفه بالخاصیت تحلیل ورم طحال میکند عرق کنده یک بقدر یک سرخ نهایت چهار سرخ
در آب آمیخته بنوشند برای تحلیل صلابت سپرز و زیادتی التهاب بی نظیر است و دواء الکبار برای
اذابت ورم طحال نافع است و همچنین نوشادر نیم درم با آب ترب بنوشند و کنجد و ترب مساوی الوزن
کوفته گرم کرده بر سپرز ضماد کنند و آب نوشیدن و طعام خوردن در ظرف چوب بیخ گز بسیار
فائده میکند و خوردن رواسن سکنجبین هم بسیار نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و ضماد
چوب انگور و آرد جو استعمال سازند و گاهی ورم صلب طحال جمع شود و متقیح گردد علامتش آنست که

در امراض طحال

که درد شدید و نخس در طحال بود و درد در بول آید و بدبو بود و یا که زرد و سیاه بود و اسهال نیز بیرون آید
علاج آن تخم کشوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از مدرات با شیر شتر و شیر خر
تناول کنند و یا ماء العسل بنوشند و اشق و سعوس با سرکه بجوشانند و ضماد سازند و علاج نفخه
طحال و سده آن مانند نفخه جگر و سده آن کنند و فرق در علاج کبد و طحال باعتبار قوت و
ضعف است زیرا که هر گاه ممکن بر جگر استعمال ادویه حاره مثل سرکه تند روا نیست و گاه باشد که در
طحال اکثر سنگ متولد شود و علامت آن درد و نخس در طحال پیدا آید و ریگ در قصد بول و خون
بول بیرون آید و ثقل در جگر و گرده و مثانه باشد علاج آن مانند سنگ گرده و مثانه کنند و آنچه
باشد یرقان اسود و تغیر رنگ بدن بسیاهی باشد علاج آن بعد از فصد اسیلم
از دست چپ آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین بزوری و شربت دینار
کنند و سکنجبین استعمال نمایند و آنچه در سده جگر گذشت بعمل آرند و اگر بسبب ضعف
طحال باشد علامت آن قی و اسهال سوداوی و سقوط اشتها و کدورت چشم بود و اکثر ضعف آن بسبب
برودت باشد علاج آن شیره تخم کشوث شیره افسنتین از هر یک سه ماشه همراه گلقند و
شربت بزوری خورند و قرص گل و قرص کبر و مانند آن که مقوی طحال اند همراه استعمال
کنند و ضماد افسنتین استعمال کنند طریق یازدهم در امراض امعا اسهال یا از استفراغات
باشد یا از اعضا اما آنچه از استفراغات می باشد یا بسبب غذا است که بغیر از اشتها یا زیاده از
اشتها خورده شود و یا بسبب غذای لطیف سریع الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب غذای
لزج عفص باشد و یا بسبب غذای کریه الطعم باشد و یا بسبب غذای نفاخ بود و یا بسبب اسهال
بسیار امعا خراشیده شود علاج آن علاج تنقیه کنند و تدبیر که در تخمه گذشت بکار برند
و غذا بقدر هضم خورند و موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و امعا نمایند اما آنچه از اعضا

نفخه طحال

سده طحال

یرقان اسود

اسهال

باشد یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود اگر دماغ باشد که نزلات انان
بمعده و امعا ریزد و علامتش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود و با علامات نزله و فساد
مزاج دماغ بود علاج آن بحسب غلبه اخلاط تنقیه دماغ کنند و تبدیل مزاج و منع نزلات
نمایند چنانچه در نزله گفته شد و بر پشت خواب نکنند و اگر آن عضو معده باشد و آن اسهال را
ذرب و خلفه گویند و علامتش آنست که گاهی اسهال زیاده گاهی کم و گاه هضم و گاه فاسد باشد

ذرب و خلفه

علاج جوارش مصطگی و جوارش عود و مانند آن همراه شیره بادیان و شیره زیره سیاه و شیره
دانه هیل در عرقیات بر آورده رب به شیرین با رنگ داخل کرده بخورند و ضماد که برای قی مفید است
بر شکم ضماد کنند و مالیدن روغن مصطگی هم مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود و غثیان و کثرت
لعاب دهن نیز باشد قی نمایند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و گاهی بسبب انصباب صفرا بر معده باشد
و این بعد از حمیات صفراوی و بعد از تناول اشیاء حاره پیدا شود و اسهال صفراوی و التهاب و
عطش باشد و صفرت براز و لذع مقعد نیز بود علاج اول بعد از نضج تنقیه صفرا به مسهل بارده یا بطیخات
و شربت ورد مکرر کنند بعد از آن قرص طباشیر قابض دهند و صندل زرد و در گلاب سائیده بر جگر
و مراره ضماد کنند و گاهی بسبب انصباب سودا باشد بر فم معده علامت آن گرسنگی بود و حرقت
فم معده و ترشی آن باشد که بخوردن طعام با روغن ساکن شود علاج آن فصد باسلیق کنند و اسهال سودا
نمایند و از ادویه حاره قابضه تکمید طحال کنند و خرقه گرم کنند و آنرا دلک نمایند و پیش از انصباب سودا حریره
از شکر و بادام و روغن زرد تیار نموده بخورند و گاهی بسبب بثره و قرحه باشد که در معده حادث شود
علامت آن در دهن بثرات باشد و بعد از تناول طعام در معده درد پیدا شود و قی و براز صدیدی
بود علاج آن قرص طباشیر قابض خورند و چار تخم را بریان کنند و به روغن بادام چرب نموده بخورند
و گاهی بسبب ضعف جگر و سده آن باشد علاج آن گفته شد و قسمی از خلفه بود که آنرا **اسهال دوری**

اسهال دوری

گویند و آن است که فضول در عضوی جمع شود و بعد در معین دفع گردد اگر یکروز در میان دفع شود
سبب آن صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن بلغم بود و اگر روز چهارم دفع شود سبب آن سودا بود
و اگر دوره معین نباشد و درد همیشه باشد و در وقت احتباس زیاده گردد سبب آن خون باشد و رنگ براز
نیز دلالت بر غلبه خلط میکند علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و عضوی که در آن ماده جمع میشود تقویت
آن کنند و دوای هندی که مسمی به دهنیا پاچک است سفید ست و پوست سنگدان مرغ و قرنفل هر یک
یک تولہ کوفته و بیخته بخورد و همین سان سه روز از برای ذرب مجرب آزموده است و اگر مریض تحمل ندارد
خوراک یکروزه سه روز بدهند و تا نه روز استعمال نمایند و اگر اسهال از جگر باشد علامت او آن است که در کبدی
کیلوس هضم بخوبی میشود و ضرر در فعل معده نمی باشد بخلاف معدی و اکثر اسهال معدی در روز
پیدا شود و اکثر اسهال کبدی در شب اگر اسهال دموی بود و آن را ذوسنطاریای کبدی
میگویند و علامت آن تقدم امتلاء و احتباس خونی که سیلان آن معتاد باشد و خون مختلط با براز
که علامت سحج است نباشد علاج چندروز غذا نخورند و تا وقتیکه مریض ضعیف نگردد بند نکنند
و فصد باسلیق باریک بکشایند و خون اندک اندک بگیرند و دست و پا پستان و خصیتین را ببندند بعد
از آن علاج نفث الدم بکنند و ضماد که برای اسهال صفراوی گذشت بر جگر استعمال کنند و اگر اسهال
صفراوی و حصه بدیکی بود علامتش آن است که اسهال متواتر نبود و صفرا با براز مختلط نشود و پیچ و درد
نباشد و چون معده خالی بود اسهال زیاده شود و علاج باید که حبس نکنند و تسکین جگر از ادویه بارد که
بسیار قابض نباشد باید نمود مثل شیره صندل شیره عناب شیره خشخاش با سکنجبین و شربت
انار بخورند و اما غسالی که بسبب ضعف جگر باشد و دردی که بسبب ورم آن باشد و قیحی که بسبب انفجار ورم جگر
باشد علاج آنها گفته شد و اگر از امعا بود علامتش آن است که خلطی که مندفع شود مختلط با براز بود و اگر
با سحج باشد علامت او آن است که تشنگی و پیچیدگی و درد امعا بود و سحج آن است که اخلاط حاره

ذرب یا اسهال کبدی

سحج

حریفه که بامعاء ریزد و امعا خراشیده شود و آن خلط خراشنده یا صفرا بود که بر امعا میریزد و صفرا
قرحه در چهار روز میکند و علامتش آنست که صفرا مختلط با براز و خراط امعا بر آید و لذع مقعد نماید
و اسلم قرحه آنست که در امعاء غلاظ باشد و علامتش آنست که درد زیر ناف بود و خراط امعاء غلیظ بر آید
و درد با شدت نباشد و اگر در امعاء رقاق بود درد شدید حوالی ناف باشد و خراط امعا رقیق آید
علاج اگر ماده در امعاء غلاظ باشد تنقیه صفرا از حقنه بارد مناسب بود و اگر در امعاء رقاق باشد از
مسهل بارد بهتر بود و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمودن نزد احقر نیز مفید است چه اراده تسکین
ماده منصبه شدیده الحده باشد دادن مخدرات هم مفید بود و بعد از تنقیه تقویت امعا از قرص طباشیر
قابض و شربت انار کند و انار ریب تناول نماید و هر چه مقوی معده باشد مقوی امعا نیز بود و بحسب احتیاج
از انها استعمال کند و ضماد اقاقیا استعمال کند و خوردن دوغ آهن تاب نیز مفید بود پس هرگاه
ماده از انصباب باایستد علاج سحج از بزور بارده لعابیه برشته با شربت بنفشه و ادویه مغریه
که در زحیر مذکور خواهد شد باید کرد و اگر از انصباب بلغم بود و بلغم در یکماه قرحه میکند علامت آن
کثرت ریاح و قراقر و درد ملائم باشد و با خراط امعا بلغم خارج شود و این قسم اکثر بعد از نوازل
پیدا شود علاج آن استفراغ بلغم کند و منع انصباب آن نماید بعد از ان علاج سحج از چار تخم و سفوف
مقلیا نماید و اگر از انصباب سودا باشد علامت آن خروج سودا با خراط امعا بود و این قاتل
باشد علاج آن استفراغ سودا و منع انصباب آن کند و تقویت طحال نماید بعد از ان سفوف
طین با ادویه لعابیه مغریه مانند لعاب بهدانه و لعاب ریشه خطمی و شربت بنفشه و چار تخم خورد
و اجتناب از حموضات نماید و اگر از ثقل یابس باشد علامت آن قبض طبیعت بود از خشکی و علاج
زلق الامعاء
آن علاج قولنج سدی کند و اگر با سحج نباشد آنرا زلق الامعا گویند اگر سبب آن رطوبت
مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل در امعا مکث نکند علامت آن خروج رطوبت و ثقل قلیل الهضم و معده

از آفت خالی باشد علاج آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج کنند بعد از آن سفوف و اقراص
قابضه خورند و سفوف مقلیاثا نیز نافع ست و زلق الامعا یا بسبب بثور و قرحه با که در امعا حادث
شود و چون غذا به او رسد زود منفع گردد علامت او آنست که با ثفل غیر منهضم صدیدی رقیق باشد
و در وقتیکه طعام از معده با معا رسد درد محسوس شود علاج آن فصد کنند و جبار تخم بروغن بادام
چرب نموده بخورد و ادویه مغریه مانند صمغ عربی و نشاسته و کتیرا بریان کرده همراه لعاب
بهدانه و لعاب ریشه خطمی در گلاب و عرقیات بر آورده و جبار تخم بروغن بادام چرب کرده بخورد
و غذا سویق شعیر و برنج یا عدس بروغن بادام تناول کنند و یا بسبب انصباب صفرا باشد که بسبب
لذع وی آنچه در امعاست دفع گردد علاج آن قی نماید و تنقیه صفرا از هلیله زرد و شربت ورد و مکرر
کنند الا باید که بالای آن آب سرد بخورد تا اعانت بر اسهال کند بعد از آن قرص طباشیر قابض
و مانند آن بخورد و خونی که بسبب انفتاح عروق امعا آید علامت او آنست که با آن علت اسهال
کبدی و بواسیر و سحج نباشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن قابضات با ادویه
مغریه خورند و مده که در امعا بعد النضج ورم آید ماء العسل و قند آب خورند و اگر گرمی باشد آش جو
مناسب بود و بعد از آن ادویه مدمله که در نفث الدم مذکورست بخورند و شیر آهن تاب بخوردن دهند
و اسهالیکه از جمیع بدن بود و یا از ذوبان اعضا باشد علامت آن التهاب تب دق و بدبوی براز
و اختلاف الوان براز و سوست آن بود و در معده و جگر و امعا هیچ آفت نباشد و این قسم مانند
تب دق علاج پذیر نیست و اگر بسبب اجتماع اخلاط فاسد در عروق و اعضا بود درین قسم نیز اختلاف
الوان براز میباشد لیکن مریض بعد از اسهال در خود خفت و راحت می یابد پس می باید که این اسهال
را بند نکنند و اسهال بحرانی که در روز بحران می افتد نیز همین قبیل بود و آنرا نیز بند کردن خطا
ست و خوردن آب و همچنین آب گوشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر چاره نباشد

اندک اندک آب آهن تاب یا عرق بارتنگ و عرق عنب الثعلب و هر دو شوربای کبوتر یا دراج با مصالحه
قابضه بخورانند قرشی گفته که پنیر کهنه را اگر از آب بشویند و خشک شود و بریان کنند و یک مثقال با شربت مناسب دهند
بسیار نافع بود و همو یم انفع اشیا است از برای مسکه اسهال و از رود حمام رود انک قی و ادبار نیز از
حابسات اسهال است و گذاشتن شاخها قریب چهار ساعت بر شکم مریض از مجربات بوعلی سینا است
دوای که از برای جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود شیره خرفه سیاه بریان با عرق
کیوره و گلاب و عرق گاوزبان برآورده شربت سیب ترش شربت صندل و یا شربت
انار ترش و یا بارتنگ داخل کرده بخورند و اگر خوف مغص باشد اسبغول در روغن بادام چرب کرده ضماد
کنند و بخورند و ضماد زرورد استعمال نماید و غذا آش جو از جو بریان بخورد و هرگاه حرارت کم شود بعض
قویه و ادویه اگر ماده باشد یا قرص عود بخورند و دواء المسک بخورند و چهار اجون بریان کرده بخورند
حابس اسهال است خصوصا افیون در قطع آن مجرب آزموده است زحیر که آنرا پیچش گویند و آن
حرکت است از امعاء مستقیم از برای دفع فضله و دفع نمیشود مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد که با
خونی مختلط بود و سبب حدوث آن صفرا بود و یا بلغم مالح که با معا رسد و علامت هر واحد
خروج هر واحد بود با سوزش مقعد علاج آن لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی در عرق با برآورده شربت بنفشه
چهار تخم داخل کرده بخورند و سفوف طین با روغن ده گاو یا روغن بادام چرب کرده بقدر [illegible] باشد همراه
دوای مذکوره بخورند و تخم ریحان برشته و اسفوف [illegible] تا نیم توله صباح و شام با آب سرد بخورند
از برای زحیر و [illegible] سفید و معمول اوستاد بود و سفیدی تخم مرغ بروغن بادام و یا بروغن گل آمیخته
زیر ناف طلا کردن مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود علاج زحیر صفراوی و بلغمی کنند و اگر
در یک [illegible] تخم فلوس [illegible] روغن گاو چرب کرده فرو برد و بر ناید باید که ریشه خطمی بقدر یک توله
در آب لعاب برآورده مغز فلوس در آن مالیده ضماد نموده روغن بادام بالای آن ریخته

بخورد و همان روز شفا میشود و حقنه کردن ازین دوا انسب بود و گاهی از برای تفتیح سده
چهار تخم بقدر نه ماشه در گلاب و عرق عنب الثعلب جوش داده شربت بنفشه و حل کرده سپید هندی و آب گرم
خوردن نیز تفتیح سده میکند و گاهی بسبب ورم حار امعاء مستقیم باشد علاج قولنج ورمی کنند و دو سه روز
غذا نخورد و اگر بسبب ورمی باشد که بمقعد پیوسته روغن گل زردی تخم مرغ و روغن بابونه نیمگرم کرده بمالند و
بر سر خشت گرم نشینند مغص درد آن در امعا بود و آنرا مروره گویند سبب آن اگر ریح غلیظ باشد مغص
قراقر و نفخ بود و میباید که شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره تخم کشوث در عرقیات برآورده گلقند
دران مالیده صاف نموده تناول کنند و شکم را بروغن بابونه بمالند و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج
از مسهل حار تنقیه کنند و اگر بسبب ماده صفراوی یا بلغم مالح باشد علاج زحیر صفراوی و بلغمی کنند و اگر
بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه از مسهل حار جوارشهای گرم خورد و اگر بسبب سده
باشد علاج قولنج سدی کنند و اگر بسبب کرم امعا باشد علامت آن احساس حرکت کرم باشد
در حالت گرسنگی و سیلان لعاب دهن بر هم سائیدن دندان در خواب و گاهی خروج آنها
در براز می باید که چند روز شیر و نبات خورند و بعد ازان دوای برنگ تناول کنند تا کرم بمیرند
و بیرون آیند قولنج مرضی معوی باشد که مانع خروج براز شود و بادی و حبس عظیم بود و فرق میان قولنج
این مرض و درد گرده آنست که درد گرده بر جایگاه گرده بود و مایل بطرف قطن باشد
و درد قولنج بسیار شدید باشد و میل بسوی ناف و پیش شکم دارد و بزیر آید و فروتر شود
و از جای خود بجا ور میکند و اگر بسبب بلغم غلیظ میباشد علاج آن روغن بید انجیر یک توله همراه
گلاب بخورد و یا سنا مکی بیخا شده تربد سفید مجوف خراشیده سه ماشه در گلقند آمیخته همراه گلاب
عرق عنب الثعلب بخورد شد و سفرجلی مسهل و مانند آن نیز مفید بود خصوصاً [illegible] با قولنج غثیان باشد
و خوردن مصطگی رومی با آب گرم نیز نافع بود و تریاق اربعه و تریاق کبیر نیز مفید بود و در صورتیکه

قولنج قوی بود اولاً حقنه کنند و بعد آن از مسهل گرم تنقیه نمایند و هیئت علاج قولنج ریحی مگر آنکه شیاف
و حقنه و مسهل که در قولنج ریحی مستعمل شود کاسر ریاح باشد و برشعثا برای تسکین درد شدید نافع بود و تکمید
آبزن ضرر میکند مگر وقتیکه سبب ضعیف باشد و بعد از زوال مرض یکدو روز غذا ندهند بلکه اقتصار بر تحسی
نمایند و آب بسیار نخورند و هیئت علاج قولنج که بسبب احتباس ثفل یا لبن باشد و خروس سیاه رنگ را بدوانند
که مانده شود پس از آن ذبح کنند و دم را ببرند و باصلاح خوشبو ساخته بنوشند بسیار مفید بود و ادویه
بالخاصیت بقولنج فائده میکنند از آنجمله شوربای هدهد و گوشت آن و خراطین خشک و براز سفید گرگ
با ماء العسل خصوصاً استخوانی که در براز او یافته میشود حتی تعلیق آن بر ران جانب درد نافع بود و بعضی گفته اند
خوردن جرم مغاره گرگ اگر بسبب پیچیدگی امعا یا زوال آن بکیس انثیین حادث شود و آن بعد از شکم
شدید حادث شود علاج آن ده درم زیبق ناکشته فرو برند و چند قدم بروند و شکم خود را از اعلی
تا اسفل بمالند و اگر بسبب ورم باشد علامت آن تپ و ضربان و ثقل بود و این قولنج آهسته آهسته
حادث شود علاج آن فصد کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازند و حقنه نمایند و پارچه و روغن گل و
سرکه تر کنند و بر موضع ورم نهند و روغن بنفشه و بابونه نیمگرم کرده بمالند و ایلاوس قسمی است از قولنج
که در آن ثفل از دهن بیرون می آید علاج آن بعلاج قولنج سددی بود و شراب صرف گرم کنند
و اندک اندک بیاشامند طریق شانزدهم در امراض مقعد بواسیر زیادتی بود که در افواه
عروق مقعد حادث شود علامت اول آنست که در مقعد درد و ثقل و خارش بود و اگر خونی باشد و
خون بواسیر غیر مختلط با براز باشد و خروج آن بعد از براز یا قبل آن بقطرات شود علاج آن
تا وقتیکه ضعف طاری نشود بند نکنند بعد از آن علاج آن مانند علاج نفث الدم نمایند و رسوت
سرشته با ماست حبکه ملفوف نموده بخورند برای اسهال خون بواسیر نافع بود و غذا کلیجی باماست
و داغ کردن مابین خنصر و بنصر از برای قطع خون بواسیر و داغ کردن مفصل ترقوه برای ریاح بواسیر

ایلاوس

امراض مقعد بواسیر

از مجربات است حب سندروس برای بواسیر خونی مجربست و خاصیت انجبارست که با وجود
قبض خون قبض طبیعت نمیکند و اگر مسهای بواسیر اذیت دهند باید که بعد فصد باسلیق فصد
صافن و یا فصد مابض و یا حجامت مابین ورکین نمایند و ادویهٔ مفتحه مانند سرگین کبوتر و قنه
و مراره گاو در آب پیاز بمالند و بهتر آنست که بعد فصد باسلیق زلو بچسپانند و سوت برگ نیم در گلاب
سائیده ضماد کنند و همچنین نمک را در آب سائیده بربندند و در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و مالیدن
روغن زرد رفع درد بواسیر میکند و مرهم سفیداب کافوری نیز مفید بود و اگر احتیاج تنقیه سودا شود مسهل
و دواء الجبن کنند و بعد ازان اطریفل صغیر و حب مقل خورند و طبیعت را ملین دارند و اصلاح طحال
و کبد کنند و اگر تدبیر مذکور فائده نکند بهتر آنست که قطع کنند و اگر برداشت قطع نباشد دوای تیز
مانند دیگ نهند بعد ازان مرهم کوهان شتر استعمال کنند و یا برگ کرنب در آب بجوشانند و با موم
و روغن بید بسرشند و استعمال کنند و گفته اند که تمام مسهها را بیک دفعه ساقط نکنند و اگر بعد از قطع و یا بعد
از دوای تیز بواسیر متقرح باشند مدملات استعمال کنند و تبخیر زرنیخ و یا پوست مار و سمق و همچنین طلیا
و تخم گندنا این دانه های بواسیر را ساقط کنند و مسهای بواسیر که اندرون مقعد باشند باید که از محاجم بیرون
کنند و یا مویزج و قنطوریون سائیده در مراره گاو مخلوط نموده ضماد کنند تا مسها بیرون آیند
آنوقت دوای سم الفار بران نهند **ریح بواسیر** و آن ریح غلیظ بود که در تهیگاه و حوالی ناف
گرده میگیرد علاج آن تنقیه سودا بود بطوریکه در مالیخولیا گذشت جوارش کمونی و مانند آن
با مدرات خورد و حب مقل و اطریفل صغیر نیز نافع بود **ناصور مقعد** که قرحه خبیثه بطرف معاء مستقیم
پیدا شود و ازان صدید می آید اگر غائر نباشد باید که آنرا بشکافند تا آنچه درو باشد بیرون آید
علاج آن بعلاج ناصور چشم کنند **اورام مقعد** اگر حار باشد علاج آن فصد کنند
و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه نمایند و مرهم سفیداب بمالند با سفیدی تخم مرغ و روغن گل در ظرف

ریح بواسیر

ناصور مقعد

اورام مقعد

ارزیز یا سرب خوب بسایند و سائیده آن را بر مقعد ضماد نمایند و اگر مزمن گردد مرهم داخلیون نهند و چون آن علامات دریافت شود که ماده جمع میگردد و قبل از نضج باید شگافت تا ناسور نگردد و مرهم سفیداب کافوری برای شقاق مقعد هم نفع میکند و مرهم کوهان شتر اینجا نیز نافع است و باید که طبع را نرم دارند و از آب سرد و حموضات و اشیای قابضه احتراز کنند استرخای مقعد علامت آن خروج براز و ریاح بی اراده باشد علاج آن بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و معاجین حاره بخورند و مقعد را از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و نرگس بمالند و سنبل الطیب و قسط و مرزنجوش و مانند آن از ادویه قابضه گرم در آب بجوشانند و علیل را در آن نشانند خارش مقعد اگر بسبب دیدان باشد علاج آن مذکور شد و اگر مقعد بواسیر باشد علاج آن مثل بواسیر بود و اگر بسبب اخلاط مراری و یا بورقی باشد تنقیه کنند و حجامت ما بین سرین نمایند و سرکه و روغن گل را بمقعد بمالند طلاء هم مفید هم در امراض کلیه و مثانه هزال کلیه یعنی لاغری گرده یا بسبب سوء المزاج گرم یا و یا بسبب کثرت جماع و یا بسبب مادی استفراغ واقع شود علامت آن سفیدی بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن و کمی شهوت باه باشد علاج آن ترک سبب کنند و نارجیل و فندق و مغز چلغوزه و بادام با عسل معجون سازند و بخورند و هریسه و کله پاچه و چربی بط و مرغ خوردن مفید بود و هرگاه حرارت باشد از لبوب بارده مانند خشخاش و مغز کدو و پنبه دانه تقویت نمایند ضعف گرده علامت آن بول مانند غساله گوشت باشد و درد پشت و کمی شهوت باه بود و اگر بسبب هزال باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب سوء المزاج باشد تبدیل مزاج نمایند و اگر مادی باشد تنقیه کنند و اگر بسبب تعب سفر عارض شود علاج آن خود را از تعب باز دارد و بعد از آن تقویت گرده از لبوب گرده نمایند و ادویه قابضه بر گرده ضماد کنند و مالیدن روغن گل با سرکه نیز مفید بود و شیر گوسفند و شیر شتر در تقویت گرده بی بدیل است غذا شیر برنج و کله پاچه با

هزال کلیه

ضعف گرده

پیه گرده بر مثانه بست و دو تمکین ست علاج ضعف گرده که بسبب کثرت جماع و یا بسبب کثرت مدرات
و یا بسبب صعید عارض گردد و خوردن بهی و زغوره درین باب نافع ست **وجع کلیه** اگر درد بسبب
ریاح باشد علامت آن تمدد بلا ثقل و انتقال درد بود باید که شیره بادیان شیره انیسون
شیره تخم کشوث و مانند آن از مدرات که شدید الحرارت نباشد با گلقند و شربت بزوری یا شربت دینار
بخورد و روغن گل و روغن بابونه بمالد و اگر گل خطمی و کرنب و دیگر مدرات در آب جوشانیده صاف
نموده نطول کنند و ثفل آن بر بندد و در زائل کنند و تکمید از نمک و سبوس گندم و زیره گاذران بسیار
مفید بود و چون جگر آرد ماش را آبرجا ادرو بر بندد درد دفع میشود و ضماد زرده تخم مرغ استعمال نمایند
و اگر بسبب ریگ یا سنگ باشد علامت آن آنست که درد و گرانی در پشت پدید آید و همچون دوال
دور بجلد و هرگاه قاروره تمام شب در ظرف سفید جمع کنند اندرون بول ریگ سرخ و زرد ظاهر
گردد علاج آن حجر الیهود سائیده سنگ ماهی سائیده هر یک یکماشه صمغ آلو سائیده یا صمغ عربی
سائیده بقدر نیم ماشه همراه شیره تخم خیارین شیره تخم خربوزه شیره خار خسک با شربت آلو بالو یا شربت بزوری
بخورد و سفوف حجر الیهود و معجون آن را بکار برد و خوردن مولی بالخاصیت نافع حصاة ست
و بیهر بهوتی که نبات مشهور ست چون او را شش ماشه در آب خیسانیده یا ساییده بخورد نفع میکند
و یک عدد کرم شب تاب که پرآن دور کرده با ششم خشک کنند و با دوازده مثقال آب حلتیت چون
سه روز متواتر بنوشند از برای اخراج سنگ و احتباس بول مجرب دانسته اند و خوردن ماء الجبن
نیز برای سنگ گرده و مثانه فایده میکند و نطول گل خطمی استعمال کنند و ثفل آن بر بندند و اگر ازین تدبیر فایده
نشود قی نمایند و تنقیه از فصد و مسهل کنند و با ادویه مفتت حصاة می باید که صمغ آلو و مانند آن بار باشند
همچنین ادویه مقوی عضو مانند سلیخه و سنبل الطیب اگر درد شدید باشد با ادویه که بالخاصیت مسکن درد
باشد مانند تخم کرفس و تخم شبت یا ادویه که بسبب تخدیر تسکین نماید باید داد و همیشه آبزن باید کرد

دوائی ید الله در ینباب عجیب ست و اگر بسبب ورم مثانه باشد و اکثر آن گرم بود علاج آن فصد باسلیق
از جانب ورم کنند و لعاب اسبغول و لعاب بهیدانه و شیره عناب با شند آن با شربت بنفشه بخورد و ضماد آرد
جو استعمال کنند و مالیدن روغن گل و روغن بنفشه با موم سفید مفید بود و اگر حاجت تنقیه بود بعد از
نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق نافع بود و اگر ماده
اراده نضج کنند باید که تخم کتان و تخم خطمی حلبه با بنات در آب جوشانند و ضماد نموده بخورد و همین ادویه را
در روغن کنجد ساییده ضماد نماید و در آب جوشانیده نطول سازد و تا نضج یابد و بعد از نضج سرگین کبوتر
غبار آسیا آرد کرسنه در ضماد افزوده بکار برد و انجیر در ماء العسل بپزند تا مهرا شود و ضماد کنند نیز
انضاج ورم گرده نماید و هرگاه منفجر شود و مده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خربوزه خار خسک
با شربت بزوری بخورد و ضخامتش با شیر خر هر عضو را از مده پاک سازند بعد از ان سفوف [illegible] چهار
با مدرات بخورد و اگر بسبب ضعف گرده باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب قرح گرده باشد علامت آن درد
در قطن بود و خروج خون و مده وقت بول باشد علاج آن فصد قی کنند و قرص کهربا و قرص گلنار
و قرص کاکنج و مانند آن با ادویه مجربه مانند نشاسته کتیرا صمغ عربی آمیخته لعاب اسبغول لعاب بهیدانه
شیره تخم خیارین و شربت بزوری و دیگر مدرات خورد و چرب گرده که عبارت از انفجار شحم گرده بود
علامت آن حرقت بول و خروج قشور سرخ با مده باشد و درد و حکه و دغدغه و نخس در موضع
گرده بود علاج آن قی نماید و فصد باسلیق از جانب مرض کنند و بعد از نضج مسهل بارد تنقیه
سازد و بعد از ان تبرید و ترطیب مزاج کنند و بنادق البزور ساییده با گل ارمنی آمیخته همراه مدرات
خورد و ذیابیطس آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه باشد و چون آب خورد و در اندک زمانی بی تغییر
دفع شود علاج آن قرص کافور و قرص ذیابیطس و قرص گلنار و قرص طباشیر با مبردات قابضه مثل
کنند و با ماء القرع و ماء الخیار نیز شد و از آب سرد و شکر قی کنند و آب انار ترش و لعاب بزر قطونا و آب

آلو بخارا نیز فائده می نماید و دوغ جغرات ترش که غلیظ باشد خصوصاً که از شیر گوسفند ساخته باشند
در برف سرد کرده خوردن انفع اشیاست و ضماد صندل نماید و در آب سرد غوطه زدن بحدیکه بدنش
سرد شود و درینباب مفید بود و قرشی گفته که خوردن سه تخم مرغ که یک شب و روز در سرکه خیسانیده باشند
درین مرض نافع بود و چون این مرض مزمن شود بر بول مگس هجوم می نماید و مورچه ها دران می افتند
و می میرند درینوقت گلوی خشک را نرم سائیده با شکر تری آمیخته نهار دو کف دست هر روز بخورند

قروح مثانه قروح مثانه علامت آن درد مثانه و عسر البول و سوزش رفتن آن و خروج
مده و قشور مانند سبوس بود علاج آن بعلاج قروح گرده کنند و زرد چوب آمله بکوبند و قرص ساخته
بدهند مفید بود و چکانیدن شیاف ابیض با شیر شتر و زرورق مسند طلا درینجا مفید بود و اگر جرب پیدا
باشد چکانیدن ماء العسل یا ماء السکر و نوشیدن آن بسیار فائده میکند و از اغذیه حریفه و مالحه و حامضه
اجتناب کنند

جرب مثانه جرب مثانه که علامت آن درد شدید با خارش و سوزش رفتن بول و خروج
رسوب نخالی و مده نیز باشد علاج آن نیز مثل علاج جرب گرده بود و خوردن و پچکاری
گرفتن از لعاب بهیدانه و لعاب اسبغول و شیر خر و بز و گوسفند و روغن بادام مفید بود

وجع مثانه وجع مثانه
علاج درد مثانه مثل علاج درد گرده کنند اگر بسبب حصاة باشد

حصاة مثانه علامت حصات مثانه درد و
ثقل مثانه باشد و خارش در بیخ قضیب بود و ریگ که خارج شود رنگ آن سیاه و خاکستری یا سفید
می باشد و صاحب این مرض پیوسته دست بر زهار بمالد و بول به دشواری بیرون آید و هرگاه فارغ
شود باز تقاضای بول بود و علاج آن مانند حصاة کلیه بود و چکانیدن روغن عقرب و خوردن تریاق کبیر و
مثرودیطوس درینجا مفید بود و اگر سنگ مثانه ازین تدبیر بیرون نه آید باید که شق کنند و بیرون
آرند و این عمل در سن ده سالگی میباید و ما بعد ازین خطر دارد و جالینوس گفته که انگشتری آهن را
در دست داشتن و پوشیدن موزه ها که دران میخهای آهن باشند تفتیت حصاة میکند و باز پیدا

ورم مثانه

نمی‌شود و ورم مثانه اکثر آن حار باشد علامت آن درد شدید و انتفاخ عانه و احتباس بول و براز و تپ گرم و هذیان باشد علاج آن نیز مثل علاج ورم گرده بود مگر آنکه ادویه مستعمله در امراض مثانه می باید که قوی‌تر باشد و از اشیاء بارده فالبفه(?) ضماد نمایند و آبزن و آرد جو کنند و قیروطی کاسنی ضماد کنند و بعد از چند روز ضماد سمسم کنند و نوشیدن شیر شتر از برای تحلیل ورم مثانه بی‌نظیر است

جمود دم در مثانه(?)

جمود دم در مثانه گاهی خون که از جگر و یا گرده در مثانه می‌ریزد منجمد گردد و گاهی بسبب ضربه یا سقطه رگ بزرگ از مثانه منشق می‌شود و خون بسته گردد و علامت آن کرب و غشی بود و برد اطراف و عرق سرد بود علاج آن سکنجبین عنصلی با خاکستر چوب انجیر دهند و زهره سلحفات(?) خورند و اکلیل الملک با بونه و مانند آن در آب بجوشانند و ضماد کنند و در آن نشینند و نیز [illegible] در احلیل بچکانند و علاج حصاة گرده کنند و اگر ازین فائده نشود شق کنند و خون منجمد را بیرون آرند

ریح مثانه(?)

ریح مثانه که علامت آن تمدد بلا ثقل بود علاج آن از مالیدن روغنهای گرم و ضماد سعد(?) کنند و از سبوس گندم و نمک تکمید نمایند و از ادویه حاره تطول سازند

احتباس بول و عسر آن

احتباس بول و عسر آن اگر بسبب ورم یا حصاة یا ریح غلیظ باشد علاج آن در درد مثانه مذکور شد و اگر بسبب انجماد خون باشد علاج آن در جمود دم مثانه گذشت و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن تقدم راحت خوردن اطعمه غلیظه و ثقل عانه بود علاج آن مدرات قویه مثل انیسون تخم کرفس و تخم شلغم صحرائی را در آب بجوشانید و صاف کرده و شربت بزوری و [illegible] بخورند و همین ادویه را در آب بجوشانند و در آن نشینند و ادهان حاره مانند روغن شبت بمالند و در احلیل بچکانند و اگر بسبب خلط صفراوی باشد که بر مثانه ریزد و علامت آن سوزش و زردی بول بود علاج آن بعلاج حرقت بول که بسبب حدت و بورقیت بول باشد نمایند و اگر احتباس بول بسبب حبس قصداً یا بسبب خجالت(?) طول مجلس(?) یا اشتغال ضروری باشد علاج آن از ادویه مدره و ادویه

هر خصیه بعول کنند و مثانه را از دست گرم نمایند و بر روغن بلسان و روغن گل و بادام آن بمالند و خوردن
چچوند بقدر یک ماشه با برگ پان از برای رفع حبس البول مجرب دانسته اند و چون شوره قلمی و
خردل هر یک بقدر نیم سیر شاهی کوفته و بیخته بخورانند بول بسته را بگشاید و نیز شوره قلمی و نمک
شیبا و بجوا کهار بقدر دو دو ماشه کوفته و بیخته با لسی شیر گاو خوردن درین باب فایده عظیم دهد و ورق
نیل در آب سائیده و همچنین تخم خرفه و کشنیز و جغرات سائیده بر عانه ضماد کردن مفید بود و شاخ
زعفران در سوراخ قضیب نهادن و همچنین بیش نده در سوراخ ذکر داشتن بالخاصیت موجب ادرار
بول است و داشتن شوره کافوری در احلیل و طلا کردن آن بر ناف نیز فایده میکند و اگر کبوتر بچه را بکشند
و خون آنرا بر زهار چکانند و شکم آنرا شگافته گرم گرم بر زهار بندند قوت مثانه را بحرکت می آید و پیه
گوشت گاو میش بر ناف مالیدن فوراً بول را بگشاید و شیاف نمک طبرزد و نیز ادرار بول میکند تقطیر

تقطیر بول
بول حالتی باشد میان احتباس و استرسال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن علاج احتباس
بول گفته شد و اگر بسبب اخلاط حاره باشد علامت آن زردی و سوزش بول و علامات غلبه صفرا بود و
علاج آن مانند علاج حرقت بول که بسبب حدت و رقت بول باشد باید کرد و اگر بسبب سردی مزاج مثانه و
استرخای عضله آن باشد علاج آن بعلاج سلس البول که بسبب سردی باشد باید کرد و معاجین گرم

حرقت بول
باید خورد حرقت بول اگر سوزش بول بسبب حدت و رقت بول باشد علامت آن حرارت
مزاج و رنگینی قاروره و عدم خروج مده و قشور بود علاج آن بنادق البزور همراه لعاب اسپغول
و عرقیات بر آورده و شربت بنفشه داخل نموده بخورد و از اشیاء مالحه و حامضه و حریفه احتراز کند
و پچکاری از شیاف ابیض کافوری و شیره یا شیر خر یا شیر دختر بگیرد و کشنیز خشک و نیلوفر و صندل سفید
آمله مقشر در آب تر کنند صباح آنرا مالیده صاف نموده شربت نیلوفر انداخته بخورد و دو حبه کیلیه
قدری در میان تنه شق کنند و شب بالای بطوری نهند که آب از آن در ظرف آید آنرا بگیرند و وقت

حاجت بدهد و اگر سوزش بول از قرحه باشد فصد باسلیق کنند و شیره تخم خیارین شیره خارخسک
شیره تخم خربوزه در عرقیات برآورده شربت بزوری داخل نموده بخورد و بعد از چندی که قرحه از
مده پاک شود همراه دوا مذکور بنجاشه قرص گلنار یا قرص کهربا و یا قرص طباشیر مانند آن که اندمال
قرحه کند باید داد چون یکدام پوست بیخ فالسه را ریزه ریزه کرده در آب شب تر کنند صباح اندکی
مالیده صاف نموده بنوشند بجهت حرقت بول و سوزاک مکرر در تجربه رسیده است و قرص کاکنج
نیز در این باب نافع است چون گیرو یکدام و دال نخود مع پوست یکدام شب در یک نیم پاو آب تر نموده
صباح بطور بنگ سائیده بنوشند و وقت تشنگی لسی شیر گاو بخورند در سه روز صحت شود و سفوف
قلعی کشته همراه تبرید مذکور بدهند نیز مفید است و سفوف زرد چوبه در ازاله قرحه کهنه مجرب است و آرد موته
و چون کتیرا صمغ عربی بقدر دو دو ماشه شب در آب تر کرده صباح مالیده صاف نموده یا سائیده
بنوشند از برای حرقت مثانه و سوزاک مفید بود و برگ نورسته کیکر و پوست گلو و سلاجیت
هم از برای قرحه سوزاک نافع بود و زرق یعنی پچکاری شب تمام (ای پیشاب ۱۲) از برای قرحه جدید و قدیم مفید بود
و زرق اطریفل استعمال نمایند نیز مفید بود و اگر تدبیر مذکور بعد از فصد باسلیق و مسهل کنند انفع خواهد بود
و ماء الجبن از برای سوزش بول نیز فائده میکند و اگر حرقت بول بسبب حرارت کلیه و مثانه باشد
علاج آن گفته شد سلس بول و آن است که بول بی اراده بیرون آید اگر بسبب سردی
مثانه باشد علامت آن سفیدی قاروره بلا حرقت بود علاج آن کندر مصطکی از هر یک یکماشه
باریک سائیده در گلقند یا اطریفل صغیر آمیخته تناول کنند همچنین خوردن دیگر ادویه حاره قابضه فائده میکند
فلاسفه خوردن نیز نافع بود و مشک و جند بیدستر با روغن بابونه و روغن نرگس امثال آن آمیخته
بر مثانه ضماد کنند و معجون کلکلانج نیز مفید بود و گاهی بسبب حرارت باشد علامت آن گرمی
مزاج و رنگینی قاروره بود و علاج آن بعلاج ذیابیطس کنند و در عقب جماع بول کردن نیز

سلس البول

بول الدم

موجب سلس البول و بول در فراش بود و بول الدم خونی که از راه بول آید علاج آن بعلاج نفث الدم نمایند و حجامت کعب نفع تمام دارد و چون چاکسو بیست عدد را باریک ساییده بخورد و بالای آن برادهٔ صندل سفید شب در آب تر نموده صباح مالیده صاف نموده بنوشند برای بول الدم مجرب آزموده است و همچنین چهار دانه نرملی را در آب ساییده در جغرات آمیخته در پیالهٔ چینی با پارچه بسته در شب گذاشته هر روز تا یک هفته بخورد خون آمدن از بول باز دارد و چون در بول لزوجت و غرویت بسیار باشد از تولد حصاة این بنا به بود و نیز امراض گرده مثل بول غلیظ که در آن رسوب بسیار باشد سنگ گرده و بسا است که از بستن همیانی در گرده شدید پیدا میشود و قی در اکثر امراض گرده سود دارد و آشامیدن آبی که از چشمهٔ آهن برآید مقوی مثانه است و همچنین آب آهن تاب و خیار بزرگ و اشیا برای مثانه استعمال حموضات مضر است و در اثنای غذا آب خوردن مانع صدور سنگ مثانه است و حبس بول باعث آن و جماع طویل بی انزال مورث آفت مجاری بول بود طریق هجدهم

در امراض اعضای تناسل نقصان باه

در امراض اعضای تناسل نقصان باه اگر بسبب استرخای قضیب یا سردی اعصاب آن باشد علامت آن کثرت رقت منی و سهولت خروج آن بغیر از انتشار بود پس اگر قضیب در آب سرد کوچک شود و لاغر و سست نباشد علاج آن بعلاج فالج کنند و معجون لبوب کبیر و فلاسفه و مانند آن خورد و اطلیه با سیر مالند و اشیا معطره بویند و اگر متقلص نشود و لاغر باشد علاج پذیر نبود و اگر استرخا بسبب ضعف بدن و ترک جماع باشد علاج آن در قلت منی گفته شود و حبوب باه و بیرو اطلیه و معاجین و غیره ها استعمال نماید و اگر حلوهٔ سنبلی را نیم ماشه با برگ تنبول بخورد از برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفید بود و اگر تنش ماشک و روغن سنبلی را ناشتا تا چهل و یک روز بخورد و درین مدت جماع نکند قدرت خدا مشاهده نماید و اگر نقصان باه بسبب قلت منی باشد علامت آن قلت خروج منی بود و قلت منی یا بسبب ضعف بدن و کمی غذا بود علاج آن غذا جید باشد گوشتهای فربه مرغ و نارجیل با شکر

حلوا از نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زردی بیضهٔ نیمبرشت خوردن و شراب خوردن نیز نافع
بود و ترک جماع نماید و خود را در عیش و عشرت دارد و یا بسبب برودت آلات منی باشد علامت آن
انجماد منی و عسر خروج آن و انتفاع از اشیاء حاره بود علاج آن معاجین گرم مقوی باه و معجون
لبوب کبیر و زنجبیل پرورده و دواء البصل تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت
آن غلظت منی یا عسر انزال بود و از مبردات نفع یابد علاج آن از مبردات کنند و یا بسبب
یبوست آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و انتفاع از اشیاء مرطبه بود علاج آن از مرطبات کنند
و دواء الترنجبین بخورد و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود علاج آن از اشیاء
یابسه مانند زیره و دارچینی کنند و اطریفل صغیر و معجون بزوری مانند آن نافع بود و اگر بسبب برودت
و رطوبت باشد و این اکثر بود به نسبت برودت و یبوست و حرارت و یبوست علاج آن مرکب از علاج
مفردات کنند و حرارت و رطوبت سبب این مرض نمیشود و اگر نقصان باه بسبب سکون منی و فقدان
لذع آن بود چنانچه بنگی و افیونی را میباشد علامت آن کثرت منی و جمود و غلظت آن باشد علاج
معجون زرعونی و معجون بزوری و دیگر معاجین و دواء المسک و سفوف عنبر خورند و روغنها بر فرج
استعمال کنند و اگر نقصان باه بسبب ترک جماع واقع شود علاج آن اغذیه باهیه مثل شیر و شکر و ماهی
تازه و زردی تخم مرغ و کله و هریسه بخورد و شنیدن حکایات که مشتمل بر رغبت جماع باشد و نظر
در تسافد حیوانات مهیج اینمعنی بود و در تقویت باه فائده غذا زیاده تر از دوا بود و از تخمه و کثرت
شرب آب و کثرت استفراغات و مجففات منی و محللات ریاح و حوامض و مخدرات و تبرید
کثیر احتراز کنند و اگر بسبب امور وهمیه باشد ازاله وهم بلطائف الحیل کنند و اگر بسبب ضعف قلب باشد
علاج خفقان کنند و اگر بسبب ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند و همچنین اگر بسبب ضعف جگر یا معده و یا
گرده باشد تقویت هر واحد کنند و اگر بسبب قلت ریاح باشد علامت آن سستی اعضاء و قلت نفخ

وکثرت منی باشد علاج آن ادویه و اغذیه باهیه بمقتضای مزاج بخورند مانند پیاز و نخود و گزر و انگور و باقلا و لبنیات و گوشت بره و مرغابی و کبوتر و انجیر و شیر و چون شیر میش را نیم گرم کنند و خرقه را در آن تر کرده بر ذکر نهند و چون خشک شود باز چنین کنند ذکر فربه شود و اگر عسل و زنجبیل بر قضیب بمالند با هر که مجامعت کنند موجب دوستی گردد و کبابه با حلتیت در دهن گیرند و آب آنرا بر قضیب بمالند موجب لذت شود و فلفل و زنجبیل با سقمونیا با عسل ذکر طلا کنند همین عمل نماید و عود و سک کرده در شحم بهیر بهوتی گویند در روغن ماده گاو بریان کنند چنانچه بگدازد پس از آن بر قضیب بمالند مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند و ملذذات که در قرابادین مذکور است استعمال نمایند دوستی مرد در دل زن پیدا میکند و طلای منزل نیز همین فعل میکند

سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد علامت آن منی کثیر رقیق خارج شود و با آن علامت حرارت نباشد علاج آن تنقیه بلغم از قی و مسهل کنند و عانه و خصیه را بروغن قسط و روغن نرگس و مانند آن بمالند و سفوفات و معجونات استعمال نمایند و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن حدت و لذع منی بود در حالت خروج علاج آن از مبردات کنند و اگر بسبب ضعف اعضای نفسیه بود در حالت نقصان باه نیز باشد علاجش گفته شد

در فرق منی و مذی و ودی منی از فضله هضم چهارم پیدا میشود و فائده او ظاهر است و مجرای او اسفل است و مذی رطوبتی است که در ابتدای شهوت جاری میشود تا بسبب تلیین مجرای منی بسهولت خارج گردد و مجرای آن بالای مجرای منی است و ودی رطوبتی باشد لزجه که قبل از بول در مجرای آن جاری میشود و مجرای او بالای مجرای مذی است و اگر سیلان منی بسبب کثرت آن باشد علامت آن کثرت خروج منی در حالت جماع بود بی وقوع ضعف علاج آن جماع زیاده کنند و تقلیل غذا نمایند و دوای مقلل منی خورند و ادویه که مقلل شیر اند تقلیل منی هم می نمایند و اگر بسبب حدت منی بود علامت آن حدت منی

حرقت بول و زردی رنگ منی باشد علاج آن اشیاء بارده رطبه مانند نیلوفر و بنفشه و عناب بخورند
و دوای بارد که مقلل منی باشد مانند گلنار تخم کاهو خرفه اسبغول تخم کاسنی و بیخ و کشنیز خشک
و سفوف تخم فنجنکشت تناول کنند و اگر بسبب استرخاء اوعیه منی و سردی مزاج آن و ضعف
قوت ماسکه باشد علامت آن رقت منی و خروج آن بغیر انعوظ بود علاج آن دوای حار مقلل
منی مانند پودینه و سعد و گلنار و تخم سداب و شهدانج و کمون و شونیز و معجون کمونی بخورند و اگر بسبب
ضعف گرده باشد علاج آن تقویت گرده کنند و در ورمی که در وقت تصور جماع و یا بسبب
شنیدن حکایات لذیذه پیدا علاج آن ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از معاجین و اطلیه نمایند

کثرت احتلام

کثرت احتلام اسباب آن مثل اسباب ورمی بود و همچنین علاج آن مثل علاج آن با چیزی سرب را
بر پشت بندند و بر پشت خواب نکنند و برگ بید و نیلوفر و مانند آن بر بستر فرش کرده خواب کردن
نافع بود عدم لوط ادا آنست که در وقت جماع براز کنند و سبب آن استرخاء اعصاب و تحلیل روح
بود و این علت بیشتر کسانی را بود که شغل بسیار بجماع دارند و لذت بسیار از آن یابند علاج آن
در حالت خلا جماع نمایند و تا براز نکنند بجماع مشغول نشوند و گل ارمنی و مصطگی و کندر و گلنار و
مانند آن و شرب شربت انار شیرین آمیخته بخورند و از همین ادویه شیاف ساخته بردارند و

اورام خصیتین

تقویت دماغ و دل نمایند اورام خصیتین اگر سرخی رنگ و درد و التهاب باشد علامت حرارت
است علاج آن فصد باسلیق از جانب ورم گیرند بعد ازان فصد صافن و یا حجامت قطن نمایند
و حیانیدن لوز سفید بود و تبرید از لعاب بهدانه و شیره عناب و شیره تخم کاهو مقشر و شربت
نیلوفر کنند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بعد از نضج از مسهل رد و تنقیه نماید و آرد جو و عنب الثعلب و گل ارمنی
رسوت و صندل سفید در آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و یا ریشه لکاث و سرکه و لعاب اسبغول بر کنند
و بر نهند بعد از ابتدا آرد نخود و آرد جو و آرد باقلا بیامیزند و بعد ازان بابونه و اکلیل الملک و صبر زرد و بادیان

و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته ضماد نماید و چون گل نیلوفر را جوشانیده بر خصیه بندد از برای دفع
ورم و تسکین الم و استرخای خصیه بیعدیل است و نطول از آب آن نیز درین باب مجرب است
و ضماد کردن صبر که در شراب پخته باشند نیز نافع بود و ضماد بیضه سنگ پشت از برای ورم بارد
خصیه مجرب آزموده است و مغز بیده انجیر در شیر گاو پخته ضماد کردن نیز مجرب است و کشادن رگی
که بر پشت ابهام است از دست مخالف ورم و همچنین سوراخ فراخ کردن در گوش از جانب
مخالف ورم و اگر ورم در هر دو جانب بود همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و داغ کردن
قریب بند دست از طرف ابهام از جانب موافق ورم نیز از مجربات است اگر ورم سوداوی باشد
از امخاخ و شحوم و صموغ در شراب حل نموده ضماد کنند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب خلط بعد از نضج
تنقیه کنند درد خصیتین اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب گرمی خصیه بود و علاج آن
تبرید خورند و آب کدوی سبز و آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و مانند آن
از مبردات ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون هم اضافه کنند و اگر از برودت باشد علامت
آن قلت درد بود و علاج آن اصل السوس مقشر نکوفته پرسیاوشان و مانند آن در آب جوشانیده
گلقند در آن مالیده صاف نموده بخورند و چربی بط و مرغ و روغن خروع و روغن بابونه و مانند آن
بمالند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تمدد بلا ثقل بود و علاج آن بابونه و اکلیل الملک
و پودینه و مانند آن در آب جوشانیده نطول کنند و جند بیدستر را در روغن حنبلی آمیخته ضماد
کنند و نطولی که برای درد گرده ریحی گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریاح سوداوی تنقیه
سوداوی ماء الجبن مفید بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد فصد کنند و رادع غیر قابضه مانند نیلوفر
و بنفشه و کدو استعمال کنند تعظیم خصیتین گاه باشد که خصیتین بزرگ شود و نه بواسطه ورم و نفخ
بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود و علاج آن در ابتدا ادویه مبرده مخدره مانند بیخ لفاح

درد خصیتین

تعظیم خصیتین

و پوست خشخاش و حکاک سنگ فسن و حکاک اسرب و حکاک سنگ آسیا با آب کشنیز سبز طلا کنند
و ادویه که مانع بزرگ شدن پستان ست در ینجا نیز مفید بود و این مرض هرگاه مستحکم شود علاج
پذیر نبود ارتفاع خصیتین اگر خصیه کوچک شود و از کیسه بسوی عانه بالا رود نطولی که
در درد گرده ریحی گذشته باید کرد و روغن بابونه و روغن سوسن بمالند و از ادویه گرم مانند
حلتیت و حلبه و فرفیون ضماد کنند دوالی صفن و صلابت آن گاهی رگهای کیسه خصیتین
سطبر شوند و اکثر از جانب چپ حادث شود علاج آن مثل علاج دوالی پا بود ورم صلابت خصیه
بود استرخای صفن گاهی کیسه بسبب اثر رطوبت هوا مسترخی و دراز میشود علاج
آن ادویه بارده قابضه مانند مازو و آس و گل سرخ و عدس و گلنار و جفت بلوط و کزمازج
در آب بجوشانند و ضماد نموده و نطول کنند و ثفل آنرا بر بندند و همین ادویه را در آب پوست
انار سائیده ضماد کنند قروح ذکر و خصیه و حوالی آن مرهم سفیده و مرهم زنگار و مانند آن
از مراهم مدمله مفید بود و صبر و مرداسنج و اقلیمیای مغسول با شراب ضماد کنند و اگر قرحه کهنه باشد
مجففات قویه مانند زاج و قاقیا کنند و کاغذ سوخته در ضماد سازند و یا سائیده ذرور نمایند و اگر ورم
آکله باشد فلدفیون بمالند بعد آن ادویه مدمله را استعمال کنند و اگر قرحه داخل قضیب باشد علاج
آن در حرقت بول گفته شد حکه قضیب علاج آن فصد کنند و بر ارنبه حجامت نمایند و تنقیه سودا کنند
و قدری مامیثا سائیده با روغن گل و سرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد سازند و قضیب را با آب گرم
بشویند و سفیده تخم مرغ را طلا کنند اورام قضیب علاج آن مثل علاج اورام خصیتین باید کرد مگر آنکه چسپانیدن
زلو بر نفس قضیب مناسب نبود و اگر ضرورت باشد بر حوالی قضیب چسپانیدن مضائقه ندارد و آنچه
مخصوص بقضیب است دو درم چهار عدس گلنار ورق گل پوست انار در آب بجوشانند
و بکوبند و در روغن گل آمیخته ضماد سازند و دو درم بابونه آرد جو خطمی اشنه خرما در روغن بابونه

ارتفاع خصیتین

دوالی صفن و صلابت آن

استرخای صفن

قروح ذکر و غیره

حکه قضیب

اورام قضیب

ثالیل قضیب
شقاق قضیب

دسر که آمیخته ضماد نمایند علاج ثالیل قضیب مانند علاج سایر ثالیل است شقاق قضیب علاج
آن بعلاج شقاق مقعد کنند سدهٔ مجرای قضیب اگر بسبب بثره باشد علامت آن سوزش
بول و عسر خروج آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و لعاب اسبغول و شیرهٔ خرفه با شربت نیلوفر
خورند و شیاف ابیض با شیر دختر در روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط غلیظ باشد عسر خروج
بول بلا حرقت در دبود و اخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج مدرات حاره مثل بادیان
و انیسون و کشوث و تخم خربوزه با شربت بزوری خورند و ادویه ملطفه مانند بابونه و صعتر و اکلیل الملک
و مرزنجوش در آب بجوشانند و نطول کنند و روغن بابونه و روغن سوسن را در احلیل چکانند و
گاه باشد که سوراخ قضیب کشاده گردد و این را بندکشاد گویند علاج آن سفوف
چهال دهاک با آب بخورند و اگر فتیله گهونجی در سوراخ قضیب یک لحظه بدارند بسیار مفید بود
اعوجاج قضیب یعنی کج شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن سوسن
و نرگس و چربی بط و چربی مرغ و مغز ساق گاو باهم ممزوج نموده بمالند و از دست راست
و از جبایر ببندند که تا باز کج نشود طریق نوزدهم در امراض زنان رحم
ورم رحم اگر با تب و ضربان باشد فصد باسلیق کنند و فصد صافن نمایند و تبرید و منضج و مسهل
آنچه در سرسام گذشت باید کرد و حمول جدوار استعمال نماید و مرهم زعفران و ضماد شیر بیش
برای ورم صلب رحم مجرب است و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کنند که جمع گردد علامت آن شدت
عوارض بود می باید که از لعاب حلبه و تخم کتان حقنه کنند و در آب گرم بنشانند تا نضج یابد و
منفجر گردد و بعد آن از ماء العسل حقنه کنند و مدرات خفیفه دهند تا رحم از مده پاک شود و آن وقت
به مرهم مدمله علاج کنند و اگر بوقت مجامعت حشفه بخون آلوده گردد بباید دانست که شقاق رحم
است پس علاج آن از مرهم شحوم کنند و مرهم سفیداب کافوری نیز نافع است جوارش کمونی

سدهٔ مجرای قضیب

بندکشاد

اعوجاج قضیب

در امراض زنان ورم رحم

نفخ رحم

ودیگر حوارشات حاره نفخ رحم را مفید بود علاج کثرت طمث مثل بواسیر خونی باشد
ویک تا تانک گند بک آمله ساز مسوده با شیر گاو هر روز تا یک هفته بخورد حیض مفرط باز دارد و ضماد خطمیا
نیز احتباس طمث کند و محاجم با نار زیر پستان نهادن و پستان را از چیزی بستن و ربناب بسیار مفید
است و آمله مقشر بادیان از هر یک یکتوله شب در آب تر نماید صبح مالیده صاف نموده شکر
سفید یکتوله اضافه نموده بخورد در احتباس طمث مجرب و آزموده است و حمول باز و رطوبات از
فرج زن باز دارد و اگر سیلان رطوبات بسبب فضلاتی بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن
بحسب غلبه خلط تنقیه کنند پس از آن فرزجه و حقنه استعمال نمایند و غلبه خلط چنان دریافت میکنند
که پنبه نو بر دارند و بر آورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام خلط
غالب است و اگر سیلان منی باشد علاج آن مفصلاً در درد منی مردان گفته شد و فرق در رطوبت
و منی آنست که در منی سفیدی رنگ و غلظ قوام و عدم عفونت بود چون پوست املتاس مشقوق ...
پر سیاوشان قند سیاه کهنه در آب جوشانیده صاف نموده دهند برای احتباس نفاس
فائده میکند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج بفصد و حجامت هر دو ساق
میشود و همین است علاج احتباس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث محتبس شود علامت
آن لاغری بدن و زردی رنگ و کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه که خون پیدا کند بسیار
باشد بخورند و خود را در عیش و عشرت مشغول دارند قروح و بثور رحم علاج آن فصد باسلیق
کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در امراض رحم فرزجه و حقنه بیشتر از مسهل بود
و بقم یعنی پتنگ و مانند آن در آب اندرون آفتاب بجوشانند و مریضه را در آن
بنشانند و کندر انزروت و دم الاخوین جوز السرو و مانند آن در آب بارتنگ سرشته بدان آلوده
بردارند و اگر قرحه در قعر رحم باشد از همین ادویه حقنه کنند و قرص کهربا و مانند آن بخورد و اگر

قروح و بثور رحم

از فرجه بیرون آید اول از روغن گل و روغن بنفشه و ماء السکر و یا ماء العسل حقنه کنند مرهم باسلیقون
با روغن گل حمول نماید و اینجا که ماده حاده باشد حقنه کردن از آشیحه مناسب بود و از اشیای بارده قابضه
مانند حب الآس و گلنار و کزمازج ساییده با روغن گل فرزجه یا حقنه کنند و اگر با قرحه درد شدید باشد
افیون زعفران با شیر دختر استعمال نماید **حکه رحم** و او آنست که هر چند با زن

حکه رحم

مجامعت کرده شود سیر نگردد علاج بعد از فصد و تنقیه سودا اطلیه بارده و روغنهای سرد
بمالد و فرزجه نعناع مفید بود **بواسیر رحم** چون فم رحم برگشایند چیزی بلند مانند سرهای مقعد معلوم

بواسیر رحم

شود و از لمس نیز دریافت میشود و از آن رطوبت مانند دردی خون سیاه رنگ می بر آید
علاج آن مانند بواسیر مقعد بود و ضماد اقلیمیا ضماد کنند و مالیدن روغن نرگس و روغن سوسن
نیز فایده میکند **کثرت اسقاط** و او آنست که زن آبستن شود لیکن بچه نتواند داشت اگر بسبب

کثرت اسقاط

عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه و غضب بود باید که از آن احتراز کنند و آنچه بدلی بود اگر
بسبب رطوبت رحم میباشد علاج آن عادت قی کنند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم و حب
ایارج نماید و دواء المسک حار و معاجین گرم بخورد و از روغن های حاره حقنه کنند و اگر
بسبب احتباس طمث باشد زیرا که بسبب احتباس غذا بجنین نمیرسد و ساقط میگردد علاج آن
در احتباس طمث گفته شد و اگر بسبب لاغری حامله باشد که از غذای او چیزی زیاده نماند که جنین
بآن غذا کند علاج آن بعد از غذا حمام نمایند و هریسه و روغن و شکر و شوربای چوجه مرغ فربه
خورند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد علامت آن قراقر و نفخ و انتفاخ عانه بود علاج آن جوارش
کمونی و مانند آن خورند و فرج و عانه و قطن را بروغن سوسن و زنبق چرب نمایند و حقنه کنند و شکر
نارجیل تناول فرمایند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم سازند و اگر اسقاط شود می باید که گره بانس
پنجعدد و فلوس سن هفت عدد و پوست اخروٹ و دو ڈوڈه کپاس از هر یک دو توله پوست املتاس یکتوله

درده آثار آب بجوشانند هر گاه سوم حصه بشود صاف نموده آب آنرا بجای غذا و آب نوشانیده
باشد و روز چهارم گلقند در آب جوشانیده آب آنرا بدهد بعد از آن آنرا که باقی مانده بوقت شام
بدهد و روز پنجم نان موتهه بقدر یک دو دام بخوردن دهد و بجای آب عرق بادیان و عرق
عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بدهد و بعد از چند روز نان گندم با دال موتهه خورد و بروز
بست و یکم اندک اندک روغن زرد شروع نماید و تا چهل روز پرهیز از همه چیز دارد و از اشیای
بارده و حرکات متعبه نیز پرهیز واجب است اختناق رحم بصرع مانند اما درین کف نمی آید و صاحب

اختناق رحم

این مرض چون بهوش آید آنچه بروی وارد شود بیان میکند بخلاف مصروع علاج آن
در وقت حدوث آن علاج غشی کنند و بعد از افاقت چیزهای خوشبو از دور دارد و چیزها
بدبو مثل جند بیدستر و سیر و پیاز بویانند و عنبر و مشک و عطر را بروغن چنبیلی بیامیزند و فرج و رحم
بمالند و بعد از نضج تنقیه بمسهل حار و حب ایارج کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نمایند و اگر
بسبب احتباس طمث باشد تدبیریکه در احتباس طمث و نفاس گذشته بکار برد و فرج و رحم را
بروغن بابونه بمالند و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت کنند و اگر زن باکره باشد بهترین علاج
آن تزویج بود زنی را که آبستن نشود عقر گویند و اگر بدشواری آبستن شود عسر الحبل گویند

عقر عسر الحبل

و این اکثر بسبب برودت و رطوبت رحم پیدا شود علاج آن بعد از نضج تنقیه از مسهل حار و
حب ایارج کنند و تریاق فاروق و معاجین و جوارشات گرم بخورد و فرزجه زعفران استعمال
کنند و شیاف جوز بوا بعد از طهر استعمال نماید بعد از آن مجامعت کنند و بهترین شکل
جماع آنست که مرد بالای زن باشد و زن برپشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماع
از مالیدن پستان و کنج ران و سودن سر ذکر از دهن فرج و تا آن مشغول شود پس هرگاه هیئت چشمان
زن متغیر شود و دم دراز دراز کشد و بجز جنبیدن آن وقت دخول کند و منزل گردد و باید که بعد از

جماع اندکی زن بهمان هیئت بماند و رانهای خود را بهم فشارد و علامات منی که مولد باشد
آنست که سفید و لزج و براق باشد و مگس بر آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یاسمین باشد
و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی از فرج خارج نشود و در میان ناف و فرج درد و ریاح
کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجربه اطبا آنست که سیر
بردارد اگر بوی و طعم سیر از دهن ببوید دلیل آبستن بود و زنی که به پسر آبستن شود
رنگ رویش نیک بود و پستان راست بزرگ شود و وقت ایستادن اعتماد بر پای چپ کند
و ادویه که معین حمل است از انجمله بول فیل است باید که وقت جماع و یا پیش از جماع بخورد
زن دهد و تخم انجدان نیز درین باب مجرب است و برداشتن جمیع پنیرمایه خصوصاً پنیرمایه خرگوش
بعد از طهر معین بر حمل است و همچنین فرزجه از مثل سکر و سنبل الطیب و خصیة الثعلب و دهن بلسان
و دهن بان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر سبب عقر زیادتی فربهی زن باشد فصد و
استفراغ کنند و آنرا اگر سنه دارند و ریاضت کنند و اطریفل صغیر و لک مغسول با جوارش کمونی
آمیخته بخورند و جماع بر هیئت راکع نمایند و اگر بسبب قصور آلات باشد باید که پاره از عطریات
بطرف رانها و خارج فرج بمالند سودمند بود و طلای علق تعظیم قضیب را بمالند قضیب را بزرگ کند و
اگر قضیب انجیری درشت بمالند بعد از آن زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همین عمل کند
و باشد که منی مرد و زن بالخاصیت سبب عقم باشد و امتحان آنچنان کنند که هر دو منی را در آب
اندازند پس هر که در آب بایستد نقصان دران است و یا بول هر دو را گرفته بر بیخ درخت کدو
و کاهو و مانند آن بر اندازند هر بول که خشک کند دران قصور است و گفته اند که هفت دانه
گندم و هفت دانه جو و هفت دانه باقلا بگیرند و در ظرف گلی نهند و هر دو زن و مرد بر آن بول کنند و هفت روز
گذارند پس هر بولی که بروید از آن قصور نیست و گفته اند که سر قضیب بروغن آلوده
جماع

کردن مانع حمل است و همچنین بر داشتن فلفل بعد از جماع و فرزجه ساختن سرگین موش و سرگین
فیل با شهد و اگر سرگین فیل خشک کنند و با شهد بخورانند نیز همین عمل کنند و گاهی احتیاج میشود
بطرف مضیقات و ملذذات و معطرات و مجففات فرج بواسطه الفت طرفین که باعث علوق
و حفظ نسل است و حمول مضیقه استعمال سازند و کرده‌اند در امتحان فرج عجیب است و قطعه اسفنج را
بردار و بعد یک پاس نگهداشتن تا کره شود و تیر بهوتی در روغن گاو بریان کنند چندانکه بگدازد
پس روغن را بر قضیب بمالد و مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند و طلای خایه گربه سیاه
و حمول بیضه سیاه مثله استعمال کنند و اگر گوشت مول خشک کرده سائیده در عسل آمیخته در فرج بمالد
مرد فریفته زن شود و از بیماریهای رحم علتی است که مشابهت بحبل دارد و آنرا رجا گویند و — رجا
فرق بدان کنند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دستها و پایها مانند صاحب سوء القنیه
بیاماسد و کثرت جشاء و سوء الهضم و قراقر بود و بیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود و وقت
حرکت پسر بعد از سه ماه و دختر بعد از چهار ماه بود و علاج بعد از تنضیج از مسهل حار حسب ایارج
تنقیه کنند و معاجین گرم کاسر ریاح استعمال نمایند و تریاق اربعه با مدرات مفید بود و طریق

بستم در مرض صفاق و ثرب و مراق

فتق — فتق آن باشد که بسبب انشقاق صفاق
یا اتساع مجریین که بالای انثیین در کنج ران است جسمی نفوذ کنند و بکیسه انثیین فرود آید و آنرا
قیله گویند و باشد که آن جسم در عانه محتبس شود و آنرا فتق الاربیه گویند و اکثر آن — فتق الاربیه
صفاق حوالی ناف بشگافد و پوست شکم سالم باشد و یا ثرب در وده از آنجا برآید آنرا
فتق مراق البطن گویند و اگر جسم نافذ امعا یا ثرب باشد علاج آن آنچه نازل — فتق مراق البطن
شده است آنرا از دست رد کنند بعد از آن ضماد قابض و مسدد همچو ضماد قشار کنند ضماد
کنند و بهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد آن کره آهنین که طریق ساختن

آن آهنگران پیدا شده بپندند و اگر نافذ ریاح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بر آن نهند زود باز گردد و علاج آن از مثل جوارش کمونی کنند و آنچه محلل ریاح باشد استعمال نمایند دهن بابونه و قسط و شبت بمالند و از چیزهای بادی اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل شده باشد آنرا ادره گویند علاج آن نشتر زنند و رطوبت را بیرون کنند و داغ نهند و یا مرهم بندند و استعمال نمایند و چون عود کند باز چنین کنند طریق لبست [ادره]

و دیگر در امراض پشت و ما متصل بها اگر زوال فقرات پشت جانب قدام باشد آنرا تقصع گویند [تقصع] و اگر بجانب خلف بود آنرا حدبه گویند و اگر بجانبین زوال باشد آنرا التواء خوانند [حدبه] [التواء] و سبب آن اگر ورم حار باشد که در عضلات فقار حادث شود و بسبب ضغطه فقرات را زائل کند علامت آن وجع شدید و ثقل پشت و تپ حاده و عظم نبض بود علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم سناء مکی و سورنجان بصری نیز اضافه کنند و اضمده ملینه مانند لعاب حلبه و تخم کتان و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو ضماد کنند و روغن گل و مانند آن نیم گرم کرده بمالند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد آنرا ریاح افرسه گویند و علامتش آنست که بعد از درد پشت حادث شود و تپ نباشد علاج آن بعد از نضج از مسهل حار کنند و در آن هلیلجات هر یک شش ماشه و سورنجان پنج ماشه و بوزیدان سه ماشه [ریاح افرسه] نیز اضافه کرده با شربت تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و فقرات را بروغن قسط و روغن خروع بمالند و بر موضع متقصع محاجم بانار نهند و اگر بسبب رطوبت لزجه رقیقه باشد علاج فالج کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد حقنه کنند و در دفقره بموضع آن کنند بعد آن با دویه قابضه مانند قسط سنبل الطیب مر سلیخه ساییده با خل خمر ضماد کنند درد پشت اگر بسبب سردی مزاج و یا زیادتی بلغم باشد علامت [درد پشت]

آن بتدریج حادث شود و بسبب ریاضت تسکین یابد علاج آن علاج ریاح افراس کنند
و جایی که ماده نباشد فقط تدهین از روغن های گرم کفایت میکند و اگر بسبب تعب و کثرت
جماع باشد علاج آن ادهان حاره بمالند و ترک سبب کنند و اگر بسبب مشارکت گرده باشد علاج آن
گفته شد و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ باشد که بر پشت واقع است علامت آن آنست که با وجود
علامت غلبه خون درد و ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطن

درد خاصره

باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه بمسهل ها کنند و در درد خاصره یعنی تهیگاه
اسباب آن مثل اسباب درد پشت باشد و در اکثر بلغمی و ریحی بود علاج آن بعلاج درد پشت

دوالی و داء الفیل

کنند طریق است و دوم درد دوالی و داء الفیل و درد پا و مفاصل و نقرس و عرق النسا
دوالی علتی بود که عرق ساق و قدم فراخ شود و علامت آن رگهای سطبر گردد اگر در ساق
و قدم ظاهر شود علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن فصد عروق مسلیه نمایند و از دست
بمالند و بفشارند تا خون به تمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل و ماء الجبن کنند و ترک ریاضت نمایند

داء الفیل

و از اغذیه مولده سودا احتراز سازند داء الفیل آنست که ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود
علاج آن مانند علاج دوالی بود و بعد از تنقیه در هیجا فصد مابض و حجامت ساق و پا چسپانیدن
زلو بسیار مفید بود و ساق را تا زانو از عصابه مستحکم ببندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد علامت آن
غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت علاج آن بعد از نضج از مسهل گرم و حب سورنجان تنقیه کنند و در

وجع المفاصل

یکمرتبه قی کنند و تقلیل غذا نمایند از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند و [illegible]
سفیدی [illegible] باشد سائیده در اطریفل صغیر آمیخته بخورد و طلا صبر طلا کنند وجع مفاصل
دردی بود که بمفصل های دست و پا حادث شود و اگر در مخصوص در کعب یا انگشت ها مخصوص باشد

نقرس

انگشت نر پا باشد آنرا نقرس گویند و ماده این امراض اکثر مرکب از بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا باشد

واز خون صرف وخون صفراوی نیز حادث شود واز صفرا صرف بسیار کم میباشد پس اگر ماده
دموی باشد علامت آن سرخی وعظم ورم شدت ضربان باشد علاج آن اول فصد باسلیق
از جانب درد کنند واگر درد هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب فصد نمایند بعد از آن تبرید
دهند وبعد از نضج از مسهل بارد که دران هلیلجات وسورنجان باشد تنقیه کنند وطلای سرد وطلا کنند مثل
صندلین دو ورق گل سپاری چهالیه ماميثا اقاقیا و مانند آن از ادویه رادعه قابضه با سرکه وآب
کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند واگر درد شدید باشد افیون زعفران سبر وج ومانند آن از ادویه مخدره
اضافه کنند ودر انتها اندکی ادویه محلله مانند خطمی وبنفشه داخل نمایند وبعد از آن اکلیل الملک
بابونه را افزایند وضماد بعد از تنقیه مناسب بود واگر ماده قلیل باشد بیش از تنقیه هم ضماد کردن
مضایقه ندارد وعلاج ورم صفراوی که علامت آن شدت درد والتهاب باشد مانند علاج ورم دموی
نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید وتسکین زیاده باید نمود واز ادویه رادعه که دران قبض نباشد مانند
کدو وکاهو وکافور با سرکه وآب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند ودرینجا احتیاج ادویه محلله کم باشد و
ضماد اسبغول برای ورم حار مفاصل از مجربات است وچون سورنجان که خصوصیت بسیار
بمفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل واضمده اوجاع مفاصل حار وبارد انسب است واگر ماده
مرکب از بلغم وصفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ قلت التهاب درد وحرارت ورم بود واگر
مرکب از سودا وصفرا بود علامت آن قلت درد وتمدد وخشکی وسیاهی موضع وصلابت ورم
بود علاج آن سورنجان شیرین ساییده مصطگی ساییده بوزیدان ساییده
هر یک یکماشه در گلقند آمیخته همراه شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خار خسک شیره
تخم خربوزه در عرقیات بر آورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بخورند ومعجون
سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده میکند ومعجون عشبه نیز درین باب مجرب است واز ادویه

محلل ملینه مانند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد نمایند و روغن
بیدانجیر و روغن حنا بمالند خصوصاً که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار خطائی و در آن انداخته
باشند و ضماد صابون نیز نافع است اگر ماده کثیر باشد ببایدکه بعد از نضج از منضج مرکب بحسب
ماده از مسهل مرکب بحسب غلبهٔ خلط تنقیه کنند و اگر مفاصل صلب گردد و چنانچه حرکت نتواند کرد
بعد از تنقیه موضع را بروغن کنجد و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه و بزرکتان بمالند و روباه یا کفتار زنده را در
روغن کنجد بجوشانند و در آن بنشینند نافع بود علاج درد و رگ که دروی بود در سرین و عرق النسا
که درد وی بود از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی فخذ نزول کند و تا انگشت های پا برسد
مثل علاج وجع مفاصل بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین بشیر زقوم
و جند بیدستر با شیر انجیر ضماد سازند که تا آبله افتد و مواد از آن جاری گردد و می باید که مندمل
شدن نه هند و اگر ازین هم به نشود داغ زنند **رفیق دوم** در تدبیر امراضی که مخصوص بعضو
نباشند و آن مشتمل بر نه طریق است **طریق اول در حمیات** اگر تب همیشه ماند و هر روز شدت
کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد آنرا اللثقه گویند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود داخل
عروق و اگر هر روز آید بالرزه و سرما باشد آنرا مواظبه خوانند و ماده آن بلغم باشد که متعفن
شود خارج عروق مانند دماغ و معده و جگر و امعا و ماساریقا و صدر و مانند آن **علامت** تعفن
ماده در دماغ آنست که مریض از درد سر بسیار شکوه کند و اگر با تب قی و درد معده باشد
علامت تعفن ماده در معده است اگر با اسهال باشد علامت تعفن آن در احشا و معده و ماساریقا
بود و اگر با ادرار باشد علامت تعفن آن در جگر بود و اگر با سعال باشد در صدر و علی هذا القیاس و
در تب بلغمی تشنگی کم باشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر و در شب و روز که بیست و چهار
ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره میکند و اگر مواظبه باشد شش ساعت زائل میگردد

عرق النسا

در حمیات
لثقه
مواظبه

غب دایره

محرقه

و اقل زمان اخذ و با شدت آن هشت ساعت باشد و اگر تپ یک روز در میان آید با لرزه و سرما باشد
آنرا غب دایره گویند و ماده آن صفرا باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تپ یک روز
در میان شدت کند و لی لرزه و سرما آید لازم بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر ماده متعفنه
داخل عروق قریب قلب و کبد متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غب پیدا شود در محرقه
بشدت پیدا شود و باشد که دو غب مرکب شوند و مانند تپ بلغمی هر روز می آید لهذا گفته اند
که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند بلکه با وجود این لحاظ عوارض هم می باید که شدت عوارض
بر حدت ماده و ضعف آن بر برودت ماده دلالت میکند و گاهی بر ماده تپ سن و بلد و فصل و مزاج
و عادت و تدبیر متقدم نیز دلالت میکند و در تپ بلغمی دهن و قی و اسهال صفراوی و تلخی زبان و صداع
و سهر و ناریت بول پیدا نشود مگر آنکه صفرا متوجه بدماغ بود و آنوقت قاروره سفید و رقیق باشد
و این شده را سرسام بود و شود چونکه ماده منقسم برعاف نشود و زمانه اخذ غب با شدت آن از چهار ساعت
تا دوازده ساعت پیدا شود و چون ازین زیاده ماند علامت ترکیب است و اگر ترکیب

غب غیر خالصه

از صفرا و بلغم پیدا شود پس اگر صفرا و بلغم علیحده علیحده متعفن شوند شطر الغب حادث میشود
و اگر یکجا متعفن شوند غب غیر خالصه و شطر الغب خالص آن باشد که مرکب از صفراوی
لازمه و بلغمی دایره بود و شطر الغب یک روز زیاده می آید و یک روز کم و گفته اند اگر در علاج غب خالصه
خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز پیدا شود برود و گاه باشد که بحران غب لازمه در
هفت روز پیدا شود غب غیر خالصه تا شش ماه طول میکشد و بول در خالصه رقیق پیدا شود و در غیر خالصه غلیظ
و وقتی که درد سر در روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که بحران
در روز هفتم خواهد شد و وقتی که درد سر در روز سوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد علامت
آنست که در روز نهم یا یازدهم بحران خواهد شد و اگر تپ همیشه ماند و سرخی رو و چشم

و انتفاخ رگ ها و سرخی و غلظ قاروره بود و علامات سونوخس است و آن تپ دموی بود که از غلیان خون
حادث گردد و اگر این عوارضات بشدت باشد علامات مطبقه است و این تپ دموی بود
که از تعفن حادث گردد و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن شود چنانچه بیشتر در اورام
پیدا شود و بحران تپ دموی در روز هفتم واقع شود و اگر روز چهارم آید و با نافض و
لرزه بود علامت ربع دایره است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق و
اگر دو روز آید و یک روز نه آید آنرا ربع معکوس خوانند و اگر روز چهارم شدت کند و با آن
سردی نافض و عرق نباشد علامت ربع دایمه است و این بسیار نادر بود و ماده این
تپ سودا بود که متعفن گردد داخل عروق و زمان نوبت این تپ بیست و چهار ساعت بود و
لیفوریا تپی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت
و انفیالوس بر خلاف آن باشد و حمی غشی تپی باشد که چون اشتداد کند غشی حادث
گردد و حمی لیلی تپی باشد که بشب آید و بروز رها کند و حمی نهاری تپی باشد که بروز
آید و بشب رها کند و حمیات مختلطه چنان باشد که آثار دو یا زیاده تپ مختلط باشد و
علامت آن مختلط باشد و حمی یوم که حرارت در آن متعلق بروح شود و اکثر در یک روز بهتر شود
و باشد که تا سه روز بکشد جالینوس گفته که تا شش روز هم میماند و این تپ لازم [illegible] شود و در نبض
و قاروره بسیار تغیر پیدا نشود علاج آن ازالت سبب [illegible] نمایند چنانچه در حمی همی و
و فکری ازالت هم واحد کنند و معطرات بارد دهند و تبرید قلب از الم نمایند و همچنین
در غضبی و سهری و تعبی و جوعی و حمی [illegible] و حمی [illegible] نیز ازالت هم واحد نمایند و اگر ازین [illegible]
نرود علاج [illegible] کنند یعنی تبرید خفیف نمایند و اگر بسبب شرب شراب باشد آنرا موقوف نمایند
و تبرید و تسکین حرارت نمایند و در سایر [illegible] علاج [illegible] کنند و تپ دق

سونوخس
مطبقه
ربع دایره
ربع معکوس
ربع دایمه
لیفوریا
انفیالوس و حمی غشی
حمی لیلی و حمی نهاری
حمیات مختلطه
حمی الیوم
حمی همی و غمی
غضبی و سهری
علاج

که حرارت در آن متعلق باعضای اصلی و منوی باشد علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه به تب دق میباشد
اما اگر طبیب نبض را وقت تواتر نبض وازدیاد حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر
ملین و قرص کافور با تبریدیات و آب خیار و ماء القرع دهد و در صورتیکه حمی عفنی با تب دق
مرکب شود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر
و شیر دختر بسیار مناسبست و اگر سرفه هم باشد شیره خشخاش و مانند آن که در نزله گذشت
با اقراص مذکوره آمیخته باید داد و اگر با حمی دق حمی عفنی بود اسهال فرق کنند و در علاج تب دق
بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند و بعض ادویه سرد مثل کافور باعث تجفیف میشود و همچنین
بعض ادویه مرطبه مثل شراب باعث تسخین پس باید که شراب با آب ممزوج نموده وقت
هضم غذا دهند و همچنین کافور با ادویه مرطبه مخلوط نموده بخورانند و در این تب از مرطبات
معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب بجوشانند و در آن بنشینند پس هرگاه بیرون
شوند در روغن کدو و تمام بدن غرق نمایند و روغن مذکور در گوش و بینی بچکانند و شوربای
گوشت بره و پاچه دهند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیم برشت بحال
ایشان مناسب بود و از اشیای یابسه و مالحه و حریفه و حاره و گرسنگی و تشنگی و غم احتراز کنند
و در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و تب صفراوی لازمه و خصوصاً
محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تب دموی بعد آن تب بلغمی بعد آن تب سوداوی و هرگاه تب عارض شود
باید که اول از علامات ماده آن دریافت کنند و بعد آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کنند اگر تب
صفراوی محرقه باشد علاج آن شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم کدوی شیرین در عرق نیلوفر
برآورده شربت نیلوفر و خاکسی داخل کرده بخورانند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تب
خفقان بود عرق کیوره و عرق بیدمشک گلاب و عرق گاوزبان بقدر سه سه توله نیز

اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه را بآن تر نموده بر جگر و دل نهند از برای
قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره باشد تدبیر صداع
و سهر نمایند و اگر سعال باشد با لعاب بهدانه را اضافه کنند و اگر درد گلو باشد با شیره عناب داخل کرده
غرغره نمایند و در روز پنجم شیره تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم نوبت افتد که درین روز پنجم
تحریک خوب نیست و اگر حاجت تبرید زیادت باشد با شیره خرفه نیز داخل نمایند و در روز هفتم شیره
تخم خیارین دور کنند و دادن شیره تخم کاسنی بعد هفتم مناسب بود اگر حاجت باشد بوقت عصر
شام تبرید از لعاب بهدانه که در عرقیات بر آورده باشد با شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکسی
داخل کرده باید کرد و قرص طباشیر بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده و استاد مرحوم حکیم کمال شیرخشت
تپ استعمال میفرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب بزرقطونا مفید بود و نیز اسپغول را
در پارچه بسته در آب اندازند و بر سر و لب مالند برای خشکی آنها مفید است و تبرید طبیعت مانع
نباشد دادن شیره آلو بخارا و شیره زرشک و سکنجبین مناسب باشد و در روز نوبت قی با سکنجبین
و استعمال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در تپ سوداوی
جمیع اشربه تبرید مناسبند احتمال استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر بالخاصیت تحلیل میشود
و هرگاه که تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز هفتم و دهم و دوازدهم از مسهل
بارد تنقیه کنند و بعد از جبر و قرص طباشیر ملین با آب کاسنی سبز مروق باید داد و بعد آن بعلاج
تپ مرکب باید پرداخت و اگر تپ بلغمی باشد میباید که تا بروز چهارم تبرید خفیف دهند چون
ماده غلیظ است بروز پنجم ادویه قلیل الحرارة از منضج گرم گرفته شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده
صاف نموده شربت بنفشه و خاکسی را داخل نموده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل
گرم که از ان ادویه شدید الحرارة دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل کرده

سنامکی و غاریقون و تربد نیز حکم نموده اند و ایام مسهل اینست ششم و نهم و دوازدهم و شانزدهم

ایام مسهل

و هیژدهم و بیست دوم و بیست سوم و بیست پنجم و بیست ششم و بیست و هشتم و بیست نهم و سی ام
و سی دوم و سی سوم و سی پنجم و سی ششم و سی نهم و سی هشتم و سی و نهم و اگر درین ایام نوبت افتد
پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل ششم و مانند آن مسهل دهند و نیز در روز نوبت معلوم
کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر دو پهر می آید مسهل پهر شب باقیمانده باید داد که عمل
تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد اگر تپ مثلاً
در دو پهر اول شنبه آید آنروز را روز اول تپ شمارند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب نیارند
بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تپ نوبه باشد و ایام بحران که دران جمیع مستفرغات

ایام بحران

ممنوع اند اینست چهارم هفتم یازدهم چهاردهم هفدهم بیستم بیست یکم و بیست و چهارم بیست و هفتم
سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم بعضی از ان منذر بعض اند چنانچه روز چهارم منذر هفتم و یازدهم
منذر چهاردهم و هفدهم منذر بیستم و بیست یکم منذر بیست و چهارم منذر بیست هفتم و انذار بمعنی خبر است پس هرگاه
بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد به بحران روز هفتم
و ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند آنرا واقع فی الوسط گویند و آن ایام بحران
قوی نیستند و تا آمدن تپ معده را خالی دارند و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و در
ابتدای نوبت خواب نباید کرد و رعایت روز بحران در جمیع امراض که ماده آن تیز و گرم
باشد از واجبات است مگر آنکه ماده در هیجان باشد و موجب حدوث آفت عظیم شود در اوقات
در روز بحران هم قبل گذشتن مسالوع داده میشود و یا آنکه تا وقت گذشتن هفت روز قوت ساقط
میشود و یا آنکه مرض تا هفت روز مهلت نمیدهد مثل آنکه قولنج شدید عارض باشد بهتر آنست
که هلیلجات را در جمیع حمیات ندهند و خوردن روغن سوای روغن بادام در حمیات بد است

از دیاد عفونت بود و خوردن عدس بعد زوال حمیات نافع عکس است اگر ازین تدبیر تپ نرود
قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک با آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکسی بخورند
اقراص مذکوره با ماء الهندبا الیالیس که آنرا چکیده کاسنی میگویند و شربت بزوری نیز نافع بود
و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و یا شربت در دو سکنجبین با هم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا درین تپ
و در هر تپیکه بدیر زائل شود موقوف نباید کرد و قرص طباشیر ملین و قرص زرشک و قرص گل و شربت
بزوری که نسخ آنها در قرابادین مذکور است استعمال نمایند بسیار نفع میکنند و چون خاکسی یکتوله را
در عرقیات مناسبه روز اول یکجوش و روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش
زیاده داده با شربت بزوری یا شربت بنفشه دهند و همچنین تا هفته دوم هر روز یک یکجوش کم کنند
برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود دوائیکه در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع است بگیرند
گلوی سبز نیم دام یا یکدام آنرا از کارد پارچه پارچه نموده در ظرف گلین انداخته آب خالص بران
ریزند و در زیر آسمان گذارند صبح اندکی افشرده آب زلال آنرا با شربت مناسبه بکار برند و گاهی همراه
قرص زرشک و قرص طباشیر نیز استعمال کرده میشود و گاهی ست این برآورده قرص ساخته
داده می آید دوائیکه بارها بتجربه در آمده بگیرند ست گلو هموزن آن طباشیر سفید هر دو را
سفوف ساخته یک ماشه در تپ که با سرما و لرزه شدید می آید بدهند روز اول دفع میشود و اگر
این دوا با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده دهند نفع بین میکنند و علاج تپ دموی بعد
از فصد هفت اندام یا باسلیق علاج تپ صفراوی کنند و گفته اند که چندان خون بگیرند که مریض
غش کند و در چنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه آنست که نی تازه و تر را
کوفته بفشارند و در میان هر کفی پای مریض طلا کنند و بدن را به پارچها گرم دارند عرق بسیار
خواهد آمد و آب گرم در زیر پشت داشتن نیز عرق می آرد و پا شویه هم و تا که منظور بر آوردن

عرق باشد بدن را نشف کرده با قند و خود را از پارچه پوشیده دارند و علاج تپ سوداوی
بحسب غلبه خلط مانند علاج مالیخولیا باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و در تپ ربع لازمه
در هر حال فصد باسلیق یا صافن واجب بود و در تپ سوداوی بعد از چهار روز که ماده نضج یابد
تنقیه کنند و درین تپ اکثر ضرر در طحال و تغیر در حال کبد پیدا شود و این تپ در یکسال میرود و اگر
تدبیر جید و مناسب نشود تا دوازده سال طول میکشد و در روز نوبت این تپ غذا ندهند و در غیر روز
نوبت غذا مانند غذا اصحاء دهند لیکن مایل به ترطیب باشد و تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق
میباشد یکی آنکه سبب آن سودا طبعی باشد دوم آنکه سبب آن احتراق خلطی از اخلاط باشد و علاج
قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا حاصل شده چنانچه در مالیخولیا گفته شد
و علاج لیثفوریا و انفیالوس و لیلی و نهاری مثل علاج تپ بلغمی بود و علاج حمی غشی بوقت
غش علاج غشی کنند و بعد از ان علاج تپ بلغمی نمایند و علاج تپ وبای بعلاج تپ عفونی کنند
و چیزهای خوشبو بو بینند و دوا المسک بارد و مفرح بارد خورند و با تعفن ست که در هوا عارض شود
علامت تپ وبای کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و غشی و عرق و براز بدبو بود و علاج
غب غیر خالصه و شطر الغب مرکب از علاج تپ بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که غالب
باشد رعایت آن زیاده کنند و همین است طریق علاج حمی مختلط طریق دوم در اورام
ورم غلظ و انتفاخ بود که بسبب انصباب ماده در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر خون باشد
فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره و اگر مرکب باشد و خون غالب بود غالب را
مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب بود حمره فلغمونی گویند و اگر ماده
آن بلغم باشد و مخالط عضو بود رخو گویند و چون متمیز بود سلعه گویند و اگر سودا باشد اما
داخل عضو و مولط بود سرطان گویند و چون مولط نباشد خنازیر و اما اگر خارج عضو باشد

وبا

طریق دوم در اورام

وظاهر بود صلابت گویند و چون ظاهر شود غدد واگر ماده ورم مائیت باشد و عام بود
استسقاء زقی و چون خاص بود قیله مائی واگر ریح باشد و مخالطت عضو ملایم بود
تهبج گویند و چون مجتمع و صلب بود نفخه گویند بثور اورام صغار باشند و مانند ورم بعضی از اینها
دموی باشند مانند شری دموی و بعضی صفراوی چون نمله و آتشک و بعضی بلغمی مانند
شری بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب و ثولول و بعضی مائی مانند نفاطات
و بعضی ریحی چون نفاخات فلغمونی علامت آن تمدد و ضربان و تپ و سرخی
رنگ است علاج فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید از لعاب بهدانه و شیره عناب در عرقیات
بر آورده شربت نیلوفر خاکسی اضافه کرده بخورند و تقلیل غذا نمایند و بعد از نضج بمسهل تنقیه کنند
و غذا آش جو و مانند آن از اشیاء بارده نمایند و در سه روز اول از رادعات مانند صندلین و
فوفل و گل ارمنی و گلسرخ و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سائیده
ضماد کنند و مرهم سوت در شباب مفید بود و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در مغابن که عبارت
از پس گوش و زیر بغل و بن ران است جمع آید رادعات مناسب نبود بلکه مرخیات محلله مانند
موم و روغن گل با محللات استعمال نماید و فصد کنند و زلو چسپانند و همچنین اگر درد شدید باشد
استعمال رادعات روا نبود شخصی را زیر بغل ورم شد از شدت درد بیقرار بیست آرد جو و زرد
و ریوند چینی با هم پخته ضماد کنانیدم ورم منفجر شد شفا یافت و بعد از سه روز تا سه روز دیگر
ادویه محلله مرخیه مانند زیرکتان و بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند و در انتها
انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمانه انحطاط اقتصار بر محللات صرف کنند و اگر
ماده تحلل نشود و جمع گردد علامت آن شدت درد و تپ بود آن وقت منضجات مانند
بزرگ حلبه انجیر و شیر را ضماد کنند و علامت تفتح سکون درد و تپ بود و چون بسیار رسد

نهند فرو رود آن را از ادویه منفجره و یا باهن منفجر گردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده بکلی مستفرغ

حمره گردد مرهم زرد استعمال نمایند و مرهم خل نیز درینباب مجرب است حمره علامت آن سرخی با درخشندگی

و براقی باشد و تپ و تشنگی و التهاب بود علاج سوای فصد مانند علاج فلغمونی بود لیکن درین تبرید زیاده

کنند و در فلغمونی تخفیف زیاده نمایند و ضماد قرع ضماد کنند و علاج فلغمونی حمره و حمرهٔ فلغمونی مرکب از علاج ورم

ورم رخو و صفراوی نمایند ورم رخو آن ورم سفید بود و بی الم و حرارت باشد و چون انگشت بر آن نهند

فرو رود و ساعتی همچنان غایر ماند علاج آن بعد از نضج از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و

سلعه نطرون با سرکه و آب بسائیده ضماد نمایند و ضماد شبت ضماد کنند سلعه علاج آن مانند علاج ورم رخو

بود و سرگین گاو و مرهم داخلیون مانند آن از ادویه محلله مفید بود و اگر مزمن باشد ادویه حاده مانند

فلفل فیون نهند و یا آنرا شق کرده بتمامه بیرون کنند و مرهمهای مدمله و مرهم داخلیون وغیره را

سرطان بکار برند سرطان هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود علاج آن فصد کنند و در ابتدا

و بعد از نضج تنقیه سودا به مسهل و ماء الجبن کنند و طلای حکاکه سنگ آسیا استعمال کنند تا ورم را زیاده

شدن ندهد بعد از آن طلای سفیده طلا کنند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیده

ارزیز و توتیای مغسول به روغن گل طلا نمایند تا اندمال یابد و میگویند که گیاه کنند بوتی که بطرف

سیوات بباشد اگر آنرا در بول گاو تازه سائیده بر سرطان طلا کنند و میگویند از او سرطان

خنازیر نهری را اشکافند و بپوشند و یا سرطان را بسوزانند و با روغن استعمال کنند مفید بود خنازیر

اکثر در گردن و بن ران می باشد باید که اول تنقیه از بلغم و سودا کنند بعد از آن بیخ

سوسن سائیده و در مرهم داخلیون آمیخته ضماد کنند و اگر تحلیل نشود آرد جو

ترمس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس از آن زنگار نهند

و اگر این تدبیر فائده نکند بشگافند و بیرون کنند بعده ادویه مدمله

بکار برند **ورم صلب** اکثر بعد ورم حار حادث شود علاج آن بعد از نضج از مسهل بلغم و سودا تنقیه کنند و محللات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو و اشق و مقل ازرق و لعاب اسبغول و روغن بابونه بمالند **غدد** علاج آن مانند علاج ورم صلب کنند و بستن پارچه سرب بر غدد مفید بود **نفخه** علامتش آنست که مانند مشک پر باد باشد و از انگشت فرو رود و در زمان اندک بحالت خود آید علاج بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم کنند و حجامه بی شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و روغن نرگس بمالند و جاورس گرم کنند و از آن تکمید نمایند **دبیله** ورم بزرگ باشد و رنگ آن مثل رنگ جلد بود و با آن درد نبود و در آن مواد خبیثه جمع گردد علاج آن اول تنقیه بلغم کنند بعد از آن ادویه محلله ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و ضماد خطمی ضماد کنند تا نضج یابد پس از آن اشکافند و مواد ردیه را بیرون کنند بعد از آن ادویه مدمله را بکار برند **دمل** و آن ابتدای خراج بود و ماده آن خون باشد که با آن رطوبت فاسده می آمیزد علاج آن مانند فلغمونی باید کرد و برگ نیم را در آب پخته بر آن ببندند برای تحلیل و انضاج نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام است و همچنین برگ بیوٹن و برگ عباسی نیم گرم کرده بستن مفید است و چون آرد جو را در جغرات بپزند و اندکی ریوند چینی آمیزند و بکار برند در تحلیل اورام نهایت مفید بود. و تخم مرو تخم ریحان در شیر و عسل آمیخته ضماد کردن نیز ماده را می پزاند و اگر خود منفجر نشود برگ نیم و نمک هر دو را سائیده بر آن نهند یا با آهن منفجر گردانند **شری** بثوری پهن باشد که مایل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعتاً حادث شود اگر دموی باشد سرخ تر و گرم تر بود و در روز شدت کند علاج آن فصد کنند و شیره عناب و لعاب بهدانه و شیره صندل [illegible] برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و بعد از نضج تنقیه صفرا از مسهل باید کرد در آن طلیات نیز باشند

باید کرد و قرص کافور با تبرید کوزنیز فائده می کند و گیرو و پھٹکری هردو سائیده بر بدن بمالند
و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید بود و آب نیم گرم بر بدن ریختن نافع بود و سبوس گندم
و تخم خربوزه سائیده بر بدن بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن فائده بلیغ میکند
و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند علاج آن گلقند عسلی و سکنجبین هر دو را
نموده همراه گلاب و عرق عنب الثعلب بخورد و در حمام رفتن و انزروت و جو و تخم کرفس و سرکه
مالیدن فائده میکند و نمک سائیده بر بدن بمالد و از شکر و از اجواین تبخیر کنند و تنقیه بلغم نماید و اگر
ثبور صفراوی باشد که با حدت التهاب بود علاج آن تنقیه صفرا کنند و طلای نمله طلا کنند و اگر
ماده شدید الحرارت باشد بطلای سرد طلا کنند و طلا نمودن از گل ارمنی و رسوت و کافور
و سفیده تخم مرغ مفید بود داحس ورم گرم بود که در بیخ ناخن حادث گردد و درد شدید و ضربان
قوی باشد و بسا است که بسبب آن ناخن ساقط میشود و بسبب آن اعصاب هم غلیظ باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و زلو چسپانند و از مسهل بارد تنقیه کنند و از مازوی سبز و
سرکه و راتینه اطلا کنند و همچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و وقتیکه درد شدید
باشد بزر البنج و افیون و سرکه طلا نمایند و اگر این تدبیر فائده نکند روغن را بسیار گرم کنند
و انگشت را دران نهند و اگر ازین هم تحلیل نشود ادویه منضجه مانند تخم مرو تخم کتان ضماد کنند
پس آنرا شگافته آنچه درو باشد بیرون کنند و ادویه مدمله را بکار برند نار فارسی
یعنی آتشک علاج آن چرایته هلیله سیاه نیمکوفته شاهتره عناب صندل سرخ نیمکوفته شده را آن
شب در آب تر نمایند صباح آب زلال آنرا گرفته شهد سفید داخل کرده بخورند و بعد از چند روز فصد
هفت اندام یا باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه صفرای سوداوی نمایند و ماء الجبن شیر بز
بکار برند و آب شاهتره سبز مروق که مانند آب عنب الثعلب سبز مروق میدهند نیز بسیار فائده

شرى

داحس

نار فارسی

میکند و چوب چینی و عشبه درین مرض فایده بلیغ مینماید و طریق استعمال چوب چینی در قرابادین
مسطور ست و حب هندی و معاجین عشبه و سفوف او و مطبوخ برگ نیم برای آتشک مجربست

طریق خوردن عشبه

وطریق خوردن عشبه اینست در عشبه همه چیز مانند چوب چینی ست مگر در عشبه
خوردن نمک جایز داشته اند بهترین او آنست که باریک و نیم رنگ باشد و چون بشکنند ازان
غبار ظاهر گردد و مغز آن سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی ست
مگر در امراض و امزجه حاره این دوا مضر ست و در بعض امزجه و امراض بارده بلغمیه و سوداویه
فواید این زیاده از چوب چینی ست مثل درد مفاصل و نقرس و درد اعضا و برای بواسیر
نوشته اند بغایت مفید ست و در فالج و استرخا و لقوه در عشبه که چوب چینی مضر ست
این دوا فایده میکند و در امزجه حاره سوداویه مضر ست و هرگاه آب عشبه از برای
شرب وفا نکند و عشبه قلیل باشد ثفل آنرا جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرطهاست
که سر نوشته شد

عرق مدنی

عرق مدنی یعنی نارو او آن اکثر در ساق و ساعد حادث گردد و آن نیز بثره باشد
که پیدا شود و بشگافد و ازان باریک رشته مانند رگی بیرون آید علاج آن فصد باسلیق و صافن از جانب
مخالف کنند و تنقیه سودا نمایند و ماء الجبن دهند و در اول ظهور آبله نخود درم صبر بخورند و روز دوم یکدرم
و روز سوم یک و نیم درم و موضع را نیز بصبر طلا کنند و هرگاه رشته ظهور نماید باید که بر پاره سرب بوزن
یکدرم باسب بپیچند و از قطع شدن رشته پرهیز نمایند و آنرا آب گرم نطول نمایند و روغن نرگس و بنفشه
بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ نیم درم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و پوست انار ترش
و مازو و قند سیاه جنبه بخورند و صابون قبرسی در روغن کنجد مرهم ساخته ضماد کنند و نقش بر طلا و سیر را
اگر در حقنه کشند و یا در قند آمیخته بخورند از اثر رشته کنند و اگر بگسلد واجب بود که آن موضع را بطول
بشگافند و آنچه باقی مانده باشد بیرون آرند بعد ازان پنبه کهنه در روغن ماده گاو تر نموده دران

عملی برای دفع عرق مدنی

سوخته نهند تا آنچه باقیمانده است آخر بخورد و بعد از آن مرهم مدمله بکار برند عملی که در غیاب نظیر نیست
باید که عامل بر کاغذ بنویسد یا الله بحضرت امیر المومنین بغرض اشفا ببخش و آن کاغذ را در کلاه
و دستار خود بدارد و دیگر در عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تنبول بکشد و اندرون
نقش نقش خورد مانند برگ تنبول بنویسد و همین الفاظ را بخواند و بدمد و باز نقش دیگر خورد متصل نقش
اول خورد بکشد و همین الفاظ را بخواند و بدمد و همچنین تمام نقش کلان را از نقشهای خورد پر نماید و هرگاه از عمل
فراغت نماید کاغذ مذکور را پاره پاره کند و در چاه اندازد از حکم خداوند تعالی از همان وقت صحت شروع میشود و نهایت
این عمل تا هفت روز است

جرب

جرب بثور صغار باشد که با آن حکه و سوزش بود و حکه مانند جرب بود لیکن در وی بثور
نمی باشد و اکثر آن در دست و در میان انگشتها حادث شود و سبب آن یا فساد خون بود بذاته و یا فساد
آن بسبب اخلاط صفراوی محترقه و سوداء محترقه و یا اخلاط بلغم مالح با دم غاذی بود و سبب حکه بخارات
تیز و لذاع و اخلاط تیز قلیلة المقدار باشد که زیر جلد محتبس شود و علاج آن مثل علاج آتشک کنند
در رعایت هر خلط نمایند و ضماد کبریت و طلای جرب مجرب است و جماع درین مرض بسیار ضرر دارد
و حمام انفع اشیاست برای جرب و خوردن صبر ماده جرب را بخوبی دور و قلع میکند و حکه که جیران را
حادث میشود بسبب بلغم مالح مثل مالیدن روغن گل با سرکه مفید بود و مالیدن روغن کنجد
با آب لیمو نیز نافع بود و چون یکدام تنباکو را کوفته در میان خمیر طلی جعرات حلکرده در ظرف گلی آب نارسیده
دو سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر نیلا تهوتهه را
نیز اندازند بسیار نافع بود و شیخ بوعلی سینا فرموده که روغن کنجد یکصد و سی درم و نصف وزن
آن سکنجبین چون هر روز تا سه روز خورد ماده جرب و حکه را قلع میکند و سفوف چوب گز نیز نافع بود

ثالیل

ثالیل یعنی مسها شود نیز با سرکه و نمک با سرکه مالیدن سه بار اسقاط گرداند و مالیدن روغن
گل و چربی بط و چربی مرغ مفید بود و بعد از نضج استفراغ بلغم و سودا کنند بعد آن حب افتیمون

خوردن اگر این چیزها فائده نکنند از آهن قطع کنند و یا دوای تیز مانند قلقدیون بگذارند و هرگاه گوشت
زیاده خورده و سوزش کنند مرهم سفیداب استعمال نمایند و توتیای شسته و انزروت و زنگار با آب صابون شسته
طلا کنند نیز نافع بود

قوبا

قوبا یعنی داد علاج آن مثل علاج جرب کنند و مالیدن روغن گندم و چرک
دندان روزه دار در ابتدا مفید بود و همچنین مالیدن صموغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمغ البطم
و شحوم مانند چربی بط و پیه ماکیان و روغنها مثل روغن گل و بادام نافع بود و طلای که برای سعفه
سفید است طلا کنند و باید که پیش از طلا زلو بچسپانند و یا از چیزی حک کنند که خون برآید بعد ازان بیرون
آید و تخم شونیز و حلبه و آمله و لاک برابر گرفته با آب طلا کنند و طلاهای تندکار استعمال نمایند

نفاطات

نفاطات آبله ها باشند
که اندرون آن خونی یا آب تنک باشد سبب آن غلیان خون باشد علاج آن فصد کنند
و شیره عناب لعاب بهدانه و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب آورده شربت نیلوفر داخل کرده
بخورانند و بعد از نضج از مسهل یا رد تنقیه کنند و خوردن انار و عدس با سرکه مفید بود و آبله ها را از سوزن
سنجر کنند و آبها را بیفشانند بعد ازان مرهم سفیداب نهند و علاج نفاخات از مرهم داخلیون مانند آن کنند
و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود

جهاجن

جهاجن اگر سرخ یا سیاه رنگ در عضو بهم رسد و جلد او
بر پوشش قوبا متقشر شود صابون عراقی را با گلاب سائیده طلا کنند طریق سوم در امراض
جلد

داء الاسد

جذام این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن مرضی بد باشد و سبب این انتشار سودا
غیر طبیعی در تمام بدن بود و خدر پیدا کند و مزاج و شکل اعضا را تغیر گرداند و باشد که متقرح گردد
و چون مستحکم شود اعضا از هم فرو ریزد و علاج نپذیر شود و علامت آن سرخی رنگ بدن و باریک
شدن و ریختن مو و بحة الصوت و ظهور غدد در اعضا بود و علاج آن فصد باسلیق و صافن
و اسیلم باید کرد و خون وافر گیرند و چهار ماشه هلیله سیاه نیم کوفته و مانند آن که در آتشک گذشت چند روز
دهند بعد ازان نضج ماده نموده از مسهل سوداء و ماء الجبن تنقیه کنند و خوردن شیر جوان

رنگ نیز نافع بود و در خریف و ربیع مسهل قوی دهند و از جمیع محللات حرارت غریزی محترز باشند و روغن کدو
و شیر فرفخ در بینی چکانند و حمام بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه و یا روغن بادام و روغن کدو و بعد از حمام
مفید بود و روغن نرد و اگر گرم کنند و در آن نشینند و در هفته یکمرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن ایشان
جدا شود علامت صحت باشد و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود و باید
که یک وجب از طرف سر افعی و همین قدر از طرف دم قطع کنند بعد از آن با نمک و شبت پخته بخورند و خوردن
مار سیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب سیق خوردن از مجربات است خوردن چوب چینی نیز فائده میکند و
کسیکه اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول فصد و تنقیه کنند و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسب
شربها و غسلها بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک نماید و از برای مزاج گرم خریف و از
برای بارد ربیع مناسب است و در اثنای خوردن چوب چینی اجتناب از آب سرد و حموضات و بقولات و
لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و جز آن آنچه منافی
صحت باشد لازم داند و از شیرینی های مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیزد و اگر دیگر عوارض نمایند پیچش و جریان
رود و ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و بفرحت و صحبت مشغول دارد
و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نماید و از حمام تا شش
روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب چینی کهولت ابتدا است سخت است برص و داغ سفید باشد اصل ۱۰
که در بدن حادث شود و اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید بیرون آید و آن موضع از
مالیدن سرخ نشود علاج پذیر نبود و علاج بعد از نضج تنقیه از مسهل چار کنند و حب ابن جارس لطیف
ایارج بخورند و بعد از تنقیه خوردن معاجین حاره و مثرودیطوس و تریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن
اشیائی که بسیار گرم و جذاب خون باشند مثل خردل سرخ و مویزج و کندش و بوره و زرنیخ سرخ و بورق و
شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیای مقرحه مثل عسل بلادر و پیخال کبوتر و فرفیون نافع بود

وچون بادنجان را در آب بجوشانند و آن آب را در روغن شبت سوزانند بالخاصیت مفید بود و برصی
که بسبب حجامت پیدا شد شیطرج هندی و قوة الصبغ و خبث الحدید با آب بقم یعنی پتنگ مفید بود علاج بهق

بهق ابیض

ابیض یعنی چهیپ سبکتر از علاج برص بود دوا اگر گلنار و بابچی برابر گرفته سائیده در آب آمیخته بمالند

بهق اسود

مجربست بهق اسود و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون آنرا بمالند مانند
سبوس ازان جدا شود و چون با فراط باشد برص اسود حادث شود و علامت آن فلوسها مانند فلوس
ماهی از جلد جدا شوند و این مقدمه جذام باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و مالیدن خربق

کلف

سیاه با سرکه و زرنیخ و زاج و کبریت با آب ترب نافع بود کلف که آنرا جهائیں گویند و آن

نمش

نشانی بود که بر رو افتد و مایل باشد بسیاهی نمش یعنی قطعهای سیاه ستبر که بهندی لهسن گویند

برش

برش که آنرا لچهن گویند خال که آنرا تل گویند علاج همه مثل علاج جذام باشد و از ادویه
جالی و محلل با تخفیف اسهال سوداء تنقیه نمایند و ترمس و تخم ترب و دارچینی و قسط و بادام تلخ و خاک [illegible]
طلا نمایند و باید که در ابتدا ادویه لطیفه مانند آب آس گلاب و آرد عدس با آن ادویه بیامیزند و
خال را باید که اول سوزن بزنند تا خون ازان برآید پس ازان بسرکه بشویند بعد ازان ادویه مذکوره
طلا نمایند سبزی و سیاهی که بسبب ضربه خون در جلد حادث شود از برگ کرنب یا از زرنیخ و اشق ضماد
بندند و سبزی که بعد از فصد حادث شود از بستن خشکه گرم و نان گندم گرم زایل گردد و دوا آنکه بر بدن
بعد از قرحه آبله بماند مرداسنگ اسفید کنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده با سرکه
طلا کنند اگر از قرحه باشند و سیاه باشند چربی الطیر مرهم اخلیون مفید بود کثرت عرق اگر با وجود کثرت
عرق قوت قوی باشد حبس نکنند و استفراغ و تنقیه بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیده کاشغری
روغن گل بمالند و دواء حابس عرق بر بدن مالیدن مفید بود و اگر خون از راه عرق آید علاج آن
فصد کنند و شیره عناب و لعاب بهدانه و شربت نیلوفر بخورند و قوابض دوای مذکوره بر بدن بمالند و آب بقم

بر بدن مالیدن فائده میکند و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل یا رد تنقیه کنند **شقوق اطراف** علاج
آنچه در مجلد چهارم از فن نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مذکورست همه اینجا فائده میکند و اگر
بسبب خلط ردی باشد اول تنقیه کنند بعد از آن تطلیت آن بخوردن شیر گاو و روغنها و مالیدن مرطبات
و قیروطیها باید نمود و چون پیه بزرگ گداخته با زوفا و کتیرا با یکدیگر ساخته در هم آمیخته در ترقیدگی پاشنه
نافع بود و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه با اندکی مرداسنگ آمیخته نیز فائده میکند **تشقق** که در تفسیر
یعنی کفیج و ترکیدن حادث شود علاج آن فصد و اسهال کنند و مازو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و
سماق را در آب انار ترش و آب سماق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد سر علاج تقشر جلد یعنی علاج شقوق
اطراف کنند و **تقشر پا** که از ملاقات اشیای سخت حادث شود علاج آن از قوابضات مانند
حنا بلوط گلنار پوست انار چیزها را بسرکه بکوبند و با سرکه جوشانیده بشویند و ضماد کنند در دبیله زیر قدم خصوصاً
در پاشنه حادث شود علاج آن اگر پخته منفجر شود بآب سرد و ... جراحات را و قیح
کنند خواه از آکله خواه از دبیله کالبس هر گاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو را در سرکه سائیده بر نهند
و یا خاکستر بلوط را با تخم مخلوط نموده بنهند و اگر منفجر نشود باید که ملینات مانند حلبه بنهند تا منفجر شود **سحوج جلد**
یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب ملاقات اشیای درشت یا بسبب سواری اسپ یا بسبب تنگی موزه و مانند
آن پوست بدن خراشیده شود علاج آن فصد کنند و خرقه کتان تر کرده بر آن نهند بعد از آن طلای مرداسنگ
طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و ورد و آس هر دو را سائیده بر آن بپاشند و یا مرهم سفیداب کافوری نهند
اگر چرم کهنه که زیر موزه باشد آن را بسوزانند و بروغن گل آمیخته طلا کنند سحج اگر بسبب جماع حادث گردد نافع
بود و همچنین مالیدن گردی سوخته نیز بسبب ولعاب را در برف سرد کنند و روغن بنفشه و اندکی کافور را
آمیخته طلا کنند برای سحجی که بسبب بین الیتین حادث شده باشد مفید بود و اگر بسبب عرق حادث بود
ما بین اطراف انثیین و عانه خراشیده شود باید که ضماد کمیل ضماد نمایند یا طلای حکاکه اسرب طلا سازند نافع بود

ط ظاهراً مراد از آن پوست گردی سوخته است ۱۲

طرق چهارم در امراضیکه تعلق بموی دارد

حزاز یعنی سبوسه باشد که در سر حادث گردد
و اگر اندک بود سر را از غسول آب چقندر بشویند و روغن کدو و روغن بنفشه بمالند و اگر بسیار بود
اول اسهال بلغم و سودا کنند بعد از آن ادویه جالیه بر سر اندازند

داء الثعلب و داء الحیه

داء الثعلب آن
باشد که موی بریزد و اگر پوست نیز با آن جدا شود آنرا داء الحیه گویند و اگر در سر و ریش و ابرو باشد
اگر بسبب احتراق بلغم بود سفیدی موضع و فربهی بدن خواهد بود علاج آن بعد از نضج
استفراغ بلغم بقی و مسهل حار و حب ایارج کنند و بعد از آن آن موضع را به پارچه خشن و یا پیاز عنصل
بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر علت قوی باشد عوض دلک آن موضع را شرط کنند و اگر بسبب
صفرای تیز باشد زردی رنگ و خشکی آن موضع خواهد بود علاج آن اسهال صفرا کنند و پارچه
را در سرکه گرم تر سازند [illegible] آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد از آن کبریت بسرکه نیز مالش نمایند
و اگر از سودا محترقه [illegible] اسهال سودا نمایند و با انجبین خورند و موضع را بسیر و پیاز [illegible]
[illegible] نافع بود و طلاء گندهک طلا کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ و
تمام علامات غلبه خون خواهد بود علاج آن فصد و تنقیه از مسهل بار بار کنند و آن موضع را اول از پارچه
خشن بمالند بعد از آن پیاز عنصل و سیر و خردل و فرفیون طلا کنند

انتشار شعر

اگر بعلت غذا باشد
چنانچه بناقهین عارض میگردد باید که غذای جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و روغن نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر
بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب بجوشانند
و نطول نمایند و ادهان قابضه بمالند و روغن آمله نیز مالیدن فائده میکند و اگر بسبب یبوست باشد
ترطیب مزاج و تدهین بروغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب رطوبت غلیظه باشد
که ماده شعر را آمدن نمیدهد باید که کثرت حمام کنند و طلای شیح طلا نمایند

صلع

صلع آنست که موی سر زائل گردد
و اگر در پیری باشد علاج پذیر نبود و اسباب و علاج آن مانند انتشار شعر است

شیب

شیب سفید شدن موی بسبب

ضعف حرارت غریزی کثرت بلغم بود و اگر پیش از چهل سال سفید گردد تنقیه بلغم لقی و مسهل کنند
و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود از خضاب ها خضاب کنند آنچه تعلق بزینت
دارد حفظ شعر است روغن منجح حکیم علی در این باب مفید است از ادویه محلقه حلق شعر کنند
انبات شعر جمیع ادویه مذکوره داء الثعلب انبات شعر میکنند و روغن بیضه نیز موی بر دیاند و اگر
طلای براده عاج هر جا که طلا کنند موی را بر دیاند و چون موی را اول نتف نمایند و نوره حلق کنند
بعد از آن از مخدرات مانند بنج و افیون و شوکران ضماد کنند موی را از روییدن منع میکنند و همچنین
مسدود سازد مسام مانند سفیده و شب یا خون سنگ پشت یا بیضه مورچه و یا خون وزغ کلان ضماد
کنند مانع بر آمدن موی است و اگر خواهند که موی جعد شود طلای مرداسنگ طلا کنند و مالیدن روغن
بنفشه و روغن بادام شیرین لعاب خطمی و بزر کتان موی را از تشقق منع میکنند و اگر تشقق بسیار باشد اول
فصد و اسهال سودا کنند طریق پنجم در قمل یعنی سپش و صیبان یعنی بیضه سپش هرگاه بسیار
شوند بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و از آب نمک غسل کنند و طلا برگ دفلی طلا کنند و اگر ضرورت
باشد گاه گاه زیبق در آب آتش پخته در سر انداخته باشند و آنچه در کشتن کرم گفته شد اینجا نیز مفید بود و
پوشیدن جامه حریر یا ابریشم نافع بود و اگر بسبب سوء مزاج غذا پدید آیند تنقیه معده و مانع از مسهل گرم حسب
احتیاج نمایند و اطریفل صغیر خورد و از غسول نوشادر سر را بشویند و بعد از چند روز اشق و بلوط و جوز السرو
بروغن زیت سرکه آمیخته و در سر اندازند طریق ششم در بیماریهای ناخن اگر ناخن مانند برگ سفید و
براق شود علاج آن بعد از نضج تنقیه سودا کنند و ماء الجبن خورند و روغن بادام شیرین یا چربی بر
بمالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و اگر بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود آنرا برص اظفار
گویند علاج آن بعد از نضج تنقیه رطوبت غلیظه کنند از مسهل حار و بعد از آن صمغ پسته و خاکستر سم
و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه نافع بود و دودی السمک در باب عجیب غریب است جذام اظفار

انبات شعر

طریق ششم در بیماریهای ناخن

برص اظفار

جذام اظفار

و آن غلظ و اجتماع ناخن باشد علاج آن بادیان و مخ ساق گاو و قیروطی و مرهم داخلیون و
شحم دجاج و لبط و بز و مانند آن بمالند و درد بوره نیز مفید بود و چون ملایم شود بکار برند و بجز اشتد ناخن بشکل قطع
آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیه سودا و ماء الجبن کنند انفع خواهد بود و تشقق ناخن را نیز همین علاج است **قلع اظفار**
اگر بسبب بادی رطوبت مسترخیه باشد علاج آن مانند علاج فالج بود و اگر بسبب صلابت ناخن باشد چنانچه
ورداخس میشود و درین قسم درد بسیار میشود علاج آن بعلاج داخس کنند و اگر خون زیر ناخن محتقن و منجمد گردد
در روز چند مرتبه آن ناخن را از درون مص کنند و ضماد سرطان نهری ضماد نمایند و ضماد کردن از تخم
جرجیر به سرکه زردی ناخن را نافع بود و اگر ناخن کوفته شود برگ آس و برگ انار آرد گندم با روغن گل ضماد
کنند و اگر پارچه ابریشم تنگ کنند و بر ناخن بپیچند و بالای آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود
انتفاخ اصابع یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان باید که از آب دریا بشویند و از غسول
سبوس گندم انگشتها را بشویند و انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند **طریق هفتم در تغیر رائحه بغل و**
اربیتین و سوختگی اعضا تغیر رائحه بغل و اربیتین و بدبوی عرق باید که بعد از نضج تنقیه خلط متعفن
کنند و تسکین اخلاط با تبرید و سکنجبین کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند و بغل را از آب نیم گرم بشویند
و دوای شب یمانی بمالند و طلای کافور طلا نمایند و مداومت حمام فرمایند و از جماع و خوردن انگوره
و سیر و خردل و مانند آن احتراز کنند و اگر این موضع متقرح شود اول بسرکه گلاب بشویند و بعد از آن
دوای مذکور را طلا کنند عضوی که از آتش و از آبگرم و روغن گرم بسوزد سفیده تخم مرغ و سپیداب دواست
بمالند و طلای گل ارمنی طلا کنند و اگر آبله شود آبله را قطع کنند آبله را از سوزن بشگافند و مرهم سفیده
آب کافوری استعمال نمایند و اگر آب نارسیده اگر سوخته باشد بشویند و خشک کنند و ده دام از آن یک دام
موم و پانزده دام روغن گل مرهم سازند و بکار برند و مرهم ریال نیز نافع است و چون اندمال پذیرد روغن کنجد
و سرکه جوشانیده از آب و مکرر بشویند نیز نافع بود و خاکستر موی انسان و تخم مرغ مخلوط ساخته بر عضو که از آگرم

سوخته باشد ضماد کردن بسیار فائده میکند و عضوی که از اثر صاعقه و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همین است
و مرهم خل نیز نافع بود و اگر جلد از غسل بلا در محترق شود باید که اول حجامت باشد و فصد کنند پس از آن مرهم خل
نهند **طریق هشتم در جراحات** جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود باید که
آنرا محافظت نمایند تا چیزی در آن نیفتد و آنرا چنان بندند که بیکدیگر متصل شود اگر متصل نشود بخیه
دوزند اگر جراحت و سه روز گذشته باشد باید که از چیزی خشن آنرا بخراشند تا خون از آن جاری شود
بعد از آن بندند و اگر جراحت غایر باشد باید که ذرور کنند بسیار و اگر در آن چرک باشد بعسل و نفس [illegible] استعمال
کنند و پنبه کهنه در آن کنند و مرهم لسان سگ استعمال کنند و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و
الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد از آن علاج جراحت نمایند
پس اگر ورم باشد علاج آن در باب اورام گفته شد و علاج قطع عصب آنست که از هوای سرد و آب سرد و آب گرم
نگاه دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیم گرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن باشد بعد از آن
روغن گل و روغن آس با نمک و فرفیون بمالند و اگر روغن زیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث شود
عصب را قطع کنند و بروغن داغ کنند و علاج قطع عروق آنست که خرقه بسرکه و گلاب تر کرده و بر جراحت
کنند تا خون بند شود و گرد جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و پشم خرگوش و مانند آن بر آن نهند
و ببندند و تا هفت روز رفاده را وا نکنند و علاج کسر عظم آنست که ضماد و عدس ضماد نمایند و اگر الم باشد
باید که تسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد ضماد برگ کاسنی سبز ضماد
نمایند و یا بالت [illegible] کنند و اگر نزف الدم باشد ذرور صبر بپاشند **قروح** جراحت که متقیح شود آنرا قرحه
گویند و چیزیکه از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد وسخ و اگر آن چیز اندک باشد
علاج آن از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن کنند و اگر
بسیار باشد از ادویه جالیه مراهم مندملة که در قرابادین مذکوراند علاج کنند و اگر دهن جراحت تنگ باشد بفتیله

مرهم بهوار سازند شوک و پیکان و مانند آن اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد
باید که از نیم بیرون کنند و مرهم کندر سائیده در آن کنند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و از آلت
بیرون نتوانند کرد باید که طلای زراوند طلا کنند و گاه باشد که برای اخراج پیکان برای داغ نمودن
و یا شق کردن احتیاج شود و لیکن بسوی دوای مسکن و مخدر مانند شراب افیون ناصور قرحه کهنه باشد
که اندمال نه پذیرد و همیشه از آن رطوبت بیرون آید علاج آن تنقیه کنند شراب یکنند و بنیاد
غرب بیامیزند و در آن پرکنند و یا بگلاب و خاکستر چوب انگور بشویند و یا بآب دریا و آب صابون و زنگ و
نوشادر بشویند علاج غرب کنند و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذارند آنرا مندمل کنند و اگر مفید
نشود شگافند و گوشت فاسد را زائل کنند با آهن و یا بادویه کاله و داغ کنند و یا مرهم مدمله نهند
طریق علاج در سقطه و ضربه سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنست که چیزی دیگر بر آن شخص افتد اگر
تفرق اتصال و ورم و مانند آن شده باشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از گل
مغاث گل ارمنی اقاقیا ورق سرو صبر و ماش مقشر کوفته بیخته با آب آس ضماد کنند و اگر بسبب درد و ورم
گرم و تپ پیدا شود بعد از فصد بدهند مومیائی با آب گرم بخورانند و ریوند چینی و فوه الصبغ و طین
مختوم و لاک منقی همراه آب نخود بخورانند و گاوزبان با شربت سیب و قند با عرق گاوزبان نافع
بود و ضماد فوفل ضماد کنند و ماش و ارد نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازند و از گوشت
و شراب پرهیز نمایند مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای چوزه مرغ باکاس مناسب بود و اگر ضربه و سقطه
بر سر رسد بعد از فصد تنقیه صفرا کنند و سرکه و گلاب و روغن گل را بر سر مالند و طلای آس طلا کنند و اگر بسبب ضربه
نفث الدم حادث شود علاج نفث الدم کنند و روغن بود از تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه اندمال
جراحات بی نظیر است و اگر کسی را مار زده باشد باید که اعضای او را دلک کنند و خرقه کتان بگلاب
و آب سرد ترکرده نهند و مرهم سفید آب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند وقتیکه باز نموده باشند

علاج خار و پیکان

ناصور

علاج ضربه و سقطه

کسر

اگر مرهم گرم بر موضع ضربه بهند کسر تفرق الاتصال بود که با استخوان حادث شود اگر استخوان ها شکسته شده
از گوشت جدا شده باشد علاج اول آن عضو را بحالت طبیعی برگردانند و استخوان را برابر کنند و از عصابه
موضع کسر را تا بالا علی او بندند و از عصابه دیگر از موضع کسر تا اسفل آن و بالای آن جبایر بهند بعد از آن
فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیایی با جلاب بدهند و عصابه
را تا سه روز وانکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید و خارش پیدا شود و بگشایند و آب گرم بران ریزند
و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب سرکه و روغن گل تر کرده بر بندند و ضماد و عدس ضماد کنند
و غذا از جنس نان پاره و تخم مرغ بخورند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلا
کنند و طلا کنند و اگر خون از آن جاری باشد دم الاخوین بر کنند و سائیده بران بپاشند و دوزور و صبر هم استعمال کنند
و اگر با کسر الم هم باشد باید که بتسکین الم بدانچه در جراحت مذکور شد نمایند و تعقد وصلابت که بعد

تعقد وصلابت

انجبار استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطع سرب برآن بهند و از فاده محکم بندند و اگر کهنه باشد باید که
از شحوم و امخاخ و ادهان و قیروطیات ملائم کنند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید باید که
مفصل را بحالت طبیعی بجای او آرند بعد از آن تسکین درد و از التهاب کنند وثی آنست که مفصل
از جای خود برود اما بیرون نیاید و هم عبارت است از فسخی که به استخوان گوشت و مانند آن
که محیط مفصل است لاحق شود وهن آنکه مفصل از جای خود نلغزد علاج همه آنست که عضو را قوی
بحالت نند و طلا مقویات طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضماد که در ضربه گذشت ضماد کنند

خلع و وثی و وهن

در تدبیر سموم مشروب و ملدوغ و غیره که مشهور اند و آن بر دو محل است محل اول در سموم مشروبات با اسم
آنچه مشهور باشند و یا آنچه مریض اظهار آن نماید علاج آن تدبیر کلی کنند و آن قی است لا که
از جمله مشروبات سم است حالتیکه امکان [illegible] و تهوع [illegible] باید که از آب شیر گرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد از آن
شیر گاو و روغن گاو بخورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز سزاوار است و منع خواب تا گیرد لازم است

محل اول مشروبات

پس اگر سم گرم است این از حرارت معده و مهاوت و تشنگی و خشکی دهن معلوم میشود و درین صورت
لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و بطیخ هندی و مانند آن هر کدام
که باشد به برف سرد کنند و بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل
جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر بارد است این از سستی اعضا
و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود و درین صورت نیز [illegible] و دریافت این عوارض بکرر
قی کنند و شراب [illegible] و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دواء المسک حار و مفرح حار و پیاز
و سیر و جدوار خطائی تا حلتیت مانند آن بدهند و چون مخلصه یکمثقال برای سموم مشهور است و هندکا [illegible]
بود طریق استعمال آن اینست که یکمثقال از وی نیمکوب کنند و در نیم پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف
کنند و در وی روغن زیت یا روغن گاو اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامند و غذا اگر شیر گاو نیمه پز بدهند
انسب است هر عضوی که زیاده باشد اصلاح آن عضو زیاده منظور دارند مثلاً اگر ضرر بجگر معلوم شود ادویه مدره
بکار برند و اگر بمعده شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و شیرخشت
نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر ضماد کنند و اگر ملدوغ باشد [illegible] قدری بالای از جاییکه
بر گزیده باشد سخت بر بندد تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت
باشرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را بمکد بعد از آنکه با ادویه تریاقیه مضمضه نموده باشند یا شمع
بسرکه و روغن گل کرده باشند یا بمحجمه بمکد و این بهتر است باید که آن شخص که بمکد ناشتا نباشد و زخم را
شکافتن [illegible] بریان نموده همچنان گرم [illegible] و در موضع زخم نهند تا جذب سم بکند و ادویه جاذبه
سم مثل [illegible] و خاکستر [illegible] و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و [illegible] مار
[illegible] است باید که بر موضع گزیده مار بگذارند که بچسپد و تکرار بعمل نمایند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند
تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و آنچه در جمیع اقسام بالخاصیت نافع است فادزهر [illegible]

جدوار و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مثرودیطوس اند علامت جودت تریاق آنست
که چون بمرغ دهند بخورد خروس و هرچه مار و یا یکی از هوام قتال برو مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک باقوت
است و بهم رسیدن اجزاء تریاق فاروق و مثرودیطوس متعذر است لهذا نسخه آن نوشته نشد (یعنی برای خود ساختن ۱۲) اگرچه در ما آن
که از اطراف عجم میرسد آن هم فائده میکند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه یکمثقال
است و در گزیدن عقرب سه چهار رتم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم یا کمتر و قدر شربت مثرودیطوس قدری زیاده از
تریاق فاروق است و فصد دادن مگر وقتی که در بدن سم منتشر نشده باشد جائز نیست و اگر غشی افتد بعلاج غشی
افیون مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند و از جمله سموم مشهوره معروفه افیون است علاج خاص آن
قی کردن است از آب شبت و تربد و عسل و نمک بعده پس شیر و روغن خوردن دهند و اگر بیک فلوس مس
در آن جوشانیده مگس ها را انداخته باشند قی بسهولت می آرد و چون یکدام کو سنبل سید انجیر را در آب ساییده
بنوشند ضرر سمیت افیون دور میکند و قی هم می آرد و همچنین نوشیدن فادزهر فائده عظیم دارد پس شراب کهنه
در آن جند بیدستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در تدبیر
اسغول کلی گذشت مفید بود و همچنین است علاج دهتوره و دیگر ادویه مخدره و قسم دیگر اسغول گفته است علاج
خاص آن قی کردن است با آب نیم گرم و شهد و شبت و نمک بوره ارمنی پس از آن روی بشیر نیم گرم شربت
با فلفل و نمک هندی و شراب صرف خورند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و غذا اشوربای چرب و
سم الفار سم دیگر سم الفار است علاج خاص آن قی کردن است بطبیخ شبت و شراب و عسل و بورق و اگر تشنج
شنگرف و زیبق مصعد عارض شود سفوف طین بروغن گل و شیر گاو داغ کرده بخورد و همین است علاج شنگرف و زیبق مصعد
زنگار اهل هندوستان در علاج زیبق مصعد ادمست خوردن بپه میکنند و صحت می یابند سم دیگر زنگار
است علاج آن قی کردن است به برگ چرچیره و جباری و شهد مصفی پس آب برنج و آش جو و شیره
نوره و هرتال و صابون روغن و لعاب خورند و شوربای چرب تناول نمایند و همین است علاج نوره و هرتال و صابون

وسم دیگر بلادر است یعنی بهلاوه علاج خاص آن قی کردن است از روغن کنجد و آب نیمگرم پس از آن
چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و در روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل و بادام
نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز است و سم دیگر حب السلاطین یعنی جمال گوته است علاج
خاص آن قی کردن است از شیر و روغن زرد و بعد از آن دوغ و اشیای بارده و قابضه خوردن است و سم دیگر
کمات سیاه است یعنی کهنبی علاج خاص آن قی کردن است با آب پودینه و سکنجبین بعد از آن شراب
خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید است تریاق اربعه نیز نافع است و سم دیگر شوای مسموم
یعنی کباب گوشتهای پخته که در حین گرمی مفرط آن بپوشند که بخارات آن دفع نشده سمی گردد علاج
خاص آن قی کردن است با آب نیمگرم و نمک بعد از آن سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دواء المسک بخورد
و گل مختوم نیز مفید بود و سم دیگر شیر فاسد است علاج خاص آن قی کردن است با آب نیمگرم و شهد
و روغن کنجد و نمک پس از آن جوارش مصطگی و جوارش عود با شراب صرف خوردن و اگر شیر در معده بسته
باشد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن خوردن مثقالی از پنیرمایه حیوانات با سرکه
خصوصاً پنیرمایه خرگوش با سکنجبین و پودینه محل دوم در سموم ملذوعه معروفه و از جمله اشیای آن مار است
و آن اقسام میباشد علاج گزیدن آن بدستور است که در قواعد کلی گذشت پس خروس بستن
و ادویه جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حلتیت را با شراب خوردن
و همچنین شیر با شراب بسیار نوشیدن و بدستور گندنا و پیاز با شراب و روغن ماده گاو کهنه نوشیدن مفید بود
و بستن مار مهره بر موضع گزیده نیز نافع است و پنیرمایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج
با آب خورند و خوردن آب بقدر یک رطل و بستن جرم آن از مجربات است و در میان شیر
نشستن مفید بود و شوربای ضفادع نافع است و همچنین ضماد کردن ضفادع که شکم آن را دو پاره کرده باشند
نیز نافع است و عقرب نیز اقسام است علاج گزیدن آن بعد از تدبیر کلی شیر و شراب بخورد و

حب السلاطین
کمات سیاه
شوای مسموم
شیر فاسد
عقرب

از سیر ضماد کنند عقرب را بگوبد و بنهد یا حلتیت و سیر و کبریت و نمک را بکوبد و بدان طلا کنند و نیز گویند اگر موش دشتی و ضفدع زنده را بگیرد و بدو نیم کنند و بدان موضع نهد مفید بود و تریاق اربعه و شیاف ما گلاب و عرق گاوزبان گیلانی و شربت انار بخورد و فادزهر بر موضع لسع عقرب نهد و ضماد نارجیل دریایی گزیده عقارب را نافع الم آن ست و درسا عت و بندق هندی را چون در دهن خایند و ضماد کنند مفید بود و تخم مومی از برای گزیدن عقرب از مجربات بعضی احباست

زنبور — علاج گزیدن آن با خطمی عنب الثعلب و گل ارمنی و کافور با سرکه ضماد کنند و گل با سرگین ماده گاو بمالد و یا ورق کنجد طلا کنند و تبرید شربت‌ها و ضماد نافع بود و ضماد نارجیل دریایی دافع الم است و درسا عت و همین ست

مگس عسل و مور پرنده از پشه و عنکبوت — علاج مگس عسل و مور پرنده از پشه و چون مگس با سرکنده باقی را بر موضع گزیده بمالد درد در ساعت ساکن گرداند عنکبوت علاج گزیدن آن تریاق فاروق را خوردن و شونیز با شراب صرف نوشیدن و ربسوت و روغن گل را طلا کردن

گزیدن نهراریا — علاج گزیدن آن از سرکه و روغن ماده گاو طلا کنند و چون او را بکوبد و بر موضع گزیده نهند مفید بود اگر جانور نهراریا که مانند آن بر عضوی بچسپد پای‌ها و نیش‌های او در گوشت فرو رود و بسیار شود بیتابی را سائید و ضماد کنند شفا یابد و چون زراوند طویل و پوست بیخ کبر را در سرکه حل کنند یا با ماء العسل بخورد مفید بود و شیر و پلنگ و یوزینه جراحت چنگال این حیوانات را زراوند طلا نماید بعد از آن با سرکه خالص بشوید پس زنگار و چرب نقره و توبال مس و روغن گل را بمالد

گزیدن آدمی — گزیدن آدمی علاج آن آرد باقلا و سرکه با بیخ بادیان و شهد ضماد با پیاز و شهد یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و اگر متورم شود مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم سازند و ضماد کنند و همین ست علاج گزیدن

گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه — چارپایان دیگر گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه و در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی را با سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک یا باقلا و بادام تلخ را بکوبند و با عسل سفید طلا کنند

گزیدن سگ دیوانه — گزیدن سگ دیوانه علامات سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و افتادگی

گوش و برآمدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه رود و هر که رسد حمله کند و سگان دیگر او را
بگریزند و گزیده سگ دیوانه را بعد از یک هفته و بعضی را بعد از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود
و پس از هفت سال نیز گفته اند و چون آب بینند می ترسند و اگر کسے را این شخص بگزد و یا کسی پس مانده
طعام و آب او را بخورد او را نیز همین حالت حادث شود و اگر پارچه نان را از زخم خون سگ دیوانه
آلوده کرده پیش سگ غیر دیوانه بیندازد اگر بخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین اخروٹ
را بکوبند و یک شب بر زخم بندند و در پیش مرغ اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد علامت گزیدن
سگ دیوانه است علاج آن بعد از تدبیر کلی جراحت را تا چهل روز ملتحم شدن ندهند و خردل
بندند و ادویه جذابه را ضماد کنند و نمک و تره تیزک و آب چغندر و بول انسان و خاکستر تاک را با سرکه
بسرشند و طلا نمایند جذب قوی میکند پس از آن مرهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتدا است
اما چون یک هفته بگذرد و اگر امتلاء خون است فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و ماء الجبن
باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات است و در تفریح و ترطیب باید کوشید مثل آنچه در مالیخولیا سعی کنند و غذا
چرب با گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب است و از جماع
و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نماید و گاه گاه در طعام او سیر و پیاز باید کرد و حیله نماید
که آب خورد و الا بیم هلاکت است و چون ظرف آب از پوست که تار باشد از خوردن آن امتناع
نمیکند و بعضی ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند نیز پرهیز نمیکند و آب نیل از مجربات است
و شراب ممزوج با آب نیمگرم بسیار نافع است و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بسیار مفید است و
پنیر مایه خرگوش و بز نیز نافع است و اگر آهک آب ندیده یکدام و نوشادر دو دام باریک سائیده در یک نیم پاو
آب بیندازند و یک حصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نافع
و به کرات تجربه شخصی معتبر رسیده اگر بنات سرخ رنگ بقدر ناخن در قند سیاه حب بسته بلع نماید فائده میکند و

سستی که نبات مشهور است بقدر یک توله در آب سائیده دهند موجب نجات است و خطیانا و شونیز
درین باب عجیب است و حکیم کاشف گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ چیز نیافتم طریق آن
آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه شبانروز بیاشامند و تدهین سر و بینی با روغن بنفشه
و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه را بر موضع گزیدن او نهند یا بریان کنند و بخورند نیز سود دارد
و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود و همین است علاج گرگ دیوانه و شغال دیوانه و پلنگ
دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گزیدن گربه علاج آن پودینه با شونیز و کنجد
ضماد سازند و اگر پودینه خشک را در آب پودینه سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کنند همان وزنه میشود گزیدن
راسو علاج آن سیر و پیاز خورد و ضماد سازد و با کرسنه و انجیر خام بر او ضماد کنند و شراب خورد و اگر پوست را
بکنند و بر آن موضع نهند درد را ساکن کند منزل چهارم در ادویه مرکبه و آن مشتمل بر یک میل و دو فصل و
یک مقام است میل بدانند در اصول تراکیب چنان به ثبوت پیوسته که هرگاه در معالجات دوای
مفرد مقصود حاصل شود سوی مرکب رجوع نکنند و همچنین تا از قلیل الاجزا کار بر آید به کثیر الاجزا
متوجه نشوند رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب و آن متضمن بر دو طریق است طریق اول در اغراض
داعیه ترکیب و آن هشت است اول آنکه دوای مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس
باصلاح او حاجت بترکیب افتد چنانچه با سقمونیا کثیرا می آمیزند دوم آنکه طعم دوا تلخ باشد بجهت
اصلاح طعم آن محتاج بترکیب شوند چون با صبر نبات و عسل ممزوج میکنند سوم آنکه بوی دوا
بد باشد بدفعیه و ضرورت ترکیب میشود مانند آنکه با مغز فلوس عرق گل یار میسازند چهارم آنکه
دوا ضعیف القوه است بنابر قوت او متوجه بترکیب گردند مثل اخلاط ترید با زنجبیل وقت
اسهال خلط غلیظ پنجم آنکه قوت دوا اقوی باشد و قوت مرض ضعیف پس بنابر اضعاف قوت دوا
با متزاج احتیاج افتد چنانچه خلط صمغ با شیاف زنگار ششم آنکه دوا سریع النفوذ است پس چیز دیگر

گزیدن گربه
گزیدن راسو
منزل چهارم
در اغراض داعیه ترکیب

بطیء النفوذ سازد و مخلوط مینمایند چون ترکیب روغن بلسان با سموم هفتم آنکه دوا بطیء النفوذ است پس
بیامیزند بچیزیکه اورا سریع النفوذ نماید بغیر از تخصیص بعضوی چون اختلاط روغن گل با سرکه یا با تخصیص
بعضو مخصوص چون خلط سرکه با دویه طحال که ببدرقه بعضو مخصوص چنانچه داخل کردن زعفران
در قرص کافور بسبب تخصیص او با قلب هشتم آنکه مرض مرکب است پس دوائیکه بمقابله مرض مرکب
نماید یافته نشود لهذا احاجت بترکیب ضروری میباشد مانند ترکیب شربت بزوری در حمیات مرکب
ویا آنکه ماده مرض مرکب است نمی یابیم دوا که مقابل هر دو ماده مرض باشد ازین جهت محتاج بترکیب میشویم
ویا آنکه دوائی یابیم الا آنکه بقدر قوت دوا مقابل قوت مرض نیست یعنی قوت یکی دوا قوی است
و دیگری ضعیف مانند بابونه که تحلیل قوی و ردع ضعیف دارد پس می آمیزند با آن دوا که تحلیل ضعیف
و ردع آنرا قوی سازد ویا آنکه قوت یکی مفرد مرض قویست و دیگری ضعیف مقابل آن دوا نمیابیم
لهذا مضطر بترکیب میشویم چنانچه خلط کافور با ماء الشعیر در سل بنا بر قوت تبرید ماء الشعیر طریق دوم در
مقدار شربت و کیفیت درجه مرکب محتوی است بر دو فرع فرع اول در معرفت مقدار شربت
دوای مرکب پس بدانکه هرگاه اراده نمائی که ترکیب نمی دوا را پس بگیر نسبت مقدار شربت هر یک دوا
بطرف مقدار شربت دوای دیگر باشد نسبت غرض خود از هر یک دوا بسوی غرض خود از دوای
دیگر پس اگر اغراض هر یک دوا یکسان است بگیر از هر یک دوا جزو از مقدار شربت آن دوا که هم عدد
ادویه باشد خواه مقدار شربت هر یک دوا برابر باشد خواه مختلف مثلاً دوا چهار است پس بگیر
مقدار دوا چهارم حصه مقدار شربت او باشد چنانچه در اسهال خلط مقصود ضرورت بطرف ترکیب سقمونیا
و تربد و صبر و شحم حنظل داعی باشد و نیز غرض در اسهال مساویست پس از هر واحد ازینها ربع شربت گیرند و اگر
اغراض مختلف باشند از حد مساوی خود مقدار احتیاج هر یک دوا مقرر نماید پس مقدار شربت هر واحد موافق حاجت
خویش باید گرفت مثلاً اگر بجانب یکی احتیاج زیاده است مقدار شربت آن زیاده بگیرند و بجانب دیگر حاجت

کم است قدر شربت آن کم بگیرند یعنی از قدر بدرغرض زیاده است مقدار آن زیاده بگیرند و از دیگران کم است وزن آن کم بگیرند و علی هذا القیاس فرسخ دوم در دانستن درجهٔ دوای مرکب و آن است که اجزای حاره و بارده از مفردات جمع نمایند و اقل را از اکثر ساقط کنند و از باقی اجزا بر عدد ادویه قسمت سازند پس آن درجهٔ مرکب میباشد مثلاً از دوای حار در درجهٔ دوم و حار در درجهٔ سوم مرکب دادیم پس حار در درجهٔ دوم سه جزء حار و یک بارد و در حار در درجهٔ سوم چهار جزء حار و یک بارد است پس هفت جزء از حار و دو جزء از بارد جمع کردیم هرگاه دو بارد را از هفت حار ساقط نمودیم پنج جزء حار باقی ماند و آنرا بر دو دوا قسمت کردیم دو و نیم درجه بر آمد پس مرکب در دو و نیم درجهٔ حار باشد و همین قاعده در رطوبت و یبوست است اگر با نهاد دوای معتدل باشد پس اجزاء حاره و بارده او در حساب شمرده نمیشود و در قسمت محسوب شود مثلاً از چهار دوا که یکی در درجهٔ اول و دوم در درجهٔ دوم و سوم در درجهٔ سوم حار است و دوای چهارم معتدل است پس بحسب قاعدهٔ مقرره نه اجزای حار و شش بارد شدند سه را از نه ساقط نمودیم شش باقی ماند و ادویه چهار است شش را بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح و یک نصف حاصل شد پس مرکب وسط درجهٔ دوم حار شد این ضابطه در آن مرکب است که ادویه او متساوی الاوزان باشند و اگر مختلف الاوزان باشند پس باید که وزن معین از ادویه که تمام ادویه در آن وزن شریک باشند بگیرند و کسر در آن نه افتد و درجهٔ آن بموجب قاعدهٔ بالا بر آرند انتباه بباید دانست که بعضی مفردات در مرکب اصل میباشد مانند خربق در ایارج لوغاذیا و صبر در ایارج فیقرا پس اگر این اصل را از آن مرکب دور کنند منفعت آن باطل میشود و یا بدل سازند نفع او ناقص میشود فرسخ دوم در مرکبات یعنی قرابادین و آن متضمن بیست و پنج طریق است طریق اول در تراکیب الغیه آبزن از آرد جو برای ورم حار شانه مفید است صفت آن آرد جو بنفشه خطمی حسب حاجت گرفته در آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در آب آن نشینند و ثفل آنرا سائیده بر شانه گذارند اطریفل کشنیزی

دوای مختلف الدرجه

دوای مختلف الوزن

اطریفل کشنیزی

درد سر و چشم و گوش که از بخار عارض شود ببرد و تقویت معده کند و بواسیر را سود مند بود صفت آن
پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله پوست بلیله کشنیز خشک مقشر مساوی کوفته بیخته بروغن
بادام یا گاو چرب نموده با سه چندان عسل بدستور تیار نماید و اگر خواهند کرد بروغن بادام آلوده
و بعضی کشنیز را برابر مجموع ادویه گرفته اند و هر گاه تلیین زیاده مطلوب باشد ترنجبین یکوزن ادویه نمایند
شربت از دو مثقال تا شش مثقال و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخه اطریفل صغیر است بعد از دو ماه

اطریفل صغیر

استعمال نمایند **اطریفل کشمشی** برای سرعت انزال و کشادگی مجرای بول و منی نافع است صفت
آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک ده درم کشنیز خشک چهار درم نیم کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده با کشمش دوازده درم نبات سفید بیست چهار درم بقوام آرند شربتی پنج درم

اطریفل کشمشی

انکباب پوست خشخاش برای درد حار گوش مفید است صفت آن پوست خشخاش عنب الثعلب
گل خطمی گل بنفشه یک یک توله در شیر ماده گاو موافق حاجت جوشانیده بخار آن بگیرند **انکباب شبت**
برای دوی و طنین مفید است صفت آن شبت نرگس اکلیل الملک بابونه مساوی در آب جوشانیده
گوش به بخار آن بدارد **انکباب شونیز** برای چشم نافع است صفت آن شونیز خردل تخم حنظل
پودینه مساوی در آب جوشانیده بخار آن به بینی رسانند و آب آنرا صاف نموده بر بینی نطول کنند

انکباب پوست خشخاش
انکباب شبت
انکباب شونیز

طریق دوم در حرف الباء الفارسی التازی **پاشویه** برای اصلاح حمیات و صعود بخارات
نافع است صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هر یک یکدرم سبوس گندم
چهار درم برگ کنار پاو آثار در ده آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده پاشویه نمایند و بعضی
سبوس گندم گاهی جو نیمکوفته مستعمل میشود پاشویه جهت زکام و ظلمت چشم و صداع و دوار و
ولقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری نسیان مالیخولیا وغیره امراض سوداوی سهر مفرط و هذیان
و ضعف اعصاب استرخاء لثه و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب نزف الدم قولنج مغص و درد معده

پاشویه

و کبد و سده و ضعف کبد و انواع استسقا و سرعت انزال سفید و ادمان او و بعد انزال [illegible]
از مضار وی و در قلع حمیات عتیقه و سعال نافع و دافع زهر سموم ست و قوتش تا پنجسال صفت آن
فلفل سیاه فلفل سفید زر البنج سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران
پنج مثقال سنبل عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکمثقال ادویه جدا جدا بکوبند و بعد ازان [illegible]
با عسل سفید خالص سه وزن ادویه بسرشند و سه ماه در جو دارند قدر شربت از یک دانگ تا نیم مثقال دواء حصرم

دواء حصرم

برای ورم و [illegible] و سبل و جرب و بیاض و ناخنه و سلاق و دمعه مفید صفت آن سنگ بصری مغسول ده درم
پوست هلیله زرد زنجبیل زرد چوب از هر یک پنج درم دار فلفل مامیران از هر یک شش درم نمک هندی
یک درم کوفته و بیخته بست روز در آب غوره پرورده در سایه خشک کنند و دیگر بار کوفته و بیخته استعمال نمایند

بنادق البزور

بنادق البزور در حرقت بول و قرحه گرده و مثانه و عسر بول را نیز نافع باشد صفت آن
مغز تخم خربوزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو زر البنج خرفه تخم خطمی مغز بادام مقشر
کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم بکوبند و در آب
بنادق سازند قدر شربت سه درم طریق سوم در حرف التاء تریاق اربعه که تریاق صغیر

طریق سوم در حرف التاء [illegible]

نیز گویند در آخر دوم گرم و خشک ست و تا دو سال قوت او بماند و بعد چهل روز استعمال کنند محلل ریاح
غلیظ و اصلاح عظیم حال کبد و طحال میکند و مفتح سده بود و برای سحر و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران
گزنده و زهرناک و سموم مشروبه و صرع و خفقان و قولنج و امراض بارده نافع ست و ادرار فضول
که بسبب برودت باشد میکند و تسهیل ولادت و اخراج جنین میت بسازد لاکن مورث صداع و مصدع
و مصلح آن شیره تخم خرفه مقشر صفت آن حب الغار جنطیانا رومی مر صافی زراوند طویل اجزاء
هر یکی مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته معجون سازند
شربتی ازان چهار دانگ تا یکمثقال بآب گرم گفته اند که بعضی اطبا بعوض مر صافی قسط تلخ داخل کرده اند

شیخ رئیس گفته که بعض اطبا بعوض زراوند طویل زراوند مدحرج میکنند و این قوی‌ست و صاحب
تحفه حکایت کرده که در نسخهٔ زعفران یکجزو بر اجزاء اربعهٔ این تریاق زیاده کرده یافتم تریاق گل مختوم
جهت سموم نافعست و خاصیت اوست که چون مسموم بخورد قی آرد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد
که سم نخورده است صفت آن گل مختوم حب الغار اربسا مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو
چرب کنند و با عسل سفید سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یکدرهم پیش و پس غذا توان داد شراب
فاروقی برای خوردن گوشت فاسد وغیره صفت آن شوره هژده ماشه زاک شامی سه
کسیس دوازده ماشه همه را انکوب کرده در قرع و انبیق باتش ملایم بچکانند و باید که دهن قرع گل حکمت
کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طریق چهارم در حرف الجیم التازی
جلنجبین معرب گلنگبین ست قوت او تا چهار سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و دماغ
و مجفف رطوبات غریبه معده جهت سیر و دین فضول بارده افق و جهت درد مفاصل و لقوه
و فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول مفید و قندی و شکری که آنرا در فارسی گلقند و گلشکر
گویند قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و در یبوست معتدل و بعد از غذا مانع صعود ابخره
بدماغ و جهت استسقای سوداوی جیعون نافع و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند قائم مقام
شربت ورد بکر میشود و آب طبیخ او باید که باتش مثل او باشد و چندان بجوشانند تا بثلث رسد
صفت آن برگ گل سرخ یک آثار شهد سه آثار هر دو را ظرفی کرده کف مال نماید که خوب آمیخته شود
بعد از آن تا چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین ست ترکیب ساختن گلقند شکری اگر لطیف‌تر خواهند
بجای شکر قند کنند قدر شربت ده درطبوخ تا چهار مثقال و از جوش چهار مثقال جوارش آمله معده و دل را
قوت دهد و اشتها آورد و حرارت جگر را تسکین دهد و اسهال حراری را منفعت بخشد و معده را باصلاح آرد
صفت آن شیر آمله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید سماق منقی گل سرخ زرشک منقی

تریاق گل مختوم

شراب فاروقی

گلقند

جلنجبین

جوارش آمله

بادرنجبویه پوست بیرون پسته از هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال
مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید آب شیرین
از هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند **جوارش عود شیرین** تقویت معده و ازاله رطوبت و
بلغم کند **صفت آن** قاقلیین دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک درمی عود
قرنفل از هر یک نیم درم بکوبند و با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت یک مثقال **جوارش کمونی**
که آنرا معجون کمونی نیز گویند برای برودت معده و جشای حامض و برودت انثیین و فتق و قیله
نافع است **صفت آن** زیره کرمانی مدبر پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب
در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک بیست درم بوره ارمنی پنجدرم کوفته و بیخته با عسل سفید مصفی
سه وزن ادویه بدستور مقرر تیار سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال **جوارش مصطگی** برای
برودت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب مفید بود **صفت آن** مصطگی سه مثقال کوفته نیم آثار
شکر سفید ده درم گلاب بقوام آرند و قدر شربت از شش تا ده درم **طریق پنجم** در حرف الحاء
المهمله **حب ابن حارس** بهار بلیلج و درد بلغمی را ببرد و بهق سفید و سیاه را البته شربت
زائل کند والدنا جد فرموده اند که الدنا وغیرهم جهت بهق استعمال نموده اند نافع میکرد
درین باب عدیل ندارد **صفت آن** هلیله زرد هلیله سیاه صبر انزروت سکبینج مقل از هر یک
پنج جزو خردل صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد نمک سندی از هر یک نیم جزو سکبینج را در
گمند تا حل کنند و در طاس روئین در آفتاب نگهدارند و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب سازند
فلفل بندند و هر بامداد یک مثقال تناول کنند و طعام تر بماج خورند **حب افتیمون** برای اخراج
مواد سوداویه و بلغمیه مفید است **صفت آن** افتیمون ده درم غاریقون ترید سفید مجوف
خراشیده در روغن گاو چرب نموده اسطوخودوس بسفایج فستقی از هر یک ده درمی بکوبند و با آب

جوارش عود شیرین

جوارش کمونی

جوارش مصطگی

در حرف الحاء المهمله

حب ابن حارس

حب افتیمون

حب افیون

حب ایارج

با دیان بسرشند همه بکثیرت است حب افیون برای نزله صفت آن افیون زعفران
کوندر کتیرا جمله مساوی همه را سائیده در آب کوکنار بقدر دانه موٹھ حبها سازند و بخورند حب ایارج
جهت صداع مزمن و صرع و سکته و امراض عین نافع باشد و دماغ و اعضای رئیسه را از فضول
و اخلاط بلغمی پاک کند صفت آن سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی
اسارون زعفران از هر یک نیم ماشه صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند
ازین سفوف دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون افتیمون از هر یک
یکدرم شحم حنظل نمک هندی از هر یک دو دانگ کوفته و بیخته با آب بادیان حبها سازند خوراک تا یکتوله

حب بنفشه

حب بنفشه اخلاط غلیظه را از سینه پاک کند و ربو و ضیق النفس را بغایت نافع باشد و امراض
چشم و سینه و صفرا را دفع کند صفت آن بنفشه تربد ربّ السوس ورق گل سرخ از هر یک
یکدرم سقمونیا غاریقون از هر یک نیم درم کوفته و بیخته با آب تازه شیر (?) حبها سازند جمله بکثیرت است

حب تخم خشخاش

حب تخم خشخاش برای نزله و سرفه نزلی نافع است صفت آن تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی
نشاسته برابر گرفته در آب کوکنار حسب حاجت حب بسته در دهن فرو گیرند

حب دانه تمر هندی

حب دانه تمر هندی
برای سرعت انزال بغایت مجرب آزموده است صفت آن بگیرند دانه تمر هندی چهار روز
در آب بخیسانند و پوست آنرا دور کنند و مغز آنرا بوزن چندان قند بکوبند و حبها بندند بقدر نخود
دو دو حب بخورند

حب زیبق

حب زیبق برای جذام از مجربات است صفت آن زیبق سم الفار از
هر یک یکدرم کندر [illegible] درم راوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم زیبق را در آب لیمو قتل
کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته در مرارهٔ گوسفند سرشته حب بمقدار مونگ بندند و یک حب صباح
و یک حب شام استعمال کنند

حب سندروس

حب سندروس از برای بواسیر خونی مجرب است صفت آن
پوست بیضهٔ مرغ سوخته سندروس شطرج هندی از هر یک پنجماشه نوشادر [illegible] سرخ کوفته

حب سورنجان — بیخته مثل فندق حبها سازند شربت پنج ماشه حب حب سورنجان جهت وجع مفاصل و عرق النسا
و دیگر امراض نافعست صفت آن سورنجان مصری تربد سفید مجوف تراشیده از هر یک یکمثقال
صبر سقوطری درمی حب النیل غاریقون نیم درم سفید انیسون از هر یک نیم درم مقل ازرق مصطگی رومی

حب شبیار — هر یک دانگی بکوبند و باب کرفس حبها سازند و این یکشربت است حب شبیار درد و معده را نافع
بود و قوت باصره دهد و درد سر و تاریکی چشم ببرد صفت آن صبر سقوطری شش درم پوست هلیله زرد
و ورق گلسرخ مصطگی تربد سفید از هر یک یکدرم سقمونیا کتیرا از هر یک نیم درم کوفته بیخته باب بادیان حبها

حب عود — سازند و در دهن گیرند حب عود جهت بخر مفید صفت آن عود زنجبیل سعد کبابه بمساوی

حب کافوری — بکوبند و بعسل حسب حاجت سرشته حبها سازند و در دهن گیرند حب کافوری برای بخر صفت آن
کافور مشک هر یک یکدانگ طباشیر سفید نیم درم گلسرخ صندل سفید هلیله زرد هر یک دو درم
فوفل کبابه هر یک یکدرم کوفته و بیخته بگلاب حسب حاجت سرشته حب سازند و اگر درین حب قرنفل
خولنجان عاقرقرحا از هر یک یکدرم بیامیزند برای بخر که بسبب فساد دهن و اسنان باشد مفید خواهد بود

حب گل پسته — حب گل پسته برای اکثر اقسام سرفه مجربست صفت آن گل پسته هلیله بمساوی کوفته

حب گیرو — و بیخته در آب ادرک سرشته حبها بقدر مونگ بسته در دهن نگهدارند حب گیرو جهت آخره و سبل
و تحلیل مواد چشم مفیدست صفت آن گیرو چهار درم افیون یکدرم صمغ عربی زنجبیل از
هر یک ربع درم کوفته و بیخته در آب کوکنار حب بسته نگاهدارند بوقت حاجت استعمال کنند حب

حب مقل — مقل برای بواسیر ریحی بواسیر مجربست صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکنجبین نیم درم خردل دو درم مقل و سکنجبین را

حب موصلی — در آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر کوفته بیخته با آن بسرشند حب موصلی برای قوت باه بی نظیر
ست صفت آن موصلی سیاه یکسیر در یک نیم آثار شیر بجوشانند تا تمام شیر را جذب کند بعد

ازان در سایه خشک نموده وسپیده کرده جوز بوا جوتری از هر یک یکپاو کوفته بیخته باریک کنند و
با شهد قدر حاجت بقوام آورده گولیها بندند و یک حب به مزاج بدهند حب مومیائی از برای دفع
سستی که بعد از جماع طاری میشود نافع بود صفت آن مومیائی ۳ ماشه صمغ عربی یکجزو نبات
سفید برابر هر دو در گلاب حل نموده حب بندند قدر شربت ازان نیم مثقال با ماء العسل حب هلیله
جهت اقسام صداع و مالیخولیا و امراض چشم مفید صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله گلسرخ از هر یک ۳ ماشه سنای مکی ۶ ماشه غاریقون سفید
تربد سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول از هر یک دو درم کوفته بیخته حبها سازند و اگر لاجورد نباشد
صبر سقوطری مصطگی از هر یک دو درم عوض آن کنند حب هندی برای آتشک مجرب است صفت آن
اجواین خراسانی اجواین رب اجواین ساده کچله بهلاوه از هر یک چهار ماشه سیماب ۳ ماشه در کهرل
انداخته دو پهر کهرل کنند بعد ازان کچله را کوفته داخل نموده چهار گهری بکوبند پس ازان بهلاوه را
کلاه دور ساخته چهار گهری کهرل نمایند و با دو وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده حب
بندند و یک حب صباح همراه چبرات که بقدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ که بقدر پاو آثار باشد
تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر و شیرینی نمایند و اگر از خوردن این حب جوش شود
دهن شود از پوست کچنار و پوست کنار جنگلی و یا هلیله بلیله آمله در آب جوشانیده مضمضه کنند حقنه لینه
برای سرسام و حمیات فائده دارد صفت آن عناب سپستان شعیر مقشر نیم کوفته گل بنفشه سبوس
گندم خطمی خشک اکلیل الملک از هر یک کف انجیر خشک پنج عدد در سه رطل آب جوش دهند تا بر رطل آید پالایند
و شکر سرخ و آب کاسنی از هر یک پنج درم و روغن بادام و روغن کنجد از هر یک ده درم اضافه نموده نیمگرم حقنه نمایند
اگر قوی خواهند سفید درم مغز فلوس خیار شنبر دو درم سنا مکی نیز داخل نمایند فائده کیب آن اینست باید که بگیرند
قطع نی که تجویف آن بقدر خنصر باشد و طول آن هشت انگشت زیادتر نیست که از چرم مشکل کیسه دوخته باشند

حب مومیائی

حب هلیله

حب هندی

حقنه لینه

وعند الضرورة از مثانه گاو سازند و بر انبوبه فی بوجه احسن بندند و آب حقنه اندرون او پر کرده بلوله
بفشارند و به دو شده مرتبه بفعل آرند و سر انبوبه را چرب کنند و پیش از حقنه مسهل آب یا نگرم او نان بشا
حقنه نمایند و بالفعل مروج است که پیش از حقنه از آب نمک صابون حقنه کنند و تنقیه صابون را
نیز مطروح میسازند و بیمار بپا گرده و در دو سرین مریض را استلقا و ا ند و سر سرین را بر بالش
نهند و در قولنج و درد ناف و مانند آن بیمار را بر زانوی روی خود با نشانده سر سینه را بر بالش نهند
و یا طرف در دو میل کنند و در زحیر تکیه بسوی پشت نهاده مستلقی بنشانند و سر سرین را صرف تنقیه

حمول جدوار

دارند و در امراض دماغی مستلقی بخوابانند و زیر گردن و سر بالش نهند حمول جدوار برای
تحلیل ورم رحم مفید است صفت آن جدوار آرد جو عنب الثعلب گل ارمنی رسوت
صندلین حسب حاجت گرفته و به آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز موافق در کار سائیده بلبه

حمول زعفران

سرشته بردارند حمول زعفران که برای گرم کردن فرج نافع است صفت آن مشک

حمول عود

مشک زعفران مساوی در شراب یکجا جوشانیده خرقه بدان تر نموده بردارد حمول عود
برای تنگی فرج مفید بود صفت آن عود سعد سورد آس قرنفل را مک هر یک درمی مشک

حمول مازو

دانگی بسایند و صوف بشراب تر کنند و باین ادویه آمیخته زن بخود بردارد حمول مازو سیلان
رطوبت فرج باز دارد صفت آن مازوی سبز تخم حماض از هر یک درم جوز السرو خبث الحدید
از هر یک یک درم کوفته بیخته صفت بلوط گلنار حسب کار گرفته در آب جوشانیده صاف نموده و پاره پشم را

حمول مازو دیگر

با آن تر کرده ادویه کوفته را بر آن پاشیده بخود بگیرند حمول مازو دیگر برای تنگی فرج مفید بود صفت آن
مازوی خام جوز و قیصوم و فقاح اذخر یک یک درم و در اسائیده با شراب آمیخته بلبه سرشته بردارند حمول

حمول میعه سائله

میعه سائله برای منزل کردن زن صفت آن میعه سائله زاج مساوی بقدر یک مسیح با
سرخ حمول سازند فی الحال عورت منزل گردد طریق ششم در حرف الخاء

در حروف الخاء المعجمه

خمیر آرد مونگ برای اقسام سرسام و غشی نافعست صفت آن آرد مونگ شیر گاو از
هر یک پاو آثار آرد را در شیر مالیده نان زیکطرف خام از یکطرف پخته سازد روغن گل چرب کرده از طرف
خام بر سر بندد خمیر آرد ماش برای درد پهلو کلیه و اوجاع ریحی حار نافع بود مجربست صفت آن
آرد ماش را مانند کی حلیت با آب مالیده نان زیکطرف خام از یکطرف پخته و طرف خام از روغن گل
یا روغن بابونه چرب کرده بر جای درد ببندند و اگر زنجبیل و جوز القی که بهین بهیل نامند نیز آمیزند قوی تر بود
خضاب که در دو گهری در سیاه کردن موی اثر میکند صفت آن مازو چهار حصه سنگ آبخ دو حصه نوشادر
یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان نمایند تا سوخته سیاه شود همه ادویه را باریک سائیده
در ظرف آهنین نهند و آب آمله را آمیخته بدسته آهنین خوب صلایه کنند اول موی را باب آمله بشویند
بعد از آن خضاب بندند بعد از دو گهری با آب ملا بشویند خضاب دیگر صفت آن ورق نقره را
در تیزاب فاروقی چندان بمالند که حل شود و با شانه شرب بعد از تصفیه بو کشند خضاب دیگر صفت
آن وسمه یکتوله حنا دو ماشه مورد آمله و آبیکه در آن آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهری در آفتاب نگه دارند
بعد از آن بمالند فائده باید که ادویه مقوی دماغ در خضاب مانند قرنفل و مسک و لادن
داخل نمایند تا دماغ بسبب ادویه خضاب ضعیف و مستعد نزله نشود خمیره خشخاش جهت سرسام و
بیخوابی و صداع و منع نزلات حاره و اصلاح ریش و تسکین تشنگی و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و دفع
حرارت مزاج نافعست قوت آن تا دو سال باقی ماند صفت آن کوکنار کلان با تخم صد عدد
نیکو بسا زند و با دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف کنند و یکنیم آثار قند سفید انداخته بقوام آورند خمیر
آرد خمیره صندل برای خفقان حار و تقویت قلب و دیگر امراض نافعست صفت آن برادهٔ
صندل بست مثقال در نیم آثار گلاب یا آب بکشبانه روز تر کنند بعد از آن بجوشانند و شیرهٔ
آن بگیرند و با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند طریق هفتم در حرف الدال المهمله دبید الورد

خمیر آرد مونگ
خمیر آرد ماش
خضاب
خضاب دیگر
خضاب دیگر
خمیره خشخاش
خمیره صندل
دبید الورد

برغنی نفخ اول و نا الشفور هندی کیل وار و دبیوره گوینده ۱۲ مخزن

سعجون و بیداالورد و معجون مروزیز گویند برای انواع صداع بارد و منع صعود ابخره و دوی و طنین
و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تفتیح سده جگر و تحلیل سایر اورام و دبیلات و صلابات
نافع ست و ظاهرا حار در درجه اولی ست صفت آن سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر
دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافت تخم کشوث فوه الک سعسول تخم کاسنی تخم کرفس
زراوند طویل حب بلسان عود غرقی قرنفل دانه هیل از هریک یکدرم ورق گلسرخ برابر همه ادویه کوفته

دوای طرنگ

و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آرند شربت از یکدرم تا دو درم دوای طرنگ برای بیداری
نافع ست صفت آن طرنگ کابلی اعلی تخم خس و رشته ترکی کمیله ترس حب النیل قسط تلخ تربد سفید

دوای البصل

نمک هندی مساوی بکوبند و بکار برند دوای البصل تولید منی کند و بغایت لغوظ آرد
صفت آن آب پیاز جزوی عسل سفید دو جزو بجوشانند تا بقوام آید شربت دو مثقال

دوای الترنجبین

دوای الترنجبین جهت ضعف باه که بسبب آن حرارت باشد نافع بود و منی را زیاده کند صفت
آن ترنجبین سفید صاف کرده شش درم در ده رطل شیر گاو تازه بجوشانند تا غلیظ گردد شربت دو توله

دوای تفاحی

دوای تفاحی در تقویت معده بغایت قوی الاثر ست صفت آن تفاح یعنی سیب را در آرد جو
گیرند و پارچه را بران گذارند و در خاکستر گرم این چنانکه بدارند تا داسیکه آرد بالا او سرخ گردد و تفاح

دوای تنکار

بریان گردد دوای تنکار برای اذابت ورم طحال نافع ست صفت آن سهاگه بریان

دوای حابس عرق

یک حصه خردل سه حصه کوفته و بیخته بقدر یکماشه بخورند دوای حابس عرق برای بند کردن
عرق مفید ست صفت آن گل ارمنی تازه و گلنار گلسرخ مرداسنگ مساوی روغن گل و لعاب

دوای امساک

اسبغول از هریک حسب حاجت آمیخته بر بدن بمالند دوای امساک در تقویت باه بی نظیر ست صفت
آن بگیرند خشک خشک آن را بکوبند و صافی نموده در آب خشک سه شبانروز در آفتاب پرورده
و هر روز تازه میکنند چنانچه آب خشک سه وزن خشک بکار رود بعده خشک کنند و سه درم

ازین باده درم شیر تازه و ده درم نبات بنوشند دواء سفرجل یعنی بهی در تقویت معده
بغایت قوی الاثرست صفت آن طریق ساختن این مثل دوا تفاح ست دواء سماق
برای حبس اسهال مفید است صفت آن سماق کزمازج زیره انیسون بریان اقاقیا سنبل الطیب
حب الاس زرورد کندر بریان مساوی بکوبند و تیار سازند و سه درم با شربت سیب بخورند دواء
سم الفار برای اسقاط دانه بواسیر از مجربات حکیم علی ست صفت آن سم الفار بکوبند و در شیر
خر جوش دهند و بعد از جوش سه روز در همان شیر دارند و بعد از سه روز بیرون آرند و مقدار نصف
عدس بر سر بواسیر بگیرند و در شب گذارند سر های بواسیر را جذب میکند و خارج میشود و بار یک میکند
و بجای میت دیگر را ساقط میکند و درین اثنا تقویت مزاج میکرده باشند دوای شب افیونی
برای رد مفید ست صفت آن پهتکری را در روغن گاو بریان کنند و افیون اندک اخته و قدری
روغن زرد دیگر بالای آن ریخته در کرچه آهنین از دست آهنین مخلوط کنند و بکار برند دوای
شب یمانی برای صنان یعنی بدبوی بغل مفید صفت آن شب یمانی برگ سوسن سنبل الطیب
صندل مرداسنگ مساوی بکوبند و بمالند دواء قرنفل عجیب برای اسهال و جمیع الفواد و تقویت معده
مفید است صفت آن بگیرد قرنفل و سیب سالم بگیرند چنانچه سر قرنفل اندکی بیرون ماند و
تمام قرنفل در سیب داخل شود و چند روز همین طور گذارند بعد از آن استعمال کنند دوای محلقه
حلق شعر کند صفت آن آهک آب نادیده زرنیخ برابر بسایند و طلا زند دواء المسک بارد
در تقویت اعضای رئیسه و رفع حرارت معده نافع ست صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی
از هر یک یک مثقال ابریشم مقرض طباشیر سفید صندل سفید گلسرخ منزوع الاقماع کشنیز خشک مقشر
تخم کدو شیرین گل گاوزبان مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال آب سیب شیرین بست و پنج
مثقال قند سفید پنجاه مثقال بدستور معجون سازند شربتی یک مثقال دواء المسک حار نافع ست

دواء سفرجل
دواء سماق
دواء سم الفار
دواء شب افیونی
دواء شب یمانی
دواء قرنفل
دوای محلقه
دواء المسک بارد
دواء المسک حار

از برای خفقان و فالج ولقوه و صرع و خبث نفس و استرخا و کثرت از امتلای مقوی قلب ست و
معده را پاک کند و لطیف رطوبات ازان میکند و معین ست بر هضم غذا صفت آن زرنباد
درونج مروارید ناسفته کهربا البسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم بهمن سفید بهمن سرخ سنبل الطیب
ساذج هندی قاقله قرنفل از هر یک پنج درم اشنه دارفلفل زنجبیل از هر یک چهار درم مشک
سه ماشه عسل سفید یک آثار ابریشم مقرض را خایند که مثل غبار گردد پس ازان جواهر
خوب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته با عسل سفید بسرشند شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه
استعمال کنند چون جدوار چهار حصه معجون بیامیزند در جمیع افعال خصوصاً در دفع سموم قوی
خواهد بود دوای هندی که مسمی به پهینیا یا چاپک ست بهر اسهال و پیچش عجیب الفعل ست
والدشر لغت الکری کتول در قرب استعمال میفرمود فائده عظیم میکرد صفت آن خس خجرانی
موتهه هندی بلگری کشنیز خشک زنجبیل نیم پاو الاصل سفید کتول حسب مزاج تغییر و تبدیل در وزن
نمایند و در مزاج گرم موتهه و زنجبیل موقوف کنند و بگیرند هر یک ماشه مجموع را در نیم آثار آب بخیسانند
و صباح بجوشانند هرگاه چهار دام بماند صاف نموده افشرده بنوشند و ثفل آنرا در پاو آثار آب جوشانیده
وقت شام بخورانند دوای پیدا شدن برای تقویت جماع گرده و مثانه مفیدست صفت آن در
ابتدای پیدا شدن انگور برگ چهار ساله را ذبح کنند و خون اول و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانه آن
نگهدارند چون منجمد شود انگار دو پاره پاره کنند بطوریکه از غبار محفوظ ماند در آفتاب بغربال خشک کنند
بمقدار چهار ماشه همراه آب تپ یا آب کرفس بخورند دیگ دیگ بلفظ فارسی ست اسقاط داده بواسیر
کند و هر گوشت زیاده که باشد رفع سازد صفت آن سیماب نوشادر قلعی یعنی جستی از هر یک یک رطل
زنگار آهک آب نارسیده هر یک نیم رطل کنند زرنیخ زرد از هر یک یک رطل و نیم اجزا را با سرکه بسایند تا سیاه
گشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر با آب سرد بسایند آنرا در دیگ مصعد کنند و نگاه دارند طریق

دوای هندی

دوای پیدا شدن

دیگ دیگ

هشتم در حرف الذال المعجمه ذرور سنگ برای قرحه چشم نافعست صفت آن سنگ بصری توتیا شادنج
مغسول هر دو مساوی سائیده ذرور سازند ذرور صبر جهت نزف الدم جراحات مفید است
صفت آن صبر کندر دم الاخوین اقاقیا برابر بکوبند و بپاشند ذرور کافور برای جوشش دهن
حار نفعت دارد صفت آن طباشیر گل سرخ کهنه سفید مغز کنول گٹه کافور زرد هر دو مساوی کوفته
بیخته بر زبان بپاشند ذرور کندر جهت پر کردن جراحات غایره مفیدست صفت آن کندر
صبر انزروت زراوند دم الاخوین مساوی همه را سائیده بپاشند ذرور لسان الثور برای
جوشش دهن بارد نافعست صفت آن گاوزبان سوخته الایچی خورد شب یمانی سوخته
و سیاهی تابه برابر همه را سائیده بر زبان بپاشند طریق نهم در حرف الراء المهمله روغن
بابونه محلل اورام بارده و لطیف است و طلای او برای گرانی سامعه و تحلیل ریاح اعضا و درد کمر
و مفاصل و نقرس و جهت درد گوش بارد و دیگر امراض نافع صفت آن بگیرند قدری
گل بابونه در روغن کنجد بیندازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند چون گل بابونه پژمرده شود
بیرون کنند و دیگر همچنین بعمل آرند و همین ست ترکیب ساختن روغن گل و روغن بنفشه و
روغن سوسن و روغن نرگس و روغن یاسمین و نفع روغن بنفشه و روغن گل و روغن
یاسمین در مفردات مرقوم ست اما روغن سوسن جهت کشودن عروق افواه بواسیر
و یک اوقیه مسهل قوی و غرغره او با بادا العسل جهت خشونت قصبه ریه و استنشاق او جهت رفع
سمیت فطر و قولنج و ایلاوس صفراوی و برای امراض رحم و درد عصب نشرا و ضمادا مفیدست
روغن نرگس محلل و مسکن درد سر سرد او و ریحی و مفتح فم رحم و رافع دردهای آن و موافق امراض
عصب روغن بادام تلخ برای درد گوش بارد و دیگر امراض مفیدست صفت آن مغز بادام
تلخ مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات سفید سائیده آمیخته در طبق مسی بر آتش زغال گذارند و دست از آب

در حرف الذال المعجمه
ذرور صبر
ذرور کافور
ذرور لسان الثور
در حرف الراء المهمله
روغن بابونه
روغن گل روغن بنفشه
روغن یاسمین
روغن نرگس
روغن بادام تلخ

تر ساخته مغز بادام را بفشارند و ظرف را اندکی کج دارند و همین است ترکیب آوردن روغن بادام شیرین و روغن کدو و این روغن ها را البته از آتش نیز میسازند

روغن بیدانجیر

روغن بید انجیر مسهل بلغم بود و اعصاب را از رطوبت پاک کند صفت آن بید انجیر پاک کرده بریان نموده کوفته در آب بجوشانند و کف همگیر در ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس از آن کف ها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید

روغن بیضه

روغن بیضه نیکو بود صفت آن بیضه را در آب جوشانیده زردی از آن گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از چیزی بفشارند

روغن ترب

روغن ترب در درد گوش را نافع بود و ثقل سمع و باد که در گوش بود دفع کند صفت آن روغن کنجد یک جزو آب ترب شسته جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند نیم گرم در گوش چکانند

روغن حنا

روغن حنا عرق النسا و اوجاع مفاصل را نافع باشد و موی را سیاه کند صفت آن برگ حنا نیم آثار در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آب باقی ماند صاف کنند و با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند

روغن دهتوره

روغن دهتوره برای القوه و رعشه و جمیع امراض بارده [?] فایده میکند صفت آن سیماب تخم دهتوره زهر [?] از هر یک یک درم روغن کنجد بیست درم روغن را گرم نمایند تا که سرخ شود بعد از آن از آتش گرفته ادویه بیندازند و از دسته آهنی خوب حل کرده بکار برند

روغن دیودار

روغن دیودار تألیف حکیم علی از برای ضربه و سقطه و اندمال جراحات بی نظیر است صفت آن بگیرند زرد [?] چوب دیودار اصل السوس و اهلیله از هر یک هفت مثقال و نیم و با هفت و نیم مثقال دوده سقف [?] نخود بریان میکنند آمیخته با چوب کهل کنند پس از آن در دیگ با [?] صد و ده مثقال آب با آتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب باقی ماند ثفل آنرا بیرون آرند و دیگ همان قسم بر آتش باشد و ثفل برآورده را در پارچه کرده در همان دیگ بفشارند بعد از آن روغن کنجد دو صد مثقال داخل کرده با آتش ملایم [?] از اول بجوشانند که آب جذب شود و روغن بماند و بجهت درد مفاصل و دردهای مزمنه اگر

روغن عاقرقرحا
روغن عروسک
روغن قرع
روغن قسط
روغن کاهو
روغن هفتج

پانزده مثقال موم و پنج مثقال قسط اضافه کنند بهتر بود روغن عاقرقرحا برای تقویت باه از مجربات ست صفت آن عاقرقرحا هفت مثقال و نیم بکوبند و در یک رطل آب بپزند تا که آب پانزده مثقال بماند صاف نموده روغن زیت یا روغن کنجد پانزده مثقال اندازند و جوش دهند که آب بسوزد و روغن بماند پس از ان استعمال کنند روغن عروسک که اشتیاق در دل مرد و زن پیدا میکند صفت آن عروسک که در هندی بیر بهوتی گویند در روغن گاو بریان کنند چنانچه بگدازد و پس از ان بر قضیب بمالد و مجامعت کند هر دو مشتاق یکدیگر شوند روغن قرع جهت صداع و سهر و صداع یبسی نافع ست و مرطب و منوم و در دوم سر دو تر ست صفت آن پوست کدو خراشیده با لحم و شحم و تخم بکوبند و آب گرفته چهارم حصه او روغن کنجد آمیخته بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند روغن قسط برای دوی و طنین مفید صفت آن قسط ده درم نیمکوفته شبی در حصر که بخیسانند و در نیم اثار آب بجوشانند تا بنیمه آید نیم اثار روغن کنجد بر سر آن بریزند و بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند استعمال نمایند روغن کاهو در منافع مثل روغن قرع ست صفت آن شیره کاهو دو حصه روغن کنجد یا بادام یکحصه باهم بجوشانند که آب دود و روغن بماند روغن هفتج حکیم علی جهت منع موی از سقوط و درازی و سیاهی انبوهی بی نظیر ست صفت آن پرسیاوشان طباشیر سفید گزمازق زرد و گلنار مصطگی رومی از هر یک یکجز و لادن پوست انار فوفل پوست هلیله کابلی و اهلیله هر دو جز و پوست بلیله بازوی سبز از هر یک سه جز و آمله منقی پنج جز برگ مورد دوازده جز ادویه را کوفته یکشبانه روز در آب گذارند و بآتش نرم بپزند تا قوت دوا در آب درآید و بدست خوب بمالند و صاف نمایند اما بنحوی که جرم دوا همراه او نیاید پس از آن روغن کنجد خالص یا روغن گل هر کیت چهار جز و اضافه نموده در آتش نرم بجوشانند و بهم میزده باشند و در آخر آن هم بسته میشود اول بیرون آرند و سرد کرده در ظرفی کنند بعد از ان روغن گرم ...

خشک شده بر آن ریزند و همچنان نگاه دارند باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن

روغن مصطگی

نسوزد روغن مصطگی معده را قوت دهد صفت آن مصطگی یک رطل در سه رطل روغن کنجد و شش رطل
آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بهتر این است که مصطگی بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته
شود

روغن منڈی

روغن منڈی برای قوت باه صفت آن منڈی را با برگ و بیخ و گل بگیرند و اندکے
آب بپاشند و کوفته بیست سیر شیره بگیرند و با پنج سیر روغن کنجد بجوشانند که شیره فانی گردد و روغن باقی بماند
خوراک شش ٹانک

در حرف الزاء المعجمه

طریق دهم در حرف الزاء المعجمه

زروق اطریفل

زروق اطریفل یعنی زر پهلیه
قرحه و حرقت بول را نفع میکند صفت آن هلیله بلیله آمله همه وزن گرفته کوفته شب در آب
تر کنند صبح آنرا جوشانیده یا بدون جوشانیده پچکاری نمایند

زروق شب یمانی

زروق شب یمانی برای دفعه
قرحه جدید و قدیم سوزاک معمول است و مفید بود صفت آن شب یمانی یعنی پهٹکری یک توله
نیله تهوته نیم ماشه هر دو را خوب بریان کرده در یک آثار پاو بالا آب حل کرده در شیشه انداخته
چهار گهڑی خوب بجنبانند که خوب حل شود بعد از آن هر روز پنج شش دفعه پچکاری می نموده باشند
و اگر این هر دو دوا را در آب جوشانیده پچکاری سازند نیز سزاوار است

در حرف السین

طریق یازدهم در
حرف السین

ست گلو

ست گلو برای تپ مرکبه بلغمی مفید است صفت آن گلوی سبز را با آب
شیرین بکوبند و بفشرند و آنرا در پیاله سفال نموده و همین ظرف را بسته در سایه نگاه دارند و بعد از
دو روز آب بالای آنرا دور کرده و آنچه ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند

سعوط کاپهل

سعوط کاپهل
برای نزول آب و تنقیه دماغ اثر اشیای گرفته شد گفت که از وقتیکه استعمال این بکنم نزول زیادتی
نکرده است همین قدر که است از بستان قائم صفت آن کاپهل چهار ماشه زعفران دو ماشه
مشک خالص یا پهلا از هر یک یک ماشه کوفته بیخته قدری قلیل استعمال نمایند

سعوط مشک

سعوط مشک برای زکام مفید
است صفت آن فلفل و مشک هر یک به قدر حاجت گرفته در آب سائیده سعوط

کنند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند تا دوا اندرون دهن نرود **سفوف جالی مسهل** قولنج را بکشاید و
معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد **صفت آن** به اصفهانی رسیده تا نه از پوست و دانه
پاک کرده یکرطل در دو من خل خمر بجوشانند بعد از ان بکوبند و بفشارند و با دو رطل عسل بقوام آرند
زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک دو درم هیل قاقله زعفران هر یک سه درم مصطگی نیم درم
سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و میان آن ریزند شربت از ان پنج مثقال **سفوف برگ آکهه**
برای ضیق النفس بارد و بلغمی و سرفه نافعست **صفت آن** برگ آکهه که زرد شده از درخت افتاده
باشد یک آثار چونه بری و نمک از هر یک پنج دام بخته هر دو را در آب سائیده بر برگ مذکور طلا ساخته
خشک نموده در سبوچه گلی نگاه داشته در میان آتش پاچک دشتی تا یکپاس گذارند تا سوخته شود قدر
مناسب بکار برد **سفوف بیچ بند** برای جریان منی مفیدست **صفت آن** بیچ بند سیاه
تخم هلیل از هر یک ده دام گوکهرو تالمکهانه اندرجو شیرین از هر یک شش دام سوره بیست و چهار دام
کوفته بیخته با هم چندان شکر تری آمیخته سفوف سازند هر روز یکتوله با آب سرد بخورند **سفوف**
تخم فنجنگشت که بر روز منی و مذی مجرب آزموده است **صفت آن** اصل السوس مقشر
دو درم تخم کاهو سه درم گلنار چهار درم گلسرخ تخم سداب تخم فنجنگشت از هر یک نیم درم کوفته بیخته سفوف
سازند شربت سه درم **سفوف چوب گز** برای جرب سعفه و سوزاک آتشک هر قسم آبله که با بسیار مفیدست
خصوصاً بعد تنقیه بارها تجربه نموده **صفت آن** هلیله زرد چهار ماشه هلیله کابلی سی ماشه هلیله چوب گز
از هر یک یازده ماشه آمله بلیله هلیله سیاه از هر یک ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ شش ماشه راوند
چینی پنج ماشه برگ سنا مکی بست ماشه کوفته بیخته شکر سفید برابر همه آمیخته سفوف سازند خوراک یکدرم
سفوف حجر الیهود سنگ گرده و مثانه پاک کند و پاره پاره کرده بیرون آرد **صفت آن**
کلتهی پانزده درم تخم خربوزه تخم خیارین تخم کدوی شیرین از هر یک چهار درم تخم سیسالیوس دو درم

سفوف جالی مسهل
سفوف برگ آکهه
سفوف بیچ بند
سفوف تخم فنجنگشت
سفوف چوب گز
سفوف حجر الیهود

صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک سه درم حجر الیهود شش درم قند سفید هشتاد و شش درم کوفته بیخته
سفوف سازند شربت دو درم با آب بخورد سیاه

سفوف زردچوبه

سفوف زردچوبه برای ازاله قرحه کهنه مجاری بول
مجرب و آزموده است صفت آن زردچوب آمله مقشر مساوی الوزن کوفته بیخته با همه وزن
ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا یک توله همراه آب بخورند

سفوف سنگهاڑه

سفوف سنگهاڑه
ممسک و مولد منی تالیف الد شریف برای سرعت انزال نیز بسیار مفید است صفت آن سنگهاڑه
خشک گوند از هر یک شش ماشه مازو مصطگی از هر یک پنج ماشه تالمکهانه خصیة الثعلب از هر یک چهار ماشه
نبات سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از پنج ماشه تا هفت ماشه

سفوف سنگاهولی

سفوف سنگاهولی
برای قوت باه تالیف الد شریف صفت آن پوست بیخ سنگاهولی پوست بیخ اونٹ کٹاره
آرد ماش برابر جدا کوفته بیخته سفوف سازند هر صباح هفت ماشه با شیر گاو بخورند

سفوف طین

سفوف طین
و این سفوف نشا نیز گویند اسهال مراری مزمن و معوی را نافع باشد صفت آن نشاسته
تخم حماض بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر از هر یک یک توله کوفته بیخته اسبغول مسلم تخم ریحان تخم خرفه
از هر یک یک توله آمیزند و سفوف سازند و شربت سه درم بروغن بادام چرب کرده اگر بروغن گل چرب کرده
دهند مضائقه ندارد

سفوف عشبه

سفوف عشبه برای آتشک و وجع مفاصل نافع صفت آن عشبه مغربی
چهار توله پوست هلیله زرد سنائکی صندل سرخ از هر یک یک توله کوفته بیخته هر روز شش ماشه تا هفت ماشه بخورند

سفوف عنبر

سفوف عنبر مقوی باه صفت آن عنبر اشهب یک توله مصطگی رومی موصلی سفید ثعلب مصری طباشیر از هر یک چهار توله
نبات سفید همه وزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا یک توله

سفوف غافث

سفوف غافث برای
استسقا مفید است تالیف جد امجد مرحوم که همراه شیر شتر استعمال شود صفت آن عصاره غافث عصاره غاریقون
نرم سفید تربد سفید مجوف خراشیده گلسرخ از هر یک یک ماشه ریوند چینی سنائکی هلیله کابلی از هر یک دو ماشه
کوفته بیخته سفوف سازند جمله یک خوراک است

سفوف قلعی کشته

سفوف قلعی کشته برای اندمال قرحه سوزاک مفید

مجربست صفت آن قلعی کشته طباشیر کباب چینی دانه الایچی خورد هر یک دو ماشه کوفته و بیخته سفوف سازند خوراک وزن اول یکماشه روز دوم یکنیم ماشه روز سوم دو ماشه با قدری آب یا ادویه مناسب مزاج دهند سفوف قلعی کشته دیگر جریان منی و سوزاک قدیم و جدید را فائده بسیار می بخشد صفت آن ست گلو سلاجیت الایچی خورد کهپان بید ملٹهی تالمکهانه قلعی کشته تنبول چین از هر یک یکدام مصری برابر همه کوفته و بیخته هر روز شش ماشه تا یکتوله استعمال نمایند سفوف لاجورد برای دفع مواد سوداوی مجرب و معمول حاذق الملک حکیم محمد اجمل خان مغفور صفت آن سنا مکی افتیمون از هر یک پنج درم غاریقون نه درم سفید لاجورد مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه از هر یک شش درم گل سرخ چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بسفائج فستقی ریوند چینی از هر یک پنج درم اسطوخودوس دو درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت از نه ماشه تا یکتوله همراه ماء الجبن بعضی اوقات ازین هم ضمادها کرده میشود سفوف لک جهت سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بواسطه برودت رطوبت باشد مفید ست صفت آن لاکهه دانه زرد مغسول سرپالی تج لوده پٹهانی مازوی نی سوراخ از هر یک چهار دام شکر سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا نه ماشه با شیر گاو سفوف سقلیانا بواسیر و اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده را نافع بود صفت آن تخم تره تیزک بست درم زیره کرمانی مدبر مغشا قال بزرکتان تخم گندنا هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده از هر یک دو مثقال مصطگی یکمثقال سوای تخم تره تیزک مجموعه را کوفته بیخته تیار سازند شربت دو درم با آب سرد سفوف ملحم برای التحام قرحه گرده بعد پاک شدن از ریم نافعست صفت آن تخم خشخاش تخم کرفس کاکنج نشاسته گل ارمنی از هر یک حسب ضرورت کوفته و بیخته سفوف سازند شربت چهار ماشه با بدرقه سفوف چهال ڈهاک برای بند کشاد صفت آن چهال ڈهاک چهال مولسری چهال گولر گوند سیمبهل موصله سیمبهل مجیٹه گوند ببول گوند ڈهاک گوند گولر خود بریان برابر کوفته سفوف

سکنجبین بزوری

سازند شربت پنج درم با ب سکنجبین بزوری که سده جگر و سپرز بکشاید و تبهای مرکب و دق را مفید بود اند صفت آن
تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هریک هفت درم سنبل الطیب بیست درم مجموع نیم کوفته در سه رطل آب و بیست درم
سرکه بخیسانند شبانه روزی بعد ازان بجوشانند و بدست بمالند و صاف نموده با یک آثار شکر سفید بقوام آرند

سکنجبین بیاوه

سکنجبین بیاوه صفرا و بلغم را دفع نماید و بحرور مزاج را موافق بود و تبهای حاره و جگر گرم را مفید بود و تشنگی
بنشاند و سده بکشاید و بول براند صفت آن قند سفید یک آثار در دیگ کنند و پاو آثار سرکه عناب
بران ریزند و بقوام آورده یک دو قیه گلاب بران ریخته فرو گیرند و اگر بجائی قند عسل اندازند سکنجبین عسلی

سکنجبین سفرجلی

شود سکنجبین سفرجلی معده و جگر را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سده جگر بکشاید و طعام هضم
کند و حرارت معده و حرقت آنرا فرو نشاند و رفع سمیت گوشت پخته فاسده کند صفت آن

سکنجبین عنصلی

آب قند سفید از هریک یک آثار سرکه نیم آثار بجوشانند و بقوام آرند سکنجبین عنصلی جهت سختی جگر و
سپرز و ازبرای سده و قطع اخلاط غلیظه و دفع سعال و ضیق النفس نیز نافع بود صفت آن پیاز عنصل
نیم رطل بکارد چوبین خرد خرد قطع کنند و سرکه نیم پنج رطل انداخته در آتش ملایم بپزند تا که پیاز عنصل

سنون پوست مغیلان

مهرا شود پس صاف کنند و فی یک رطل سرکه یک نیم رطل قند سفید آمیخته در آتش نرم بقوام آرند سنون پوست
مغیلان جهت استحکام دندان مجرب اگرچه قریب افتادن باشند مستحکم شود و جمیع امراض لثه و ورم
آن زدوده شود صفت آن پوست بیخ مغیلان چهار تولہ سنگجراحت کتهه پاپڑیا سپاری
چهالیه از هریک یکتوله فلفل سیاه زنجبیل سفید از هر واحد یکماشه هر شش اجزا را سرمه سا کرده وزن کنند
و باهم آمیخته تیار سازند شب و روز هرگاه خواهند بر دندان بکار برند و بعد از چهار گهڑی اگر خواسته باشند

سنون حب النغار

آب بخورند سنون حب النغار برای آب رفتن از دندان مفید بود صفت آن حب النغار

سنون زرد

شب یمانی زراوند طویل همه برابر کوفته و بیخته سنون سازند سنون زرد برای درد و استحکام دندان
مجرب است صفت آن پوست انار گلنار زرد چوب سماق شب یمانی برشته مازو از هر واحد یکماشه

كوفته وبيخته سنون سازند سنون سپاري چهاليه تاليف جد امجد مرحوم براي خون آمدن دندان
سفيد بود صفت آن سپاري چهاليه سوخته گلنار شاخ گوزن سوخته كاغذ خطائي سوخته سماق هر يك
سوخته بيخ ني طباشير كشنيز گل سرخ گزمازج استخوان هليله زرد سك امبر گ مورد دم الاخوين مساوي كوفته
كنند عدس مقشر از هر يك ده ماشه شب يماني بريان نيم ماشه كوفته وبيخته برلثه بمالند سنون كرسنه
براي نقصان گوشت لثه وتاكل آن مفيد است صفت آن كرسنه ده درم كوفته وبشهد خمير نموده
بر خشت داشته در تنور گرم گذارند تا محترق شود كندر دم الاخوين از هر يك پنج درم اقاقيا مازو [illegible] از
هر يك ده درم كوفته وبيخته باهم آميخته سنون سازند سنون مجلي دندان جهت حفر وتغير رنگ دندان
مفيد است صفت آن زبد البحر خاكستر صدف نمك شاخ گوزن سوخته همه ابر ساييده بر دندان
مالند سنون نيله تهوته براي تحرك اسنان معمول ومجرب پرشدن گوشت آن وجلاي دندان
بعيد است صفت آن نيله تهوته كوفته سفيد زيره سفيد مصطكي رومي [illegible] از هر يك [illegible] دام
نمك لاهوري [illegible] زنجبيل كشنيز خشك از هر يك [illegible] دام [illegible] كباب چيني از هر يك [illegible] دام نيله تهوته
را بر تابه گرم بر آتش نهاده خوب سفيد نمايند واز زيره وكشنيز نيز اندكي بريان كنند كه سرخي بگيرد وباقي
ادويه كوفته وبيخته مثل سپي سازند وبمالش نمايند وبعد مالش تا چهار گهري از آب احتياط كنند
طريق دوازدهم در حرف الشين شربت آلوبالو اخراج ريگ وسنگ گرده ومثانه كند
وادرار بول نمايد صفت آن آلوبالو نيم رطل در دو رطل آب بخيسانند وصباح بجوشانند هرگاه
آب نيمه آيد صاف نموده با دو رطل نبات سفيد بقوام شربت آرند شربت دو توله زياده هم توان داد
شربت انار شيرين جگر ودل ومعده را قوت دهد وتشنگي نشاند وسرفه وآلام سينه را مفيد بود
صفت آن آب انار بگيرند وبجوشانند تا به نيمه آيد برابر آن قند سفيد اضافه كرده بقوام آرند
شربت بزوري براي حميات وجگر ومعده وطحال وغيره امراض را نافع بود صفت آن

تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیارین تخم خربوزه خار خسک از هر یک یک تولہ همه را نیم کوفته شب در آب تر کنند صباح
جوش داده صاف نموده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند

شربت بنفشه

شربت بنفشه برای زکام و نزله و ذات الجنب
و ذات الریه و تپ و سرفه و صداع و درد چشم و درد گرده نافع است و بول براند و سینه را نرم کند صفت
آن گل بنفشه هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و صاف سازند و با شکر سفید یک آثار
بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرند

شربت دینار

شربت دینار طبع را نرم و رفع حمیات و
عفونت کند و سده ها را بکشاید و سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب را نافع بود و درد شکم و جگر و رحم و مثانه
ساکن کند و ادرار بول نماید صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک بست درم پوست بیخ
کاسنی چهار درم گل نیلوفر گاوزبان هر یک ده درم تخم کشوث در کیسه بسته سی درم آنچه کوفتنی است
نیم کوفته مجموع را در آب بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده با یک آثار قند سفید بقوام آرند پس از آتش فرود آورده
مقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و بر هم زنند تا نیکو مخلوط گردد

شربت سفرجل

شربت سفرجل دل را
قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آورد و طبع را ببندد خصوصاً شربت سفرجل خام
و قی باز دارد و هضم و استمرا را نیکو گرداند و تسکین عطش و غثیان نماید خصوصاً شربت سفرجل ترش و برای
نشادار و ازاله خفقان مفید لیکن مخشن سینه و حنجره است صفت آن به اصفهانی بگیرند
و دانه از آن بیرون کنند و پاره پاره سازند و در هاون سنگ بکوبند و دو من آب از آن بگیرند و
بجوشانند و با یک من قند سفید باز بجوشانند تا بقوام آید

شربت سیب

شربت سیب مقوی قلب و معده و مفرح بود
و قی و اسهال را باز دارد صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفرجل است

شربت صندل

شربت
صندل دل را قوت دهد و خفقان گرم و معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند و شکم را هم ببندد
صفت آن بعینه صفت خمیره صندل است لاکن به قوام تفاوت است آنچه قوام آن قوام خمیره است
و قوام این قوام شربت

شربت لیمو

شربت لیمو صفرا دفع کند و محرور مزاج و تپهای صفراوی و محرقه و

جگر را مفید بود و تسکین تشنگی کند و خفقان را منفعت بخشد و دفع خمار نماید و صداع گرم را
زائل سازد و معده را قوت دهد و اشتها آورد و هاضمه را قوی نماید صفت آن قند سفید
یک آثار و درد یک کنند و پاو آثار آب لیمو بر آن ریزند و بقوام آورده گلاب یک اوقیه بر سر آن
ریخته فرو گیرند شربت نیلوفر صداع حار و تپهای صفراوی و ذات الجنب و ذات الریه را نافع
صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است شربت ورد مکرر برای تپهای
صفراوی و تسکین عطش نافع ست و تلیین طبع نیز میکند صفت آن ورق گلسرخ تازه چهار من
در ظرف کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانروز بگذارند پس از آن بدست مالند و در دیگ
ریزند و بجوشانند تا طعم و بوی گل بآب دهد پس صاف کنند و چهار من دیگر ورق گلسرخ در آب ریزند و
بجوشانند و صاف نمایند پس هر یک من آب را با دو من قند سفید بقوام آرند شیاف ابیض جهت جمیع امراض
حاره چشم و تحلیل اورام و دموع آن مفید بود صفت آن نشاسته یکدرم سفیده کاشغری صمغ عربی
کتیرا از هر یک دو درم بلعاب اسبغول یا سفیده تخم مرغ بحسب حاجت سرشته شیاف سازند شیاف جوز بوا
برای عقر معمول استاد است صفت آن جوز بوا کزمازج پهٹکری بریان پوست انار از هر یک
یک مثقال کوفته بیخته در آب سرشته شیافها سازد و بعد از طهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کند
شیاف زنگار برای جرب چشم و سبل و دمعه و رگل چشم مجرب آزموده است صفت آن زنگار یک درم
اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیز از هر یک دو درم کوفته بیخته در آب سداب ترش سرشته
شیاف سازند شیاف ظفره برای ناخنه صفت آن سادج هندی زنگار از هر یک یکدرم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حسب حاجت حل کنند و
ادویه کوفته بیخته بآن سرشته شیاف سازد در چشم کنند شیاف غرب برای غرب مفید است صفت آن
صبر کندر انزروت دم الاخوین گلنار کحل شب یمانی هر یک یکدرم زنگار یک نیم دانگ کوفته بیخته بگلاب

شربت نیلوفر
شربت ورد مکرر
شیاف ابیض
شیاف جوز بوا
شیاف زنگار
شیاف ظفره
شیاف غرب

شیاف کندر | بقدر حاجت سرشته شیاف کنند شیاف کندر برای قروح چشم مفید ست صفت آن انزروت
نشاسته صمغ عربی کندر سفیده ارزیز مساوی کوفته و بیخته در سفیدهٔ تخم مرغ موافق در کار آمیخته شیاف سازند

شیاف | شیاف جهت اعانت عمل مسهل مجربست صفت آن ترنجبین شکر سرخ از هر یک یکجزو صابون
خطمی نمک طعام از هر یک نیم درم کوفته و بیخته بدستور متعارف شیاف سازند طریق سیزدهم در

در حرف الضاد المعجمه ضماد آرد جو | حرف الضاد المعجمه ضماد آرد جو برای ورم گرم گرده مفید ست صفت آن آرد جو
عنب الثعلب صندل سفید تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت همه را ساییده در آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی

ضماد اسبغول | سبز و آب کشنیز سبز از هر یک حسب ضرورت آمیخته ضماد کنند ضماد اسبغول برای اورام حاره بغایت صالح از مجربات است
صفت آن اسبغول کوکنار هموزن گرفته کوفته بیخته در آب سبز نمایند تا مهرا شود و روغن گل بقدر حاجت

ضماد افسنتین | آمیخته بر نهند اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسبغول نا کوفته داخل کنند ضماد افسنتین برای یرقان
اسود که بسبب ضعف طحال بود نافع ست صفت آن پوست گلسرخ فوفل افسنتین مصطکی حسب کار گرفته

ضماد اقاقیا | بکوبند و با سرکه و آب عنب الثعلب سبز بقدر حاجت سائیده ضماد کنند ضماد اقاقیا برای حبس اسهال
صفراوی معوی و تقویت معده و امعا مفید صفت آن گل ارمنی صندل سفید زرورد اقاقیا مساوی

ضماد اقلیمیا | کوفته و بیخته با آب مورد موافق در کار سرشته ضماد کنند ضماد اقلیمیا برای ابتدای بواسیر ریحی نافع ست صفت
آن اقلیمیای فضه عروق مرداسنگ ابار سوخته روغن بزرکتان هر دو حسب حاجت مرهم سازند

ضماد برگ کاسنی | و ضماد کنند ضماد برگ کاسنی یعنی هندبا برای فساد گوشت و سیاهی آن مفید ست صفت آن
برگ کاسنی سبز برگ عنب الثعلب سبز خطمی حسب حاجت بروغن گل و یا روغن بنفشه حسب ضرورت آمیخته ضماد

ضماد پوست کدو | نمایند ضماد پوست کدو برای کرب و قلق معدی نافع ست صفت آن پوست کدو صندل
گلسرخ کافور حسب ضرورت گرفته در گلاب بقدر حاجت سائیده بر فم معده ضماد نمایند ضماد خطبیانا

ضماد خطبیانا | جهت احتباس طمث مکرر تجربه رسیده صفت آن خطبیانا سائیده هموزن آن حنا بیامیزند

ضماد چوب انگور
و در آب سرشته بر کف دست یا پا ضماد کنند و یک ساعت در آفتاب نشینند ضماد چوب انگور برای
صلابت طحال مفیدست صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد و عنب الثعلب
مقل بابونه اکلیل الملک اشق چوب جهاو حسب حاجت گرفته و در آب برگ جهاو و سرکه و آب
ضماد حب السلاطین
عنب الثعلب سبز موافق درکار گرفته ساییده نیم گرم ضماد کنند ضماد حب السلاطین برای بواسیر الف
و بواسیر نیفت مفیدست صفت آن حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب ساییده
ضماد خطمی
بر موضع بچسپانند ضماد خطمی برای انفتاح دبیله نافع ست صفت آن لعاب خطمی بزرکتان
ضماد زردهٔ تخم مرغ
حلبه پیه گوزن پیه بزگاو و روغن گل حسب حاجت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد زردهٔ تخم مرغ
برای درد گرده ریگی مجرب و آزموده است و بر وجع مفصلی که در هندی موچ یا گویند نیز نافع بود صفت
آن زردی بیضهٔ مرغ در ظرف مس خلکرده بر روی آتش انداخته زیر چوب حسب درکار
ساییده در آن ریخته قدری آب اخلکرده بر روی آتش خوب بدسته بمالند تا که یکذات شود و غلیظ مثل
ضماد زرورد
مرهم گردد استعمال کنند و برگ پان بالای آن گذاشته از پارچه کنده ببندند ضماد زرورد برای بند
نمودن اسهال مفیدست صفت آن زرورد صندل سفید هر دو را برابر با قدری سنبل الطیب
زعفران حسب حاجت در گلاب موافق درکار ساییده لته بدان ترکرده بر جگر و معده و امعا ضماد کنند
ضماد زعفران
ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر بی نظیر ست صفت آن زعفران صبر از هر یک
ضماد سعجی
یکدرم افسنتین سنبل الطیب از هر یک نیم درم بکوبند و با آب گرم ضماد کنند ضماد سعجی برای بواسیر الف
ضماد سرطان نهری
بسیار مفیدست صفت آن سعجی چونه هر دو برابر در آب ساییده بر بینی ضماد کنند ضماد سرطان
نهری جهت انجماد خون زیر ناخن نافع ست صفت آن سرطان نهری آرد با قلا در تخم
ضماد سماق
حسب ضرورت در آب ساییده ضماد کنند ضماد سماق برای وجع فواد نافعست صفت آن
سماق صندل سفید گل سرخ طباشیر مساوی در گلاب و لعاب اسغول بقدر ضرورت ساییده بر فم معده

ضماد سمسم
ضماد کنند ضماد سمسم برای ورم حار پستانه مفید است صفت آن کنجد مقشر نان میده مساوی
ضماد سنبل
بکوبند و با شیر تازه و روغن بنفشه و روغن بابونه هریک بحسب کار گرفته سرشته ضماد کنند ضماد سنبل
برای استسقا مفید است صفت آن عنب الثعلب مغز فلوس سنبل الطیب هریک بقدر
ضماد شبت
حاجت در آب عنب الثعلب سبز بقدر ضرورت سائیده ضماد سازند ضماد شبت برای ورم
رخو مفید است صفت آن نمک خاکستر کرنب سرگین گاو شبت صبر مساوی در سرکه حسب حاجت
ضماد شحوم
سائیده ضماد کنند ضماد شحوم برای زنیکه پستان آن بغایت خورد شده باشد نافع است صفت آن
پیه گاو پیه میش پیه فیل برابر یکجا گدازند و خوب مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بمالند ضماد
ضماد شیر میش
شیر میش برای ورم صلب رحم از مجربات است صفت آن شیر میش شیر شتر روغن بید انجیر
از هریک یک آثار همه را مخلوط نموده بر آتش بپزند تا که منعقد گردد و بعد آن زنجبیل نانخواه از هریک
ضماد صابون
یک توله کوفته و بیخته با آن ممزوج نمایند و زیر ناف ضماد کنند ضماد صابون برای وجع مفاصل
ضماد صبر
نافع است صفت آن صابون حنا برابر در آب سائیده نیم گرم ضماد سازند ضماد صبر برای ورم
سوداوی معده بسیار مفید است صفت آن سنبل الطیب صبر تخم کتان مغز قرطم مقل چربی
مرغ مغز ساق گاو روغن گل موم سرخ هریک موافق ضرورت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد
ضماد صندل
صندل برای ذیابیطس مفید است صفت آن صندل سفید گلنار اقاقیا گل ارمنی آرد جو
از هریک بقدر حاجت در گلاب و آب کشنیز تر هریک بقدر ضرورت گرفته سائیده بر گرده ضماد کنند ضماد
ضماد طباشیر
طباشیر برای قی صفراوی و حبس اسهال مفید است صفت آن سماق صندل زرد ورد طباشیر
ضماد طین قیمولیا
مساوی با سرکه و گلاب حسب حاجت سائیده بر معده ضماد کنند ضماد طین قیمولیا برای بزرگ شدن
پستان مفید است صفت آن قیمولیا عفص سفیده ارزیز بزر البنج برابر با سرکه حسب حاجت
ضماد عدس
سائیده ضماد کنند ضماد عدس برای کسر استخوان نافع است صفت آن عدس مقشر

ضماد عود
گل ارمنی اقاقیا همه برابر جمله را سائیده در آب آس قدری در کار رشته ضماد کنند ضماد عود برای
قی نافع ست صفت آن عود مصطگی سنبل الطیب بست ترنج مساوی در سرکه و گلاب حسب

ضماد فوفل
حاجت سائیده بر معده ضماد کنند ضماد فوفل برای درد یکه با ورم گرم و تب بود فایده میکند
صفت آن فوفل برگ گلسرخ عدس مقشر گل ارمنی مامیثا صندل سفید مساوی کوفته و بیخته در

ضماد قرع
روغن گل سرشته ضماد کنند ضماد قرع برای حمره مفید ست صفت آن قرع برگ خرفه کاهو

ضماد قرنفل
مساوی بکوبند و با لعاب بزرقطونا حسب کار سرشته ضماد کنند ضماد قرنفل برای شهوت کلبی که
از سوء مزاج بارد باشد نافعست صفت آن قرنفل سنبل الطیب جوز بوا گلسرخ مساوی در آب سائیده

ضماد قشار کندر
بر فم معده ضماد کنند ضماد قشار کندر برای فتق امعائی مفید ست صفت آن قشار کندر
مصطگی جوز السرو غری السمک انزروت از هر یک ابر غری السمک را در خل خمر حسب حاجت گداخته با دیگر

ضماد کبریت
ادویه جمع کرده ضماد کنند ضماد کبریت برای جرب مجرب ست صفت آن گندهک آنوله سار
نیله تهوتهه کمیله مرداسنگ از هر یک یک توله همه را باریک سائیده سه حصه نمایند یک حصه در روغن زرد که چهار
درام باشد آمیخته بر بدن بمالند و سه چهار گهری در آفتاب نشینند بعد ازان حنا و آرد نخود بر بدن

ضماد گل ارمنی
مالیده غسل نمایند ضماد گل ارمنی برای رمد مجرب ست صفت آن گل ارمنی صندل
سفید رسوت عنب الثعلب از هر یک ابر در آب کشنیز سبز حسب حاجت سائیده گرداگرد چشم ضماد سازند

ضماد گلسرخ
ضماد گلسرخ برای شهوت بقری که از بلغم بود مفید ست صفت آن گل سرخ سنبل الطیب مصطگی

ضماد گلنار
عود مساوی بکوبند و در گلاب حسب در کار سرشته بر فم معده ضماد نمایند ضماد گلنار برای ورم
لب نافعست صفت آن عنب الثعلب سپاری گلنار ورق گل سرخ حسب حاجت گرفته با سرکه

ضماد کمیله
و گلاب موافق ضرورت سائیده ضماد کنند ضماد کمیله برای خارش حالبین و اطراف انثیین و عانه
که بسبب عرق حادث شود مفید ست صفت آن کمیله خاکستر برگ حنا حسب در کار سائیده در

ضماد مخترع

روغن حنا آمیخته ضماد نمایند ضماد مخترع احقر برای سهر شخصی را بعد از تپ سهر عارض شد شانزده
روز و شب بیدار ماند هر چند تدبیر خواب مینمودند هیچ فائده نمیکرد چون باحقر رجوع کرد علاجش باین
ضماد کردم بعد از ساعتی سه چهار گهڑی خواب کرد و روز دوم باز همین ضماد بعمل آوردم تا یکپاس خواب نمود
روز سوم از فضل الهی شفای کلی شد صفت آن تخم نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک
سه ماشه کافور یک ماشه افیون زعفران از هر یک نیم ماشه همه را سائیده روغن گل یک توله آب کشنیز سبز
دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر تارک سر ضماد کنند طریق چهاردهم در حرف الطاء المهمله

در حرف الطاء المهمله

طریق چوه منڈی

طریق چوه منڈی برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفید است صفت آن منڈی را
در آب تر کنند بقدری که نم بردارد بعد از ان با روغن یاسمین و دیگر روغنهای خوشبو منڈی را
از دست بمالند آنقدر که بسیار چرب شود پس بطریق چوه اگر چوه بگیرند طریق خوردن چوب چینی

طریق خوردن چوب چینی

برای امراض مذکوره که استاد مرحوم معمول و مستعمل میفرمودند این است صفت آن بگیرند چوب چینی که
وزنی و کم گره و غرقی باشد یکمثقال از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف مس قلعیدار یا گلی انداخته
در عرقهای مناسب مثل گلاب عرق کیوڑه که وزن آن ده آثار باشد تا دو پهر شب نم نمایند بعد از ان
بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه نماند پس از ان آهسته آهسته در ظرف دیگر صاف کنند نیمه صباح و نیمه دیگر
وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب صرف نمایند و غذا نان آرد
گندم و جو و قلیه شوربا و پلاو و کباب بی نمک زرده حلویات مناسبه و نقل بادام پسته و گوشت
مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذای لطیف و سبک مناسب بود و پیاز بقدریکه اصلاح گوشت کند دیگر

دیگر

چهار مثقال چوب چینی بگیرند و ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند
تا بنصف رسد آتش موقوف نمایند و در ظرف آهسته آهسته صاف کنند و این سه اخیر حوائج ضروریه
مثل رو شستن و طعام پختن و استنجا نمودن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پاجامه را رنگین

نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن می‌ارزند و مکانی را که در آن ایستاده خوردن چوب چینی
ننمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند و بعد از سه روز هر دو جا افزوده باشش باین طریق
روز چهارم یکمثقال و یکماشه و هر روز پنجم یکمثقال و دو ماشه دیگر سوای ماشه روز چهارم افزاید و روز ششم
یکمثقال و سه ماشه سوای سه ماشه سابق افزاید و روز هفتم چهار ماشه سوای شش ماشه سابق علی هذا القیاس
و آنچه از چوب چینی اول نیلگون سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار میشود فزوده
میشود و سرپوش دیگ او را درون بگذارند و خمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و بر آتش
نرم بجوشانند و سنگی را بر سرپوش گذارند و طریق معلوم کردن این که آب بقدر مطلوب رسیده این است
که هر قدر آب که بعد از طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش بر دیگ گذاشته
در سرپوش سوراخ نمایند و چوب باریک پارچه پیچیده از راه سوراخ اندازند تا هر جا که تری باشد نشان
سازند پس در اثنای طبخ امتحان میکرده باشند تا به نشان رسد فرود آرند باید که طبخ تمام تا وقت
صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود و هر روز سر دیگ را بطوری وا کنند که بخار خفیف بعضو دیگر
نرسد و اگر علت در عضو دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز یا پنج روز یا هر هفته
تعریق میفرموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض را
بر کرسی بنشانند یا بر کرسی چوبین که سوراخ دار باشد بنشانند و لحاف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس
گشاده باشد و دیگ از زیر کرسی در آورده بتدریج بخار میرسانند پس از آن دیگ را برآورده یکدو پیاله
آب همین آب بنوشانند و عرق را خشک کرده لباس خود بپوشند و بعد از فراغ از خوردن چوب چینی
عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نو نباشد از چوب چینی که چهل روز در
استعمال در آمده است سیاه و پوسیده را دور کرده بکار باید برد و استاد در چوب چینی قدیم پاره پاره چوب چینی
تازه انداخته و آتش عرق میکشیده‌اند و نیم پاؤ با گلاب عرق کیوڑه و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی

میسر او نبود جرم چوب چینی در معده و در رحم احشا نهایت مضر است و باید که سفوف و معاجین با دویه مناسبه
هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال نموده باشند و قدر خوراک بیخ چینی در سفوف چند روز اول زیاده
از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از
چهار دانگ تا یک نیم مثقال رسانند و در امزجه قوی از یک مثقال تا دو مثقال معجون چوب چینی تالیف [illegible]
نیز مفید است و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که دران چوب چینی انداخته باشند همراه عرق مذکور
نافع بود **طریق سفید کردن مرداسنگ** صفت آن مرداسنگ و نمک هر دو را برابر گرفته
و بالای آن آب انداخته در آفتاب نهند و چند آب تبدیل کنند تا سفید گردد **طریق گرفتن
دخان سندروس** برای حل نافع است صفت آن سندروس سائیده در پارچه پراگنده فتیله
ساخته در چراغ گذاشته روغن کنجد انداخته روشن کنند و بالای آن طاس نحاس از گون دارند
تا دخان جمع شود آن کاردیا به مرغ گرفته بکار برند **طریق گرفتن دخان کندر** برای ابتدای
نزول آب و سیلان رطوبات از مجربات اوستاد است صفت آن طریق گرفتن او مثل طریق
گرفتن دخان سندروس است **طریق کشیدن تیزاب فاروقی** صفت آن شوره هیژده ماشه
زاک شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را کوب کرده در قرع و انبیق با آتش ملایم بچکانند باید که دهن قرع
گل حکمت کنند و هرگاه بخارات سرخ نماید آتش را موقوف نمایند **طلای آس** بهر آنکه بر سقطه که بر سر
رسد مفید است صفت آن ورق آس گلنار پوست انار برابر گرفته در سرکه و گلاب هر دو حسب حاجت
گرفته بجوشانند و اندک مشک و عود بقدر ضرورت آمیخته طلا کنند **طلای افیون** برای جالق
صفت آن افیون مصری را در آب حل نموده بدان آب مغز نیم دانه را سائیده بر پارچه طلا کنند
و چند روز بر آن موضع مثل مرهم نهند **طلای انار** که پستان را محکم سازد صفت آن برگ و
بار و گل و پوست انار بقدر در کار گرفته بار یک مغز ده شبانروز در آب تر نموده روز دیگر جوش داده

طریق سفید کردن مرداسنگ
طریق گرفتن دخان سندروس
طریق گرفتن دخان کندر
طریق کشیدن تیزاب فاروقی
طلای آس
طلای افیون
طلای انار

صاف نموده چهارم حصه آن روغن تلخ اضافه نموده بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند
قدری بر پستان بمالیده باشند طلای باهیه برای قوت باه بسیار مفید است صفت آن

طلای باهیه

فلفل سیاه جند بیدستر حلتیت از هر یک نیم درم مغز بیده دانه دو درم مشک خالص دو دانگ کوفته
و بیخته با روغن یاسمین حسب حاجت آمیخته بر قضیب بمالند طلای باهیه دیگر برای جماع و قوت باه

طلای باهیه

مفید است صفت آن سپندان حب الخروع خردل از هر یک سه درم کوفته بیخته با روغن
یاسمین بحسب ضرورت سرشته بنگام بر حشفه و قضیب بمالند طلای باهیه دیگر برای جماع و قوت باه

طلای باهیه

مجرب و آزموده است صفت آن گھونگچی سفید مع پوست کچله عاقرقرحا بیخ کنیر سفید زهر مهره
مغز جمال گوٹہ از هر یک دو دام اول سوای جمال گوٹہ و زهر مهره سفوف ساخته نگاهدارند و
زهر مهره و جمال گوٹہ را در شیر بز که قریب یک آثار باشد پوٹلی در پارچه بسته دو سه جوش خوب دهند
و برآرند بعد از آن در سرگین گاومیش دو سه جوش داده برآرند بعد از آن همه ادویه جمع نموده

طلای باهیه

چوره کنند و طلا سازند طلای باهیه دیگر برای عنین مجرب است صفت آن مستی که
عقب سر ساده شتر بوزن یک نخود قرنفل سه عدد با آب برگ تنبول حسب حاجت صلایه کرده

طلای باهیه

طلا کنند طلای باهیه دیگر برای قوت باه نافع بود صفت آن مومیای موافق

طلای براده عاج

ضرورت را در روغن نرگس حسب حاجت گداخته طلا نمایند طلای براده عاج برای
رویانیدن شعر مجرب است صفت آن براده عاج پنجال نکس هر دو برابر گرفته بروغن

طلای برگ دفلی

زرده تخم مرغ حسب حاجت سوده بر جای انبات شعر طلا کنند طلای برگ دفلی برای تحلیل سفیده است
صفت آن برگ دفلی مویزج قسط بادام تلخ مساوی گرفته در سرکه موافق در کار آمیخته طلا کنند

طلای لسبا

طلای لسبا برای باریکی عقب کر مخلوق نافع است صفت آن لسبا جوز بوا اشنه
از هر یک چهار ماشه چرک گوش آدمی یک دام چربی خصیه خر پیما و همه را در شراب آتشه سائیده چندانکه

طلای تنکار
یک آثار شراب جذب شود بکار برند طلای تنکار یعنی سهاگه برای قوبا مفید است بابت
سید جعفر خان صاحب مرحوم صفت آن سهاگه تکلیه کنند یک تولگه سفید برابر وزن کوفته و بیخته با آب [illegible] طلا
طلای تنکار دیگر
کنند طلای تنکار دیگر برای همین مرض نفع دارد صفت آن سهاگه بریان مازو کنار یک
چهار چیه کتهه یا پڑیا از هر یک یک تولہ مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوتهه بریان سه ماشه در عرق لیمو
طلای جرب
حاجت سائیده حب بندند بوقت حاجت در آب سائیده طلا کنند طلای جرب برای
جرب نافع است صفت آن مرداسنگ برق حنا تخم حنظل اقلیمای نقره آرد عدس زیبق
از هر یک حسب در کار باید که اول زیبق را با سرکه قتل کنند و ادویه را بروغن گل حسب در کار آمیخته طلا
طلای جدوار
کنند طلای جدوار برای درد گوش که با ورم باشد مفید است صفت آن جدوار عنب الثعلب
صندلین رسوت گل ارمنی حسب حاجت در آب کشنیز سبز موافق ضرورت سائیده گرداگرد گوش
طلای حکاکه اسرب
طلا نماید طلای حکاکه اسرب برای خراش حالبین و اطراف انثیین و عانه که بسبب عرق
حاد حادث شود مفید است صفت آن حکاکه اسرب سفیده ارزیز مرداسنگ مساوی در روغن
طلای حکاکه سنگ آسیا
حنا موافق در کار آمیخته طلا کنند طلای حکاکه سنگ آسیا برای سرطان مفید است و مانع
زیادتی شدن است صفت آن حکاکه سنگ آسیا حکاکه سنگ آهن تیز کن و حکاکه سرب
مساوی در روغن گل قدر حاجت آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز بمقدار در کار با هم
طلای زراوند
آمیخته طلا کنند طلای زراوند برای برآوردن خار و آبگینه نافع است صفت آن
زراوند اشق پیاز نرگس بیخ نی زفت رومی علک البطم را تیغ مساوی کوفته و بیخته بشهد سفید
طلای سداب
حسب در کار آمیخته طلا کنند طلای سداب برای اسقاط حمل مفید است صفت آن سداب
خشک تخم حنظل قسط از هر یک سه درهم یک درهم کوبیده و در آب مخلوط کرده بر ناف و عانه طلا کنند طلای
طلای سفیده
سفیده برای سرطان نافع است و محافظت از قرح میکند صفت آن سفیده ارزیز گل

طلای شبح
ارمنی عصاره کاهو مساوی بروغن زیت قدر ضرورت آمیخته طلا کنند طلای شبح برای
انتشار شعر مفیدست صفت آن شبح برنجاسف بادام تلخ برابر بادام البسو انند و بابوره
طلای صبر
و زهرگاو حسب حاجت طلا نمایند طلای صبر برای داء الفیل نافعست صفت آن صبر
سقوطری مرصافی آقاقیا پوست انار برابر کوفته و بیخته با سرکه بقدر حاجت سرشته طلا کنند
طلای علق
طلای علق قضیب را بزرگ کند صفت آن علق یعنی زلو و خراطین بسیار بهم در اکوبند
طلای کافور
و با روغن کنجد موافق در کار آمیخته بر ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده باشند طلای کافور
طلای گل ارمنی
برای حصان مفیدست صفت آن کافور مرداسنگ برگ گل سرخ برابر در گلاب حسب
دستور سائیده طلا نمایند طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم
طلای کندر
مفیدست صفت آن گل ارمنی سفیده کاشغری مرداسنگ حنا برابر سائیده با سرکه
هر دو حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفیدست صفت آن
طلای گندنا
کندر و دع سوخته آرد جو مساوی کوفته و بیخته با سرکه حسب حاجت سرشته یا به بیه طلا کنند طلای
گندنا برای داء الثعلب و داء الحیه نافعست صفت آن گندنا فرفیون خردل بیخ نی خطا
طلای مرداسنگ
نیشم بزر همه برابر در آب سائیده طلا کنند طلای مرداسنگ که موی را سیاه نماید صفت
آن مرداسنگ ده درم بازو آمله ورق السمر و کزمازج حلبه از هر یک پنج درم کوفته با آب مورد بقدر
طلای مرداسنگ
ضرورت گرفته آمیخته طلا کنند طلای مرداسنگ برای سحج جلد صفت آن مرداسنگ
گل ارمنی برابر هر دو را سائیده بگلاب و روغن گل هر یک بحسب ضرورت گرفته آمیخته طلا نمایند
طلای مغاث
طلای مغاث برای خلع و وثی و دهن مفیدست صفت آن مغاث مورد خطمی برابر
طلای ملذذ
سحق کنند و با زرده تخم مرغ حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای ملذذ که مجامعت را لذت دهد
وزن دیوانه و شیفته مرد گردد صفت آن خایه گربه سیاه و پیه بز سرخ برابر در

طلای ممسک

روغن قدر حاجت بریان کنند که بسوزد آن روغن را بر قضیب طلا نماید طلای ممسک
صفت آن مستی غوک کچله سمندریسوکه کفدریا فلفل دراز بیخ کشنیز سفید برابر کوفته و بیخته

طلای ممسک دیگر

در آب کوکنار حسب حاجت آمیخته طلا کنند طلای ممسک دیگر مجرب صفت آن پیشانی
ضفدع دو فردی بیابند مانند سر پستان کوچک و یکیا بر و باید که ضفدع کلان گرفته آن موضع را
افشرده مستی که از آن تراود آنرا با مستی فیل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند طلای منزل

طلای منزل

انزال سهی زن کنند صفت آن سیماب نیم جزو تنکار کافور هر یک جزوی عسل شش جزو
باهم بسایند و بقدر نخود و سه حبه بندند سوای حشفه بر ذکر طلا کنند و مجامعت نمایند طلای

طلای مونیج

مونیج برای عذر مفید بود صفت آن عاقرقرحا مونیج مساوی در سرکه کهنه

طلای نرد

و آب لیو ویبه حسب حاجت سائیده طلا نماید طلای نرد ورم داخلی گوش را سود دارد
و سرد و مسکن وجع است بعد فصد بکار باید کرد صفت آن صندلین ماثیا گل ارمنی رسوت
سفیداب بوش درمندی تخم کاسنی طباشیر کافور از هر یک هر قدر که مناسب باشد بگیرند کوفته

طلای نمله

و بیخته بلعاب اسبغول سرشته مثل نرد تیار سازند طلای نمله برای نمله مفید است صفت
آن ماثیا صندل اقاقیا رسوت مساوی در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز

در حرف العین الغیر المنقوطه

هر دو قدر ضرورت سرشته طلا کنند طریق پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوطه عصاره

عصاره آمله

آمله جهت رفتن آب ابتدای نزول و تقویت بصر و سوزش چشم و در ابتدای رمد مجرب است
صفت آن آمله تازه را در هاون سنگی یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته آب آنرا بفشارند
و در ظرف گلی بآتش ملائم که مثل شعله شمع باشد بگذارند و پیوسته نیم حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ
آید بعد از آن در ظرف چینی یا چسند نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن استعمال نمایند
طریق شانزدهم در حرف الغین المنقوطه غرغره کوکنار که نزله را نفع دارد صفت آن

عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک گل کنار موافق درکار گرفته در آب حسب ضرورت جوشانیده صاف نموده
غرغره کنند غرغره گل کنار دیگر برای لهاة افتاده مفید است صفت آن گلنار گل کنار
عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک حسب حاجت گرفته در آب بقدر درکار جوشانیده غرغره سازند
غسول آب چقندر برای حزاز نافع است صفت آن آب چقندر آرد نخود خطمی سبوس
(سبوس که از سر می افتد ۱۲)
گندم حسب حاجت گرفته با سرکه حسب درکار ممزوج نموده سر را بشویند غسول سبوس گندم
برای انتفاخ اصابع فائده مند است صفت آن سبوس گندم سلق انجیر کرنب عدس مقشر
شلغم حسب حاجت گرفته در آب موافق ضرورت جوشانیده صاف نموده انگشتان را بشویند غسول
نوشادر برای بدبوی مو که از دوست بغسیل نافعست صفت آن نوشادر سبوس گندم
تخم خربوزه بادام تلخ همه حسب ضرورت گرفته در آب موافق درکار بجوشانند و صاف نموده سر از آن
بشویند طریق شانزدهم در حرف الفاء فتیله برای بواسیر انف مفید است صفت آن
زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله سرشته در بینی نهند فتیله برای بند کشاد نافع است
صفت آن کهونچی قدر حاجت گرفته سائیده در گونده ها حسب ضرورت گرفته فتیله ساخته
در سوراخ قضیب نهند فرزجه زعفران برای عقر مفید است صفت آن زعفران
سنبل الطیب شب یمانی عود ساذج هندی انزروت هر یک مساوی با پیه مرغابی و زردی بیضه مرغ
حسب حاجت سرشته فرزجه کنند فرزجه نعناع برای حکه رحم بسیار مفید است صفت آن
برگ نعناع پوست انار عدس مقشر حسب حاجت سائیده در بوره ارمنی بقدر ضرورت آمیخته بردارد
فلدفیون برای خوردن گوشت فاسد مفید است صفت آن آهک آب نادیده توله
زرنیخ سرخ و زرد قلی اقاقیا از هر یک نیم توله کوفته و بیخته بسرکه حسب درکار سرشته قرصها سازند
و استعمال نمایند طریق هفدهم در حرف القاف قرص ذیابیطس برای ذیابیطس

غرغره گل کنار دیگر
غسول آب چقندر
غسول سبوس گندم
غسول نوشادر
در حرف الفاء فتیله
فتیله
فرزجه زعفران
فرزجه نعناع
فلدفیون
در حرف القاف
قرص ذیابیطس

سفیدست صفت آن طباشیر ربا سوس هر یک پنجدرم تخم خرفه تخم کاهو هر یک ده درم
تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه درم کافور
نصف درم کوفته و بیخته در آب خرفه یا کاهو بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربت یکمثقال

قرص زرشک

قرص زرشک ورم معده و جگر و تپهای بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن زرشک
سنبل الطیب
مقشر پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی
از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول قدر حاجت سرشته اقراص سازند

قرص شب

قرص شب بول الدم و قروح کلیه و بواسیر را نافع ست صفت آن شاخ گوزن سوخته شب یمانی کثیرا
گل ارمنی گلنار تخم خرفه مساوی کوفته و بیخته بآب خرفه حسب حاجت سرشته اقراص سازند

قرص طباشیر

قرص طباشیر برای ذیابیطس مفیدست صفت آن تخم خرفه گلسرخ گل ارمنی گلنار طباشیر
مساوی کوفته و بیخته در آب اقراص سازند و محمد ارزانی درین نسخه تخم کاهو افزوده اند

قرص طباشیر قابض

قرص طباشیر قابض برای حلقه صدیدی و حبس اسهال نافع ست صفت آن ورق گلسرخ
پنجدرم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هر یک سه درم بکوبند
و بگلاب موافق در کار سرشته و اقراص سازند شربت یکمثقال

قرص طباشیر ملین

قرص طباشیر ملین تپهای
محرقه و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی بنشاند صفت آن طباشیر سفید
چهار درم ترنجبین خراسانی سه درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی کثیرا
تخم خشخاش از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول حسب کار سرشته اقراص سازند

قرص عود

قرص عود قی و هیضه باز دارد صفت آن عود خام چهار درم کبابه مصطگی قرنفل سنبل الطیب
هر یکی دوازده درم کوفته و بیخته در آب اقراص سازند شربت دو درم

قرص کافور

قرص کافور برای خفقان
حار و شری فائده میکند صفت آن کافور سه جزو زعفران مغز تخم خیارین عسل سفید

از هر یک چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو کوفته و بیخته با عسل اقراص سازند قرص کافور برای باطن
قرص کافور
و دیگر امراض مجربست صفت آن طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حماض
تخم کاهو مقشر مغز تخم خیار تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کافور ریاحی از هر یک بمقدار حاجت گرفته
قرص کاکنج
و نیم کوفته در آب اقراص سازند قرص کاکنج برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود صفت
آن مغز تخم خیارین حب کاکنج مغز بادام شیرین مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین
کتیرا کندر تخم کرفس از هر یک ده درم افیون درمی کوفته و بیخته با آب صافی اقراص سازند شربتی
قرص کبر
یکدرم تا یکمثقال قرص کبر اوجاع طحال و ورم و تفتیح سده آنرا نافع بود صفت آن پوست
بیخ کبر اشق از هر یک چهار درم زراوند طویل ده درم فنجنکشت فلفل از هر یک شش درم اشق را در
قرص گل
سرکه کهنه حسب ضرورت حل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند قرص گل برای تپ
هر گونه و تپهای کهنه مفید بود صفت آن گل سرخ اصل السوس مقشر از هر یک چهار درم
طباشیر سفید سنبل الطیب افسنتین رومی از هر واحد دو درم ترنجبین خراسانی سه درم کوفته و بیخته
قرص گلنار
بلعاب حسب درکار سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه همراه چکیده کاسنی و شربت بزوری
قرص گلنار برای نفث الدم و ذرب یابطین مفیدست صفت آن گلنار گل ارمنی صمغ عربی
از هر یک چهار درم گل سرخ اقاقیا از هر یک سه درم کتیرا دو درم کوفته و بیخته با آب گلنار حسب
قرص کهربا
درکار سرشته اقراص سازند قرص کهربا برای نفث الدم مفیدست صفت آن کهربا
صمغ عربی نشاسته کتیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا از هر یک یکدرم
قرص مثلث
و نیم کوفته و بیخته با لعاب اسبغول حسب حاجت سرشته اقراص سازند قدر شربت از پنجماشه تا دو
درم قرص مثلث برای صداع و دیگر اوجاع مفیدست صفت آن مرمکی افیون بزر البنج
لادن کافور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک پنجدرم کندر انزروت آمله گل ارمنی هر یک دو درم

قرص ورد
کوفته و بیخته بگلاب و آب کاسنی خمیر کرده بقدر ضرورت سرشته اقراص ساخته بپلو سازند قرص ورد
برای سده جگر نافعست و حمیات بلغمی و صفراوی را نیز مفید بود صفت آن گل سرخ سفید درم

قیروطی تخم کتان
عصاره غافث طباشیر ربالسوس از یک یکدرم کوفته و بیخته با آب سرشته اقراص سازند قیروطی
تخم کتان برای بر انیدن ورم پستان مفیدست صفت آن تخم کتان بابونه اکلیل الملک
مساوی در آب بقدر حاجت بجوشانند و صاف کنند و با موم و روغن گل حسب حاجت باز بجوشانند

قیروطی عنب الثعلب
تا آب برود و روغن بماند قیروطی عنب الثعلب برای ذات الجنب مفیدست صفت آن
عنب الثعلب تخم خطمی سفید تخم کتان از هر یک شش ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با موم زرد و

قیروطی کاسنی
روغن گل هر یک دو توله باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند استعمال سازند قیروطی کاسنی
برای ورم حار شانه نافعست صفت آن آب کاسنی سبز آب عنب الثعلب سبز موم از هر یک
حسب حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق در کار قیروطی سازند و استعمال کنند طریق

در حرف الکاف التازی
نوزدهم [۱۹] در حرف الکاف التازی و الفارسی کحل شب برای بیاض و سبل و

کحل شب
شب کوری دهند و جذب رطوبات بسیار مفیدست صفت آن نوشادر شب یمانی

کحل صدف
سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند کحل صدف که اوستاد مرحوم برای تقویت بصر
و سبل و دمعه و بقایای رمد نیز استعمال می‌نمودند صفت آن صدف سوخته چهار ماشه طوطیای

کحل کافور
کرمانی بریان مغسول لیست ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته و بیخته در چشم کشند کحل کافور برای
حرقت چشم فائده مندست صفت آن فلفل دار فلفل از هر یک یکدرم زعفران
سنبل الطیب از هر یک چهار درم حضض یعنی رسوت شش درم کافور یکدانگ بکوبند و باریک سازند

کحل گل کنجد
و بکار برند کحل گل کنجد برای دفع بیاض و گل چشم یعنی پهولی مفیدست صفت آن
گل کنجد گل چنبیلی فلفل گرد از هر یک چهار صد عدد و شب یمانی بریشته دو دام بیخته باریک نموده

استعمال کنند کحل لاجورد و برای ریختن قرّه نافعست صفت آن حجر لاجورد حجر ارمنی غسل داده تمر هندی سوخته دخان کندر پوست صدف سنبل الطیب همه برابر باریک ساخته استعمال کنند کلکلانج بارد و استسقای حار را نافع بود صفت آن مازریون که هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده باشند غاریقون پوست هلیله زرد از هر یک پنج درم عصاره افسنتین شش درم بیخ سوسن گلسرخ تخم کاسنی مغز تخم خربوزه رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر فانیذ از هر یک پانزده درم این هر سه را در آب نیمگرم حل کرده صاف نموده بقوام آرند و دواهای دیگر کوفته و بیخته بآن بسرشند خوراک از دو درم تا چهار درم کلکلانج حار برای استسقائیکه با آن حرارت نباشد مفید است صفت آن مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از هر یک دو درم کوفته و بیخته با عسل حسب حاجت معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم کحل ... برا درد چشم و رمد و سبل بسیار مجربست صفت آن لیموی کاغذی یک رطل افیون خالص سه درم شب یمانی ربع رطل اول شب را در ظرف آهنین بریان کرده بعد از آن افیون را حل کرده در آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنین حل کنند تا خوب مخلوط شود و آب لیمو فانی گردد بعد از آن بهمین دستور آب لیمو داخل کرده باشند تا که بوجه نیک مخلوط شود و چهار بسته نگاه دارند و بوقت حاجت با آب سانیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا کنند یا در چشم اندازند طریق لبوب

در حرف اللام لبوب کبیر گرده را گرم و قوی گرداند و منی را بیفزاید و باه را زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و اعصاب را مستحکم گرداند صفت آن مغز پسته مغز بادام مغز فندق مغز حبة الخضرا مغز گردگان مغز چلغوزه مغز حب الزلم ماهی روبیان خولنجان شقاقل بهمنین تودرین زرنجبیل کنجد مقشر دارچینی از هر یک پنج درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابه چینی حب الفلفل

صفت کحل لاجورد

صفت کلکلانج بارد

صفت کلکلانج حار

صفت ...

حرف اللام

صفت لبوب کبیر

تخم گندر تخم ترب تخم شلغم تخم پیاز تخم اسپست تخم لیمون لسان العصافیر و بیخ عقرقرحا زرنباد
از هر یک سه درم جوز بوا بسباسه دار فلفل از هر یک دو درم خصیة الثعلب انجیر تازه مغز سر گنجشک
خشخاش از هر یک دو درم قضیب گاو و سوده سورنجان (اسم فارسی زرشپشک است ۱۲) بوزیدان نعناع خشک از هر یک چهار درم ماهی سقنقور
زعفران مصطگی از هر یک سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد
عنبر اشهب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق معهود معجون
سازند **لخلخه** برای صداع حار و بیهوشی و غشی تقویت دماغ مفید است صفت آن گل نیلوفر
و گل ارمنی صندل سفید هر یک یک ماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز سبز آب خیار سبز
آب کدوی سبز هر یک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل بینی حرکت
دهند **لطوخ** که نزله بند را گویند برای حبس نزلات مفید است صفت آن افیون زعفران
کوندر کتیرا هر یک یک ماشه همه را سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ حب حاجت آمیخته
کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده بران مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند **لعوق حب القطن**
از مجربات صاحب تذکره برای تقویت باه در تجربه حکیم عابد نیز رسیده صفت آن مغز حب
پنبه دانه بست مثقال دارچینی تخم انجره قرنفل کلاه دار حب الصنوبر هر یک پانزده مثقال فلفل
زنجبیل از هر یک ده مثقال دار شیشعان هفت مثقال قسط تخم کتان بریان مصطگی از هر یک
چهار مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آورند خوراک یک مثقال **لعوق سپستان**
برای نفث سوداوی سینه و سرفه و نزله مجرب صفت آن سپستان فربه پنجاه دانه
اصل السوس مقشر یک توله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هر یک چهار ماشه پوست خشخاش
دو توله بهدانه سه ماشه در دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید قدر حاجت بقوام آرند
در آخر قوام شیره جو مقشر شیره مغز بادام مقشر شیره تخم خشخاش از هر یک یک توله افزایند بعد ازان

کتیرا صمغ عربی رب السوس سه‌ده از هر یک سه ماشه اضافه نمایند و بقدر دو ماشه در دهن گرفته لعابش
فرو گیرند **لعوق گاوزبان** برای ضیق النفس مجرب است **صفت آن** گاوزبان گل گاوزبان
صمغ عربی لاذن مدحرج رب السوس بهمن سفید بیخ سوسن فلفل سفید از هر یک یکدرم بادیان خشخاش
سفید چهار و نیم درم تخم خشخاش سیاه دو و نیم درم مغز بادام شیرین یک و نیم درم مغز تخم تربوز دو درم
مغز تخم کاهو مقشر یکدرم عسل سفید پنجاه درم نبات سفید پانزده درام بدستور معمول لعوق سازند
خوراک شش ماشه **لعوق معتدل** معمول و مجرب جهت تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد حاره رقیقه
نافع است **صفت آن** مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مقشر مغز تخم کدوی شیرین
پر سیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبه پودینه ولایتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا
تخم کتان بهدانه کوکنار هر یک نیم توله جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار باقی ماند صاف نموده
عسل سفید پاو آثار داخل نموده بقوام آرند قدر شربت پنج ماشه تا دو درم مراد از اینجا سیر عالمگیری است
لعوق نزله برای سرفه نزلی بی‌عدیل است **صفت آن** اصل السوس پنج درم تخم خطمی
بهدانه از هر یک هفت درم شب در دو صد و پنجاه درم آب تر کنند صباح بجوشانند تا بنصف رسد
و با صد و بیست درم قند سفید بقوام آورند و مغز بهدانه صمغ عربی از هر یک سه درم کتیرا چهار درم
خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک پنج درم نرم صلایه کرده بیامیزند قدر شربت شش ماشه **طریق**
بست و یکم در حرف المیم ماء الخیار جهت تپ دق و دموی و صفراوی و اخلاط محترقه
و حاره و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع تشنگی نافع است و ادرار نسبت از ماء القرع زیاده است تحلیل
بصفرا نمیشود و ماده تپ را بادرار می برآرد **صفت آن** بگیرد خیار تازه و از چند جا از سر کارد بزنند
پس در گل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن فرو
نشسته باشد بدارند تا بریان شود وقت صباح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور نموده سر آن را

لعوق گاوزبان

لعوق معتدل

لعوق نزله

ماء الخیار

بریده بفشارند و آب که برآید صافی نموده همراه شربت نیلوفر و ادویه مناسبه بدهند تا بکلی تحلیل
ماء الشعیر رساند و اولی آنست که اول در خمیر آرد و در پارچه بگیرند بعد از آن در گل یا جو بگیرند ماء الشعیر
که آنرا آش جو گویند منضج اخلاط و مستفرغ مواد محترقه و منقی معده و سهل النفوذ در تمام بدن لذیذ
معتدل الغذا مسکن عطش و بارد است هیجان اخلاط فاسده می‌شکند و منفخ در معده نمی‌شود و مرخی
معده مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح وی گلقند است **صفت آن** جو مقشر
در ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بران ریزند و به آتش ملایم بپزند
و در اثنای پختن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد از آن
مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر بجای
ماء العسل آب هفتم گوشت آب اندازند ماء الشعیر لحمی شود و ماء العسل جهت فالج و لقوه معمول اطبا
است و مقوی معده و باه **صفت آن** عسل سفید یک حصه آب دو حصه بجوشانند چون دو حصه
بماند صاف نموده بدهند و بعضی در یک جزء شهد شش جزء آب می اندازند چون نصف می ماند
صاف کرده میدهند و استاد مغفور در یک جزء شهد هشت جزء آب می انداختند هرگاه
ماء عنب الثعلب الرطب سوم حصه می سوخت صاف کرده میدادند ماء عنب الثعلب الرطب که آنرا عنب الثعلب
مروق گویند جهت حمیات که از ورم جگر و معده باشد و دیگر انواع تنها یا مرکبه را نافع ترین
اشیاست **صفت آن** ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسنی
ماء القرع سبز مروق است ماء القرع و آن مانند ماء الخیار است **صفت آن** مثل ساختن ماء الخیار
است و ماء القرع از ماء الخیار ادرار کم دارد و تحلیل به صفرا میشود پس اگر چه که خوف استحاله با صفرا باشد خصوصا
مناسبه بعمل آرند و جائیکه سعال باشد استعمال او با سویق جو یا شربت نیلوفر کنند
ماء لسان الحمل الرطب ماء لسان الحمل الرطب که آنرا بارتنگ سبز نامند جهت اسهال و استسقا و ورم جگر که با اسهال با

ماء الهندباء الرطب

ماء الهندباء الیابس

مربای آمله

نافع ست صفت آن ترکیب ساختن و دادن آن مانند آب کاسنی سبز مروق ست
ماء الهندباء الرطب که آن کاسنی مروق باشد جهت تفتیح سدد و تنقیه مسالک از ماده عفنه و
تپهای صفراوی و دموی و مرکبه بسیار مفید و دیگر منافع دارد صفت آن بگیرند برگ کاسنی
سبز و از پارچه مسح کنند و غسل ندهند و بکوبند و آب بفشارند و در ظرف قلعی و اراندا خته بر
آتش خفیف گذارند تا مثل شیر بریده شود باز صاف نموده بکار برند ماء الهندباء الیابس
که آنرا چکیده کاسنی گویند برای حمیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی
نفع بسیار می نماید و بارها بتجربه رسیده صفت آن تخم کاسنی چهار توله نیمکوب کنند شب در آب تر دارد
وازده گهڑی شب باقیمانده در صافی کنند که هر چهار گوشه آنرا بچهار چوب بسته باشند و عمل نموده
مثل رینی رنگریزان هفت مرتبه بچکانند و گاهی بجای آب عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب
کرده میشود مربای آمله مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و بواسیر را نفع کند و در ازدیاد
حفظ نافع ست صفت آن صد عدد آمله بزرگ تازه بگیرند و در ظرف سبز بنهند و
آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشاند و خاکستر انگور پنجاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و
در هر سه روز آب و خاکستر تغییر دهند و تازه کنند پس آمله ها بیرون آرند و نرم بشویند تا بوی
جدا نشود بعده در دیگ بنهند و همان قدر آب که اورا بپوشاند اندازند و یک کف جو مقشر
مرضوض نیز ضم نمایند و بپزند تا که جو پخته شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف
کنند بنوعیکه پوست بحال ماند و جدا نشود پس هر آمله را بانکه مخلله ده جا جا الخ وزنند پس
در ظرف سبز بنهند و عسل صاف بر آن آنقدر اندازند که اورا بپوشد و بیست روز بگذارند و سر
هر هفته عسل تغییر دهند هر گاه تغییر دهند چند جوش خفیف بدهند تا در آمله مائیت هیچ نماند
بعده نشف کرده عسل جید صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف سبز بدارند پس از

چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل قند یا نبات کنند قلیل الحرارة باشد و در حمیات مناسب است

مربای اناناس

مربای اناناس مقوی دل و مفرح و نافع خفقان صفت آن پوست درشت بیرونی
و استخوان درونی را جدا نمایند و مغز درمیان را پارچه پارچه باریک تراشیده در ظرف نقره یا ظرف قلعی دار
گذاشته و اندکی آب انداخته و سر ظرف را از خمیر گرفته بآتش ملایم بجوشانند تا پارچه گداز شود
و یا برگ اناناس را با استخوان تراشیده اول در ظرف بطریق فرش گذارند و بالای آن پارچهای اناناس تراشیده بیندازند
هرگاه گداز شود قوام از قند و نبات درست ساخته و از بیدمشک و گلاب و عنبر و مشک بو یا نموده
پارچهها دران گذارند و دو جوش دهند تا شیره را جذب کند پس در ظرف پاکیزه بردارند و اگر
چاشنی دار منظور باشد ترشی لیمو و جز آن بیفزایند

مربای تفاح

مربای تفاح منافع او در مفردات
مذکور است صفت آن سیب را از پوست باز سازند و دانه بیرون آورده در آب بجوشانند
تا نیم پخته شود پس با قند سفید بقوام آرند

مربای جزر

مربای جزر جهت تقویت دل و تصفیه صوت
و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و دیگر منافع در مفردات مسطور است صفت آن گاجر را چوب
و استخوان دور کرده ریزه ریزه کنند در آب و عسل حسب دلکار بجوشانند تا مهرا شود بعده
بیرون آورده در عسل صرف نهند و یکجوش داده فرود آرند و پس از چهل روز بکار برند

مربای زنجبیل

مربای زنجبیل یعنی زنجبیل پرورده گرم و خشک است باه زیاده کند معده و روده و گرده و مثانه
باردرا نافع است و بول براند و تبهای بلغمی را سود دارد صفت آن زنجبیل بیست روز در
آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند و در آب و عسل بجوشانند تا آب بسوزد و در ظرفی کنند پس عسل
بر سر آن ریزند تا پرورده شود بعد از آن تناول می نموده باشند

مربای سفرجل

مربای سفرجل منافع
آن در مفردات مرقوم است صفت آن به خوب بزرگ از تخم و قشر پاک کنند و چهار پاره
نمایند و در عسل یکجوش و در آب جوشیده بجوشانند پس سرد کنند و روز دوم بعسل تنها بجوشانند

و بردارند مربای هلیله منافع او مانند مربای آمله که در از دیاد حفظ نفع او کمتر است صفت
آن طریق ترتیب او همان که در آمله گذشت لیکن مربای هلیله از خشک و تر هلیله هم تیار میشود
و نیز و درین افادیه می اندازند هرگاه خواهند در افادیه سازند دار چینی زنجبیل قرنفل هیل جوزبوا
عود مصطگی هر یک یکتوله مشک نیم دام در صد عدد هلیله اندازند و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در
آب آهک می خیسانند جهت استمساک اجزای او و رفع گرویدن عفوصت و بعد طبخ میسپند که مشهور
مرهم اکبر از مخترعات حکیم ارزانی ست برای استسقا طبلی و تسکین و تحلیل و اورام صلبه جگر و خصیه و غیر آن
مجرب و آزموده ست صفت آن حلبه تخم کتان آرد جو گل خطمی از هر یک ده درم کوفته و بیخته در آب شلغم
یا آب کلم قدر حاجت بپزند چون قریب بپختن آید مغز فلوس یعنی خیار شنبر پنجدرم در آب گرم حل کرده
اضافه نمایند و بپزند تا غلیظ گردد و پس ازان روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن
بید انجیر بقدر حاجت بیامیزند مرهم باسلیقون برای قروح رحم مفید ست صفت آن
زفت رانتینج هر یک بست مثقال قنه چهار درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت مرهم
سازند مرهم خل نسخه شفای برای پاک کردن چرک گوشت هم دارد و اندمال جراحات
از مجربات ست و برای قروح عفنه و سوختگی از آتش نافع صفت آن مرداسنگ ده درم
صلایه نموده با ده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه داخل کرده مرهم
سازند مرهم داخلیون برای انضاج ورم و تسکین اوجاع حاره و اورام گرم و تحلیل خنازیر
و صلابات و سلعه و تعقد عصب و ریاح و تخمه نافع ست صفت آن روغن زیت کهنه سی تا چهل درم
مرداسنگ بست درم تخم خطمی اسبغول تخم مرو حلبه تخم کتان از هر یک پنجدرم تا هفت درم تخم ها را
شب در آب تر کنند صباح لعاب غلیظ ازان بگیرند و مرداسنگ را باریک ساخته در روغن زیت انداخته
بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته شود پس ازان که روغن سیاه گردد

ظرف را از آتش فرود آرند و لعاب را دران اندازند و بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آرند و بهم

مرهم رال

برهم زنند **مرهم رال** برای دیا بیدن لحم صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات مزمنه

عسر البرء و لقروح آتشک و ناصور و سوختگی از آتش نیز نافع ست **صفت آن** موم سفید کافور

رال کات سفید هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته موم را بروغن گاو تازه که مساوی مجموع باشد در ظرف

آهنی گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش دهند پس کات را بدستور پس کافور بریزد و دیگر

مرهم رسوت

جوش دهد بعد ازان از آتش فرود آورده بکار برد **مرهم رسوت** جهت اورام حاره مجرب است

صفت آن رسوت یکدرم موم سفید دو درم روغن گل روغن بنفشه از هر یک چهار درم

مرهم زرد

اول روغن و موم را گداخته و رسوت را سائیده بیامیزند **مرهم زرد** برای پاک کردن

چرک و گوشت مرداره و پر کردن زخم عمیق از مجربات احقر ست **صفت آن** اجمود سنگ

بصری کات سفید قنبیل نیله تهوتهه بریان مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو درم روغن

مرهم زعفران

کنجد چهار درام عالمگیری بدستور مذکور مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند **مرهم زعفران**

که بارها در ورم صلب رحم و صلابت آن بتجربه در آمده **صفت آن** موم روغن گل مغز ساق

گاو چربی گرده بز از هر یک یکتوله زردی بیضه مرغ زعفران بابونه کندر از هر یک سه ماشه بدستور

مرهم زنگار

مرتب سازند و با شیره عنب الثعلب سبز استعمال نمایند **مرهم زنگار** مجفف قروح عفنه اکل

گوشت زاید و رافع عفونات مواد فاسده کلیه و منبت لحم و مسقط بواسیر ست **صفت آن**

علک البطم راتینج هر یک پنجدرم زنگار دو درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت بیامیزند

مرهم سفیداب کافوری

مرهم سفیداب کافوری برای تسکین درد و لواسیر شقاق مقعد و سوختگی آتش مفید ست

صفت آن موم سفید یکمثقال را در روغن گل پنجمثقال گداخته سفیداب مرداسنگ از هر یک

یکمثقال نرم کوفته مخلوط ساخته مرهم سازد و بعد از فرود آوردن از آتش سفیده تخم مرغ یک عدد

کافور دو ماشه بیفزایند مرهم شحوم برای شقاق رحم مفیدست صفت آن چربی مرغ چربی
بط مغز ساق گاو روغن بنفشه موم سفید حسب حاجت گرفته مرهم سازند ختم استعمال کنند مرهم کوهان
شتر برای اندمال قرحه بواسیر که از قطع نمودن میرسد و شقاق مقعد را فائده میکند صفت آن
کوهان شتر مغز ساق گاو خطمی کتیرا پیه بط پیه مرغ پیه مرغابی زردی بیضه مرغ حسب حاجت گرفته
با روغن بنفشه قدر ضرورت مرهم سازند مرهم لسان سگ برای اندمال قروح بی نظیرست
صفت آن زبان سگ در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در کرچه آهنین
داغ کنند بعد از آن برگ نیم قدر حاجت خوب سائیده قرص نمایند و در روغن کنجد در ظرف
آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ درین روغن اندازند و بچوب نیم یا
دسته آهنین خوب تر مخلوط کنند و در ظرف شیشه نگاه دارند مسوح که موجب هیجان شهوت
جماع و نعوظ میگردد مجرب آزموده است صفت آن مغز سر گنجشک نر در روغن چنبیلی مخلوط
نموده بر قضیب و کف پا بمالند مسوح چیکه موجب دوستی مرد در دل زن گردد صفت آن
عسل زنجبیل حسب حاجت گرفته بر قضیب بمالند با هر که مجامعت کنند موجب دوستی شود مسوح چیکه
مرد فریفته زن شود صفت آن گوشت ملولا خشک کرده سائیده در عسل آمیخته زن در
فرج بمالد و با مرد بخوابد مسوح حابس برای حبس عرق سفید صفت آن گل ارمنی
مازو گلنار گلسرخ مرداسنگ همه مساوی بروغن گل و لعاب اسبغول موافق ضرورت آمیخته بمالند
مسهل بارد برای اخراج ماده حار صفت آن مغز فلوس هفت توله ترنجبین تمر هندی
از هر یک چهار توله شیره بادام پنج دانه در منضج بارد که مذکور شد افزاید مگر وزن گلقند دو توله
دیگر زیاده کنند اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک بنوشند
اگر عرق بدست نیاید آب را بجوشانند عنب الثعلب یا کاسنی را در صره بسته بنیدازند و همچنین

هر عرقی که مطلوب باشد تیار نماید غذا وقت دو پهر آش جو وقت سه پهر کهچڑی مونگ نمک ملایم بخورند

مسهل حار

مسهل حار اخراج ماده بارد کند صفت آن مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله
تربد سفید مجوف خراشیده پنجماشه غاریقون دو ماشه سنا مکی روغن بید انجیر از هر یک یک توله در منضج
حار که می آید اضافه کنند غذا وقت دو پهر آب یخنی گوشت کبوتر و بعد سه پهر کهچڑی مونٹهه بدهد وقت

مضمضه برنگ

تشنگی عرق بادیان بخورد مضمضه برنگ برای درد دندان که بسبب کرم باشد مفید ست
صفت آن برنگ مقشر در پارچه ساوی سرخ پوٹلی بسته در قدری آب بجوشانند و صاف نموده مضمضه

مضمضه حصرم

نمایند و پوٹلی را در بن دندان گذاشته بخوابند و تکرار عمل نمایند مضمضه حصرم برای آکله مفید ست صفت آن

مضمضه ریباس

آب غوره سرکه آب سماق برابر ممزوج نموده مضمضه کنند مضمضه ریباس برای ثقل زبان و بطلان
ذوق که از حرارت باشد مفید ست صفت آن ریباس گلسرخ سماق مساوی سکنجبین و ترنجبین

مضمضه سعد

هر دو برابر موافق در کار بدستور معمول مضمضه سازند مضمضه سعد برای تحرک اسنان مفید ست
صفت آن عاقرقرحا پوست بیخ کبر گلنار سعد شب گل سرخ سنبل الطیب همه برابر در آب

مضمضه سماق

حسب حاجت بجوشانند و صاف نموده مضمضه کنند مضمضه سماق برای سیلان آب دهن
نافع ست صفت آن سماق گلسرخ مساوی در آب بقدر حاجت مالیده صاف نموده

مضمضه عاقرقرحا

مضمضه کنند مضمضه عاقرقرحا برای ثقل زبان و بطلان ذوق مجرب ست صفت
آن عاقرقرحا مویزج خردل مساوی بسرکه حسب حاجت گرفته بدستور مقرر مضمضه نمایند

مضمضه عاقرقرحا دیگر

مضمضه عاقرقرحا دیگر برای تحرک اسنان نافع ست صفت آن عاقرقرحا گجراتی
پوست بیخ کبر گلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب مساوی در آب بجوشانند و صاف نموده

مضمضه عدسی

مضمضه نمایند مضمضه عدسی برای درد دندان نفع دارد صفت آن عنب الثعلب
کزمازج کشنیز خشک از هر یک شش ماشه گلنار چهار ماشه کوکنار چهار عدد همه انکوفته عدس مسلم یک توله

ادویه نیمکوفته در سه پاو آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و برگ نیم
هم اضافه نموده می آید **مضمضه کافور** بجهت جوشش دهن حار مفید ست **صفت آن**
برگ خا حسب حاجت گرفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده کافور موافق در کار در آن
حل نموده مضمضه کنند **مضمضه لعاب اسبغول** برای همین مرض نافعست **صفت آن**
لعاب اسبغول آب کشنیز سبز مساوی یکجا کرده مضمضه کنند **مضمضه مازو** برای بخر که بسبب فساد
گوشت بن دندان باشد مفید ست **صفت آن** مازو مورد گلنار مساوی در سرکه موافق
درکار بجوشانند و بدان مضمضه کنند **مضمضه مامیران** برای جوشش دهن نافع بود **صفت**
آن مامیران عاقرقرحا تخم ترب نیمکوفته مساوی در سرکه حسب حاجت جوشانیده صاف نموده
مضمضه کنند **مضمضه مغز فلوس** برای همین مرض مفید ست **صفت آن** مغز فلوس حسب درکار
در آب کشنیز سبز بقدر حاجت حل کرده نیمگرم مضمضه کنند **مضمضه مورد** برای خشکی زبان مفید ست
صفت آن مورد گلسرخ گلنار قدر حاجت گرفته در سرکه موافق درکار بجوشانند و
مضمضه کنند **مضمضه وردی** برای سیلان لعاب دهن **صفت آن** گلسرخ سماق
در آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه سازند **مطبوخ** برگ نیم مجرب بارها
در تجربه درآمده و اکثر بهمین علاج کرده شد بلی جوشش دهن آتشک را زایل می نماید و در اثنا
نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه و خشکه خورند **صفت آن** پوست
درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ حنظل پهلی ببول کتّای خورد با برگ و بیخ و پوست
قند سیاه کهنه از هر یک نیم پاؤ در سه آثار آب بجوشانند تا که چهارم حصه بماند صاف نموده در
شیشه نگاه دارند همه هفت شربت ست **معجون بزورا** در امراض باه فعل عجیب دارد **صفت آن**
تخم گزر تخم شلغم تخم بیاض تخم گندنا تخم حرمل تخم بهمن مغز چلغوزه مغز حب القلقل مغز حب الزلم

مضمضه کافور
مضمضه لعاب اسبغول
مضمضه مازو
مضمضه مامیران
مضمضه مغز فلوس
مضمضه مورد
مضمضه وردی
مطبوخ نیم
معجون بزورا

بوزیدان بیخ شیرین تودرین لسان العصافیر شقاقل مصری بهمنین دارفلفل حلتیت قرنفل
از هر یک یکجزو کوفته و بیخته در عسل سفید و نبات سفید که سه وزن ادویه باشند
معجون سازند شربت سه درم با شیر گاو

معجون بلادر

معجون بلادر برای قوت باه برای کسیکه
ترکیب داده بودم بسیار فائده کرده بود و برای امساک منی و تغلیظ آن نیز فائده میکند
صفت آن پوست پیپل پوست بیخ سنگا هولی ستاور پهلی ببول پوست بیخ ببول
صمغ ببول خبث الحدید مدبر خولنجان بشیر پرورده زنجبیل پسته از هر یک یکدام مغز بلادر کچله
از هر یک نیمدام مغز تمر هندی گوکهرو که در شیر گاو سه بار پخته باشند هر یک دو دام زردی تخم مرغ چهار
عدد باید که اول کچله را در آب تر نمایند تا پوست از ان جدا شود و بیضه مرغ را در آب جوشانیده
زردی از ان بگیرند و باقی ادویه کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بسرشند خوراک
نهایت یکتوله

معجون بلادر دیگر

معجون بلادر دیگر در تقویت باه مجرب ست **صفت آن** عاقرقرحا خولنجان
مغز بلادر مغز بادام مغز چلغوزه اسگند ناگوری از هر یک توله جوزبوا ثعلب مصری شقاقل
بهمنین تودرین زنجبیل از هر یک دو توله زعفران بسباسه تخم زردک تخم انجره تخم کونچ از هر یک یکتوله
فلفل دراز مصطگی رومی تخم هلیون از هر یک یکنیم توله کنجد مقشر چهار توله سمندر سوکهه مشک تبتی
هر یک نیم توله قند سفید پنجاه توله عسل سفید کف گرفته یکصد پنجاه توله بدستور مقرر معجون سازند
خوراک اول دو مثقال بعد از ان شش ماشه صبح و شش ماشه شام

معجون جلالی

معجون جلالی در امساک بینظیر ست
و قضیب را محکم کند و لذت جماع دهد و بغایت مجرب ست **صفت آن** مشک دو دانگ
عنبر اشهب یکمثقال زعفران کبابه بزرالبنج سفید سنبل الطیب عود خام قرنفل دارچینی
مصطگی دواله از هر یک دو مثقال لسان العصافیر جوزبوا از هر یک سه مثقال [illegible] اعرابی خصیة الثعلب
از هر یک چهار مثقال پوست خشخاش دماغ کنجشک نر که در وقت هیجان گرفته باشند پنجمثقال

نبات سفید ده مثقال حب النیل سفید چهار صد عدد دارو ها را کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آرند خوراک یکمثقال تا دو مثقال **معجون حجر الیهود** سنگ گرده و مثانه بریزاند **صفت**

آن مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه حب کاکنج هریک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم صلایه کرده بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربت دو درم تا سه درم **معجون زرعونی** برای گرم کردن منی نافع ست و دران لذع و لذت پیدا میکند **صفت آن** فلفل دار فلفل زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل خولنجان هریک یک توله تودرین بهمنین بوزیدان لسان العصافیر قسط شیرین سعد سنبل الطیب هر واحد سه توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند شربت دو درم تا دو مثقال **معجون سپاری** برای قوت باه و غیره مفید ست **صفت**

آن سپاری دکهنی پاؤ آثار چهواره نیم آثار مخبطه نیم پاؤ در ده آثار شیر گاؤ بجوشانند هنگام که سه آثار شود دوغ کهوه گرد همه را خوب سائیده نگاهدارند و گوند بریشته نشاسته بریشته از هریک پاؤ آثار مغز بادام بریشته نیم آثار آرد مونگ نیم پاؤ علحده نگاهدارند قند سفید سه آثار روغن زرد یک آثار را قوام نمایند نشاسته و آرد مونگ را در آن بریان نمایند و مغز بادام و گوند بیامیزند بعد ازان این ادویه گوکهرو نیم آثار گوند ڈهاک ماجیل از هریک پاؤ آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خورد زنجبیل از هریک چهار درم جوزبوا دو توله بسباسه یک توله گل پسته گل سپاری هریک یکدام چهال کچنال چهال کیکر چهال سنگا هولی از هریک شش ماشه کوفته بعد ازان همراه کهوه و گوند بیامیزند و زعفران چهار توله مشک شش ماشه سائیده بیفزایند دو دو دام صبح و دو دو دام شام خورده باشند

معجون سورنجان جهت اوجاع مفاصل بغایت مجرب و ممدوح ست **صفت آن**

اسارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هریک دو درم سنا مکی پنج درم سورنجان ده درم کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از پنج ماشه تا دو درم

معجون حجرالیهود

معجون زرعونی

معجون سپاری

معجون سورنجان

معجون سیر معجون سیر برای لقوه و صرع و فالج و رعشه و لواسیر و بهق و برص نافع بود و معده را قوت دهد
و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بیفزاید و رنگ نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافروزد
و پیران را بغایت مفید بود صفت آن سیر پاک کرده نیم آثار در شیر گاو یک آثار بپزند
تا مهرا شود و با عسل سفید سه وزن و روغن گاو سی درم بر سر آن ریزند و با یکدیگر ممزوج نموده
از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته و بیخته با آن بسرشند قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل مصطگی
قاقله کبار و صغار هلیله کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران از هر یک
معجون عشبه پنج درم خوراک از هفت ماشه تا یکتوله معجون عشبه تالیف والد شریف بجهت آتشک و
اخراج مواد سوداویه بلغمیه و وجع مفاصل مجربست صفت آن هلیله زرد چهار درم هلیله
سیاه هلیله کابلی بلیله شاهتره بسفایج فستقی تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر یک پنج درم
آمله مقشر سه درم برگ سنا مکی ده درم عشبه مغربی پنج توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه
معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یکتوله و گاهی عوض عشبه چوب چینی پاو آثار درین
معجون عشبه دیگر ترکیب نموده شد برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد معجون عشبه دیگر همین منفعت دارد
صفت آن عشبه مغربی شش توله بسفایج فستقی سه توله بادیان صندل سرخ از
هر یک یکدام عصاره ریوند سه ماشه برگ سنامکی سه دام سقمونیا شش ماشه کوفته و بیخته با عسل سفید
معجون فلاسفه دوازده دام نبات سفید سه پاو معجون سازند خوراک از پنج ماشه تا یکتوله معجون فلاسفه
هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده
و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد و دندان را سخت نماید و دل را
قوت دهد و نشاط آورد و رنگ رو را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و پیران را موافق
بود صفت آن زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر هلیله سیاه شیطرج

هندی زرباوند مدحرج خصیة الثعلب جلغوزه بیخ بابونه نارجیل از هر واحد ده درم تخم بابونه
پنجدرم سویق مشقی سی درم کوفته بیخته بعسل سفید مصفی دو وزن یا سه وزن ادویه بطریق
متعارف معجون سازند شربت از دو مثقال تا چهار مثقال مفرح بارد در مالیخولیا و دیگر
امراض بغایت مجربست صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک یکمثقال گل
گاوزبان طباشیر سفید مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه سیاه مقشر از هر یک دو مثقال عنبر اشهب
ورق طلا محلول ورق نقره محلول از هر یک دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین از هر یک
بست مثقال نبات سفید یکصد و بست مثقال گلاب بید مشک هر یک بست و پنج مثقال بطریق
معمول معجون سازند خوراک از یکدرم تا یکمثقال مفرح حار ساده از حکیم محمد رضا دافع خفقان
و دافع ضعف دل و دماغ است صفت آن سعد زرورد قرنفل سنبل الطیب مصطکی سازج
زرنباد زعفران از هر یک مثقال بسباسه قاقله کبار قاقله صغار جدوار از هر یک نیم مثقال
عود خام چهار و نیم مثقال کوفته و بیخته باعسل سفید مصفی هفتاد مثقال علی الرسم بسرشند خوراک
نیم مثقال با عرق گاوزبان و شربت سیب شیرین مبهی تخم تیز برای نقصان شهوت
که بسبب عدم انصباب سودا بر فم معده باشد نافعست صفت آن تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم
بقدر حاجت گرفته سکنجبین عسلی بقدر حاجت انداخته بکار برند منضج بارد که نضج ماده
کند صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی سفید شاهتره تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک
هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا از هر یک پنج دانه شب در آب گرم تر کنند صباح
مالیده صاف نموده گلقند دو توله دران مالیده باز صاف نموده بخورند منضج حار
که نضج ماده بارد نماید صفت آن بیخ کاسنی نیم کوفته بیخ بادیان نیم کوفته بیخ کرفس نیم کوفته
بیخ اذخر نیم کوفته پرسیاوشان بادیان نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک هفت ماشه

اصل السوس مقشر نیم کوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج دانه شب در آب گرم کنند
صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله در آن مالیده صاف نموده بخورند طریق
شبست و دوم در حرف النون نطول بابونه برای گداختن شیر منجمد سفید
ست صفت آن بابونه بنفشه گل خطمی حلبه برابر در روغن زرد و آب بقدر حاجت بجوشانند
و صاف نموده نطول کنند نطول گل طیسو برای اخراج سنگ گرده و مثانه و تسکین درد اینها
سفید ست صفت آن گل طیسو گل کسنب تخم خربوزه تخم خیارین خار خسک همه حسب حاجت
گرفته در آب قدر ضرورت جوشانیده صاف نموده نطول کنند و ثفل آنرا سائیده بگرم بربندند
نفوخ سعد برای کسیکه بوی بد دریافت کند و بوی نیک نه صفت آن سعد قرنفل
سنبل الطیب در وزن مساوی بسایند و در بینی دمند طریق بست و سوم در حرف الواو
وجور عود صلیب برای صرع بسیار نافع ست صفت آن عود صلیب جدوار از هر یک
یکماشه در عرق بادیان قدر حاجت سائیده در حلق چکانند طریق بست و چهارم در
حرف الیا یاقوتی قوی التفریح که با امراض سوداوی و مالیخولیا نفع تمام دارد و دل و جگر
را قوت دهد صفت آن مشک نیم درم مروارید ناسفته مرجان کهربای شمعی فرنجمشک
گاوزبان درونج عقربی لعل یاقوت عقیق یمنی ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب زعفران
کافور از هر یک یکدرم صندلین طباشیر زرنباد بادرنجبویه قرنفل سافج هندی عود قماری ابریشم
پوست ترنج از هر یک دو درم کوفته و بیخته و جواهر را صلایه کرده با قند سفید
پنجاه درم چاشنیه مقرر ست تیار سازند مقام در بیان اسامی اوزان ... اوقیه
بضم همزه و تشدید یای تحتانی هفت و نیم مثقال ست برنج چهار خردل بود طانک
چهار و نیم ماشه باشد توله دوازده ماشه ست دانق بکسر نون و فتح آن معرب آنگ ...

نطول گل طیسو
نفوخ سعد
در حرف الواو وجور عود صلیب
در حرف الیا یاقوتی

طسوج ست درهم بفارسی درم ست شش و نیم ماشه و دام چهارده ماشه ست و دام پخته
بیست و یکماشه هشت رطل مراد از مطلق آن رطل بغدادی ست که نود مثقال شرعی و در شهر
شاهجهان آباد نیم سیر مراد دارند سرخ که بهندی رتی گویند هشت برنج ست سیر اکبرشاهی
که بالفعل مروج ست هشتاد و دو دام ست سیر اکبری سی دام پخته ست سیر شاهی
عبارت از دام پخته بود سیر شاهجهانی چهل دام پخته ست سیر عالمگیری چهل و چهار
دام پخته ست سیر فرخ سیری چهل و هشت دام پخته ست شعیر که جو نیز گویند چهار برنج
ست طسوج دو جو میانه ست قیراط دو طسوج ست ماشه هشت سرخ ست مثقال
چهار و نیم ماشه ست من دو رطل ست فقط

نغمه نوائی مشتاق مستهام بسپاسگزاری خاتمه و اختتام

سپاس بیقیاس بجناب حکیم علی الاطلاق که به ابراز حکمت بالغه خویش آدم و تشدید انفاس را دعایم الوان حیات مخلوقات
ساخت و در ابدان انسان ضعیف البنیان حرارت غریزی را باعث قیام و جهت ثبات
مرهم ست از رهنمونی غافل مباش حقیقتها جان شیرین میکند فرهاد من هر ذره را دوا
بدرد استشفا بخشید هر کاری را کاردانی و هر عهده را لفکانی آفرید مصداق بمقال تفصیل این اجمال
درین ایام فرخنده فرجام حکمت پناه طبابت دستگاه و حیدعصر یگانه آفاق افلاطون زمان حکیم علام مرتضی خان ابن حاذق الحکما الحکیم محمد صادق علیخان
ابن الحکیم ابن الحکیم ست الکریم ابن الکریم ابن الکریم ست ... تکمیل کتاب بزاد غریب به مسودهٔ کلیات و مفردات جناب مرحوم اکه به پیکر نیرنگی صورت خیالی داشتند بحسن سعی او بپایان
رسانید ... چراغ بخشیده انبار رقعات اعنی بعالجات ساختند و بازبرای احراز ثنوا اشتغال

مکتوبات به اکمل المطابع خویش فرزمان انطباعش در داوند و بنای صحت یک یک کاپی را
بمقابلش فرزانگان برنهادند و بعد انقضای مقابله بنجم حرف حرفش بملاحظهٔ اقدس در آوردند اغلاط
واسقاطی که اندرین نسخه از نواقد اهم درمانده بود بسان خار از انبار گل بر آوردند گویی که نام این فرزانگان
که چندین سختی و کوشش بنا بر ناموری کشیده جهت بر دست همت فرا گرفتند چنانیاد دهی لهذا از خط
هر یکی را در تحت به نمونه مواهیر بنجره تحریر میکشیم تا خواهی وقت هر یکی را دانی که تا کجاست تاریخ
با پایان رسیدن و طبع گردیدن این نامه دوازدهم شهر رجب المرجب یوم دوشنبه ۱۳۰۸ هجری چه خوش است احمد
بی دستوری خانصاحب ممدوح الصدر سلمه الله تعالی اختیار طبع ساختن این صحیفه ناجایز و ناروا است آشکار
باد که در صورت نافرمانی امر مولف سر خطابات الهی اینهمه را که بتالیف و تصحیح و ترتیبش پرداخته بطلان
قطعی مراتب علوی رسانادو آنرا که خواستگار درس و تدریس بیرو طالعش باشد مستفید و مستفیض گرداند

حکیم غلام مرتضی خان	حکیم غلام رضا خان	حکیم آقا جان خان	حکیم محمد جان خان	حکیم جواد جان خان	حکیم غلام نجف خان

خاتمة الطبع مطبوع هر اهل طبع این مطبع

مخازن التعلیم احب التسلیم محمدت الهی و منقبت رسالت پناهی صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین
الی یوم الدین تواند بود که نقود نا محدود و فتوح روح ازان در قفت جیب و دامان توانند نمود اما بعد
پوشیده مباد که این کتاب لاجواب حاوی کلیات مفردات و معالجات و مرکبات طب جالینوس
و تدبیر مسمی به مخازن التعلیم تصنیف لطیف بقراط اوان سقراط دوران حکیم محمد صادق علیخان
علیه الجنان بود که جناب بکمالات مآب حکیم فخیم کبیر ادام الله ابا زمان غلام مرتضی خان مغفور و مبرور
خلف با شرف مصنف علام سابق الکلام که پیشتر در مطبع دیگر طبع گردیده و در تیولا اجازت
انطباع آن از صاحبزاده مؤلف کتاب باکمال این مطبع بهم رسیده چنانچه نقل کالاصل اجازت نامه صاحبزاده
مسرت در ذیل مندرج و مهر الطبع جود به جناب ایشان برای ملاحظه معاصران دران مندرج بصحت

و بنظر ثانی کاپی از جالینوس زمانی عمدة الحکما زبدة الاطبا جناب فطانت ایاب حکیم سید محمد یوسف صاحب دام بالمواهب در ماه فروری ۱۸۸۲ء مطابق ربیع الاول ۱۲۹۹ هجری باهتمام پسندیدهٔ انام خلاصهٔ چار آخشیج مرزا محمد ابراهیم بیگ پسر مسعود و محضر درین مطبع مشهور شعلهٔ طور واقع دار السرور کانپور مطبوع گشت بطبائع خاص و عام مطبوع گشت

قطعهٔ تاریخ

شعلهٔ طور مطبع نامی طبع گردید اندرین مطبع	نور افزای طبع شد کلیم بعد تصحیح کامل التقدیم	در فن طب رسالهٔ نادر سال تاریخ طبع ملهم غیب	بی بدل بی عدیل غیر سهیم گفت زیبا مخازن التعلیم ۱۲۹۹ هـ

نقل اجازت نامهٔ صاحبزادهٔ مؤلف کتاب

کتاب نادر و غریب که تاریخی نام آن مخازن التعلیم باشد مؤلفهٔ جناب حکیم غلام مرتضی خان صاحب مرحوم والد بندهٔ درگاه است که جناب ایشان بزمان حیات خویش به تصحیح انطباعش پرداخته بودند و بر خاتمهٔ آن اعلانی تحریر فرموده تا دیگری قصد انطباعش نسازد و بعد انتقال جناب والد مرحوم حق تالیفش وراثةً بمن رسید حالا منشی جمنا پرشاد صاحب مالک مطبع شعلهٔ طور کانپور بدستوری من این کتاب را بقالب طبع در آورده اند آشنیده جمله اهالی مطابع را آگاه میکنم که تا از من رخصت انطباعش نیابند زنهار بطبعش نپردازند ورنه با ایشان بیجا سوز زیانی خواهد رسید

العبد

غلام رضا عفی عنه خلف حکیم غلام مرتضی خان مرحوم

مزیل الاغلاط کتاب مخازن التعلیم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۸	[illegible]واب	ثواب
۱۱	۳	در دهم مهبر و	در دهم ضمیر و
۶۰	۱۴	اقل	اول
۶	۱۸	[illegible]	[illegible]
۵۰۶	۱۳	مرض ست اگر باشد	مرض ست [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۸	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۱۲	۱۲	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]